نشان رازآمیز

گردونه خورشید یا گردونه مهر



بنام خداوند جان و خرد

نشان رازآمیز

گردونه خورشید یا گردونه مهر

دکتر نصرت‌الله بختورتاش

بختورتاش، نصرت اله. ۱۳۰۲ـ
نشـــان رازآمـــیز: گـــردونه خـــورشید، یـــا، گـــردونه مـــهر / بختورتاش. ـ[ویرایش ۳]. ـتهران: فروهر، ۱۳۸۰.
پ، ۳۹۷ ص.: مصور.
ISBN 964-6320-22-8
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
چاپ سوم.
۱. صلیب ـتاریخ. ۲. صلیب ـایران. الف. عنوان. ب. عنوان: گردونه خورشید، یا، گردونه مهر. ج. عنوان: گردونه مهر.
۲۴۶/۵۵۸ BL ۶۰۴ / ۳ ب ۸ ص
۱۳۸۰
کتابخانه ملی‌ایران ۱۲۱۵۹ـ۸۰م



موسسه‌ی انتشاراتی ـ فرهنگی فروهر
خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی شماره ۶
کدپستی: ۱۳۱۵۷ تلفن: ۶۴۶۲۷۰۴

نشان رازآمیز

(گردونه خورشید یا گردونه مهر)

نوشته: نصرت اله بختورتاش
چاپ سوم: پائیز ۱۳۸۰
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه
شابک: ۸-۲۲-۶۳۲۰-۹۶۴
ISBN: 964-6320-22-8

بشادی روان پدرم که:
الفبا را بمن آموخت
و در راه آموزش و پرورش من رنج روزگار
و ناسازگاریها را بجان پذیرا شد.
روانش با فروغ بیکران هم آغوش باد.

چاپ این کتاب از همت عالی و سرمایه آقای «دارا» توسط انتشارات فروهر انجام شد

با کوششی بسیار و علاقه‌ای افزون، مهین بانو اسدی، دوشیزهٔ هنرمند و دوستدار ایران، متن کتاب را با سلیقه و ذوق سرشار ماشین کرده‌اند.

شکیبائی، دقت و ظرافت ویژه‌ای که در آماده ساختن و آرایش و ویرایش کتاب به کار برده‌اند مؤلف را ناچار از ارج گذاری و گرامی داشت ایشان نموده است.

سرفرازی و پیروزی این بانوی ایران دوست و فرهنگ پرور را در راه انجام خدمات فرهنگی و زندگی خانوادگی خواستارم.

چاپ دوم این دفتر در بنیاد نیشابور با راهنمائی و کوششهای ارزندهٔ آقای دکتر فریدون جنیدی بپایان رسید.

بنیادها و کسانی که آرام، دور از هیاهو در کار پژوهش و بررسی و گردآوری اسناد و مدارک و نیز آماده کردن زمینه‌های روشن برای پژوهشهای گسترده‌تر هستند، از دو سرمایهٔ مال و جان خود مایه میگذارند. مال و ثروت ممکن است برگردد، اما جان و نیروئی که در این راه بکار برده میشود بازگشتنی نیست. نیروها همه رفته رفته رو به کاهش می‌رود تا پژوهشگری پس از سالها بتواند اثری را به جامعه عرضه کند. اینگونه بنیادها و این کسان هستند که نام‌آوران فرهنگ کشور میباشند و کشور نیز از نیروی فرهنگ فرّ و شکوه و بزرگی می‌یابد.

چاپ نوین کتاب با افزوده‌هائی باگشاده‌روئی سرور هرمزد هرمزدیاری گردانندهٔ انتشارات فروهر که پیشینه‌ای کهن دارد با سرمایه آقای دارا انجام پذیرفته است. از سرور هرمزدیاری و سرور دارا که با پرداخت هزینه چاپ مهر ودلبستگی خود را به فرهنگ پربار ایران زمین و تاریخ دیرپای میهن نشان داده‌اند، سپاسگزارم.

به آقای خواجه و کارکنان چاپخانه خواجه که هر یک کوشیده‌اند تا دفتری آراسته و بی‌آک به‌گستره فرهنگ درخشان ایران پیشکش نمایند درود می‌فرستم و پیروزی و شادکامی‌شان را خواهانم.

آذرماه ۱۳۸۰ خورشیدی

فهرست نوشتارها



در پس این نشانواره چه رازها نهفته است؟

اینهمه ورجاوندی، بزرگداشت و دلبستگی که مردمان

در درازنای زمان به چلیپا داشته‌اند، از کجا سرچشمه گرفته

چگونه در نزد مردمانی که دور از یکدیگر به سر

می برده‌اند و پدیده های سخت و هراس انگیز طبیعی

زیستگاه آنان را از یکدیگر جدا کرده، شناخته شده و گرامی

بوده است؟

چگونه باوری یکسان یا نزدیک بهم درباره این

نگاره درهم تپیده داشته‌اند؟

چلیپای شکسته از دیرباز دربردارنده ی: ارزشهای دینی، کیفیت درمان بخشی، مفاهیم عاطفی و مردمی، خاصیت پتیاره زدائی، درهم شکننده ی تاریکی و هراس، مایه های خوشبختی و افزونی، سرشار از ارزشهای پنداری راز آمیز و آسمانی بوده است.

همچنین به همراه خود معانی فراوان استعاره ای دارد بدین معنی که: در گردش روزگار و چرخش کائنات که پیچ و خم زندگانی ممکن است گمراه کننده باشد، تو باید راه روشنائی را برگزینی "تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان" زیرا راه فروغ از میان همین گردش و چرخش و خمش میگذرد، آنگاه سرائی که:

بعد از این نور به آفاق دهیم از دل خویش
که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

سپاسگزاری

این کتاب به نام **گردونهٔ خورشید یا گردونهٔ مهر** در سال ۱۳۵۶ در ۶۳ برگ به چاپ رسید.

اینک که چاپ سوم آن به نام **نشان راز آمیز** با بازنگری و گفتارهای بیشتر پیشکش می‌شود، باید بیفزایم که در گرد آوری و پی‌ریزی و ساختار این کُراسه فرهنگ دوستانی به من یاری داده‌اند و شایسته است بزرگواری و گشاده‌دستی فرهنگی‌شان هر چند اندک، گفته آید.

آقای ناصر نوروز زاده چگینی - فروتنی، آرامش و بردباری از ویژگیهای ایشان است و در دیدار نخست آشکارا دیده می‌شود. این سَروَر گرامی در راهنمایی و گرد آوری بُن‌نوشته‌ها و پاره‌ای فرتورها، گامهای ارزنده‌ای برداشته و همراه و همگام با نویسنده، شوری برانگیزنده نشان داده‌اند. این شیوه روشنگر فروزه های نیک و سرشت فرهنگ دوست او است. هر بار که به دفتر کارش می‌رفتم با گرمی پذیرایم می‌شد و باید بگویم بی‌یاری او این کتاب چنین پیکره‌ای نداشت.

آقای دکتر صادق ملک شهمیرزادی، استاد گرانمایه گروه باستان‌شناسی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران نیز راهنمایی‌هایی نموده‌اند. برخورد گرم و

دوستانه استاد در نخستین بار، درخور ستایش و آموزنده بود. از اینکه چند بار پس از بیرون آمدن از دانشپایه بیدرنگ به پرسشهایم پاسخ دادند سپاسگزارم.

بانو زهره روح‌فر: که با فراهم کردن زمینه برای دریافت دو فرتور هم آهنگی نموده و مهر خود را دریغ نداشتند سپاس مرا بپذیرند. بر خورد بزرگوارنهٔ ایشان فراموش شدنی نیست.

همچنین از **آقای قدرت آذری** مدیر مطبوعاتی آذری برای دریافت چند شماره از نامهٔ ایران باستان و کوششی که در راستای دیگر خواسته‌های فرهنگی‌ام داشته‌اند پاکدلانه سپاسمندم.

تلاش و یادآوریهای جوان پژوهنده و پر شور **آقای امید عطائی فرد** که روزهای درخشانی را در بررسیهای فرهنگ ایران‌زمین نوید می‌دهد بسی گرانبها و ستودنی است.

سرفصل های کتاب به خط خوش و زیبای **آقای مهرداد بنداری** است. صرف وقت و بردباری وی به زیبایی کتاب افزوده و موجب خرسندی است که نامبرده در دورانی از زندگی به دنبال فرهنگ و هنر است که می‌تواند در این زمینه، پربار و سود بخش باشد.

کوشش بانو **میترا اعتضادی** برای بازسازی دو طرح که در این دفتر از آنها بهره‌برداری شده درخور قدردانی است.

پیشگفتار

یادی از گذشته

دیباچه

سرآغاز

چلیپا در فرهنگها

یادی از گذشته

به یاد می آورم روزهای سخت و غم‌انگیزی را که جهان در آتش جنگ دوم می‌سوخت و در سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی اخگری از آن نیز به دامان ایران عزیز گرفت.

بیماری، کمیابی و دشواریهای دیگر که ره آورد میهمانان ناخوانده بود، احساس وطن دوستی ما نوجوانانی را که در آن روزگار در دورهٔ نخستین یا آغاز دورهٔ دوم دبیرستان بودیم، ریشگین ساخته و درد سراپای ما را می‌فشرد.

هر دانش آموز بامدادان در فضای خلوت و سکوت مدرسه پیش از زنگ که دانشپایه‌ها در انتظار فرو رفته بودند، بر روی تخته‌سیاه جمله‌ای یا شعری می‌نوشت که نمایانگر شور و وطن دوستی او بود.

و اینها است نمونه‌ای از آنهمه شور و آنهمه عشق:

چو ایران نباشد تن من مباد
بر این بوم و بر زنده یک تن مباد

***

«عشقی» ثانی‌ام و شاهدم این خون دل است
که ز روز ازل آمیخته با عشق وطن

***

قد علم کن، آن درفش کاوه را افراز باز
کمتر از کاوه نئی دستان او افسانه نیست

و در گوشهٔ تخته سیاه سه واژهٔ: وطن، وطن، وطن همیشه در دید ما بود ...

***

در حیاط مدرسه، کلاس درس، انجمن ادبی مدرسه، انجمن پیشاهنگی همه جا شور جوانی و عشق ایران خواهی موج می‌زد.

هر دانش آموز همراه خود پاره گچی داشت، بر در و دیوار مدرسه، خانه و خیابان هر جا که می‌توانست و مناسب می‌دید نقش چلیپا می کشید، و در جهان نوجوانی که خوش روزگاری است شور و خروشی داشت. دفترها، کتابها و تخته‌سیاه کلاس نیز از نقش چلیپا رنگ می‌گرفت، و این تلاشها هنگامیکه آلمان نازی به شوروی حمله کرد بیشتر شد. آیا چون ما قهرمانان را دوست داریم، از اینکه مرد نیرومندی با سه نیرومند دیگر پنجه در افکنده و می‌رفت تا قهرمان شود، این تلاشها افزوده شد؟

یا احساس اینکه این حمله سبب رهائی ایران از چنگال آن سه نیرومند دیگر خواهد شد به این کار افزود؟! برای گروهی پرسش نخست آری ولی پرسش دیگر، نه. و برای برخی پرسش دوم آری... امّا تنگناهای دیگری پدیدار گردید تا آنجا که شاید زیر فشار اشغال کنندگان ایران، رفته‌رفته این نقشها از دیوارها سترده شد. امّا در دلها همچنان پا برجا ماند.۱ آن روز هیچکس به ما نگفت که چرا ما در کشیدن این نقش بر در و دیوار خانه و مدرسه و خیابان و کتاب و دفتر و تخته‌سیاه، ناخودآگاه پا می‌فشاریم، آیا این کار نتیجهٔ تلاش و آموزش پنهانی ستون پنجم نازی‌ها است؟ آیا تنها برای رهایی ایران به دست آلمانی‌هاست؟ که این اندیشه‌ای شرم‌آور است. یا انگیزهٔ نیرومند دیگری به آتش درون ما دامن می‌زند؟ هیچکس نگفت نه معلم ادبیات و نه معلم تاریخ. وه که چه کوتاهی کردند و چه مسئولیتی در برابر روان تشنه و کنجکاو ما داشتند.

هیچکس نگفت و ما نیز خود آگاهی نداشتیم که هزاران سال است، بازتاب این نقش زیبا در ضمیر ما جایگزین شده. نقشی که مظهر کاینات، نماد سَروَری،

---

۱ - سرکلارمونت اسکرین در خاطرات خود به نام جنگ جهانی در ایران می‌نویسد: «ستون پنجم آلمان که در همه جا فراوان بودند گستاخ شده و علائم صلیب شکسته در جاهائی که انتظار آن نمی‌رفت نمایان می‌شد. یکی از آنها روی کوپن‌های جیره بندی پارچه چاپ شده بود و چون این کوپن‌ها را به وضع خاصی تا می‌کردند از نقشهای آن صلیب شکسته کاملی پیدا می‌شد.»

گردش هستی و مدار آفرینش است. از همان روزها بود، روزهایی که ناخودآگاه انگشتانم پاره گچی، یا نیمه مدادی را می‌فشرد و این نقش را بر صفحه‌ای می‌نگاشت، همیشه به آن می‌اندیشیدم و چون بینشی یافتم به آریاها. شاید در میان نوجوانان همسال و همپایهٔ خود نخستین کسی بودم که حافظ و کتاب ایران باستان پیرنیا را در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهٔ ملی بررسی کردم و کاویدم... و بعدها آن را خریدم و خواندم و باز خواندم...

از همان روزها به این نشانه دلبستگی داشتم، امّا راز این دلبستگی را نمی‌دانستم و در جائی نمی‌یافتم. ولی از همانجا آغاز کردم راهی را که اکنون پیموده‌ام و ره آورد آن را پیشکش می‌کنم.

و اینک دریافته‌ام بیش از آنچه ما در انتظار نجات با نیروی دیگران باشیم و از آن رو علاقه به این نشانواره بیابیم، این نماد از خود ما و در نهاد ما است. در ضمیر هر آریائی به ویژه ایرانیانِ پیشین جایگزین شده و نهانی با میراث‌های فرهنگی و فروزه های نژادی که در خون و سرشت ماست به ما رسیده است. آنچه به فرمان خون و سرشت و دستور میراث ملی در میان ملّتی روائی گرفت، دیگر رخدادها و گذشت زمان نمی‌تواند آن را از روح ملّی ملّتی زنده بزداید، ملّتی که با سختی‌های روزگار پنجه درافکنده و مصیبت‌های تاریخ را بر سینه همچون البرز و سهند و زاگرس خود پذیرفته است.

چنین مردمی کجا در برابر توفان حوادث و تندبادهای گوناگون شخصیت ملی خود را فراموش می‌کنند و از خود تهی و بیگانه می‌شوند ؟!

غبار سده‌ها و فشار بیگانه و گرد و خاک تاخت و تازها ممکن است بر روی آثار و آئین و فرهنگ ملّتی بنشیند، امّا ناپایدار است و قادر به نابودی آن نیست.

خاکستری است که بر روی آتش سرخ و سوزان نشسته ولی در درون خاکستر آثار حیات و وجود آتش پا برجا است.

چون خاکستر را برداری آتش همچنان درخشنده و سوزنده است.

دیباچه

افزون بر پدیده‌های طبیعت مانند توفان، زمین‌لرزه، سیل و آتش‌سوزیها، خیره‌سری‌ها، و بر فرهنگ و دانش و اندوخته‌های فکری و آفرینش‌های هنری تاختن‌ها، که ایران ما از آن هرگز بی‌بهره نبوده، سرانجامی جز سوختن و ویران کردن و بر باد دادن یادمانها و دفترها نداشته و این خود ناآگاهی در بارهٔ گذشته پدیدار ساخته است. دستهای تاراجگر تعصّب و نبودن بینش، کاری جز این نکرده که اندوخته‌ها و گنجینه‌های علمی کشوری را به آتش بکشد و کوهی از خاکستر بر جای گذارد.

زندگانی ما ایرانیان قارچ گونه و بی بُن و پایه نبوده است. ما بر بستر جغرافیائی سرزمین پاک خود از یک‌سوی با طبیعت ناسازگار در ستیز بوده‌ایم تا آن را رام کرده‌ایم. و از دیگر سو با اهریمنی‌ها، پلیدی‌ها و آزمندان و کشور گشایان به نبرد برخاسته‌ایم. ما در کشاکش این ستیزه‌ها پخته شده‌ایم، رسائی و شکوفائی یافته‌ایم. فرهنگ آفریده‌ایم، راهگشای پیشرفت دانش و هنر، آگاهی و سیاست و آنچه مایهٔ علم و تمدن است، بوده‌ایم.

این شکوفائی‌ها بدون برخوردهای ذهنی و پیکار اندیشه‌ها که جنبش‌های عقلی را به وجود می آورد، پدیدار نمی‌شود. برخوردهای فکری رهگشا و رهنما است. در پی آن جهش‌هائی در همهٔ زمینه‌ها پدیدار می‌شود و پیشرفت و بالندگی می آورد.

گردونهٔ تاریخ نمی‌ایستد، در تکاپو و پیشروی است. سرگذشت ملّتها و اندازهٔ پیشرفت‌ها و نیز چگونگی گسترش اندیشه و دگرگونی دبستانهای فکری

را بازگو می‌کند. تاریخ در مدار خود بر انبوه رویدادها، ره‌آوردهای نوینی می‌افزاید و به انسان آینده می‌رساند. دور تاریخ فداکاری انسان را در زمینهٔ پویائی فکری و نگهبانی برماند گذشتگان باز می‌گوید و ما به آهنگِ دلنواز افسانه گوی تاریخ روزگاری را سپری می‌کنیم و خود نیز سازندهٔ تاریخ می‌شویم. این رشته، گذشته انسان را با اکنون و آینده‌اش پیوند می‌دهد و ناگسستنی است.

همینکه مردمان در آئینهٔ تاریخ نگریستند، راز دیرپای هستی و این نمایشی را که نامش زندگانی است به خوبی در می‌یابند.

تاریخ تنها گزارش جنگها، کشتارها و ویرانگری‌ها نیست. تاریخ بیان واقعیت های زندگانی انسان و شرح پیدایش تمدن و پیشرفت دانش و هنر و اخلاق هم هست. تاریخ نمایانگر تلاش و کوشش و جانبازی مردان و زنانی است که برای استقلال و شرف خود پیکار کرده‌اند. تاریخ گزارش چگونگی جوامعی است که مردمان شایسته پرورانده و این برجستگان در سرنوشت اجتماع خود و دیگر گروه‌های بشری سودمند بوده‌اند. تاریخ بازسرائی آن گروه از حقایق است که انسان غارنشین و بیابانگرد را از غار به پهنهٔ ماه و پیرامون ناهید کشیده.

تاریخ بازگوئی حقایق و ارمغان‌های آن جامعه، آن مکتب و دانشگاه است که دل و جان انسان را با فروغ دانش روشن کرده و ضمیری تابناک به بشر بخشیده، تا در آن عشق به هستی و آفرینش و مهر به آدمی و طبیعت افزایش پذیرد و خشم، رشک، کینه و خودخواهی را براندازد و به زندگانی صفا و آرامش بخشد.

تاریخ گزارش آشکار و آزاد آن چندی و چونی، مکتب و عقیده است که به بشر بیاموزاند چرا باید زندگانی کند، چگونه زندگانی کند و چه‌سان مردم این کرهٔ خاکی در کنار هم و با هم برای خوشبختی خود بکوشند و برتری جوئی‌های فریبنده و دشمنی آفرین را ترک نمایند. انسانها می‌آیند و زمانی بر این بستر خاکی می‌مانند و به تلاش و کوشش می‌پردازند و زیست خود را به پایان می‌رسانند و سپس می‌روند. تمدن‌ها نیز همپا و همراه آدمیان می‌آیند و پهنه‌هائی از این جهان را فرا می‌گیرند. سپس آن تمدن‌ها پس از نسل‌ها از هم فرو می‌پاشند و بر خرابه‌ها و ویرانه‌ها هیچ چیز بر جای نمی‌ماند جز شکوه

خاموشی و عظمتِ سکوت. پس از گذشت هزاره‌ها همینکه تمدن‌های پیشین به فراموشی سپرده شد. دستِ باستان‌شناس به کاویدن تپه‌ها و ویرانه‌ها می‌پردازد و هم‌آواز با زمانه راز دیرپای زندگی افسانه‌وار آدمی را باز می‌جوید.

نگارنده نه مورخ است و نه باستان‌شناس، امّا این کتاب هم تاریخ است و هم باستان‌شناسی با آک فراوان، و رازگشای یکی از نشانواره‌هائی است که درست نمی‌دانیم بشر از چه روزی آن را شناخته و به کار برده و چه برداشت‌هائی از آن در ذهن خود داشته است.

آثاری که از آن به دست آورده‌ایم پیوند با هفت هزار سال پیش دارد. امّا آغاز زندگانی انسان را به دو میلیون سال پیش می‌رسانند و آثاری از آن در تانزانیا یافته‌اند. آیا انسانِ دو میلیون سال پیش دارای پختگی و رسائی فکری بسنده‌ای بوده است که نشانواره‌ای از چیزی برای خود فراهم آورد؟ نمی‌دانیم و در این باره دستهایمان تهی است و هیچگونه فروغی از روزنهٔ زمان نمی‌تابد و مژدهٔ وصل نمی‌دهد. پس گفتن «نه» در اینجا دلپذیر است.

لیکن آثاری به دست آمده که نشان می‌دهد، انسان سین آن‌تروپ در ۵۰۰ تا ۴۰۰ هزار سال پیش، آتش را می‌شناخته و از آن بهره می‌برده و در غار خود خاکستر آن را به بلندی هفت متر بر جای گذارده است.

نشانهٔ زندگی در فلات ایران از دورهٔ کهن سنگی تا دورهٔ نوسنگی در جایهای گوناگون دیده شده است. با یافتن تبر یکصد هزار ساله در کرمان این استان تاریخی و در کرماشان با راه‌یابی به نشانه‌هائی از سد تا هفتاد و پنج هزار سال پیش جای پای انسان را آشکارا می‌بینیم.

روشن است که این فروغ زندگی بر روشنائی دیرینه‌تر استوار بوده و این جای گامها بر خاکِ گور پیشینیانی که تاریخ آنان بر ما روشن نیست به جا مانده است.

باشد تا پنجه‌های هنرمند و خرد بیدار و منش پاک باستان‌شناسان، گرد و خاک سده‌های دیرین را از چهرهٔ زندگانی پیشینیان بزُداید و چیستان‌ها را بگشاید و از چلیپا و چلیپای شکسته نیز آگاهی‌هائی بیش از آنچه هست فراهم آورند.

سرآغاز

آنچه در این دفتر از دید خوانندگان ارجمند می‌گذرد پژوهش و گفتاری است در بارهٔ چلیپا ✚ و چلیپای شکسته 卐

در این جستار میان این دو نشانه با این نگاره ✝ که صلیب یا دار است، اندکی جدائی می‌گذاریم و در همین دفتر در بارهٔ آن سخن خواهیم گفت.

دار یا «صلیب» که آن را هم چلیپا گفته‌اند از زمان‌های نزدیک به ما و دورهٔ تاریخی است، و نشانه‌های ✚ 卐 ریشه و پیشینه در دوره‌های پیش از تاریخ دارد و شاید روزگاری کهن‌تر را پشت سر گذارده باشد.

در این نگاره (ب / الف / ج) صلیب یا دار که رومیان با آن آدمیان را

می آویختند و به چهار میخ می کشیدند و می کشتند تنها دو پهلو برابر است و همانند انسانی است که ایستاده و دستها را گشوده.

چنانکه در پیکره دیده می‌شود، خط «الف ب» با خط «الف ج» همچند نیست و اگر آن را در سوئی بشکنیم بدینگونه در می آید که پهلوهائی نابرابر دارد 卐

گاهی نیز به انگیزهٔ آنکه آدولف هیتلر رهبر آلمان پیش از جنگ دوم جهانی، این نشانه را 卐 در حزب نازی آلمان به کار برده و بر روی پرچم‌ها و بازوبند بازوان هموندان حزب و ارتشیان نهاده شده بود و نیز از آن روی که نازی‌ها برتری نژادی را می‌ستودند و پیکاری سخت و آشتی ناپذیر را با یهودیان آغاز کرده بودند، آن را نشانهٔ «ضد یهود» خوانده‌اند.

باید دانست که این نامگذاری هم درست نیست و یک واژه‌ای است که درست به کار نرفته و از آنجا پیدا شد که: شناخت این نشانه با آوازهٔ ستیز و پیکار آشکار با یهودیان، پیش از جنگ جهانی دوم در آلمان نازی یکجا فراهم آمد و در نتیجه پندار مردم این نام را ساخت و پرداخت و چه زود هم فرا گیر شد.

به این برداشت ناروا هم اینک کاری نداریم و در بخش‌های دیگر از آن سخن خواهیم گفت.

درست است که پیش از جنگ جهانی یکم «۱۸ - ۱۹۱٤ میلادی» سازمان‌های پنهانی در آلمان آن را نماد نبرد آریائی‌ها با سامی‌ها می‌دانستند و آن را نشانواره خود برگزیده بودند، چنانکه در سال ۱۹۱۸ محفل توله که از همین گونه سازمان ها بود، چلیپا را نشان خود می‌دانست. اندامان این سازمان‌های پنهانی بیشتر افسران پیشین بودند که بزرگی و توانمندی آلمان دوران امپراتور ویلهم دوم را می‌خواستند، و برای بازسازی آن می کوشیدند و پیرو مکتب پان ژرمنی بودند.

گروهی بر آنند که این نشانواره نمادی است آریائی و از خاستگاه آریائیان همراه با راه‌پیمائی آنان در دو راستای جداگانه به سرزمین‌های دیگر راه یافته و در میان تیره‌های انیرانی پذیرش یافته است. در اینجا درنگ می‌کنیم.

با آنکه ما به سرزمین ایران ارج می‌گذاریم، زیرا ایران سرزمین خداست. «ایران نور حق است و نور حق هیچگاه خاموش نخواهد شد.» ایران آن خون گرم و نیروی دمنده و بالنده‌ای است که در تن ما می‌جوشد و می‌خروشد. ایران آن گوهر یکتائی است که به فرمان وخشور اندیشمند در نیایش پس از نماز می‌سرائیم: «سپاس دارم از دادار نیک افزون گر که ایرانی‌ام نه انیرانی. بهدینم نه آکدین.»۱ با همهٔ این ستایش‌ها از میهن، به فرمان خرد باز هم به درنگ خود می‌مانیم و از داوری شتاب آمیز می‌پرهیزیم و نگرش استوان را به زمانی وا می‌گذاریم که در انجمنی همهٔ این یافته‌ها که در سرزمین‌های گوناگون به دست آمده بررسی و ترتیب و نظم منطقی و تاریخی آن جستجو گردد، تا بتوان دادگرانه و بر پایهٔ دانشی نظر داد که این نشانواره نخست در کدامین سرزمین و میان کدام مردم زندگی یافته است.

«لودویک مولر۲ دانمارکی بر آن است که آریائی‌ها این علامت را که نماد خورشید است، حتّی قبل از پراکندگی تاریخی‌شان به کار می‌برده‌اند و دلیل گسترش همگانی آن در کشورهایی که اقوام هند و اروپائی اقامت گزیده‌اند، همین است. پس خاستگاه آن به مقر اولیهٔ آریائی‌ها بر می‌گردد.»۳

امّا چه مدرکی در دست داریم. نمی‌دانیم یا دست کم من نمی‌دانم.

اگر تنها در یونان و رُم باستان این نشانه دیده شده بود، می‌توانستیم بگوئیم در پی رفت و آمد ها و پیوندهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی از ایران به آن دو کشور و سپس به دیگر جاها رفته است. ولی هنگامی که جای پای این نماد را در میان سرخ پوستان امریکا هم، از روزگاران پیش می‌بینیم، دیگر چنین گفته‌ای از شایستگی برخوردار نیست و نمی‌توان پنداشت که فقط با کیش مهری

---

۱ - زرتشتیان ایران و جهان.

2- LUDWIG MULLER

۳- سالکان ظلمات، ژان کلودفرر ترجمه دکتر هوشنگ سعادت، ۱۳۶۴، تهران. انتشارات صفی‌علیشاه برگ ۱۰۵.

که این نماد نیز از ویژگی‌های آن است راه یونان و رُم را در پیش گرفته. بلکه باید گفت با پراکندگی آریاها به همهٔ سرزمین‌ها راه یافته است.

درست است، کیش مهری با راه یافتن خود به سرزمین‌های اروپائی و آسیای خاوری یادبود آن را زنده کرد و نیز زندگانی نوینی بدان بخشید.

هم‌اکنون از اسپانیا گرفته تا خاک چین، از کشور رُمانی تا سرزمین بین‌النهرین، در همه جا این نشانه همراه با مهرابه‌ها و یادمان‌های دیگر مهری به دست آمده و هنایش آئین مهری را در آئین مسیح (ع) «یشوع ناصری» نمی‌توان نادیده گرفت.۱

بررسی تاریخی نشان می‌دهد که کیش مهری در سدهٔ نخست میلادی به رُم رفته، در حالیکه نمونهٔ نشانوارهٔ چلیپا را در سدهٔ هشتم و هفتم پیش از میلاد در یونان و رُم در این کتاب آورده‌ایم و در آن روزگار کیش مهری در کار نبود و مهر پایه‌گذار این آئین به جهان نیامده بود. مگر آنکه نظر خود را دیگرگون کرده و بگوئیم چلیپا نماد مهرپرستی باستانی، یعنی روزگاری دراز پیش از اوستا بوده و همراه با مهرپرستی دیرین بدان سرزمین‌ها راه یافته است.

با پذیرش این پیشنهاد و نظریه گوئیم. این بغ مهر که پرستش و نیایش می‌شده همان است که پس‌تر یکی از ایزدان گرامی آئین زرتشت شده است. و چون تاریخ پیدایش اشوزرتشت «۶۰۰ تا ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد» و بهدینی را بنگریم، باز هم می‌بینیم که فاصله زمانی وجود دارد و نمی‌توان گفت چلیپا تنها با کیش مهری که در زمان اشکانیان پیدائی یافته و در سدهٔ نخست میلادی به رُم رفته است، در آن سرزمین‌ها شناخته و نامبردار گردیده. روشن‌تر بگوئیم ما میان مهرپرستی دیرین، بغ مهر که روزگاری خداوندگار بوده و سپس به پایهٔ یک فرشته در آئین زرتشت در آمده، با کیش مهری که یک شخصیت تاریخی به نام

۱- عیسای (ع) به دار آویخته یشوع ناصری است. مهر یا مسیحا به دار آویخته نشده در آغاز دوران اشکانی، همزمان با سومین پادشاه سلوکی، در آغاز تشکیل دولت اشکانی یا در سال ۵۱ اشکانی در سال ۲۷۱ پیش از میلاد متولد و در ۲۴۴ پیش از میلاد ظهور کرده است. برای آگاهی بیشتر به کتاب تاریخ و تقویم در ایران نوشتهٔ ذبیح بهروز، و دیباچه در کتاب قصهٔ اسکندر و دارا نوشتهٔ اصلان غفاری و جستار در بارهٔ مهر و ناهید، دکتر محمد مقدم نگاه کنید.

* - مسلمانان بر پایهٔ قرآن مجید معتقدند عیسی (ع) به دار آویخته نشده بلکه به آسمان رفته است.

مهر پایه گذار آن بوده و یکی از نمادهایش چلیپا است، جدائی گذارده‌ایم. پس ما در این باره پافشاری نمی‌کنیم، زیرا پیشینهٔ این نماد را بسی کهن‌تر و دورتر از تاریخی که برای کیش مهری گفته‌اند یافته‌ایم. و نه تنها آن را در ایران به کار برده‌ایم بلکه در بیشتر سرزمین‌ها و میان مردمی که از هم بسی دور و از فرهنگ‌های یکدیگر در دور دستهای زمان ناآگاه بوده‌اند سراغ داریم. درست است که در کیش مهری چلیپا نمادی بزرگ بوده و پیروان این کیش، چلیپا و چلیپای شکسته را بر پیشانی، دست یا رخت خود می‌نگارده‌اند تا نشانهٔ شناسائی و سرسپردگی آنها باشد، امّا می‌بینیم این نماد تنها با آئین مهر و مسحیت بستگی ندارد و پیش از آن، نشانی همگانی بوده و در پهنهٔ جهان با چهره‌ای نزدیک به هم و با فروزه‌هائی همگون، بسانی که خواهیم دید، در خور ارج و بزرگداشت بوده است.

نقش چلیپا بر روی اندام انسان و دام‌ها، بر روی سنگ گورها ۱ جنگ‌افزارها، کمربندها، زیورها، سنجاقها، چرخهای نخ‌ریسی، دسته‌شمشیرها، رخت‌ها، آوندها و آبخوریها، تبنگوهای گلین، بر خمره‌ها، سردَر خانه‌ها و در اتاقها و دیگر چیزها نهاده می‌شده. آریاهای اولیه آن را جلوی خانه‌های خود بر روی زمین نقش می‌کردند و در هنگام نیایش چلیپا را روبه‌روی خود می‌نهادند.۲ این انسان‌ها گرچه از هم دور و از فرهنگ و اندیشه‌های یکدیگر در روزگار کهن بی‌خبر بوده‌اند، ولی آنچه را در بارهٔ این نشانواره باور داشته و ویژگی‌هائی را که به آن نسبت می‌داده‌اند با اندک دگرگونی همگام و هم‌آهنگ است.

گویی هنر گوهری است که از یک کان سر بر آورده و آب پاکی است که از یک چشمه پدیدار شده و جوشیدن آغاز کرده است. زیرا خداوندان دانش و هنر در سراسر جهان از آن گوهر و از آن روانِ دمنده فرتاب یافته و از آن چشمه، نوشهٔ حقیقت هنر را چشیده‌اند که این چنین همسان و همگون اندیشیده‌اند.

۱- در زلاند نو بر گور مردگان چلیپا می‌گذارند بی‌آنکه عیسوی باشند و چلیپا را نشانهٔ آتش و نیرو می‌دانند. سرچشمهٔ پیدایش چلیپا، برگ ۱۸.

۲- گفتهٔ آقای ماخان سینگه از مردم هندوستان.

خوب می‌دانیم هر ملّتی برای خود داستان‌ها و اوسانه‌هائی دارد که زیر شرایط محیط زیست، چگونگی بستر جغرافیائی و فرهنگ و پیشینهٔ تاریخی آنها پدید آمده و چه بسا در پی رفت و آمدها با داستانهای ملّتهای دیگر درهم آمیخته و یا همانندی‌هائی یافته است.

در کشورهائی که به انگیزهٔ جنگها دست به دست شده و نیز در ملّتهای همسایه زمینهٔ این در آمیختگی فراهم‌تر است.

چلیپا در فرهنگ‌ها

ابومنصور اسدی توسی در کتاب لغت فرس می‌گوید:
چلیپا، صلیب باشد، چنانکه عماره گفت:
آن زاغ را نگه کن چون می‌پرد — مانند یکی قیر گون چلیپا

* * *

فرهنگ برهان قاطع زیر نام چلیپا می‌نویسد:
با بای فارسی بر وزن مسیحا صلیب نصاری باشد و آن داری است که به اعتقاد ایشان عیسی «ع» را بر آن کشیده صلیب کرده‌اند و آن به این شکل است ✚ و آن را ترسایان از طلا و نقره سازند و به جهت تیمّن و تبّرک بر گردن آویزند و بعضی گویند سه گوشه‌ای باشد که براهمه و هنود از طلا و نقره وامثال آن سازند و بر رشتهٔ زنار کشند. و هر خط منحنی را نیز گفته‌اند و کنایه از زلف معشوق هم هست. و صلیب معرب چلیپاست.

* * *

فرهنگ فارسی معین «دکتر محمد معین» می‌گوید:
چلیپا: به زبان آرامی، صلیبا. معّرب آن، صلیب.
۱ - داری که عیسی را بر آن مصلوب کردند.
۲ - چوب چهار پرّه که مسیحیان به نشانهٔ دار عیسی (ع) بر گردن آویزند یا با خود دارند و یا در کلیساها و نقاط دیگر بر پا کنند.

۳- خط منحنی، کج و منحرف نوشته.
٤ - کنایه از زلف معشوق، چلیپای فلک، شکلی که از تقاطع خط محور و خط معدل‌النهار حاصل گردد.

* * *

فرهنگ دهخدا، فرهنگ جهانگیری و فرهنگ انجمن آرا و فرهنگ عمید همه در همین مایه سخن گفته‌اند. فرهنگ دهخدا و آنندراج در زیر واژهٔ چلیپا افزوده‌اند: «نوعی نوشتن، نوشتن مشق با خط‌های اریب. نوشتن کلمه‌ای بر کلمه‌ای مشق خط را»

* * *

سرایندگان نیز از چلیپا فرتاب گرفته و چامه‌های دلکشی سروده‌اند که نمونه‌هائی از آن چنین است:

مولوی:

حلقهٔ آن جعد او سلسلهٔ پای کیست؟
زلف چلیپاوَشش آفت ایمان کیست؟

سعدی:

گر به مسجد روم ابروی تو محراب منست
ور در آتشکده، زلف تو چلیپا دارم

فخرالدین گرگانی:

یکی ناقوس در دست و چلیپا
یکی آتش‌پرست و زند وآستا

اسدی توسی:

چلیپا پرستان رومی گروه
چنانند ازو وز سپاهش ستوه

خواجو:

گرهی از شکن زلف چلیپا بگشای
تا به هر موی ببندم پس از این زنّاری

معزّی:

بندد کمر و سجده کند زلف سیاهش
چون از لب و انگشت کند شکل چلیپا

خاقانی:

بـه دسـت آرم عـصـای دست مـوسـیٰ
بـسـازم زان عـصـا شـکـل چلیپا

مغربی:

بـت و زنّـار و تـسـبـیـح و چلیپا
مـغ و تـرسـا و گـبـر و دیـر و مـیـنـا

ناصرخسرو:

کنیسه مریمستی چرخ گفتی پر ز گوهرها
نجوم ایدون چو رهبانان، ثریا چون چلیپائی

حافظ:

گـر چلیپای سـر زلـف ز هم بگشاید
بس مسلمان که شود کشتهٔ آن کافر کیش

محمدعلی رجاء زفره‌ای:

ساقیا چلیپا کـن زلـف عـنـبـرآسـا را
طرّهٔ خـم انـدر خـم رشک شام یلدا را

پورداوود:

به کُنشت و به کلیسا و به یزدان سوگند   به اوستا و به تورات و به قرآن سوگند
به چلیپای سر زلف عزیزان سوگند   به شهیدان به خون خفتهٔ ایران سوگند
که جز از روسیهی بهره نبینی ز میان

* * *

بخش نخست

چلیپا چیست و از کجا پیدا شد

آتش و پایگاه مینوی آن

سوسوی اختران

آفریدگاران پرشمار

باوری نیست که ریشه در گذشته نداشته باشد

چلیپا نمودار پرواز

آخشیجهای چهارگانه

خط و چلیپا

آتش و پایگاه مینوی آن

در آغاز این جستار که در زمینهٔ پیدایش چلیپا و ویژگی‌های راز آمیزی است که مردمان گذشته یعنی انسان پیش از تاریخ،[1] برای آن می‌شناخته و ما میراث‌خوار اوئیم باید بگوئیم: آگاهی ما از جهان باستان و زیستگاه‌های انسان نزدیک به زمان خودمان بر پایهٔ گواهی بازمانده‌های اندک و جسته و گریخته و بیشتر پاره‌پاره‌ای است که گاه‌گاه در گوشه و کنار کشورها به دست می‌آید. پس داوری مابر پایهٔ این بازمانده‌ها و یافته‌های اندک است و خواهی نخواهی نارسا است. آنچه امروز بر این پایه باور ما و سرچشمهٔ نوشتارهای ما را سازمان می‌دهد، فردا ممکن است با یافتن خشت‌نوشته، سنگ‌نوشته یا کوزهٔ شکسته‌ای دیگرگون شود و آنچه درست و شایسته به شمار می‌آمده، نادرست به شمار آید.

براستی ما در تاریکی، تاریخ را می‌کاویم و آرام آرام به پیش می‌رویم. چون پژوهش و جنبش در تاریکی بایسته‌اش خونسردی، نگرش به ذهنیات، دور اندیشی و پرهیز از هر گونه داوری شتاب آمیز است. پس هنگامی که داوری قاطع و استوار نبود، شک و تردید به موازات یقین و اعتماد راهگشا خواهد بود و همان پویائی و ارزندگی را دارد که یقین و قاطعیت دارد. در بارهٔ چلیپا نوشته‌ای از باستان نداریم. چلیپا خود نقشی بی‌زبان و هم‌زباندار است. زباندار

---

۱ - انسان سین آنتروپ که چهارصد هزار سال پیش می‌زیسته، آتش را می‌شناخته، خاکستر بر جای ماندهٔ آن به بلندی هفت متر در غاری نزدیک پکن که زیستگاه آنان بوده در سال ۱۹۲۷ میلادی یافت شده و پیشینهٔ زندگی انسان در دو میلیون سال پیش در تانزانیا شناخته شده است.

است زیرا خود گویای راز هستی خویش است و بی‌زبان است زیرا هر جا ما در آشکار کردن اسرار آن ناتوان شدیم، یا به کاستی افتادیم نمی‌تواند ما را رهبری کند یا راهنمائی‌اش کُند و زمان گیر می‌باشد.

چلیپا، نگاره‌ای است بسیار کهنسال و چون در نزد پیشینیان گونه‌ای نماد نیروهای نهفته در طبیعت و نیروهای آسمانی به شمار آمده در بیشتر سرزمین‌ها که تمدن‌های باستانی را در بستر خود پرورش داده است یافت می‌شود. از دیدگاه نیروهای آسمانی و مینوی چلیپا روشنگر خوشبختی، آشتی، نیروی زندگی‌بخش و درمان کننده، سپاس از خدایان و درخواست پشتیبانی و آمرزش از آنان به شمار می آمده و نیز عنصری بوده که مردم را از پلیدی‌ها، چشم‌زخمها، بدبختی‌ها و اهریمنان نگهبانی می‌کرده و «ارواح شیطانی» را به دور می‌رانده است. از دید نیروهای مادی و سترسا نمایانگر پیوند با خورشید و ماه، آخشیج‌های چهارگانه «آب، باد، آتش، خاک» که بر پا دارندهٔ دهناد هستی و آفرینش جهان و آدمیان است، می‌باشد.

پیشینهٔ آن را در ایران تا هزارهٔ پنجم پیش از میلاد مسیح در دست داریم. در دیگر جاها، کم و بیش با اندکی پس و پیش در تاریخ، یادمانهائی یافت شده است. امیدوارانه چنان باید دانست که کاوش‌های باستان‌شناسی آینده رازگشای بسیاری از چیستان زندگی انسان خواهد بود که چلیپا نیز یکی از آنها است. بشر آغازین که نه پوشاکی داشت، نه سرپناهی، نه جنگ‌افزاری و نه خوراکی، لَختک‌لَختک پی آن بر آمد که در برابر درندگان، سرما و گرما و گرسنگی و آسیب‌های دیگر تنها به توانمندیِ بازوان خود بسنده نکند، بلکه شیوهٔ پدافندی دیگری را نیز جستجو کند، تا از آرامش و ایمنی بیشتر بهره‌مند گردد. در این زمینه آفتاب که روشن‌تر و نیرومندتر بود توجهش را جلب کرد. با دمیدن سپیده، تاریکی که پناهگاه اهریمنی‌ها و جانداران ناپیدا و «ارواح شیطانی» بود می‌رفت و چون خورشید می‌درخشید، آفتاب وی را گرم می‌کرد و نیرو می‌بخشید. گیاهان را می‌رویانید، توان دیدبانی او را می‌افزود و هر گونه آسیب را از انسان دور می‌نمود. از آن پس دریافت که خورشید و پرتو آن سرچشمهٔ نیرو و روشنائی و توانائی است. همینکه از نور و آتشِ آسمانی آگاه شد، آن را

به خدائی شناخت و در اندیشه شد که در سرمای زمستان خود را به گونه‌ای گرم کند. نوید بخش او در این باره خورشید و آذرخش بود. از آغاز روزگار از آن گاه که درست روشن و آشکار نیست، آتش و فروغ، هستی‌بخش بوده و سراسر جهان را با رفتار و روند پیوستهٔ خود انباشته است. ولی هنگامیکه اهریمن بدان نزدیک شد آن را با دود و تاریکی آلوده ساخت.۱

انسان آتشی را در زمین و در پناهگاه خود می‌خواست و جستجو می کرد:

راههای چندی را برای یافتن آتش و رهائی بشر از سرما و سوز یخبندان‌های سخت و دردناک می‌توان پذیرفت:

شاید پاره‌های چوب کمک رسان او شدند. با گذاردن دو تکه از این چوبها چلیپاوار بر روی هم و با سایش و مالش پی در پیِ آنها بر یکدیگر اخگری پدید آمد و انسان آتشی برافروخت و غار خود را گرم و روشن ساخت. میان آتش و روئیدنی‌ها در نزد نژاد هند و ایرانی نزدیکی وجود دارد. این نژاد آتش را با مالش دو پاره چوب بر یکدیگر به دست آورده و کتاب ودا۲ می گوید که آتش در چوب است. آتش با آنکه با گیاهان ارتباط دارد، پیوندی با آسمان نیز دارد و منشأ الهی هم داراست. به همین دلیل است که آگنی AGNY موکّل آتش در هند، جائی در آسمان، جائی در زمین و جائی در درون آبها دارد.

هندوها آتش را آتی‌ثی ATITHI میهمان در خانهٔ مردم گفته‌اند.۳ در افسانه های ایرانی آمده پس از آنکه بشر نخستین به نام کیومرث درگذشت، بخشی از تخمهٔ او به زمین ریخت و پس از چهل سال مشیه و مشیانه به گونهٔ گیاه ریباس بهم پیچیده پدیدار شدند. سپس این پیکر گیاهی اندام بشری یافت و سردودمان جهانیان شدند. سی روز گیاه خوردند و راه پیمودند. پس از آن از شیر بز نوشیدند و سی روز دیگر همچنان می‌رفتند تا به گوسفندی فربه رسیدند،

---

۱ - بُندَهش.

۲ - کتاب مقدس و باستانی هند. (ریگ‌ودا ـ ساماودا ـ یا جورودا ـ انهرواودا). نخستین در بر دارندهٔ سرودهای دینی، دو دیگر آهنگها، سه دیگر دستور قربانی کردن و چهارمین در بارهٔ مسائل جادوئی و سحرآمیز است.

۳ - اساطیر ایرانی، کارنوی، ترجمهٔ دکتر احمد طباطبائی، کتابفروشی اپیکور، تهران، ۱۳٤۱ برگ ۳۹.

آن را تکه‌تکه کردند و از درخت شمشاد و کُنار به راهنمائی مینوان آتش افروختند و با شاخه‌های زیتون و خرما و خاشاک آن را فروزان کردند و کباب پختند.

* * *

در افسانه‌های کهنِ هندی آگنی مظهر آتش است و دهان او محراب مقدس آتش به شمار آمده و قربانی‌ها و نیازها به دهان او ریخته می‌شود. آگنی در آسمان در فروغ خورشید جا دارد و در میان آسمان و زمین در جائی که آتش به گونهٔ آذرخش از ابرها می‌جهد آشکار می‌شود. یک جفت چوب آتش‌زنه (ASRANIS) که بر اثر مالش و سایش بر یکدیگر آتش پدید می‌آورد سرچشمهٔ پیدایش او است. این چوبها یکی نرینه و دیگری مادینه گرفته شده که در پی مالش و آمیزش با هم، آگنی را در روی زمین پدید می‌آورند. این مظهر آتش، نیایش آدمیان را به بارگاه خداوند می‌رساند و رابط میان انسان و خدا است.۱ آنجا که از آتش آسمانی نام می‌بریم، چنان می‌پنداریم که برای نخستین بار از برخورد تندر و آذرخش با درخت، تودهٔ هیزم، فشردهٔ خاشاک و یا بوته‌زارها و همانند آن، اخگری جهیده و آتش پدیدار شده و مردم از آن بهره‌مند گشته و به نگهداری آن پرداخته‌اند. یا در آزمایش نادانسته و ناسنجیده بناگاه انسانی چوبدست یا شاخهٔ درختی را در گدازه‌های آتش‌فشان فرو برده و از آن آتش و روشنائی گرفته است.

راه دیگر آن است که انسان با زدن سنگی بر سنگ دیگر آتش را پدید آورده و در زندگانی خود جهشی را نمودار ساخته است.

این جهش در آن روزها همان اندازه ارزش داشت که روز دیگر پیدایش خط داشت و سپس پیدایش هنر چاپ.

بدینگونه انسان، نخست خود را با آتش در برابر دیوِ سرما نگاه داشت و سپس سنگ را گداخت و از آن فلز را بیرون کشید، و با آتش، گونه‌ای افزار

---

۱ - ادیان و مکتب‌های فلسفی هند. داریوش شایگان، چاپ سوم- ۱۳۶۲ برگ ۶۷ تا ۶۹.
در آینده خواهیم دید که سرخ پوستان نیز معتقدند که دود صمغ‌هائی که در آتش سوخته می‌شوند دعاهای آنان را به نزد خداوند در خورشید می‌برند.

خبر رسانی و تلگراف ساخت و با همسایه‌ها و تیره‌های دور و نزدیک به مخابره و ارتباط پرداخت.

آتش افزون بر آنکه میانجی میان انسان و خدا بود، پیک انسان با انسان هم شد.

در جنگ های دینی گشتاسب شاه با ارجاسب پادشاه هیونان (هیاطله) که خود تیره‌ای آریائی بودند برای گرد آوری سپاه و بسیج همگانی، گشتاسب پادشاه ایران به برادر خود زریر دستور می‌دهد که: «بر بلندی کوهسارها آتش فرمای کردن، کشور را آگاه کن و پیک‌ها را آگاه کن که به‌جز موبد که آب و آتش بهرام را ستایش و نگهداری کند، از ده ساله تا هشتاد ساله هیچ مرد به خانهٔ خویش نپاید. ایدون کنید که دیگر ماه بر درگاه گشتاسب شاه آید.»

و نیز در سال ۴۷۹ پیش از میلاد هنگامیکه مردونیه سردار ایران شهر آتن را گشود در شب همان روز با افروختن آتش خبر پیروزی بزرگ به خشیارشا که در سارد «جائی در ترکیهٔ امروز» بود رسید.

در بُندَهش آمده که او (هرمزد) آتش را از اندیشه بیافرید و درخشش را از روشنائی بیکرانه.

* * *

این را هم بگویم اگر پاره‌ای از ملت‌ها برای پیدایش آتش در میان خود دست به افسانه‌سازی درخور دانش خود زده‌اند، نیاکان ما یک پدیدهٔ علمی و طبیعی را که با پایه‌های دانش و خرد سازگار است باز گفته‌اند و آن چنین است.

روزی هوشنگ پادشاه پیشدادی با همراهان از دامنهٔ کوهی می‌گذشت. مار سیاه رنگ و تیز تازی از دور پیدا می‌شود هوشنگ که مار را دیده بود سنگی برداشته و به سوی مار پرتاب می‌کند. این سنگ بر سنگ دیگری خورده و فروغی از برخورد آنها پدیدار می‌گردد. مار می‌گریزد ولی راز پیدایش آتش گشوده می‌شود. هوشنگ خدا را ستایش می‌کند که فروغی تابناک بدو ارزانی داشته است. از آن پس به فرمان شاه آتش قبله قرار گرفت و چون شب فرا رسید آتشی بزرگ برافروختند و جشنی فرخنده بپا کردند و آن را «سده» نام گذاشتند.[۱] من هنوز مسافرتی را که از روستای پدری‌ام با کاروان (ستونی از قاطر

۱- به شاهنامهٔ فردوسی نگاه کنید.

و خر) به شهر اصفهان در کودکی داشتم به یاد دارم و به خاطر می آورم که سالهای ۱۳۰۸-۱۳۰۹ خورشیدی چگونه روستائیان با زدن سنگ چخماق به یکدیگر و تکه‌ای پشم، آتش آماده می کردند و چُپق خود را روشن می‌نمودند.

ورجاوندی و اشوئی آتش از این بُعدِ زمان نیز سرچشمه می گیرد، آتش در عصری نزدیک به ما و در عصر ما هنوز مقدس، پاک کننده و امید بخش است.

ببینید پاره‌ای از مردم اروپا در سدهٔ شانزده میلادی در بارهٔ آتش چه شیوه‌ای می‌اندیشدند و چه می کردند.

«شب بعد که بسیار تاریک بود باد جهت خود را به جنوب غربی کشانید و نزدیک صبح شدت گرفت به طوری که ناگزیر همهٔ بادبانها را فرود آوردیم و با دَکلِ مایل به سوی شمال غربی و شمال راندیم.

در این موقع موج های عظیم برخاست که با برقی بدون رعد توأم بود. ملاّحان روی صفهٔ برجستهٔ اطراف دَکل آتش سن‌الم S. ELME را برافروختند و با لحنی حزن آور دعائی خوانده به آتش سلام گفتند.»[۱]

بدینگونه آتش، آذرخش، روشنائی و هر چه از این تیره است پدیده و نمادی از خورشید، خدای آسمان خوانده شد و چون دگرگونی در زندگی آورد مقدس به شمار آمد و برای نگهداری از آن کوشش‌ها شد.

رفته‌رفته گروهی را به پاسداری و جلوگیری از خاموش شدن آن گماشتند. ریشهٔ آئین های خورشید پرستی و بزرگداشت آتش را در اینجا باید جست. آتش که ترس و تاریکی را دور می‌کرد و در بر دارندهٔ نیرو بود ستایش شد، برای ابزارهائی که با آن آتش می‌افروختند مانند شاخه‌های برهم نهادهٔ درختان و پاره‌ای سنگها همان ویژگی و نیرو انگاشته شد و مقدس و سودرسان و درخور نیایش گشتند. در پی آنها جایگاهی که آتش را در آن نگاه می‌داشتند ارج و شکوه یافت.

از اینگونه است چوبهائی که چلیپا گونه روی هم نهاده شد و سپس با به کار

---

۱ - سفرنامهٔ دن گارسیا دسیلوافیگوئرا، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس بزرگ، ترجمهٔ غلامرضا سمیعی، برگ ۵۰۳. وی در ۱۰۲۶ هجری قمری ۱۶۱۷ میلادی به سوی ایران حرکت کرده و در سال ۱۰۳۳ هجری قمری ۱۶۲۴ میلادی به اسپانیا باز می‌گردد.

بردن ریسمان آن را رساتر کردند. و تندی آتش‌افروزی را با چرخش تند دَوَرانی چوب راست بر چوب افقی بیشتر ساختند.

نمونه‌های آن را هنوز نزد چینی‌بند زن‌های دوره گرد یا درودگران دهکده‌های دور افتاده به نام «مته» که با حرکت دست کار می‌کند، در گوشه و کنار کشور می‌توان دید.

جایگاه‌های نگهداری آتش نخست بمانند: تنور، گودال میان اتاق، کلک «گونه‌ای آتشدان گِلی» و اجاق در آمد که کار دیگری هم از آنها ساخته بود. هم گرما می‌داد و هم خوراک می‌پخت و هم اندوختهٔ آتش بود.

رفته‌رفته جامعهٔ بشری گسترده‌تر می‌شد و انسان به یادمانهای خود دلبستگی روزافزون می‌یافت و آنها را گرامی و مقدس می‌شمرد. آنچه را دیدنی و دسترنج او بود با آرایه‌هائی می‌آراست و همزمان برای آنچه بیرون از بُرد اندیشه‌اش بود و آسمانی می‌پنداشت «مظهری» آفرید.

چلیپا نشان خورشید، نماد فروغ بی‌پایان و مِهر آنکه در سپیده‌دمان پیش از برآمدن آفتاب بر جهان گرد سیمگون روشنائی می‌افشاند و نگهبان خانمانها است، یکی از آن «مظهرها» می‌باشد. با گذشت زمان و افزایش نیاز مردمان، آتشدان، آتشکده و آتشگاه جای آتش‌های کوچک تنور و اجاق را گرفت. ولی سالیانی دراز هر دو در کنار هم زیستند آنگاه برای آتشکده پارسایانی برگزیدند و راه و آئین گذاردند و آموزش دادند، مکتب در کنار معبد و دبستان در کنار آتشدان سر بر آورد.

و چون خِردها بالندگی گرفت خورشید، آتش و فروغ، پرستش‌سو و پاک کننده و در بر دارندهٔ نیروهای زندگی‌بخش و سودرسان شد.

امّا انسان نماد خود را از یاد نبرد، هر گاه پرستشگاه ساخت آن را چلیپا گونه ساخت[۱] یا در و دیوار نیایشکده‌ها را با نماد کیش خود و چهرهٔ اختران یا تندیس خدایان آراست.

---

۱ - در کاوش‌های باستان شناسی در سال ۱۹۳۶ در تریپل قربانگاه‌هائی صلیب‌وار کشف شده که شاخه‌های آن انتهائی گرد دارند که هر یک به سوی یکی از جهات اصلی است. سرچشمهٔ پیدایش چلیپا. ا. نیهارت. برگ ۱۶.

به روشنائی و ماه و ستاره و آسمان سوگند خورد و پاس همه را تا به روزگار ما نگاه داشت، چنانکه هنوز هم در گواه گیری برای راستی گفتار و درستی کردار خود می‌گویند: **به این سوی تجلّی... به این اجاق گرم، سوگند به ماه و خورشید، سوگند به سپیدهٔ صبح، قسم به روز روشن یا هنگام نیمروز۱... سوگند به آفتاب و تابش آن، سوگند به ماه‌چون پیرو آفتاب تابان باشد۲...قسم به صبحگاه۳... قسم به آسمان۴...**

و چنین بود که به حق آتش پایهٔ تمدن و پایگاه فرهنگ خوانده شد. و چنان بود که در آئین‌های کهن آتش به انگیزهٔ گرایش فرازندهٔ خود میانجی میان خاک و آسمان و پیک انسان و خدا شد.

---

۱ - قران سوره الضُحیٰ.
۲ - قران سوره والشمس.
۳ - قران سوره فجر.
۴ - قران سوره طارق و بروج.

سوسوی اختران

در شبهائی که آسمان پاک و بی ابر و پیرامون زمین از گرد و غبار پاک و شسته و رُفته است، هنگامی که پروین دمیده، کیوان و تیر می‌درخشند و بهرام سلحشور با نوای چنگ ناهید پای می‌کوبد، چون به این فراخنای بیکران می‌نگریم، پهنهٔ آبی رنگ سپهر را پر از ستاره می‌بینیم که سوسو می‌زنند. چون خیره تر شویم درخشندگی و سوسو زدن آنها چلیپائی نورانی را نشان می‌دهد که از هر سو روشنائی آن را در بر گرفته است. این چونی و چرائی که از درخشش ستارگان و برخورد پرتو با جَو زمین پدید می‌آید، در بیابانها، کوهستانها و جاهائیکه از آلودگی به دور است، نیکوتر و آشکارتر دیده می‌شود و چه خیال‌پرور و شورانگیز است.

این زیبائیها و خیال‌پروریها است که با برداشت‌های ساده و دلنشین، الهام‌بخشِ روستائیان، سخنرانان و سرایندگان شده و سرودهائی دلکش و شیرین آفریده‌اند.

انسان نخستین که از آلودگی‌های پدید آمده از صنعت و دود و دَم کارگاه و ماشین و انبوهی و هیاهوی مردم بر کنار بوده پیرامونی آرام‌تر و پاک‌تر از امروز داشته است.

و هنگامیکه پهنهٔ نیلگون آسمان را با روشنان فلکی بر بالایِ سَرِ خود می‌دیده، هزاران هزار از این چلیپاهای نورافشان را در آن دور دست‌ها که از دانش او و از دانش ما هنوز هم به دور است، تماشا می‌کرده و شیفتهٔ این سوسو

زدنها و چشمکهای دلفریب اختران می‌شده و چلیپاهای کوچک و بزرگ، او را در خود فرو می‌برده است.

این انسانِ جستجوگر چه بسیار به پیرامون خود، و این چرخ گردنده که با گوی‌های روشن زیور گرفته است می‌اندیشیده. از زیبائی آن شاد می‌شده، از پرتوافشانی آنها بهره می‌گرفته و هم از درون خود این نوا را می‌شنیده که: چیست این چرخ نیلگون گوهر نشان بر بالای سَرَم؟.

این فروزندگانی که شب می‌آیند، روشنائی و زیبائی می‌آورند، کاشانهٔ مرا روشن می‌سازند و به من چشمک می‌زنند، چیستند؟

و پس از یک رشته ستیزهای درونی به یک نتیجه رسیده. آسمان را که جایگاه این روشنان بوده به خدائی گزیده، نیک و بد خود را از او دانسته، آن را بزرگ داشته و پرستش کرده است.

آنگاه چلیپا را که شب هنگام در سراسر آسمان یا آرامگاه خدایان می‌دیده، نمادی از آسمان و فروغ‌بخشی ستارگان آن به شمار آورده است.

و چون فروغ و روشنائی با نماد خود در همه سوها، یکسره زندگانی مادی و معنوی او را پر کرده بود، دوست داشت در همه جا این نگارهٔ نمادین را بنگارد و همه چیز خود را به او بسپارد.

ژرف نگری و بینشی آزاد به ما می‌آموزد که ستاره‌پرستی‌ها، باور داشتن به چندی و چونی تابش و روند آنها و سرانجام فرخندگی و پتیارگی آنها در سرنوشت آدمی از همین زمینه‌های خُرد و اندک پدیدار شده است.



نموداری از سوسو زدن ستارگان و نماد آنها. «تل‌بکون هزارهٔ چهارم پیش از میلاد.»
«نگارهٔ ۱»

در بابل و مکزیک ستارهٔ زهره به صورت چلیپا نشان داده می‌شد.[۱] پیشینهٔ

---

۱ - و جهان واژگون شد، اما نوئل ولیکوفسکی، ترجمهٔ محمد حسین نجاتیان، سیمرغ ـ تهران. برگ ۲۶۱.

تاریخی و بررسی‌های ژرف در آئین‌های کهن نشان می‌دهد که ستارهٔ زهره (ناهید) نزد تیره‌های گوناگون مردم جهان مقدس و مورد ستایش بوده است. این ستاره در سومر و آشور زهره در بابل ایشتار، در یونان آتنا، در کنعان و فینیقیه بعل، در مصر سوتیس، در مکزیک سیتلا چولوها SIT LA CHOLOHA (ستاره‌ای که دود می‌کرد) و در ایران اناهیتا (ناهید) خوانده می‌شد و خداوندگار بود. در ایران هنوز اناهیتا نامیده می‌شود و مقدس به شمار می‌آید. این ستاره برای مردم جهان باستان شناخته شده بود و سالنمای پاره‌ای از کشورها بر پایهٔ گردش آن استوار بود و ارزش دینی داشت.

اشعیا در کتاب مقدس یهود زهره را دختر صبح خوانده: «ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتاده‌ای؟ ای که امت‌ها را ذلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای.» و تنها نام‌گذاری زهره دختر صبح، چقدر همانند است به اساطیر ایران آنجا که آناهیتا را توصیف می‌کند:

اناهیتا «ناهید» مظهر آب و مقدس است. زنی است نیرومند، زیبا و خوش اندام. برجسته پستان با کفش زرین و کمربندی بر میان، رختی پر چین و زرین در بر، گوشواره‌ای زرین بر گوش، تاجی با یکصد گوهر بر سر و گردن آویزی زرّین بر گردن دارد.

* * *

در روزگاران بس دور که دانش انسانی ناچیز و دریافت انسان از طبیعت و پدیده‌های آن رسا نبود، هر پدیده‌ای که در زمین و آسمان روی می‌داد آن را معجزه یا خشم خدا می‌پنداشت و در برابر آن به فروتنی و ناله و مویه می‌پرداخت. بسیاری از این پدیده‌ها سرچشمهٔ بیم و هراس مردمان و پیدائی خرافات و نیز شناختن خداوندی برای آن و دادن قربانی‌های جانوری و انسانی شده است. مردم آن روزگار که آگاهی شایسته‌ای از پیرامون خود و از سپهر و گردش خورشید و ماه و اختران نداشتند، هر دگرگونی در آسمان را یک رویداد جادوئی و اسرارآمیز می‌پنداشتند. چه بسا آن را مایهٔ سیه‌روزی و بیماری‌های گوناگون می‌شمردند و برای آن خدائی در نظر می‌گرفتند. آنگاه برای ایمنی خود از خشم، ترس، نگرانی و بیماری به نیایش آن می‌کوشیدند و

گاه زیباترین دوشیزگان را قربانی می‌کردند.

از این روی این پندار شکل می‌گیرد که پایهٔ خورشید پرستی، اختر پرستی و گرامی‌داشت عناصر طبیعت و پیدا شدن ایزدانی برای آنها از همین‌جا سرچشمه گرفته و چگونه چلیپا نماد خورشید شده و رمز دینی به شمار آمده است. خوشبختانه امروز دانش انسان پاسخ این پدیده‌ها و انگیزهٔ پیدائی آنها را یافته و برای آن ورجاوندی نمی‌شناسد و آنها را تابع قانون‌های فیزیکی می‌داند.

بسیاری از پدیده‌ها زائیدهٔ پرتو خورشید و دیگر عوامل جوی مانند باران، مه و بلورهای سرگردان آب و یخ در فضا می‌باشند.

هنگامی که یکدسته پرتو از فضائی وارد فضای دیگری که چگالی آن بیشتر است می‌شود می‌شکنند. لایه‌های هوا نیز دارای چگالی یکسان نیست و همینکه نور از یک لایه به لایهٔ دیگر رسید شکسته می‌شود و همین شکست نور پدیده‌هائی همچون: سراب‌ها در فضا و زمین، تیرآژه، شبح‌ها و صلیب نورانی به وجود می‌آورد.

(روز نزدیک به پایان بود و آفتاب ارغوانی رنگ که آخرین پرتوهای خود را می‌پراکند، در آن طرف افق ناپدید می‌شد. در این موقع بود که رویداد غیر منتظره و اسرارآمیزی رخ داد. در آسمانی که در حال تاریک شدن بود، در جائی که چند لحظه پیش خورشید قرار داشت صلیبی بزرگ و کاملاً واضح شبیه خاج‌های منفرد گورستانهای قدیمی پدیدار گردید و در فضا معلق ماند و اندکی درخشان و فروزنده بود.)۱

* * *

(کلید راز در این است که ما در آسمان همیشه یک شکل کامل شادورد «هاله» را مشاهده نمی‌کنیم. هنگامی که خورشید پائین است یا در زیر افق قرار گرفته است، ستون نورانی بسیار درازی در آسمان بالا می‌آید. این تصویر باریک شدهٔ خورشید است. در همین هنگام بخشی از دایرهٔ شادورد نیز دیده می‌شود. ستون نورانی در حال عبور از دایره، صلیب روشن بزرگی در آسمان

---

۱ - کتاب پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین، نویسنده ترنتسف، ترجمهٔ دکتر عبدالکریم قریب، انتشارات هدهد. تهران ۱۳۶۰ برگ ۳۷.

رسم می کند. این شادورد کمتر شبیه صلیب بوده و بیشتر شبیه شمشیر قدیمی شوالیه‌ها است.)۱ همچنین می‌توان دو صلیب را با هم مشاهده کرد. فرض کنیم که در آسمان چیزی جز بخشهای قائم یک دایره شادورد و بخش دایرهٔ افقی را که در نزدیکی خورشید است، نمی‌بینیم. در این صورت آنها ضمن تلاقی با یکدیگر تشکیل صلیبی در دو طرف خورشید می‌دهند.۲ اینک گوئیم آیا بشر اولیه با دانشی اندک که در جهانی آرام، محیطی پر سکوت و فضائی درخشان می‌زیست و در جای جای آسمان این پدیده را دیده است، از این پدیدهٔ طبیعی الهام نگرفته و آن را نماد مقدسی به شمار نیاورده است؟!

چندان شگفت نیست که چنین باشد.

احمد بن فضلان نمایندهٔ خلیفهٔ عرب المقتدربالله که به خوارزم و بلغار و روسیه مسافرت کرده در سفرنامهٔ خود مشاهداتی از اینگونه آورده است.

وی به هنگامی که نزد پادشاه اسلاوها می‌رود از اختلاف روز و شب گفتگو کرده و می‌نویسد:

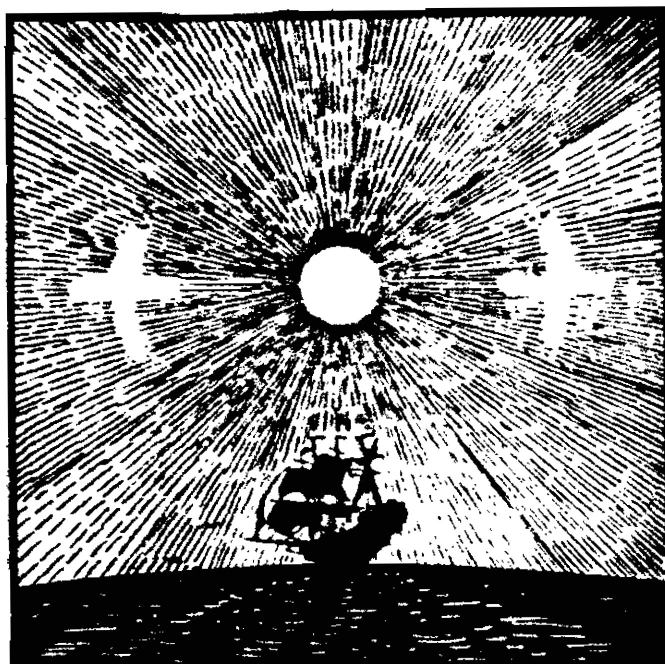
در کشور او عجایب بی‌شمار دیدم...

در میان ابرها اشباحی که به مردم شباهت داشتند در نظرم مجسّم می‌شدند که نیزه و شمشیرهائی در دست داشتند. ناگهان قطعه ابر دیگری مانند آن نمودار شد که در میان آن نیز چندین مرد و چهارپا و مقداری اسلحه نمایان بودند.

این لکه ابر پیش آمد و چون لشگری که به لشگر دیگر حمله‌ور شود به سوی قطعه ابر دیگر هجوم برد. ما از مشاهدهٔ این وضع به وحشت افتادیم و به گریه و زاری و دعا پرداختیم. آنها به ما می‌خندیدند و از کار ما به شگفت آمده بودند.

---

۱ - همان کتاب، برگ ۵۲.
۲ - همان کتاب، برگ ۵۳.



چلیپاهای نورانی



پیکره‌ها از کتاب پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین.

«نگارهٔ ۲»

آفریدگاران پر شمار

برای انسان نخستین سخت بود و شاید نمی‌توانست یا نمی‌خواست که بپذیرد و باور کند، مرگ یک پدیدهٔ طبیعی و نتیجهٔ دگرگونی و فرسودگی اندامهای کالبد آدمی است. از این روی هرگز برای مرگ باور به دگرگونی نیروی بدنی و واکنشهای کالبدی نداشت.

می‌پنداشت مردگان مانند زندگان به افزارهای زیست در جهان دیگر نیازمندند، از این رو کاچال مردگان، خوراک، پاره‌ای نشانه‌های طلسم گونه و در نزد برخی تیره‌ها، زنان و بردگان آنها را نیز به خاک می‌سپردند.

ترس از مرگ، ترس از عوامل و یا دگرگونی‌های طبیعت و نیز ترس و پریشانی از ناشناخته‌ها و نادانسته‌ها در بیشتر تیره‌ها بنیاد و پایهٔ دین شده است.

بدینسان کوههای سر برافراشته و آتشفشان، دریاهای خروشان، رودهای سرکش، درختان، گیاهان و پاره‌ای جانوران و سرانجام اندامهای تولید مثل آدمیان، یا خود خداوند بشمار آمده، یا دارای خدا بوده و درخور ستایش شده‌اند. در مصر باستان و بابل گروه خدایان فراوان بود و این خدایان نزد بیشتر تیره‌های کهن همگانی به شمار می‌رفت، بشر خیال‌پرور زندگانیش خیال‌انگیز بود و مرز و سامانی نداشت. نیازمندیها نیز بی‌شمار بود و مردم برای برآورده شدن آنها به خدایان نیاز داشتند و از این‌رو خدایان نیز بی‌کران بودند. برابر

یک آمار سدهٔ نهم پیش از میلاد شمارهٔ خدایان بابل به ۶۵،۰۰۰ می‌رسید.۱ هر فرد خدائی داشت و هر خانواده نیز همچنین، هر شهر خدایانی داشت و کشور خدایانی دیگر. زمانی ماه که امروزه پهنهٔ پژوهشها و کاوش‌های علمی انسان بلند پرواز گردیده است، پرستش می‌شده، همچنانکه:

خورشید روزگاری ستایش می‌شده. خورشید پُر گاهی نه تنها در فراخنای آسمان فرمان روائی می‌کرد، که دلهای مردم را نیز با پرتو زرین و خیال‌پرور و زندگی‌بخش خود فریفته و با شکوه و رفتار فریفتارانه‌اش انگیزهٔ آئین خورشید پرستی گردیده است.

سرایش سرودهای زیبا و شورانگیز تنها شیفتگی انسان به خورشید را در زندگی این جهان بازگو نمی‌کند بلکه این شیفتگی را به زمان مرگ خود و زندگی آن جهانی نیز می‌رساند.

به نشانهٔ عشق و بزرگداشت و نیایش این گوی آتشینِ چرخ که روزگاری دراز خدای جهانیان بوده است، انسان به این بسنده نکرده که در زنده بودن درِ خانه خود را رو به خورشید بسازد و یا رو به خورشید نماز بگزارد، بلکه دلبستگی فزاینده‌ای نشان داده که پس از مرگ هم پیوند خود را با خورشید به نماد یک تراداد و شناخت دینی همچنان پاینده نگاهدارد.

گورهای بسیاری دیده شده که رو به تابش آفتاب دارد و گرمگاهی را می‌خواهد. گورها یا خمره‌هائی که در دورهٔ پیش از تاریخ و در زمان مهرپرستی، مردگان را در آن می‌نهاده‌اند از گردش خورشید پیروی کرده است. بسانی که با نگرش آگاهانه نزد کاردانان در گورستانهای خمره‌ای می‌توان هنگام مرگ یا زمان به خاک سپردن مردگان را به دست آورد.

و این واپسین نشانهٔ بزرگداشت و ستایش از خورشید و درخواست پشتیبانی و آمرزش از خدای آسمان می‌باشد، خدای درخشان و آتشینی که هنوز و هنوزهای دیگر با همان غرور و بزرگی بر غبار پرستندگان خویش می‌تابد و می‌نگرد و خود نادانسته محکوم نظم دیگری است.

---

۱ - مشرق‌زمین: گاهوارهٔ تمدن، بخش اول، ویل‌دورانت، ترجمهٔ احمد آرام. شرکت اقبال و شرکاء ۱۳۳۷ برگ ۳۵۳.

خورشید این گوی آتشین منظومهٔ خورشیدی که در سراسر جهان میان مردمان گذشته از تقدس برخوردار بوده و گاه خداوند به شمار آمده است، تغییر آن در میان پاره‌ای از ملل نمایانگر دگرگونی جهان و آغاز دوران نوین و هستی انسان هم بوده است. بسانی که در هر دوره‌ای که جهان با آب، زمین‌لرزه، آتش، توفان نابود شده است، آن را خورشید آب، خورشید زمین‌لرزه، خورشید آتش و خورشید توفان خوانده‌اند.

در اعتقاد پاره‌ای ملل قدیم مانند مایاها و بودائیان هفت دگرگونی یا هفت دوران خورشیدی دیده می‌شود. و در افسانه‌های آنان خورشید جانشین دوران شده است.

چرا ملتهای هر دو نیمکرهٔ زمین کلمهٔ خورشید را جایگزین دوران کرده‌اند؟ آیا این امر نمی‌تواند معلول تغییر ظاهری خورشید و نیز تغییر مسیر آن در آسمان باشد.؟[۱] و در نتیجهٔ این دگرگونی‌ها و تغییر مسیرها که با تحولات خطرناک و ایجاد وحشت و هراس همراه بوده، انگیزهٔ الوهیّت آن به شمار آمده باشد؟

امّا روزگاری دیگر، فرزاندان نیاکان خورشید پرست آدمی چه خونها که بر نظام تعصّب نریختند.!!

اخناتون[۲] را به انگیزهٔ آنکه می‌گفت پروردگار یکی است نه چندگانه و او هم از نیازهای انسانی برکنار، با شورشی خونین سرنگون کردند.

انکساگوراس ANAXAGORAS دانشمند یونانی را که می‌آموخت خورشید خدا نیست، کرهٔ درخشان و آتشینی است، از خانه و کاشانه و شهر خویش آواره‌اش کردند.

آسمان نیز چون اختران روزگاری پرستش شده زیرا یا خود خدا بوده یا جایگاه خدایان. واژهٔ زئوس ZEUS که نام خدای یونانیان باستان است به معنی آسمان می‌باشد.

پیدائی طلسم، جادو و سحر، قربانی‌های انسانی و جانوری و نظر قربانی‌ها

---

۱ - و جهان واژگون شد. برگ ۶۹ و ۷۱.

۲ - فرعون یکتاپرست مصر باستان آمنحوتپ چهارم ۱۳۸۰-۱۳۶۲ پیش از میلاد

همه برای آن بوده که انسان خود را از هراس بزرگ تاریکی، خشم طبیعت، نیروهای رازآمیز و ناشناختهٔ جهان و هیولاهائی که در تاریکی نهفته است بپاید و ایمن نگاهدارد. هنگامی که ترس و پریشانی بر پایهٔ تاریکی جهان مادی یا تاریکی درونی «نارسائی خرد» بالا گرفته و افزون‌تر شده است، نادانسته‌های رازآمیز و ویرانگر به پایگاه خدائی رسیده و پرستش شده‌اند. ناگهان می‌بینیم تندر و آذرخش، آسمان، دریا، زیر زمین و پاره‌ای جانوران مانند مار، گاو و... یا خداوند پیدا کرده‌اند یا خود خدا شده‌اند و از انسان قربانی انسان خواستار گشته‌اند، تا بدین افزار خشم خود را فرو نشانند و ترس را از پیرامون آدمی دور سازند. از اینجا چلیپا را گروهی نماد خورشید «رحمت و برکت» و برخی دیگر نماد تندر و آذرخش «خشم خدا» دانسته‌اند. آنگاه برای رسیدن به خوشبختی و دریافت برکت آن را به کار برده‌اند و نیز برای رهائی از خشم خدا آن را بر سامان خانه و روی کاچال خود نگارده‌اند. چکیده‌ای از این گذشته‌های دور به گونهٔ پاره‌ای رسم و سنّت به روزگار ما نیز رسیده است.

پس سازندهٔ دین، سرشت انسان و دین خواهی و دینداری فطرت آدمی است که در کاوش و جستجو است و در برابر هر درد و غم و گرفتاری و تنهائی و هراس پناهگاه استواری را می‌جوید و می‌خواهد به زندگانی جاوید، شاد و آرام و ایمن از هر گزند دست یابد.

در این تکاپوی خستگی ناپذیر و گسترده، گاه به نشانه‌ها که نمایانگر و نماد باوریها «اعتقاد» و پندارهای «تصورات» او است، عاشقانه دل می‌سپارد و با «نیت پاک» و «حضور ذهن» عارفانه «مراسمی» را بجا می‌آورد.

باوری نیست که ریشه در گذشته نداشته باشد

نموداری از پدیده‌های طبیعت و نیز پیکره و تندیس خدایان، گاه به گونهٔ افزارها و نگاره‌های زینتی، طلسم و افسون و مُهر درآمده و چه بسا نگاره روی مهرها خود شناسهٔ طلسم و دور کنندهٔ چشم‌زخم می‌باشد.

به این نگاره‌ها که از مُهرها فراهم آمده نگاه کنید. اینها چه پیامی را به ما می‌رسانند، با چه زبانی با ما از دوردستهای زمان سخن می‌گویند و چه رازی را آشکار می‌نمایند ؟!

هر چه می‌گوئیم بر پایهٔ شک و تردید و پندار است. «اینجا قلمرو تردید است و شک را شأن و مرتبتی است که یقین را نیست»[1]

نگارهٔ الف: دایره‌ای که کمانی از آن بریده شده، چند خط مانند کِرم در میان دایره... و پیرامون آن شماری دایره‌های کوچک.



«الف»

نگارهٔ ب: دایره‌ای بزرگ در درون آن دایره‌ای کوچک. سه نگارهٔ جانور در سه سوی آن، رشته‌ای مانند مار، سپس خطوط درهم و در جلوی یکی از جانوران چیزی مانند حرف p.

۱ - دست بافتهای عشایری و روستائی فارس، جلد اول. سیروس پرهام، امیرکبیر سال ۱۳۶٤ .



«ب»

نگارهٔ پ: پیکرهٔ جانوری که از دو سه گوشه درست شده و روی هر یک از سه گوشه‌ها سه دایره و تارک دوسه گوشه که کمر جانور است با دایرهٔ کوچکی به هم چسپیده و دم جانور با دو خط راست. در جلوی جانور پرنده‌ای مانند مرغابی، در گودی کمر جانور نگارهٔ چلیپای راست گرد.

در پائین، جانور دیگری که از روی شاخهایش می‌توان گفت بز یا بز کوهی است با دمی فرو افتاده. در جلویش جانور دیگری مانند میمون یا دیناسور کوچک. در گودی زیر شکم چند خط و چلیپای شکسته دو خطّه و چپ گرد.





«پ»

نگارهٔ ت: سه دایره در درون هم که با دو خط از میان دو نیم شده. در بالا پیکرهٔ یک بز، بالاتر چندین خط در نیم‌دایره، در پائین جانور دیگری و چندین خط کرم مانند.



«ت»

نگارهٔ ج: در دایره‌ای که در قطر دو فرو رفتگی دارد، پیکرهٔ دو بز که وارونهٔ یکدیگر هستند و سرین و سینهٔ آنها بزرگتر نمایانده شده و در میان این

دو، خطی شکسته مانند کرم که بر سر تیر ک دارد.



«ج»

نگارهٔ چ: پیکرهٔ دو بز در درون دایره که بدن آنها با دو خط همرو نشان داده شده. در کمان شاخ هر یک از آنها دو خط گوشه دار.



«چ»

و بسیار پیکره های دیگر از اینگونه که برای جلوگیری از دراز شدن سخن از آوردن آنها پرهیز می کنیم. امّا این نگاره‌ها که بازگو کردیم با این اندامهای نارسا و ریخت ناهنجار نمی‌توانند چهرهٔ زیب و زیور داشته باشند. پس هنجار راستین بررسی می گوید: آنها دارای چندی و چونی نمادین (سمبولیک) می‌باشند و پیام آور پیامی از نیاکان انسان از زمانهای پیشین هستند.

اینها طلسم ها و سحرهائی هستند که «مفاهیم» و «معانی» راز آمیز ویژه‌ای برای مردم آن روزگار داشته‌اند.

همچون خط ها و شکلهائی که در دعا نامهٔ فالگیران تا چندین سال پیش حتّی در همین تهران شاهد آن بودیم. فالگیران نامه‌هائی برای چشم‌زخم، مهربان کردن زن و شوهر، دور کردن هوو، نازائی زنان، جلوگیری از آسیب شیطان و اَجّنه می‌دادند و راهنمائی‌هائی نیز می کردند.

اینک به جستار خود باز می گردیم و می گوئیم اینها نمادهائی بوده آرام کننده و اطمینان‌بخش. بدین معنی که دارندهٔ مُهر، کالا و بسته‌های خود را با

نماد نیروهائی که بدان معتقد بوده است مُهر می‌کرده تا از دستبرد اهریمن و «ارواح شریر و خبیث» و یا دزدان و راهزنان در امان باشد. در حقیقت کالا، خانه، جاندار و یا هر چیز دیگر را به دست نیروهای مقدس و الهه‌ها می‌سپرده تا پاک و سالم بماند و زندگی کند یا سالم به مقصد برسد. این کارها را نسل کنونی هم گاهی انجام می‌دهد. نسل بالای پنجاه سال به یاد دارد که در گذشته پاره‌ای از مردم هنگامی که نامه می‌نوشتند روی پاکت شمارهٔ ٢٤٦٨ را ذکر می‌کردند و عقیده داشتند نامه محفوظ می‌ماند و زودتر به مقصد می‌رسد.

نامه‌هائی را هم که دریافت می‌کردند به همین ترتیب رفتار شده بود. البته باید دانست این عدد با حروف ابجد کلمه‌ای را می‌سازد و آن کلمه مقدس است.[١] کسانی که به امامزاده داوود می‌روند از پیرمردی نوار باریک سبز رنگی می‌گیرند و به مچ دست یا لباس خود می‌بندند. در خانه‌ها اسفند و کندر دود می‌کنند و برای رفع بلا و چشم‌زخم، کودکان را از روی دود آن عبور می‌دهند و کمی از سوختهٔ آن را به پیشانی او می‌مالند. گوسفند قربانی می‌کنند و کسانی که به تازگی خانه یا اتومبیل خریده‌اند کمی از خون قربانی را به دَرِ خانه یا روی اتومبیل می‌ریزند و اگر برای کسی نذر و نیاز کرده و قربانی کنند با خون قربانی بر چهرهٔ آن کس اثر می‌گذارند.

برخی از مردم، کتاب دعا یا کتاب مقدس کیش خود را همراه دارند. به سفر روندگان را از زیر کتاب مقدس می‌گذرانند، در واقع تندرستی او را می‌خواهند و نگهداریش را به کتاب مقدس وا می‌گذارند.

در روستاها چند مُهرهٔ سفالین و رنگین و چشم خشکیدهٔ گوسفند قربانی را به نخ می‌کشند و برای دور کردن چشم‌زخم بر شانهٔ کودکان می‌آویزند. به کلاه یا روسری نوزادان «نظر قربانی» یا مُهره‌ای می‌آویزند. گرچه این رفتار کم شده ولی هنوز در روستاهای دور افتاده میان خانواده‌ها دیده می‌شود.

این چشم خشکیدهٔ گوسفند قربانی و چند مُهره و چند تکّه صدف به نخ آویخته که امروز به کار می‌برند و از آن انتظاراتی دارند، همان است که انسانهای

---

١ - در کتاب ودا، کلمهٔ اوم (AUM) واژهٔ مقدس، اسم اعظم و نام خدا است. (اوپانیشاد)
عدد یاد شده واژهٔ «بدوح» می‌باشد.

چهار هزار یا چندین هزار سال پیش به گونه‌ای دیگر انجام می‌دادند.

با آنکه جهان امروز با جهان پیشین دگرگونی دارد و در جهان امروز پیشرفت دانش و هنر شگفت‌آور است، امّا در باورداشت‌های مردم و آنچه در ضمیر ناآگاه دارند نسبت به روزگاران گذشته دگرگونی چندانی روی نداده است. هنوز «در داخل یک سردابه در جنوب غربی خرّم‌آباد در درهٔ بابا عباس مردم نذر و نیاز می‌کنند و در آنجا مُهره‌های رنگی دستبند و بند دخیل و آثار شمع سوخته دیده می‌شود.»[۱] هنوز گروهی به «شور چشمی» اعتقاد دارند و اگر آسیبی به بینند یا دچار گرفتاری شوند، بی‌درنگ می‌گویند «مرا چشم زده‌اند»، «فلان کس چشمش شور است».

برای دور کردن چشم‌زخم و بیماری از کودکان، تخم مرغ می‌شکنند و تخم مرغ شکستن را داروی شفا بخش و سودمندی می‌دانند. برای این کار یک نفر می‌نشیند و یک پاره زغال یا خودکار و یک تخم مرغ در دست می‌گیرد و دیگری که بستگان و همسایگان را به نام و نشان می‌شناسد، نام آنها را می‌گوید و تخم مرغ شکن به هنگام بردن نام آن کس با زغال نشانه + یا O روی تخم مرغ می‌گذارد.

پس از آنکه نام همه برده شد. یک سکه (از دو ریالی تا پنجاه ریالی) روی سر تخم مرغ نهاده آن را در تکه‌ای از رخت کودک می‌گذارد. بار دیگر مراسم آغاز شده یک به یک نامها بازگو می‌شود و در باز گفتن هر نام، تخم مرغ شکن که تخم مرغ و سکه را درون لباس کودک در دست دارد روی تخم مرغ در درازا فشار می‌آورد، و سرانجام زمانی می‌رسد که با گفتن نامی و وارد آوردن فشار بر سکه و تخم مرغ، تخم مرغ در رخت کودک می‌شکند. آن وقت می‌گویند، فلانی چشم زده بود، چشمش شور بوده. (منظور کسی که تخم مرغ با نام او شکسته شده) و اگر تخم مرغ به نام نزدیکان کودک بشکند، زیرکانه می‌گویند: چشم زدن از دوست داشتن زیاد هم هست.

این یک کار ساده‌ای است. ولی چیزی نیست که اثری از گذشته در خود نداشته باشد. هر چیز که در رابطه با انسان و روحیات او می‌بینیم یادمانی از

۱- آثار باستانی و تاریخی لرستان، جلد اول، حمید ایزد پناه. چاپ دوم انتشارات آگاه ۱۳۶۳ برگ ۹٤.

گذشتهٔ دارد. اینها همه اثری است بازمانده و نهفته در ضمیر انسان، اثری است از نمادهای گوناگون و باورهای مردمان گذشته، اثری است از بزرگداشت چلیپا و نقش زندگی‌بخشی و دفع بلا و چشم‌زخم آن.

پاره‌ای نشانه‌ها چون چلیپا نشانه‌ای رازآمیز است و در پرده و پنهانی برای گروهی شناسهٔ موضوع، مکتب فکری و یا شخصیتی است چه طبیعی و چه حقوقی. یا وسیلهٔ اطمینان‌بخش برای شناساندن کسانی است که می‌خواهند با کمک یکدیگر کاری را انجام دهند.

روزگاری نقش دو واو باژگونه که یکی سر در برابر سر دیگری دارد شناسگر شیعه‌ها بود. واو در شمارش ابجد عدد شش است و دو واو عدد دوازده معرّف شیعهٔ دوازده امامی می‌باشد. در دورهٔ خلیفه‌های اموی و در عصر خلافت عباسیان گاهگاه تنگناهائی برای پیروان مذهب شیعه پیش می آمد و نمی‌توانستند آزادانه و آشکارا آئین‌های خود را انجام دهند. دو واو باژگونه نمادی بود که پیروان این کیش همدیگر را می‌شناختند و آن را در خانه‌های خود به چهرهٔ زینتی نقش می کردند. برخی از سران و دولتمردان عباسی هم دانسته یا ندانسته آن را به کار می‌بردند. اینکه گفتیم دانسته یا ندانسته در اینجا تردید وجود دارد که آیا آنها راز این نقش را می‌دانستند یا تنها به گونهٔ پیکره‌ای زیبا برای نقش خانه‌های خود آن را پسندیده بودند.[۱] هنگامی که آئین مسیح در پاره‌ای کشورها رسمی نشده و مسیحیان تنگناهائی داشتند، نگارهٔ ماهی رمز آنان به شمار می‌رفت و سپس مظهر زندگی شد. در ایران ماهی نماد زندگی و خوشبختی است از این‌رو بر سفرهٔ هفت سین نوروزی نیز ماهی در آوند بلورین پر آب می گذارند تا زندگی و خوشبختی و روشنائی را در یکجا فراهم آورند. بار دیگر جستار خود را پی می گیریم.

قفل و یا تکه‌پارچه‌های رنگینی که گروه‌های گوناگون مردم از هر کیش و آئین برای برآورده شدن نیاز به جایگاه‌های مورد احترام یا برخی از درختان کهنسال چنار و سرو می‌بندند ریشه در گذشته‌های دور و باورهای پیشینیان دارد.

---

۱ - امام حسین و ایران، کورت فریشلر، ترجمهٔ ذبیح‌اله منصوری، انتشارات جاویدان. تهران سال ۱۳۶۲ .

(شب هنگام برای زیارت پیرسرو در چم فرود آمدیم. سروی با شکوهمندی و سرسبزی سر برافراشته بود. تنهٔ تنومندش را تکه پارچه‌های رنگارنگی که زیارت کنند گان برای گشایش کار، رسیدن به آرزو و آرمانهای خود بر آن بسته بودند، باورهای مردم سرزمینمان را در دید گاهمان می‌گسترانید. آزاد گی، شکوهمندی، پایداری و گیرائیش آنگونه احساسی در من برانگیخت که براستی گمان می‌کردم، آن درخت تناور از خون همیشه‌جوشان سیاوش ریشه در زمین دوانیده و سر بر آسمان افراشته است. قدمت آن را پرسیدم گفتند: قدمتش به هشتصد سال پیش می‌رسد.)[1]

به روز گار ما در آغاز کار نام خدا را می‌آورند. در سربر گ دفترها و کتابها یکی از نامهای مقدس را می‌نویسند همه و همه دارای این مفهوم است که: کاری را که می‌خواهند انجام دهند، ساختمانی را که پی‌ریزی کنند، طرحی فرهنگی، اقتصادی یا نظامی یا جز آن را آغاز نمایند، کالا، خانه و کاچال و مانندهٔ اینها را به این گونه در پناه یک نیروی برتر قرار می‌دهند و نگاهداری و حفاظت آن را از آن نیروی برتر و مقدس می‌خواهند، و از او یاری می‌جویند.

مادر هنگامی که کود ک خود را نزد دیگری می‌گذارد و برای زمانی از او دور می‌شود، به آن دیگر می‌گوید: جان تو و جان بچه[2] در حقیقت مادر از دستیار و یا همسایهٔ خود نگهداری و حفاظت و تیزنگری بیشتری را از وی برای فرزندش درخواست می‌نماید، بسان آنگونه دقّتی که او در نگاهداشت جان خود به کار می‌برد.

* * *

آیا پیکره‌های گونا گونی را که برای نمونه در پیش آوردیم همین معنی یا مانند‌های آن را می‌رساند ؟!

به گمان آری و آگاهی ما در این زمینه کم است و سند و مدر کی نمی‌توانیم بیاوریم که برهان قاطع باشد. واینها راهها و اندیشه‌هائی است که خرد فرا روی ما

۱- فَرَوَهَر، نشریهٔ سازمان فَرَوَهَر شمارهٔ ۷ و ۸ مهر و آبان ۱۳۶٤، پیش‌درآمد شعر سرو چم، مهین بانو اسدی.

۲- به یاد دارم که چندین سال پیش بانوئی هنگام بیرون رفتن از خانه به همسایه‌اش گفت:
جون تو و جون خونه   علی‌الخصوص صندوخونه

می‌گذارد. باشد تا در آینده، آیندگان آمیغهای بیشتری را روشن سازند.

* * *

در میان سرخ پوستان امریکا عنکبوت جانوری است که لایهٔ نگاهبانی و نگاهداری طلسم گونه‌ای در برابر گزند باد و باران و تندر و دیگر پدیده‌های طبیعی می آفریند. آنها این جاندار را به پیکرهٔ زیر که در میان اندامش چلیپائی در سه پرهون کشیده شده نشان می‌دهند.



«نگارهٔ ۳»

هندوها و بودائیها آنرا بافندهٔ تار چشم‌بندی می‌دانند. رُمیها نماد خوشبختی و هوشیاری‌اش می‌شناسند. اسکاندیناویها آن را بافندهٔ سرنوشت انسان می‌شمارند. در نزد مصریان سرنوشت‌ساز و خوشبختی‌آور به شمار می آید.۱ سامی نژادان عنکبوت را با الههٔ ایشتار پیوند می‌دهند و رقم‌زنندهٔ سرنوشت می‌دانند. اگر پا را فراتر گذاریم، باید بگوئیم مصریان باستان نیز سرگین گردان را نمادی جاودانی دانسته و آن را به گونهٔ طلسم از گردن می آویختند و نشانهٔ خوشبختی می‌دانستند.۲ بار دیگر می گوئیم: هیچ شیوه و رفتار آدمی نیست که هُنایشی از گذشته در خود نداشته باشد و یا بر پایه و هنجار ترادادها و باورها و راه و روشهای پیشین استوار نباشد.

1- An illustrated Encyclopaedia of traditionol Symbols
J. C. COOPER * Thames and hudson london. 1980.

۲- تاریخ فلسفه و مذاهب جهان، دکتر بهاءالدین پازارگاد، کتاب اول، کتابفروشی اشراقی، تهران، ۱۳۴۶.

چلیپا نمودار پرواز

چلیپای شکسته‌ای از پیکر برهنهٔ چهار زن اندام گرفته و چگونگی گیسوان آنها نشان می‌دهد که از راست به چپ در گردش است. در دستهای هر یک از زنان، چلیپائی است که شناسهٔ باروری و چرخش زادمانی می‌باشد. این پیکره بر سفالینه‌های سومری که سامی‌نژاد نیستند و گمان می‌رود تباری آریائی داشته‌اند از هزارهٔ پنجم پیش از میلاد مسیح به دست آمده است.



چهار زن که چلیپای شکسته‌ای ساخته و هر یک دو چلیپا به دست دارند.
«نگارهٔ ٤»

با آنچه بر شمردیم آیا می‌توان این نشانواره را نماد دلبستگی انسان به پرواز دانست؟

یا بهتر است بر روی هم آن را نماد باروری و گردش زند گی در کائنات به شمار آورد؟ کدام‌یک؟

در فاصلهٔ میان سر هر دو زن که شاخه‌های چلیپا را می‌سازند هشت جاندار

دیگر در گردشند. همچنانکه در نگارهٔ زیرین هشت ماهی در پیرامون مرغان دریائی در گردش هستند و در برگهای دیگر از آن گفتگو خواهیم کرد.

آیا چلیپای آدمی نشان روشنگر گونه‌ای نیایش است یا فرو رفتن در خود؟ یا نمودار ساختن «جبر» در برابر «اختیار» کدامیک؟

این شمارهٔ هشت هم باید مفهوم ویژه‌ای داشته باشد که اینک برای ما ناشناخته است.



پرندگان دریائی که خود بر گرد چلیپای شکسته، دو چلیپا ساخته‌اند و هشت ماهی در پیرامون دارند.
«نگارهٔ ۵»

می‌توان انگاشت چلیپائی که زنان در دست دارند نمودار باروری انسان، پیوند زن و مرد یا فراگیرتر بگوئیم، پیوند نرینه و مادینه در همهٔ زیوندان است. و چلیپای شکسته‌ای که هم آهنگ با اندام خود پرداخته‌اند گویای اندیشهٔ هستی و آفرینش در کائنات و چرخ گردندهٔ گردون می‌باشد.

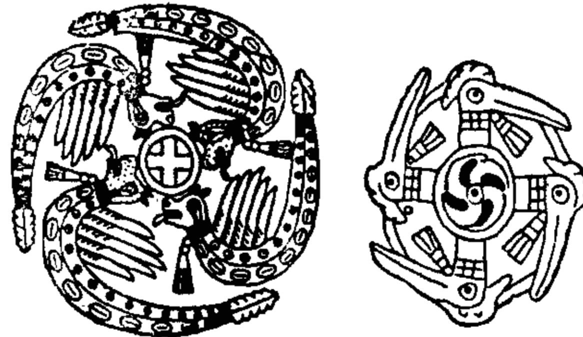
چرا انسان از آغاز، روان خود را پروازگر و فرشته را به چهرهٔ آدمی و بال‌دار پنداشته و به فرتور کشیده؟

آیا این کار نماد اندیشهٔ پرواز آدمی؛ آن اندیشهٔ نهفته در ضمیر او نیست...؟

آیا نگارهٔ چلیپا ✦ خود نمودار پرنده و نماد پرواز نیست؟ و آشکار سازندهٔ اندیشه و گرایش پرواز در انسان نمی‌باشد؟

ما چنین می‌پنداریم نگارهٔ انسانهای بالدار در فروهر ایرانی و خدای آشور و

هر جای دیگر که هر یک در جای خود دارای ارزشهائی هستند، پس از چلیپا پدیدار گشته و تجسّم رساتر شده و تکامل یافتهٔ اندیشهٔ پرواز می‌باشد.
آیا می‌توان گردش چرخ‌وار پرندگان در چلیپای شکستهٔ چپ گرد و راست گرد را بر کوزه‌های گلینی که در سامره به دست آمده و با چهار تا سه هزار و پانصد سال پیش از زادن مسیح پیوند دارد، همچون شاهین نماد پرواز انسان دانست؟



«نگارهٔ ٦»

آیا انسان آغازین که پرواز آزاد پرندگان را در فضا می‌دیده هرگز به اندیشهٔ پرواز افتاده است؟
آری، زیرا هر چیز در پیرامون انسان می‌تواند آدمی را به اندیشه وادارد و نمونه‌ای باشد برای انجام کار یا شناخت و ساخت‌افزاری. نمونهٔ چلیپای راست گرد، درست نمودار گردونه و چرخش است.
آیا آماج سازندهٔ هنرمند، نشان دادن گردش چرخ روزگار و در پی آن زنجیر گردش زایش و میرش جانداران است؟ یا نمائی از دلبستگی انسان به پرواز؟
انسان کنجکاو با دیدن پرواز پرندگان و آزادی آنها در رفت و آمد، نشست و اوج گیری و گزینش جا، در اندیشه فرو رفته که مانند پرندگان، پرواز کند و بداند در دوردستهای زمین و در آسمان چیست؟ در همهٔ کشورها و در میان بیشتر ملّتها، داستانها و افسانه‌هائی برای پرواز انسان دارند یا نمادی برای آن پرداخته‌اند.

قالیچهٔ سلیمان، تنوره کشیدن و پرواز دیوها،۱ نگارهٔ فَرَوَهُر ایرانی، نقش مُهرهای سلطنتی بغازکوی در ترکیهٔ امروز و گویهای بالدار مصریان با پَر شاهین و از آن آشوریان با بالهای کبوتر، همه نشانهٔ عشق و گرایش انسان به پرواز است.

نگارهٔ گاوهای بالدار در آشور و ایران، گارودا GARUDA که نمودار انسانی با بالهای شاهین و گاه به چهرهٔ شاهین بوده و ویشنو خدای هندوها را به آسمان می برد، افزون بر برداشتهای دینی و باورهای اجتماعی که از آن دارند، همه و همه نشانهٔ گرایشِ فزون انسان به پرواز در آسمان بی‌پایان و آرام‌بخشیدن به سُهش کنجکاوی خود نیز می‌باشد.

کاسهٔ زر سه هزار ساله‌ای که در تپهٔ حسنلو آذربایجان به دست آمده و در برگهای دیگر از آن سخن خواهد رفت، انسانی را نشان می‌دهد که بر پشت شاهین افتاده و از بلندای آسمان، گسترهٔ زمین را می‌نگرد و این ساده‌ترین و گویاترین نشانه‌ای است که درست روند اندیشهٔ آدمی را در فضا و خواست او را به پرواز می‌نمایاند.

نمودار فرگشت (کامل) این گرایش پرواز در داستانهای ملی ایرانیان، افسانهٔ پرواز کیکاوس با فریب دیوان است. فردوسی بر پایهٔ آنچه از پیشینیان در دسترس داشته، پرواز کیکاوس را به انگیزهٔ سُهش خود خواهی کاوس و تیره گی خرد او دانسته می‌سراید که کاوس به راهنمائی دیوها به پرورش جوجهٔ عقاب و ساختن تخت ویژه و برخاستن از زمین می پردازد.

امّا گرفتن جوجگان شاهین و پرورش دادن آنها با گوشت به فرمان کیکاوس،۲ تا آنجا که توانائی ربودن میش را داشته باشند؛ سپس بستن این عقابهای تیز پرواز نیرومند را بر چهار گوشهٔ تخت زرین و آویختن گوشت بر بالای سر عقابها؛ و آنگاه نشستن بر فراز تخت و پرواز با نیروی چهار عقاب، بسانی که در شاهنامه گزارش شده است، بیش از آنچه نمایانگر کژاندیشی و خرابکاری بد اندیشان و دیوان باشد؛ روشنگر عشق به پرواز و گردش در آسمان

---

۱ - از دید عامیانه و معروف میان مردم.

۲ - از آن پس عقـاب دلاور چهار　　بیاورد و بـر تخت بست استوار
چـو شد گرسنه تیز برآن عقاب　　سوی گوشت کردند هر یک شتاب
ز روی زمیـن تخت بـرداشتند　　ز هـامون بـه ابـر انـدر افـراشتند

و همنوا شدن با پرندگان است.

آنچه تا کنون آشکار شده، نگارهٔ شاهین بر سفالینه‌های شوش از ۳۵۰۰ سال پیش از زاد روز مسیح به دست آمده، اینک با نگرش به اینکه چلیپای شکسته به شاهین و پیکره‌های دست‌ساز نخستین این پرندهٔ دور پرواز و تیزبین و همچنین به نگارهٔ فْرَوَهْر هم اندکی نزدیک و همانند است؛ می‌توان پنداشت به هنگامی که از ارج مهر در دین آوری اشو زرتشت کاسته شد، نشانوارهٔ خورشید یا مهر، اندک‌اندک به پیکرهٔ شاهین در آمده است.

در اوستا شاهین گاه به نام مرغ بال‌زن، گاه به نام وارِغَنْ و گاه «سَ اِنَ» خوانده شده که برابر واژهٔ «شَ یَ نَ» در سانسکریت می‌باشد.[۱] از دیگر سو فر یا فرّهٔ ایزدی به چهرهٔ شاهین نمودار می‌شده است. فر به صورت شاهین از جمشید جدا شد و سپس به دیگر کسان چون فریدون و گرشاسب پیوست و بار دیگر به کسانی که جهان را نو می‌سازند می‌پیوندد.

شاهین با تندی و چالاکی و تیزبینی خود در کالبد یک پرنده و با ارج و پایگاه خود به چهر فرّهٔ ایزدی و نیز نگارهٔ فروهر با همهٔ ویژگیهای بلند گرایانه و نیروی برتری جوئی و بالندهٔ خویش، همهٔ گیرائی مینوی و اهورائیِ نشانوارهٔ چلیپا را گرفته و نماد فرِّ پرواز و کندن از زمین و رسیدن به خلوتگاه خورشید گردیده است.

کمتر از ذرّه نه‌ای، پست مشو، مهر بورز

تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ‌زنان

شاهین پرندهٔ بلند پرواز و چالاکی است که به خجستگی و نیرومندی و شکوه نامبردار است.

میان آتش و این پرنده پیوند موجود است، در فرهنگ دینی هندوها، آگنی مظهر آتش به عقاب همانند شده. همچنین شاهین گاهی تجلی تندر و آذرخش، آتش، خورشید و پیک خورشید به شمار آمده است.

---

۱ - فروهر یا شاهین، مراد اورنگ ۱۳۴۴، تهران برگ ۶۵ و ۵۹.

در ایران بهرام[۱] فرشتهٔ پیروزی، فروزهٔ ایزد آذر و دارندهٔ نیروهای طبیعی، انسانی و جانوری است[۲] و وِرَغَن (شاهین) که نمودی از فرشتهٔ پیروزی است بر سر هر کس پر بگستراند و سایه بیندازد، پیروزی با او است.[۳] در اوستا «بهرام یشت» آمده که وِرَغن (شاهین) یا فرشتهٔ بهرام به ده گونه: باد تند، گاو ورزا، اسب سفید، شتر سرمست، گراز نر، جوان پانزده سالهٔ فروغمند، شاهین بلند پرواز، میش پیچیده شاخ، بز زیبا، مرد دلیر رایومند، خود را به زرتشت نمایانده است. بنا بر بند ۱۹ بهرام یشت وی هفتمین بار در کالبد شاهین بر پیامبر ایرانی نمودار شده است،[۴] پس در می‌یابیم که: شاهین مظهر خورشید، تجلّی آتش و پیک خورشید است. چلیپا نیز نماد خورشید، نمودار آتش و گردش روشنائی است، پس می‌توان گفت که چلیپا نماد شاهین هم می‌باشد، وانگاه نمودار پرواز.



«فَرْوَهَر»

۱ - ستارهٔ مریخ، مارس رُمیها.
۲ - یشتها جلد دوم، پورداوود برگ ۱۱۸ و بهرام یشت.
۳ - بنا بر نوشتهٔ گزنفون. در یکی از لشکرکشیهای کورش بزرگ، در مرز پارس عقابی دیدند که پیشاپیش آنان در پرواز است. آن را به فال نیک گرفتند و کمبوجیه پدر کورش، پیروزی را از آن ایرانیان دانست.
۴ - یشتها جلد دوم، پورداوود برگ ۱۱۸ و بهرام یشت.

آخشیجهای چهارگانه

در ایران پیش از اشوزرتشت تیره‌های آریائی آخشیجهای چهارگانه: باد «هوا»، خاک، آب و آتش را گرامی و ورجاوند دانسته و آن را به وجود آورندهٔ گیتی و گردانندهٔ نظام هستی می‌شمرده‌اند.۱ می‌توان پنداشت پیش از ورد آریاها به فلات ایران، بومیان نیز چنین باوری داشته‌اند زیرا پرستش طبیعت در میان مردم جهان باستان همگانی بوده است.

اگر در میان آریاها هم پیشینه نداشته بومیان رفته‌رفته آن را به آئین‌ها و کیش‌های دیگر داده‌اند چنانچه همین نمادِ طبیعت‌پرستی در آئین‌های زرتشتی و کیش‌های هندی، آئین دو شاخهٔ بزرگِ نژاد آریا گرامی به شمار آمده است.

آخشیج‌ها در هند نیز مقدس بوده و در عصر ودائی، دورهٔ سرودن وداهای چهارگانه که تاریخ آن را یک هزار سال تا شش هزار سال پیش از میلاد تخمین می‌زنند، رنگهای سفید و سرخ و سیاه را نمایش سه عنصر: آب و آتش و خاک دانسته و گفته‌اند که: دنیا از سه عنصر آفریده شده، هر جا سرخی است نشان آتش، هر جا سفیدی است نشان آب و سیاهی نشان خاک است.۲

(البته در عصر ودائی چنین تصور شده که جهان یا عالم اکبر نیز شخصی است چون عالم اصغر یا آدمی‌زاد. آنگاه کوشش شده است که حالات و کیفیّاتی

---

۱ - ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

۲ - گیتا، «بهگود گیتا» ترجمهٔ دکتر محمدعلی موحّد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴٤ خورشیدی، برگ ۲۱.

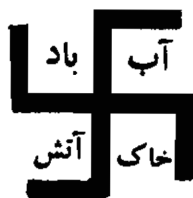
را که برای آدمیزاد دست می‌دهد، به تقریبی در عالم اکبر نیز بجویند و علل و موجبات دگرگونیهای طبیعت و احوال آن را به قیاس با آنچه در وجود خود تجربه کرده‌اند تعیین کنند.)۱ یعنی حرکت و سیر از جهان درون انسان به جهان بیرون. امّا در روزگاری دیگر فلسفهٔ فکری سیر از جهان برون به جهان درون شده و آخشیج‌ها در بدن انسان نقشی سازنده و کارآمد یافته‌اند که اخلاط چهارگانه: (خون، بلغم، سودا، صفرا) خوانده شده و در دانش پزشکی بر این اساس و بر حسب اندازهٔ پیشرفت یکی‌از این عناصر، انسان را دموی، صفرائی، مالیخولیائی و سودائی گفتند و درمانهای ویژه‌ای را که بیرون از جستار ما است آغاز کردند.

می‌دانیم که یونانیان در سده‌های ششم و پنجم پیش از مبدء مسیحی، زمانی رطوبت را «مادةالمواد» و عنصر اصلی زندگی و مایهٔ حقیقی جانداران دانسته‌اند.۲ زمانی دیگر، هوا را عنصر پایه شمرده و انبساط و انقباض آن را پدید آورندهٔ عناصر دیگر می‌دانستند.۳ آتش نیز روزگاری مایهٔ حیات بوده و مرکز و محور عالم را یک کانون آتش پنداشته‌اند که زمین، خورشید، ماه و اختران رونده (سیارات) به دور آن می‌چرخند.۴ همچنین به هنگامی کائنات را آمیزه‌ای از عناصر چهارگانه آب، باد، خاک و آتش پنداشته‌اند.۵ اینک با نگرش به آنچه گفتیم و شیوهٔ تفکّر اندیشمندان آریائی در هند و ایران و دانشوران یونانی، و همچنین درهم آمیختن فرهنگها و پیدایش ارتباط نظامی و سیاسی که در زمان شاهنشاهی هخامنشی میان ایران و یونان و مصر آغاز و رو به گسترش بوده است؛ و بنابر اندیشه‌ای که عناصر چهارگانه مقدس بوده و گردانندهٔ هستی و کائنات هستند، و با اعتقاد به اینکه از نزدیکی و ترکیب این عناصر به نسبت معیّن هستی، شکل گرفته است، باید بر اساس توجیه عقلانی پنداشت هر شاخه یا هر خانه این نشانه 卐 که به پروانهٔ آسیای آبی و بادی و دوکهای

---

۱ - کتاب پیشین برگ ۲۱.
۲ - طالس میلتی.
۳ - انکسیمانوس.
۴ - فیثاغورسیان.
۵ - امپدوکل EMPEDOCLE.
*رطوبت را با آب که سرچشمهٔ آن است یکی باید دانست و نیز قرآن آب را مایهٔ زندگی می‌داند، «و جعلنا من الماء کلّ شیءٍ حی».

نخ ریسی (که هنوز در روستاها نمونهٔ آنرا می‌توان دید)، همانندی دارد، جایگاه یکی از این ورجاوندان (مقدسان) یا نماد گویای یکی از عناصر هستی‌بخش بوده است. و بر روی هم با گردش و چرخش خود چرخ آفرینش را آهنگ می‌دهد و نظام پر شکوه طبیعت را نگاهبانی می کند. آهنگ و هنجار چرخش آن زند گی و مر گ به وجود می آورد. در بهاران سبزه و شکوفه و گل و در پایان تابستان میوه و فرآورده های نیرو بخش می‌دهد. در خزان و زمستان آب فراوان به تنِ سوختهٔ زمین می‌افشاند و از سوز سرما همه را نوید آتش می‌دهد. و بارها تکرار می‌شود. و این تکرارها زند گی را می‌سازد و مر گ را می آفریند، نه تنها در انسان، بلکه در کلّ کائنات.



آمیزهٔ آخشیج‌های چهارگانه، چرخ آفرینش را می‌چرخاند و نظام هستی پایدار می‌ماند.
«نگارهٔ ۷»

مندائیان «صُبّی ها» هم‌میهن ما دارای ابزاری هستند که به آن «سکین دوله» می گویند و آن مُهر آهنینی است چون انگشتر که روی آن پیکرهٔ شیر، زنبور، کژدم و مار، نگارگری شده و کاردکی آهنین به آن آویخته است.

آنان از نظر آئینی و باور خود «مندلته» را که نمایانگر جابجائی روان انسان و زایش دوباره در جهان دیگر است با سکین دوله به نام مرده مُهر می کنند. همچنین پس از خاک سپاری مرده، گور او را نیز با همان ابزار مُهر می‌نمایند. در باور داشتهای مندائیان جانداران نام برده بر روی مُهر نماد چهار آخشیخ (آب، باد، آتش، خاک) می باشد.

مار نشانهٔ آب. کژدم نمایندهٔ خاک. زنبور نمایانگر باد. شیر نماد آتش است. انگیزهٔ آنان از این کار آن است که روان و کالبد آدمی، زنده یا مرده از

آسیب و تباهی این آخشیج‌ها بر کنار باشد.۱ سپهر که روزگاری کیفیّت خدائی داشته است در ادبیات پهلوی مانند چرخی به شمار آمده که سرنوشت جهان و انسان را در دست دارد. پادشاهی می‌دهد و افزونگری می کند، بزرگواری و مستمندی می آورد. واژه‌های: چرخ گردنده، چرخ گردون، فلک گردان و گله و شکایتی که پاره‌ای از مردم و سرایندگان از این چرخ کرده و دارند، یادمانی از این دوران است.۲

به این پیکرهٔ ژرف بنگرید، پرواز این پرندگان به شکل چرخ و چلیپا افزون بر نشان دادن گرایش انسان به پرواز، گویای این اندیشهٔ فلسفی باستانی است که هوا «مادةالمواد» و عنصر پایه و پدید آورندهٔ آخشیج‌های دیگر است. در اینجا هوا تنها نیست، با چلیپا و چلیپای شکسته که نماد آتش و باروی است همراه می‌باشد.



نمودار پرندگانی که چلیپای شکسته ساخته‌اند و بر گِرد چلیپائی در چرخش‌اند. از (سامره)
«نگارهٔ «۸»»

به این پیکرهٔ دیگر نگاه کنید، تیزبینانه بنگرید، چهار مرغ دریائی هر یک ماهی‌ای به منقار دارند و با سر و گردن خود چلیپائی ساخته‌اند که با کشهٔ سیاه تر دیده می‌شود. با بالهای خود بر روی هم چلیپای دیگری نمودار کرده‌اند.

در میان هر دو شاخهٔ چلیپا دو ماهی یا جانور دریائی از چپ به راست در چرخش و گردش‌اند.

زیستگاه ماهی یا جانور دریائی کجاست؟ در آب.

پس این پیکره، نشانهٔ این اندیشهٔ فلسفی کهن‌سال است که هستی و آفرینش

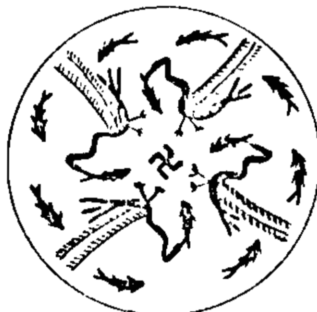
---

۱ - قوم از یاد رفته، تألیف سلیم برنجی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۷ برگ ۲۸۰.

۲ - دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت   دائماً یکسان نماند حال دوران غم مخور

از آب سرچشمه گرفته و جان مایهٔ حقیقی جاندارن آب است.

در اینجا نیز آب همراه با عنصر آتش که خود پایه و اصل است، یعنی چلیپا و چلیپای شکسته در میان پرهون نمایان می‌باشد.



«نگارهٔ ۹»

مرغان دریائی با سر و دم خود دو چلیپا ساخته و بر گرد چلیپای شکسته‌ای در چرخش‌اند.

پیکرهٔ دیگر چهار بز یا دام شاخدار، چلیپائی ساخته‌اند و در گردش و چرخش‌اند. هر جا و در هر پیکره که یکی از نمودهای زیست در خشکی همچون: گوزن، بز، درخت، جوی آب یا چیزهائی همانند اینها چلیپائی ساخته‌اند، آن را باید نمودار خاک و زمین دانست. خاک نماد باروری و هم زیستگاه جانداران و گیاهان و هم مانشگاه آب است.



«نگارهٔ ۱۰»

چهار بز چلیپای شکسته‌ای ساخته و بر گرد چلیپائی از چپ به راست می‌چرخند.

از ایران





«نگارهٔ ۱۱»

چلیپا از بز و درخت از میانرودان

پس پیشینیان این شیوهٔ اندیشهٔ فلسفی را که هستی و کائنات از آخشیجهای چهارگانه به وجود آمده (و شاید پیش از پیدایش هنر خط و نویسندگی) چنین نموده‌اند و پیام رسای خود را به ما رسانده‌اند.

از این رو است که ما هر شاخهٔ چلیپا را نماد این چهار آخشیج گرانمایهٔ ارجمند و سازندهٔ جهان دانسته‌ایم، زیرا این آخشیج‌ها هر یک به تنهائی و با هم نیز بار آورند و نشانگر بارآوری هستند، و شایسته و بجا است که چلیپا را که میان مردم باستانی نشانوارهٔ باروری شناخته شده، بر دوش کشند و ویژهٔ خویش بدانند.

در بُندَهش آمده که: هرمز از روشنی بیکران آتش، از آتش باد، از باد آب و از آب زمین و همهٔ جهان را آفرید.

این را هم یادآوری کنیم، برخی نگارهٔ بزهای چهارگانه را که در پیش آوردیم نماد اِ آ (E A) خدای فرزان (حکمت) و اُ آنس (OANES) که نیمی ماهی و نیمی انسانی ترسناک و فیلسوف بوده و یادگار سومریها است که به بابلیها رسیده، دانسته‌اند ۱ و آن را الههٔ آب شمارده که در آبگیر می‌چرخد.

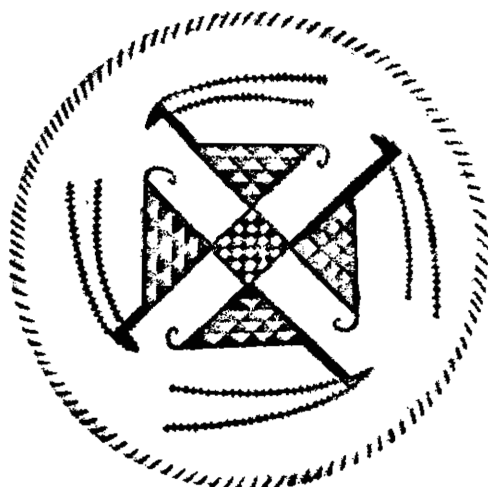
اینک این پرسش پیش می‌آید که بز چه پیوند و بستگی با آب و الههٔ آن می‌تواند داشته باشد. بز و بز کوهی و هر چه از این تیره است با کوهسار و راه‌های سخت کوهستانی «بز رو» و بیابانها پیوند دارد، پیوند و بستگی آب با ماهی است نه با بز و مانندهٔ آن.

فراموش نشود که گفتیم بز مظهر اُآنس است که نیمی از آن به شکل ماهی است. این نیمه را اگر جانشین بز در نماد EA و OANES بپذیریم بز می‌تواند در پایان مظهر آب باشد. افزون بر این باید به گذشته برگشت و در چهارچوب مردم آن روزگار اندیشید. شاید هدفشان آمیختن آب و خاک و پیدایش انسان و گردش هستی از راه کشاورزی بوده است.

در نگارهٔ ۱۲ بازوهای چلیپا به وسیلهٔ بزها شکل گرفته. بزها مظهر اِ آ و اُآنس رب‌النوع آبها هستند که بر گرد استخر می‌چرخند.

---

۱ - اُآنس در نزد بابلیها جانوری افسانه‌ای است با پیکرهٔ انسان و ماهی که از دریا بر آمده تا به انسان خط و دانش بیاموزد.



سفالینهٔ سومری
«نگارهٔ ۱۲»

خط و چلیپا

انسان نخستین همینکه ابزار تیز و نوک‌داری را آماده ساخت بر بدنهٔ غارها که پناهگاه و خانهٔ او بود پیکره‌هائی از خود، جانوران و گیاهان رسم می‌کرد. بدینسان پیام خود را به آیندگان می‌رسانید. چنانکه نمونهٔ این پدیده‌ها در سرزمین سرخ‌پوستان در آریزونا و نیومکزیکو که هنوز با همان شیوهٔ نیاکانی خود زندگی می‌کنند بر تخته‌سنگها و نیز در جاهای دیگر دیده می‌شود.

رفته رفته این نقش‌ها ابزاری برای بازگو کردن و فهماندن احساس و غرایز و اندیشه‌های انسان و انتقال آن به دیگران گردید، و چون نیاز اجتماعی گروه‌های گوناگون انسان در سرزمینهای دور و جدا از یکدیگر فزونی گرفت، این نگاره‌ها انگیزهٔ پیدائی خط و نگارش شد.

خط هیروگلیف مصر باستان نموداری از این پیشرفت را نشان می‌دهد.

هنگامی که آریائیان، پس از سرمای سخت و یخبندان از زادگاه نخستین خود کوچیدند و به فلات کنونی ایران آمدند؛ با بومیان این سرزمین برخوردها و ستیزهائی داشتند.

در شاهنامه دشمنان آریائیان که بومیان بودند، دیو خوانده شده‌اند. دیوها مردم و قهرمانان پیکارجوی بومی بوده‌اند. هنوز هم در مازندران این واژه به کار می‌رود و بزرگ و سالار معنی می‌دهد و نام چند خانواده با واژهٔ دیو آغاز می‌شود، همچنانکه در ادبیات هند دیو نام خدا را می‌رساند.

جنگ آریائیان با دیوها از زمان کیومرس پیشدادی آغاز شده و تا پادشاهی

هوشنگ و تهمورس هفتاد سال به درازا می‌کشد. سیامک فرمانده سپاه آریائیان و فرزند کیومرس در نبرد با دیوها کشته می‌شود. این بار فرماندهی جنگ را کیومرس همراه با نوادهٔ خود هوشنگ بر عهده می‌گیرند و به شکست دیوان می‌انجامد. دیوان خاموش نمی‌مانند و بار دیگر به پدافند از خود می‌پردازند.

در این نبردها به ویژه در پادشاهی تهمورس دیوان سخت گرفتار و در بند می‌شوند و وی پاینام «دیو بند» می‌گیرد. دیوان از تهمورس درخواست می‌کنند که: ما را مکش تا هنر نوین نویسندگی را به گونه‌های مختلف به تو بیاموزیم. تهمورس پذیرفت و زمینهٔ گسترش هنر خط را فراهم آورد.

فردوسی می‌گوید:

یکایک بیاراست با دیو جنگ　　نبد جنگشان را فراوان درنگ
کشیدندشان بسته و خسته خوار　　به جان خواستند آن زمان زینهار
که ما را مکش تا یکی نو هنر　　بیاموزی از ما کت آید به بر
کی نامور دادشان زینهار　　بدان تا نهانی کنند آشکار
نبشتن به خسرو بیاموختند　　دلش را به دانش برافروختند
نبشتن یکی نه، که نزدیک سی　　چه رومی، چه تازیّ و چه پارسی
چه سُغدی، چه چینی و چه پهلوی　　نگاریدن آن کجا بشنوی

در اینجا از نگارگری که دورهٔ نخستین پیدایش خط تصویری است گفتگو شده است.

در کاوش‌های شهداد سفالهای قرمز رنگی به دست آمده که دارای نشانه‌هائی است که نمودار خط است. همچنین کوزه‌ای یافت شده که نگاره‌های آن به وسیلهٔ پرفسور هینس HINZ آلمانی بررسی و مفهومی چنین دارد «شست کا آب شیرین باران» تاریخ این آثار به هزارهٔ پنجم پیش از میلاد می‌رسد.[۱]

---

۱ - برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:

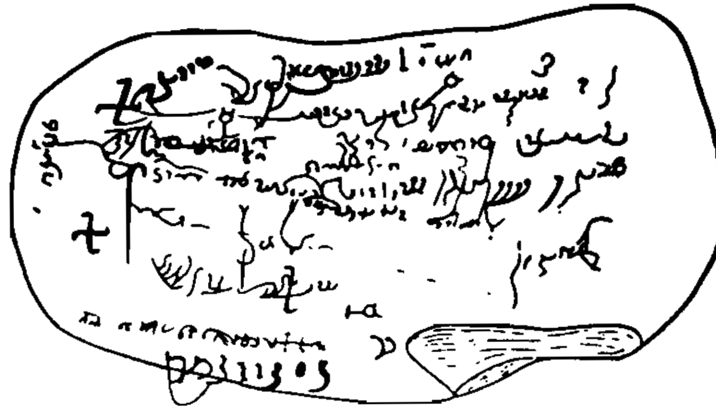
۱ - بلوچستان و علل خرابی آن استاد امیر توکل کامبوزیا، و شهداد تجلی گاه فرهنگ ایران در هزارهٔ سوم پیش از میلاد، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان شمارهٔ ۱۶ اسفند ۱۳۵۳ نوشتهٔ میرعابدین کابلی که هر دو در کاوشها شرکت داشته‌اند.

۲ - کتاب زندگی و مهاجرت نژاد آریا تألیف فریدون جنیدی.

۳- تاریخچهٔ پیدایش خط در ایران، دکتر سیدمحمدعلی سجادیه ماهنامهٔ فرَوَهر شمارهٔ ۱۱ و ۱۲ سال ←

آثاری کـه می‌تـوان آنها را گونه‌ای خط دانست، از تمدن سومر و ایلام نیز به دست آمده و پیشینهٔ آن به چهار هزار سال پیش از میلاد می‌رسد و عبارت است از شکل گروهی گیاهان، جانوران و نشانه‌های پذیرفته شده (قراردادی) دیگری.

در نگارهٔ ۱۳ که بازمانده از سومریان است، نشانه‌هائی نوشته گونه دیده می‌شود. در بالا و در جائی که رشته‌هائی ریشهٔ گیاهان یا علفزاری را به یاد می آورد پیکرهٔ چلیپا به چشم می آید.



«نگارهٔ ۱۳»۱

این پدیده در اینجا چه مفهومی دارد و نماد چیست؟

آیا یک نشانهٔ قراردادی بوده و مقصودی را می‌رساند؟

آیا چون این نشانه رنگ دینی داشته و مایهٔ خوشبختی بشمار می آمده است، نوشته را با اندیشهٔ دست‌یابی به کامرانی و آسایش و به نام یکی از آفرید گاران آغاز کرده است؟

←

.۱۳۶۹

۴- پیدایش خط، دکتر فضل‌اله حقیق، ماهنامهٔ فَرَوَهَر شمارهٔ ۹ و ۱۰ سال ۱۳۶۷.

۵- دایرة‌المعارف بریتانیا و دایرة‌المعارف امریکا که هر دو پیدایش خط را در جنوب‌شرقی ایران کارامانیا (استان کرمان- مکران و بلوچستان و سیستان امروزی) می‌دانند.

۱- نگاره از متن انگلیسی کتاب سهم ایران در تمدن جهان، حمید نیّرنوری.

آیا همانگونه که امروز ما در نوشتارهای خود نشانه‌های (.) پایان جمله، (؟) پرسش و (ـ) به کار می‌بریم چنین برداشتی از آن می‌توان داشت؟

آیا می‌توان گمان کرد همچنانکه ما امروز در زیر مطالب مهم و مورد نظر در یک نوشتار خط می‌کشیم و یا آن را با خط درشت می‌نویسیم، یا در کنار آن نشانهٔ (+ *) می‌گذاریم، این نشانه هم رمز جلب توجه به نوشته و اهمیت آن بوده است؟

ما نمی‌دانیم و باید در پژوهش و جستجوی آن بود.

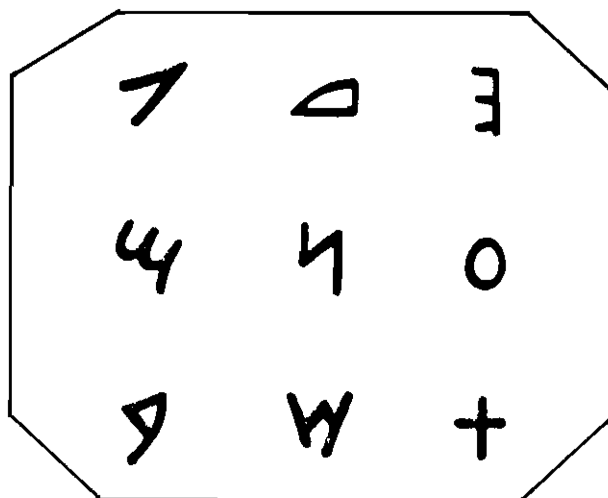
اینک که از خط و نگارش و پیام نیاکان انسان از زمان بسیار دور سخن گفتیم، خوب است پژوهش و کاوش خود را برای شناخت بهتر این نماد همچنان پی‌گیری کنیم.

گروهی از دانشمندان و فرزانگان سرچشمهٔ پیدایش خط را از فنیقیه می‌دانند یا تا کنون چنین باوری داشته‌اند و پیشینهٔ آن را از ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد بشمار می‌آورند.

ولی نباید نادیده گرفت که پیش از فنیقیها، مردم مصر دارای خطّی بودند که با نشانه‌ها (واژه نگاری) به کار می‌رفت و آن را هیروگلیف خوانده‌اند. چون نزدیک به سه هزار سال پیش از مبدء میلادی، دولت مصر سرزمین فنیقیه را زیر فرمان خود داشت، شاید بتوان گفت فنیقی‌ها توانستند الفبای مصری را ساده و رسا کنند.

البته نظریه‌ای هم مبنی بر اینکه فنیقیها از کرانه‌های خلیج فارس به جاهای دیگر در کرانه‌های دریای مدیترانه و شمال افریقا (کارتاژ) رفته‌اند وجود دارد.

در این باره فرهنگ و تمدن کشور چین را هم نباید فراموش کرد، چه می‌تواند مادر و سرچشمهٔ الفباها باشد. سومریها نیز که از فلات ایران برخاسته و در باختر خوزستان کشور سومر را پدید آوردند ۴۵۰۰ سال پیش از زاد روز مسیح دارای خط بوده‌اند، خط میخی از ساخته‌های آنها است که سپس ایرانیان آن را ساده کردند.



الفبای فنیقی و نشانهٔ چلیپا ١
«نگارهٔ ١٤»

در نگارهٔ شمارهٔ ١٤ که شناسهٔ الفبای فنیقیه است، پیکرهٔ چلیپا یکی از حرف‌ها را نشان می‌دهد که در روزگار بعد (t) اروپائی شده است.

در خط نگاره‌ای مصر باستان شناسه‌هائی است که مانند نشانه‌های زیر نقشه‌های امروزی است و هر یک چگونگی و یا چیزی را می‌نمایاند.٢ نگارهٔ ١۵ (الف) نمودار و شناسهٔ یک شهر و (ب) معنی تقسیم کردن و بخش کردن را می‌رساند که می‌توان پنداشت، نماد چهارسو و بخش کردن زیستگاه انسان به اپاختر (شمال)، نیمروز (جنوب)، خورآیان (مشرق) و خوربران (مغرب) می‌باشد.


«الف» شهر


«ب» شکستن، تقسیم کردن

«نگارهٔ ١۵»

---

١ - از کتاب طلای خدایان، ترجمهٔ مجید روح‌نیا، انتشارات فردوسی و عطار چاپ سوم ١٣٦٢، برگ ١٦٧.
٢ - زبان‌های خاموش ترجمهٔ دکتر یدالله ثمره و دکتر بدرالزمان قریب تهران ١٣٦۵، برگ ١٨.

در الفباهای نگاره‌ای دیگر ملت‌ها یا تیره‌هائی که در یک سرزمین می‌زیسته‌اند پیکرهٔ چلیپا به عنوان یکی از وات‌ها یا شناسه چیزی به کار رفته است.

ارزش آوایی	دموتی	نشانهٔ هیروگلیفی
aleph ad a	[illegible]	[illegible]
e	[illegible]	[illegible]
t	/	[illegible]
i	+	[illegible]

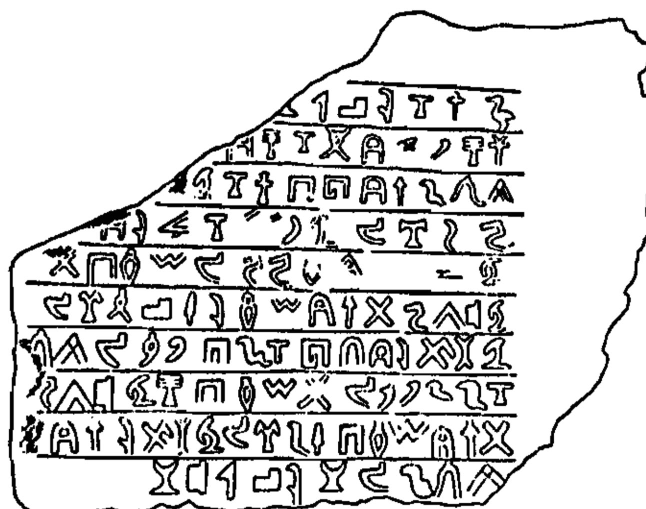
نگارهٔ چلیپا در الفبای دموتی

چلیپا در الفبای اوگاریتی
(بندری در سوریهٔ کهن)

r	○ ⊐	○
z	M ≤	≷
t	+	+ ×
t[t]	[illegible]	[illegible]

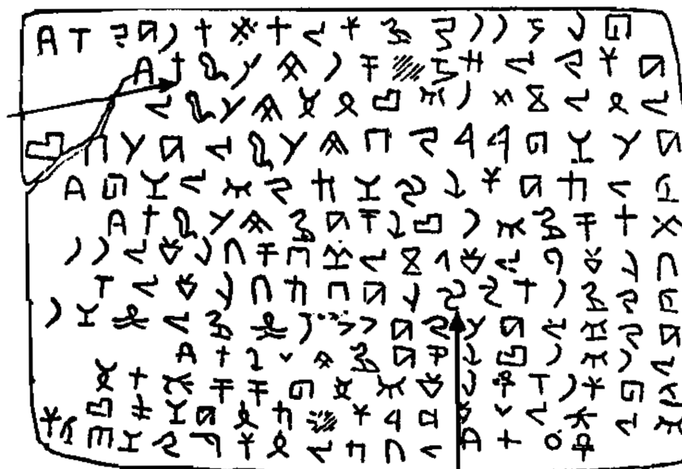
الفبای نومیدیائی و نگارهٔ چلیپا «شمال افریقا، جای کنونی الجزایر و تونس»

«نگارهٔ ۱۶»



دنبالهٔ «نگارهٔ ۱۶»
سنگ نوشته به خط ماقبل بیبلوسی.
شهرکی در کرانهٔ شمالی فنیقیه. امروز در شمال بیروت و به نام جبیل خوانده می‌شود.۱

۱ - با بهره‌برداری از کتاب زبانهای خاموش ترجمهٔ دکتر یدالله ثمره ـ دکتر بدرالزمان قریب.



این نشانه را به یاد داشته باشید در آینده همانند آن را خواهیم دید

سنگ نبشتهٔ دیگری به خط ماقبل بیبلوسی[۱]

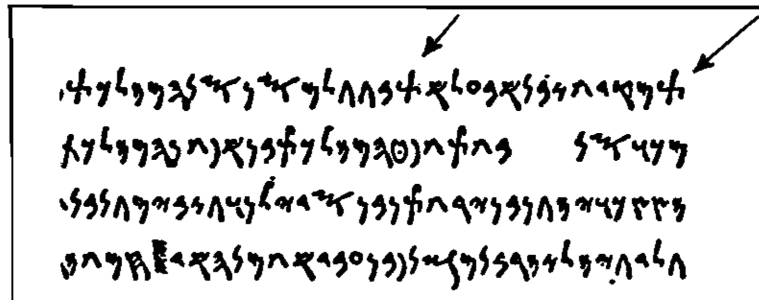
Object Depicted	Hieroglyphic	Hieratic
Cow		
House		
Palace		
Officials Rod		
Door		
Shout of joy		
Pommel		
Ornamental Staff		
Lotus		
Foliage		

بخشی از نشانه‌های خط سینائی که خواستهٔ این دفتر است با نگارهٔ چلیپا که همانند نقش شاهین‌های اولیه هم می‌باشد. (سینا همان سرزمین میان مصر و اسرائیل می‌باشد.)

«نگارهٔ ۱۷»

۱ - کتاب زبانهای خاموش، برگ ۱۳۶ و ۱۶۶.
در جایهائی که جدول کتاب بریده شده باید دانست که به اندازهٔ نیاز که نشان دهندهٔ نماد چلیپا بوده است بهره‌برداری شده و برای آگاهی بیشتر خوانندگان به کتاب یاد شده نگاه کنند.

در کتیبه‌ای به زبان پونی که نومیدیها (نومیدیائیها) نیز با آن آشنا بودند و کتیبه‌های خود را با آن می‌نوشتند، به گونه‌ای که در نگاره می‌بینید، پیکرهٔ چلیپا یا چلیپای نیمه شکسته به جای حرفی به کار رفته است. «پونی زبان رسمی امپراطوری کارتاژ و گونهٔ نوینی از زبان فنیقی بود.»[۱]



بخشی از کتیبه به زبان پونی که بزرگ شده
«نگارهٔ ۱۸»

شایسته است بدانیم در خط کِرِتی و خط ایلامی نیز چلیپا در شناسگر یک حرف دیده شده است.

* * *

به نگارهٔ ۱۹ با تیزبینی بنگرید. اثر مُهری است که بر روی یکی از پُلمه «لوح»های شهر نیپور (NIPPUR) در سومر باستانی نقش گردیده، این اثر منظرهٔ شخم زدن با گاوآهن و تخم افشاندن را با دستگاه ویژه‌ای نشان می‌دهد. دستگاه تخم‌افشانی روی گاوآهن استوار شده و از سوی دیگر به مال‌بند دو گاو که خیش را می‌کشند متصل است.

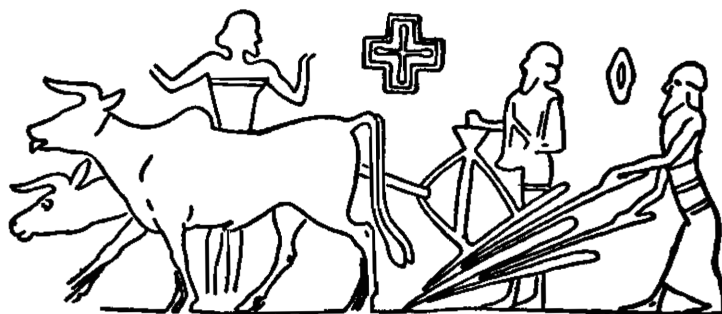
دسته‌های خیش در دست یک کشاورز بوده و به وسیلهٔ او هدایت می‌شود.

کشاورز دیگری در حالیکه کیسهٔ تخم (بذر) را بر سینه بسته و روی شکم نگاهداشته، با دست دانه‌ها را به درون قیف دستگاه می‌ریزد.

دستگاه که چهار پهلو است روی گاوآهن قرار گرفته و در قطر خود دارای لوله‌ای است که دانه‌ها از این لولهٔ میانی به پائین سرازیر شده و از راه لولهٔ باریکتر

۱- همان کتاب برگ ۱۲۳ - نگاره‌ها نیز از همین برگ می‌باشد.

که محاسبه شده می‌باشد کم کم در شیارهای زمین می‌ریزد و همزمان به زیر خاک فرو می‌رود.[۱] شگفت تمدّنی!!



«نگارهٔ ۱۹»

نفر سوّمی در کنار گاوها کاری (حرکتی) انجام می‌دهد ولی نمی‌دانیم چه می‌کند!!

در نگارهٔ میان نفر سوم و کشاورز بذرافشان نماد چلیپا در درون چلیپای بزرگتری که همانند نمای آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی است نقش شده.

چلیپای درونی درست مانند خاج یا نشانه‌ای است که گروهی از عیسویان بر گورها نقش می‌کنند یا از زر و سیم می‌سازند و به سینه می‌آویزند.

این نشانه که سده‌ها پیش از عیسی «ع» در ایران و هند و سومر و آشور شناخته شده بود چیست؟

آیا مظهر «نین کیلم» خداوندگار (الهه) کشتزارها است؟ اگر چنین است، نفر سوم که کار او را نمی‌دانستیم، آیا می‌توان گفت در این دم به درگاه الهه با دستهای افراشته نیایش می‌کند؟! و از این الهه درخواست سرسبزی و خرّمی، فراوانی و دور کردن و رماندن آسیب‌ها و بلاهای گیاهی را دارد؟

و چنین نیست که از موشهای صحرائی هم، که نین کیلم خدای آنها نیز هست، می‌خواهد که به دانه افشانی آنها چشم ندوزند و گزند نرسانند؟

---

۱ - با بهره گیری از کتاب الواح سومری، ساموئل کریمر، ترجمهٔ داود رسائی، کتابخانهٔ ابن سینا برگ ۸۵. نگاره نیز از همین کتاب است.

هنوز کشاورزان ما در جای‌جای سرزمینمان به هنگام بذرپاشی، دعا می‌خوانند و سرودهائی می‌سرایند، سهم چرنده و پرنده را بازگو می‌کنند. آنگاه آب سالی (تر سالی)، آبادانی، فراوانی و دور شدن آفت‌های جانوری و گیاهی را آرزو می‌نمایند.

* * *

انسان هر گاه آوندی برای خوراک، کوزه‌ای برای آب، کاسه‌ای برای نوشیدن، قربانگاه و نیایشگاهی برای پرستیدن، خانه‌ای برای آرام گرفتن و گوری برای جاودانه خفتن ساخت، بر آنها نگارهٔ چلیپا کشید ...

این چلیپا تنها یک زیب و آرایه نبود و بی اندیشه و تدبیر شکل نگرفته بود. انسان روزگاران کهن از این نگاره که نماد نیروهای خدائی بود می‌خواست تا هر چیز ناپاک و اهریمنی را از خوراک و آشام و خانه و نیایشگاه و گورستان او دور کند تا «اجنّه» و «شیطان» و «روح خبیث» که در فضا پراکنده‌اند آنها را آلوده نسازند و او را نیازارند.



گوی بالدار ایرانی

بخش دوم

چلیپا نمادی جهانی

آسیای کوچک و میان رودان

آشور کهن

مصر باستان

گرایش به یک خدائی

نگرشی به هندوستان

چلیپای شکسته در آئین بودا

کاوش در یونان، رم، کرت

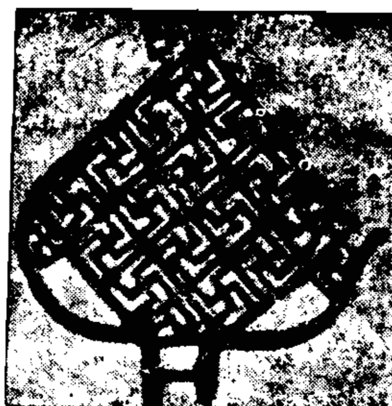
چلیپا و سرخ پوستان

سخنی درباره سرخپوستان

سرزمین چین

آسیای کوچک

در گورستان آلاجا ایوک ALAJA EUYUK در آسیای کوچک (ترکیه) پرچم «یا سر پرچم» فلزی‌ای به دست آمده که بر روی صفحه مربع شکل آن شانزده چلیپای شکسته به گونهٔ زنجیره‌ای در آورده‌اند. این صفحهٔ چهار گوش از دو سو با چلیپای دیگری به بازوهای نگهدارندهٔ پهلوئی چوبهٔ پرچم وصل شده و در گوشهٔ بالائی نیز چلیپای شکستهٔ جداگانه‌ای قرار گرفته است.



«نگارهٔ ۲۰» پرچم فلزی

ما نتوانستیم تاریخ آن را به دست آوریم ولی بودن چنین پرچم چلیپائی بدان علت است که دو تیرهٔ آریائی در هزارهٔ دوم پیش از میلاد در آسیای کوچک

دولتهای نیرومند «هیتی» و «میتانی» را به وجود آورده بودند.

دولت هیتی که در کتیبه‌های مصری از آن به نام هتا HETA نام برده شده، بخشی از سوریه را گشود و به مصر نزدیک شد و از سدهٔ پانزدهم تا سیزدهم پیش از میلاد دشمن نیرومند مصریان به شمار آمده است. هیتی‌ها نخستین نمایندگان آریائی در خاورزمین هستند که به کوششهای سیاسی و صنعتی پرداخته‌اند. فرعون‌های مصر همیشه طلا به شهر«هاتی» پایتخت دولت هیتی می‌فرستادند تا برای آنان افزارهای زینتی بسازند.۱

میتانی‌ها در هزارهٔ دوم پیش از میلاد در سرزمین شمال بابل میان رودهای فرات و دجله دولت نیرومند آریائی دیگری به وجود آوردند. اینان خدایان آریائی را ستایش می‌کردند و بخشهائی از سوریه و فلسطین را نیز گشوده بودند و از این‌رو بنابه نوشته‌های یافت شده در تل‌العمارنه و بغازکوی برخی از شاهزادگان سوریه و فلسطین نام‌های آریائی داشته‌اند.۲

این هر دو دولت روابط سیاسی با دولت مصر برقرار کرده بودند.

* * *

در شمال باختری «بحرالمیت» منطقه‌ای است به نام تلیلات غاسول TELEILAT GHASSOUL، در کاوشهای باستانشناسی این سرزمین نقاشیهای ارزنده‌ای یافت شده است، یکی از آنها نقشی است از خورشید بر دیوار یکی از خانه‌ها که خانواده سرگرم نیایش آنند. در اینجا مرده‌ها را رو به خورشید به سوی شرق یا جنوب در گور می‌نهاده‌اند و این به تاریخ نیمهٔ اول هزارهٔ چهارم پیش از میلاد است. همچنین بر یک عصای سنگی چلیپای شکسته‌ای نقش شده که گویای آن است که مردمانی از آسیای مرکزی یا شمال غربی به آنجا رهسپار شده‌اند.۳ به خوبی می‌توان این پدیده‌ها را با تیره‌های آریائی میتانی و هیتی پیوند داد و همبستگی آن را دریافت.

---

۱ و ۲- به تاریخ قدیم ملل آسیای غربی، دکتر احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران، برگهای ۱۴۸-۱۵۷ و ۱۷۴ و ۱۸۳ نگاه کنید.

بغاز کوی در مشرق آنکارا و ایوک در شمال شرقی بغاز کوی می‌باشد.

۳- کتاب پیشین برگ ۱۵.

آشور کهن

سرزمین باستانی آشور در شمال کشور عراق کنونی نزدیک به ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد، سامان گرفت. این سرزمین مردمی خشن، سخت کوش و جنگجو داشت. چون بیشتر از سوی همسایگان شمالی آن روز خود مورد تاخت و تاز بودند و می‌بایست از هستی خود پدافند نمایند، خواهی نخواهی همواره در جنگ و ستیز بسر می‌بردند از این‌روی سخت گیر، خشک و تا اندازه‌ای بالنده و خونریز بار آمده بودند. آشوریان رفته‌رفته نیروی جنگی بزرگی بر پایهٔ دانش نظامی، دارای ساز و برگ و گردونه‌های تندرو فراهم کردند و دست به کشورگشائی زدند. بخشی از خاک اورارتو، مانتا، بابل، سوریه، فلسطین و نیز مصر را در هفتصد سال پیش از میلاد گشودند و امپراطوری بزرگی برپا ساختند. بسانی که کشورهای آسیای باختری به آشوربانی‌پال «شاه‌جهان» باج می‌دادند. بخشهائی از سرزمین ایران را نیز زیر فرمان خویش داشتند. هنر جنگ آوری در آشور پیشرفت داشت. دسته‌های سواره‌نظام، پیاده، مهندسی و گردونه‌های جنگی خوب سازمان یافته بود و به آسانی از انجام مأموریتهای تاکتیکی بر می‌آمدند. سربازان و فرماندهان دلیر و پرتوان از رویاروئی با دشمن دریغ نمی‌ورزیدند. نبرد شیوهٔ ارتش آشور در تاخت‌ها انجام تکهای تند و برق آسا بود. در آرایش جنگی دشمن نفوذ می‌کردند و آنها را از هم جدا می‌ساختند و سپس یکانهای جدا شده را درهم می‌کوفتند. کمبود نیروی انسانی و اقتصادی خود را با دلیری و کوششی که بر خونریزی و کیفرهای سخت استوار بود جبران می‌نمودند.

دولتهای آشوری مردم شهرهائی را که می‌گشودند، به درون سرزمین آشور می‌بردند و گروهی آشوری را جای‌نشین آنها می‌کردند و به اینگونه می‌خواستند آرامش و همبستگی فراهم آورند و از شورشها جلوگیری نمایند و فرهنگ آشوری را گسترش دهند.

دولت ماد از این فشار بی‌بهره نبود. تا آنکه در سال ۶۳۳ تا ۶۱۲ پیش از میلاد هووَخشَتَر پادشاه ایرانی از زنجیرهٔ ماد همبستگی سنجیده‌ای میان تیره‌های آریائی شمال و باختر ایران فراهم آورد و ارتشی سامان یافته با سوار نظامی دلیر و با انضباط در پی کوشش پدرش فره‌فَرتیش بسیج کرد. آنگاه با پادشاه بابل سازش نمود و قرار داد اتحادی بست و سپس با تاخت از دو سو دولت آشور را برانداختند. از آن روزگار تا کنون تنها نامی از آن سرزمین و تمدن و فرهنگ آن که نزدیک به پانصد سال فرمانروای بی‌چون و چرای بخشی از آسیای باختری بود، در تاریخ برجای مانده است.

* * *

آشور خدای کشور آشور که آشوریان خود را از تبار او می‌دانند، نخست نام خود را به شهری داد و پس از آن همهٔ کشور به نام وی خوانده شد. آشور خدای آفتاب نیز بود و آشوریان از سوی خدای آشور دستور داشتند هر که او را نمی‌پرستد به اطاعت و اسارت درآورند.۱

شَمَش SHAMASH که به پیکرهٔ زیر شناخته شده نماد خورشید و بخشایندهٔ زندگی به شمار می‌رفت. بر این پایه آشوریان نیز چلیپا را نماد خورشید و آفتاب می‌دانستند. در بابل و نیز بر پیکره‌هائی که از زمان حمورابی بر جا مانده نگارهٔ چلیپا دیده می‌شود.



«نگارهٔ ۲۱» شمش نماد کشور آشور

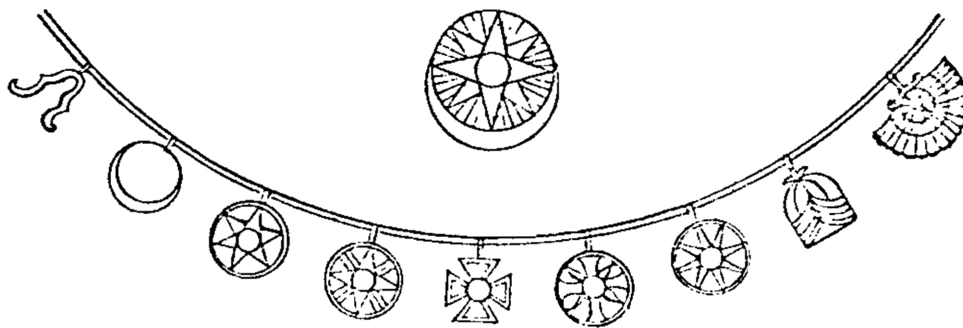
۱ - تاریخ فلسفه و مذاهب جهان، دکتر بهاءالدین پازارگاد. کتاب اول، کتابفروشی اشراقی، تهران، ۱۳۴۶.

در پیکرهٔ شمشی‌اداد پادشاه آشور که از ۸۲٤ تا ۸۱۲ پیش از میلاد بر آشور فرمانروائی می‌کرده و در کاوشهای شهر کلخ «نمرود» به دست آمده می‌بینیم که چلیپا را بر ریسمانی به گردن آویخته و نماد خدایان آشوری و بابلی در برابرش بر تخته سنگ کنده شده است.



چلیپا بر روی سینهٔ شمشی‌اداد
«نگارهٔ ۲۲»

شاهان آشور از نماد خدایان و دیگر یادمانهای گرامی خود، گردن‌بندی به سینه می‌آویختند که چلیپا نماد قدرت مذهبی و سیاسی در میان آن جا گرفته بود. در نگارهٔ ۲۳ گردن‌بندی که ویژهٔ آشورنا زیر بال می‌باشد و کار سدهٔ نهم پیش از میلاد است دیده می‌شود. در این گردن‌بند همهٔ نمادهای آشوری: مظهر رعد و برق، ماه و خدای زراعت و آبیاری، چلیپا، خدای عشق، زندگانی و جنگ و خداوند خرد یافت می‌شود.



گردن‌آویز شاهان آشور، در میان آن نگارهٔ چلیپا
«نگارهٔ ۲۳»

در آشور باستان بر روی آرامگاه مردگان، سنگ گور را چلیپا گونه می‌گذاردند و این آئینی بود که میان همهٔ مردم کشور انجام می‌گرفت.[۱] و این واپسین نشانهٔ بزرگداشت نماد خورشید است، شاید کسان مرده او را به ابدیت می‌سپردند یا سرنوشتش را به نشانوارهٔ وا می‌گذاردند که نماد خوشبختی و نیک‌فرجامی به شمار می‌رفت.

مردم آشور، کلده و بابل که هر سه در سرزمین کنونی عراق بسر می‌بردند، فرهنگشان سخت درهم آمیخته و کمتر می‌توان آنها را جداگانه شمرد، به ویژه که روزگاری دیگر با بابل دارای یک دولت بوده‌اند. مردمان این سرزمین بر آن بودند تا خود را از گزند «شیاطین» برهانند و شیاطین را در درد و گرفتاری که برای آنها پیش می‌آمد می‌دانستند. یک نوشتهٔ آشوری «شیاطین» را چنین می‌نمایاند:

«آنجا زوزه می‌کشند، اینجا در کمین نشسته‌اند. کرمهای بزرگی هستند که آسمان سر داده است. بسیار مهیب‌اند زوزه‌شان شهر را می‌گیرد و زاد و ولدشان از درون خاک بیرون می‌ریزد. به شکل تاج دور تیرهای بلند می‌پیچند. از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر می‌روند، زیرا هیچ دری مانع ورود ایشان

۱ - با بهره‌گیری از گفتگو با آقای رابی‌تنشی‌امیر از دانشمندان و پژوهندگان آسوری ایرانی.

نمی‌شود و هیچ میله‌ای آنها را عقب نمی‌زند. بلکه چون مار از زیر در می‌خزند و چون هوا از درز نفوذ می‌کنند.»[۱]

راه راندن و دور کردن این «شیاطین» در کلده و آشور، به دست جادوگران بود که با اذکار و اوراد و نیز پاشیدن آب متبرک و جوشاندن علفهای جادوئی و نوارهای دست‌دوزی شده، طلسم و تعویذ انجام می‌گرفت.

بابلی‌ها در کنار پیشرفتهای خود سخت خرافاتی بودند و فرهنگشان با خرافات آمیخته بود.

خدایان فراوان و گوناگون که در این سرزمین فرمانروا بودند از این خرافه گرائیها سرچشمه گرفته. زیرا ناچار بودند برای هر نیاز روزانه و پرهیز از گزندهای جانوران و طبیعت و نگهبانی خانواده و شهر و کشور خداوندگاری با نیازمندیهای آدمی بیافرینند.

بیشتر نوشته‌های بابلی که از کتابخانه آشوربانی‌پال به دست آمده طلسم و نسخه‌های سحری است که برای بیرون راندن «اجنه و شیاطین» و گریز و پرهیز از گزند آنها یا برای پیشگوئی و غیب گوئی به کار می‌رفته است.[۲]

* * *

نگارهٔ ۲۶ الف نشان می‌دهد که نماد خورشید در بابل نیز همانند آشور بوده است. در این نگاره فرمانروای بابل نبو اپال ایدینا NABU APAL IDDINA در پرستشگاه خورشید در پیشگاه گوئی که نماد خورشید است نشسته و نیایش می‌کند. این پیکره از سدهٔ نهم پیش از زاد روز مسیح می‌باشد.[۳]

یک نماد دینی دیگر که بی گفتگو از سنت شرق باستانی ریشه گرفته است، درخت زندگی است که در برخی از کارهای هنری سومر باستانی دیده شده و از آنجا در سراسر میان‌رودان پخش گردیده است. این نماد از آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد نیز نزد آشوریان پیدا شده است.

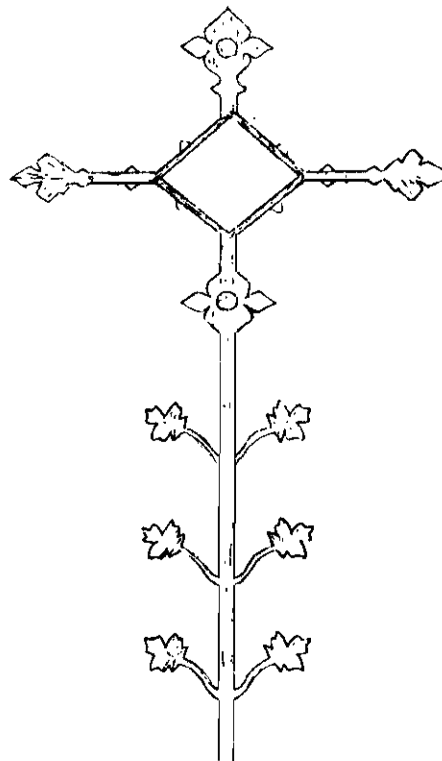
---

۱ - تاریخ ملل شرق و یونان، آلبرماله، ترجمهٔ عبدالحسین هژیر، چاپ سوم، ابن سینا، سال ۱۳۴۵- برگ ۸٤.

۲ - مشرق‌زمین گاهوارهٔ تمدن، ویل‌دورانت، ترجمهٔ احمد آرام، شرکت اقبال و شرکاء، تهران- ۱۳۳۷ خورشیدی. برگ ۳٦٦.

3- An illustrated Encyclopaedia of traditional symbols. J. C. COOPER lond-on 1984.

نگارۀ افسانه‌ای درخت زند گی که در قالیچه‌ها نیز آمده، به گمان از میانۀ دورۀ پارتی و یا از معابد «ادسا» و «نسیبین» با دگرگونیهائی به مسحیت راه یافته باشد. چنانکه یک درخت زند گی‌بخش مقدس در چهرۀ چلیپای برنجین در کلیسای بزرگ انگلستان نگهداری می‌شود.۱ مصریها نیز درخت زند گی‌بخش داشته‌اند و آن تنۀ اُزیریس بود به شکل درخت که چلیپا بر تارک آن نهاده شده بود. در ایران نیز در کاوشهای باستان شناسی در استان گیلان به سال ۱۳۳۵ خورشیدی مُهری پیدا شده که در موزۀ ایران باستان در تهران نگاهداری می‌شود و به گفتۀ باستان‌شناسان وابسته به سه هزار سال پیش و از عقیق می‌باشد.



«نگارۀ ۲٤»

1- The Greatness that Was Babylon. By: H. W. SAGGS. 1969, London.



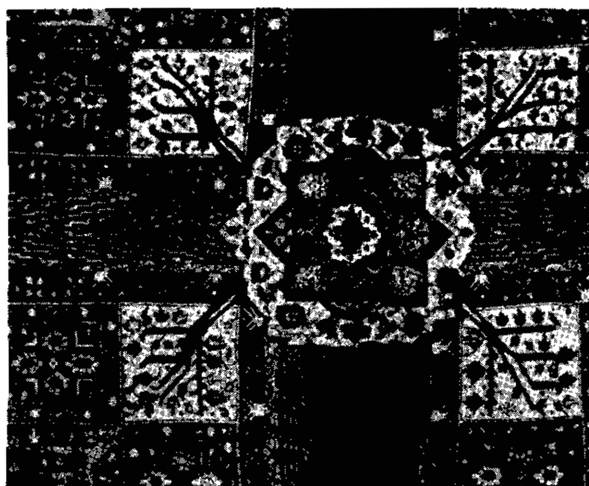
گردن‌بند با نمادهای مقدس آشور بر گردن آسورنازیربال دوم در میان گردن‌بند نشانوارهٔ چلیپا دیده می‌شود

«نگارهٔ ۲۵»



«الف»

فرمانروای بابل در برابر نماد خورشید خداوند آسمان



«ب»

قالیچهٔ ایرانی با نگارهٔ رود و درخت چلیپا گونه

«نگارهٔ ۲۶»

بر روی این مُهر پیکره‌ای همانند درخت دیده می‌شود که با آئین زردشت آن را تفسیر کرده و درخت آئین زردشتش نامیده‌اند.۱ در ادبیات ایران همانند کردن دین و بارآوری آن به درخت پیشینه دارد.

چو یک چند گاهی برآمد براین درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ درختی گُشَن بیخ و بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد کسی کو چنان بر خورد کی مُرد

«دقیقی»

همچنین بر یک قالیچهٔ ایرانی بافت سدهٔ ۱۷ تا ۱۸ میلادی دو رودخانه از درازا و پهنای آن به چهرهٔ چلیپا می‌گذرد و نقش دو درخت که چلیپا گونه روی هم افتاده‌اند دیده می‌شود که آن را هم درخت زندگی خوانده‌اند.
بر روی‌هم رودها و درختها هر یک چلیپائی ساخته‌اند که روی یکدیگرند. ۲

* * *

در بخشهای جداگانه جلگهٔ میان‌رودان از روزگار آشوریان،۳ کلدانیان و بابلیان و پیشتر از آن نگارهٔ چلیپا در اندازه و پیکره‌های گوناگون دیده شده است. برخی از آنها وابسته به پنج هزار سال پیش از میلاد «سومر» و همزمان با چلیپاهای شهر شوش می‌باشند. پاره‌ای از آنها سوی چرخش را نشان می‌دهد و پاره‌ای چلیپای ساده در درون دایره هستند که نمودار خورشید است.

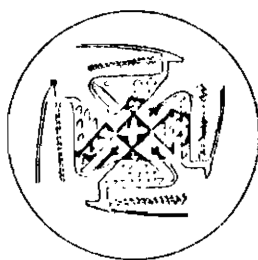
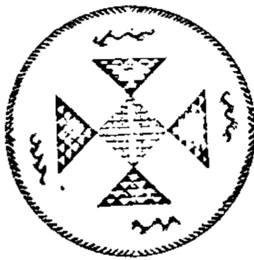
---

۱ - فَرَوَهَر یا شاهین. نوشتهٔ مراد اورنگ، ۱۳٤٤ - برگ ۱۵۸.

2- An illustrated Encyclopaedia of traditional symbols. 1984- P. 139.

۳- برای آنکه هم‌میهنان ارجمند آگاهی داشته باشند. شایسته است که هموطنان آشوری را بهتر بشناسند و بدانند که دو هزار سال است در کنار هم زندگی می‌کنیم. در غم و رنج و شادی و ناشادی کشور انباز هستیم و برای سربلندی کشور همگی کوشیده‌ایم، آشوریها پس از آنکه به دین مسیح (ع) گرویدند خود کلیسائی بنیاد نهادند و خود گرداندند. به این کلیسا، کلیسای «شرق آشوری» یا «کلیسای پارسی» می‌گفتند و جایگاه آن در تیسفون بود. سپس به گندی‌شاپور رفت و اینک در تهران است. در جنگهای ایران و روم، دولت رم می‌خواست از نیروی مادی و معنوی آشوریان بهره‌برداری کند و در تاخت و تاز به ایران از آنان ستون پنجمی بر پا سازد، ولی آشوری‌های حق‌شناس زیر این بار نرفتند و ننگ تاریخی را پذیرا نشدند. درود بر آنها.
از زمان فیروز پادشاه ساسانی آشوری‌های ایران که از رم بریده و رفته‌رفته دارای کلیسای مستقلی شدند بیشتر از پیش مورد اعتماد دولتهای ایرانی قرار گرفتند. و امیدواریم همچنان و چون دیگر ایرانیان در راه سربلندی ایران کوشا باشند.

چلیپا و چلیپاهای شکسته‌ای از میان‌رودان

از سامره



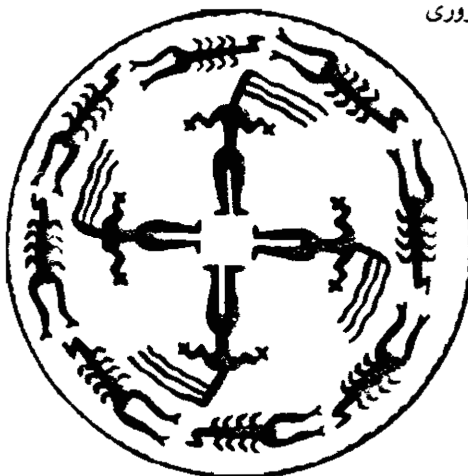
الف



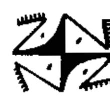

از سامره



نمودار پرواز یا نماد گردش چرخ هستی و باروری



چلیپای شکسته که از چهار زن و گیسوان آنها درست شده و هر یک چلیپا به دست دارند از هزارهٔ پنجم پیش از مسیح، کار سومر

چلیپای شکسته و چلیپا از تمدن عبید (۴۰۰۰ تا ۳۴۰۰ سال پیش از میلاد) همانند این چلیپا در درون چهار گوشه در ایران یافت شده برگ ۱۷۳ همین دفتر

«نگارهٔ ۲۷»

مصر باستان

در مصر باستان چلیپا نشان زیستن و جاودانگی بود. نمادی مقدس به شمار می‌رفت که نقش آن را در کتاب مردگان همراه مرده در گور می‌گذاشتند. مصریان خورشید را آفرینندهٔ جهان می‌دانستند و انسان‌های نخستین را فرزندان خورشید می‌شمردند. این عقیدهٔ مصریها با عقیدهٔ تیرهٔ «اینکا» در امریکای جنوبی نزدیک است زیرا آنها نیز خود را از زادمان دو فرزند خورشید که به زمین آمده‌اند می‌دانند.

خدای آفتاب را رع یا را یا آمون می‌نامیدند و نماد آن دایره یا گوئی بالدار بود که نمایانگر کرهٔ خورشید در حال گردش به شمار می‌آمد، یعنی خورشید را که بزرگترین خدا بود به شکل شاهین نشان می‌دادند. خدای دیگری به نام سکهت SEKHAT الههٔ آتش بود که سری چون شیر ماده داشت. وی همسر خدای دیگری به نام پتاح PTAH بود. پتاح خود نیز در جرگهٔ خدایان مصری دستیار کنمو KNEMU الههٔ طرح و معمار آفرینش و هنر معماری به شمار می‌رفت.[1] بسانی که در نگارهٔ ۲۸ دیده می‌شود این الهه گوی بزرگی که ماری بر آن است بر سر و در دست چپ خود چلیپائی دو شاخ دارد.

می‌توان گوی را نمایش خورشید که مظهر آتش آسمانی است دانست، همانطور که چلیپا نماد خورشید و آتش در زمین است.

شاید برای پاره‌ای این پرسش پیش آید که چرا چلیپا دو سر یا دو شاخ

۱ - تاریخ و فلسفهٔ مذاهب جهان دکتر بهاء الدین پازارگاد، برگ ۴۳.

دارد، با گزارشی که در پایان همین گفتار خواهد آمد چگونگی روشن می گردد.



سکهت الهه آتش در مصر
«نگارهٔ ۲۸»

بر آسمانهٔ تالار زیرزمینی بزرگی که جایگاه به خاک سپاری مردگان در آرامگاه ستی یکم SETI فرعون مصر در درهٔ شاهان در خرابه‌های شهر تب می‌باشد،[۱] نگاره‌های گوناگونی مانند: صورتهای فلکی، سنجش گناه در پیشگاه

۱ - تاریخ و فلسفه مذاهب جهان، بهاءالدین پازارگاد، برگ ٤١.

خدایان و پیکرهٔ گروهی از الهه‌ها و... نقش شده است. در جائی که پیکرهٔ شاهین و شیر وجود دارد، در برابر یکی از شیرها نگاره چلیپا قرار گرفته.



بخشی از تالار مردگان
«نگارهٔ ۲۹»

همچنین بر جامه پاره‌ای از کاهنان که خود را نمایندهٔ آمون خدای خورشید در روی زمین می‌دانستند و نیز بر روی سینهٔ چند تن از فرعون‌ها نشان چلیپا دیده شده است.

کتاب مردگان که در پیش نام بردیم کتابی است شامل نهاده‌ها و دستورهای مذهبی و دعا که همراه داشتن آن از سوی مردگان، حرکت و حضور آنان و پاسخ دادن به پرسشهای اوزیریس OSIRIS خدای نیل را آسان می‌سازد. در این کتاب نیز دستورهائی برای پنهان کردن گناهان و فریب دادن اوزیریس نوشته شده است. همچنین نقش‌هائی از ترازو که با آن گناه و ثواب مرده را در حضور اوزیریس یا در پیشگاه گروه خدایان می‌سنجند یافت می‌شود. از پیکره‌های دیگر در این کتاب که به وسیلهٔ کاهنان به کسان مرده فروخته می‌شد، چلیپا را هم باید نام برد.

چلیپا را نیز نمادی از جامعه‌های بشر اولیه که به افزارهای تولید مثل گرایش

داشته و آن را مایهٔ خیر و برکت و سرشاری نیروی جنسی می‌شناخته‌اند، دانسته‌اند.

«در این جامعه‌ها انسان آلات تناسلی را بعضی تجلیل و غالباً پرستش کرده است زیرا در اثر احساس عقلی آن را باعث تولید و پیدایش آدمی دانسته و به اهمیت آن در زندگی توجه پیدا کرده‌اند.»۱ نشانه‌هائی از این آئین «PHALLICISME» در مصر دیده شده و «تنها منحصر به موارد بسیاری که اشکال آلات تناسلی را به صورت... بر دیوار معابد نقش یا حجاری کرده‌اند نیست، بلکه در سمبولیسم مصری نیز یکی از شعارها و علائم رمزی، صلیبی بوده است دسته‌دار به شکل فاللیک که نشانی از مقاربت جنسی و زندگی قوی و سالم بوده است.»۲ مصریها اوزیریس خدای نیل را با آلت مردی که نشانهٔ باروری و نیروی حیات و اتحاد جنسی است، رسم می‌کردند.۳ و این کنایه از طغیان رود نیل و بر جای گذاشتن گل و لای و حاصلخیز کردن زمینهای درّه نیل به شمار می‌رفت.

احمد بن فضلان که از سوی خلیفه المقتدر بالله عباسی به سرپرستی گروهی برای تبلیغ دین اسلام از راه خوارزم به میان تیره‌های ترک آسیای میانه و کشورهای روس، اسلاو و بلغار رهسپار شده در سفرنامهٔ خود می‌آورد: «هر یک از ایشان «مردم ترک‌نژاد قبیلهٔ باشگرد» تکّه چوبی به شکل آلت مردی تراشیده و به گردن خویش می‌آویزد و چون قصد سفر یا برخورد با دشمن کند آن را می‌بوسد و بر آن سجده می‌گذارد و می‌گوید خدایا با من چنین و چنان کن. من به ترجمان گفتم از یکی از ایشان بپرس دلیل آنها برای این کار چیست و چرا این آلت را خدای خود ساخته‌اند؟ گفت زیرا من از مانند آن بیرون آمده‌ام و برای خود آفریننده‌ای جز آن نمی‌شناسم.»۴

شلیمن SCHLIEMAN دانشمند آلمانی دوکهای بسیاری با نشانهٔ چلیپای

۱- تاریخ فلسفه و مذاهب جهان، دکتر بهاءالدین پازارگاد کتاب اول، کتابفروشی اشراقی، ۱۳۴۶- برگ ۱۳.

۲- همان کتاب، برگ ۴۶.

۳- همان کتاب و تاریخ تمدن ویل‌دورانت، ترجمهٔ احمد آرام، جلد اول، سال ۱۳۳۷- برگ ۳۰۱.

۴- سفرنامهٔ ابن فضلان، ترجمهٔ ابولفضل طباطبائی، چاپ دوم ۲۵۳۵ انتشارات شرق برگ ۷۹.

شکسته در خرابه‌های تروا از دوران پارینه سنگی نژاد آریائی «سدهٔ ۱۶ پیش از میلاد» به دست آورده است. «از جمله یافته‌های این دانشمند آلمانی شایسته است کشف بتی از سرب را یادآور شویم که سواستیکا۱ بر روی فرج دارد و این یکی از قدیمی‌ترین شواهد کاربرد صلیب شکسته به عنوان علامت باروری است.»۲

گرایش به تک خدائی

یکی از پادشاهان مصر به نام اخناتون در ۳۵۰۰ سال پیش دست به یکرشته اصلاحات دینی در جهت کاستن از گروه خدایان و رواج یکتاپرستی زد. این کار نفوذ کاهنان پرستشگاه آمون خدای بزرگ مصر را کاهش می‌داد و از سوی دیگر توان دستگاه پادشاهی را می‌افزود.

در این دگرگونی مذهبی مادر فرعون و یکی از کاهنان نیز دست داشتند. فرعون گفت که این خدا دیده نمی‌شود ولی در همه جا هست و با نور و حرارت خود زمین را گرم و روشن می‌کند، این خدا به چهرهٔ انسان و جانور و گیاه نیست، اگر می‌خواهید او را بشناسید ممکن است خورشید را مجسم نمائید. نام این خدا «آتون» است. اخناتون از بینوایان پشتیبانی کرد و برده‌ها را آزاد نمود. از جنگ گریزان و به نرمش سیاسی گرایش داشت.

لیکن کاهن‌ها که احساس خطر کرده و سودهای کلان را از دست می‌دادند بار دیگر همه چیز را «ملعون» گفتند و مردم را فریب دادند. دست به خرابکاری و آتش زدن خانه‌ها زدند و با شورش سراسری پایهٔ حکومت را سست کردند و فرعون را از تخت فرو کشیدند و سرانجام با ریختن زهر در شراب او را کشتند. می‌بینیم که نیت و اندیشهٔ خوب چگونه ممکن است نتیجهٔ بد بدهد، این فرعون «آمون هوتپ» بود که خود را اخناتون نامید. اینک به کتاب خاطرات سینوهه پزشک فرعون می‌نگریم و آن را ورق می‌زنیم.

---

۱ - چلیپای شکسته.

۲ - سالکان ظلمات، ژان کلودفرر، ترجمهٔ دکتر هوشنگ سعادت، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳٦٤ - تهران برگ ۱۰٤.

(علامت رسمی پیروان آتون خدای جدید، صلیب حیات بود و این صلیب را به شکل گردنبند به گردن می‌آویختند، یا اینکه روی لباس نقش می‌کردند.

پیروان آمون خدای قدیم، شاخ را علامت رسمی خود کردند. مردها یک شاخ و گاهی دو شاخ بر سر نصب می‌نمودند. شاخهای آنها در نزاع و پیکار سلاحی مخوف به شمار می‌آمد. من بدواً نمی‌دانستم که چرا پیروان آمون شاخ را علامت رسمی خود کرده‌اند ولی بعد مطلع شدم که شاخ یکی از اسماء اعظم آمون است. پیروان **آمون** با شاخ به درب دکان پیروان **آتون** حمله‌ور می‌شدند و در را می‌شکافتند و سبدهای پر از میوه و سبزی و ماهی را واژگون می‌کردند و فریاد می‌زدند: **ما شاخ داریم و شکم آتون را پاره می‌کنیم**، ما پیرو آمون هستیم و آمون به ما شاخ داده تا اینکه سینه و شکم دشمنان او را بدریم... وقتی مزاحمت شاخداران به جائی رسید که پیروان آتون دیدند نمی‌توانند زندگی کنند در صدد برآمدند که صلیب‌هائی از فلز بسازند که شاخهٔ بلند آن مثل کارد باشد.

بنابراین دشنه‌هائی به وجود آوردند که قبضهٔ آن مثل دو شاخهٔ صلیب و تیغهٔ دشنه شاخهٔ بلند آن بود و این دشنه‌ها را زیر لُنگ یا لباس بر کمر می‌بستند و به محض اینکه شاخداران در صدد اذیت آنها بر می‌آمدند، دشنه‌ها را بیرون می‌آوردند و به شاخداران حمله‌ور می‌شدند.)۱

در این آشوب که ایمنی از کشور گریخته بود روش بانوان خودفروش شنیدنی است:

«زنهائی که در خانه‌های عمومی بسر می‌بردند یا در خیابانها هنگام شب برای جلب مشتری گردش می‌کردند، همواره یک شاخ و یک صلیب همراه داشتند و اگر می‌دیدند که عاشق موقتی آنها شاخدار است، شاخ را به وی نشان می‌دادند و هرگاه مشاهده می‌کردند که صلیب دارد خویش را پیرو صلیب معرفی می‌کردند.»۲

این نااستواری عقیدتی و در مسیر باد خم شدن، نمونهٔ سرنوشت ملتی است

---

* آمون نام خدای قدیمی مصر است که پیروان او شاخ داشتند و آتون خدای نادیده بر اساس اصلاحات اخنانون می‌باشد و پیروانش با چلیپا شناخته می‌شدند.

۱ - کتاب سینوهه پزشک فرعون ترجمهٔ ذبیح‌اله منصوری، جلد دوم چاپ پنجم ۱۳۶۵ - برگ ٦٦٤.

۲ - کتاب پیشین، برگ ٦٦٧.

که تفکر منطقی را نمی‌پذیرد و شتابان به دنبال احساس خود می‌رود، و چون از بندادهای پا بر جا و استوار بر اساس عقل پیروی نمی‌کند، راه و روش خود را تابع رخدادهای زمان و پدیده‌های روز قرار می‌دهد و در برابر خیمه‌شب‌بازیها بیدرنگ سر فرود می‌آورد. گرچه این سر فرود آوردن بر خلاف موازین شناخته شدهٔ اخلاقی و فرهنگی و جوانمردی باشد و همهٔ ارزشها را سست و درهم فرو ریزد. آتون «خدای یکتا» با مرگ اختاتون رفته‌رفته از قدرت خداوندیش کاسته شد و مردم دوباره به سوی خدای مجسم، بت، که چشم و گوش و دهان و شکم و نیازمندیهای زندگی داشته باشد و قربانی خواستار شود، رفتند. گاه‌گاه کسانی که ستم می‌دیدند و در زیر فشار زورگوئی و بیگاری خرد می‌شدند، ستمکاران را به صلیب آتون می‌سپردند تا از آنها انتقام بگیرد.

با آنکه خود مردم می‌دانستند کاری نه از آمون ساخته است و نه از آتون. گاه‌گاه نیز مؤمنان و وفاداران به آتون و امپراتور اختاتون از دورهٔ گذشته یاد می‌کردند و بر زمین یا بر دیوار صلیب حیات یا صلیب آتون نقش می‌نمودند.[۱]

چون مصریها چلیپا را نماد نیروی باروری می‌دانسته‌اند آن را صلیب حیات نامیده‌اند. زیرا با این باروری است که زنجیرهٔ زایش در زمان ادامه می‌یابد و زندگی در پی زندگی به وجود می‌آید.

(در روستای دیفکن خمین برای خوابانیدن مرغ کُرچ پس از فراهم کردن تخم‌مرغهای لازم آنها را برابر نوری که از دریچه و یا روزن اتاقی به درون تابیده باشد نگاه می‌دارند و هر کدام را که نطفه‌دار تشخیص دهند بر آن با زغال چلیپائی کشیده زیر مرغ کُرچ می‌گذارند.)[۲] و این روش در همهٔ روستاهای ایران و دیگر جاها برای تشخیص نطفه به کار می‌رود.

باید پذیرفت که این‌هم نشانه‌ای است از به شمار آمدن «مظهر حیات و گردش چرخ زایش».

و این چلیپا که زن روستائی بر تخم‌مرغ می‌آورد. صلیب حیات است. زیرا

---

۱ - سینوهه، پزشک مخصوص فرعون، برگ ۹۳۸.

۲ - مقالهٔ مرتضی فرهادی به نام مازنجیل نشانه‌شناسی و ردیابی فرهنگی ـ نامهٔ فرهنگ ایران دفتر دوم، برگ ۱۴۹.

آثار زندگی را که همان نطفه است در برابر روشنائی خورشید دیده و می‌خواهد که زنجیرهٔ زندگی ادامه پیدا کند، حتی اگر از دید اقتصادی و بالا رفتن شمار جوجگان باشد. این همان مظهر حیات است که در ضمیر ناخود آگاه مردم مانده و کاری انجام و نقشی را می‌کشند، بی آنکه بدانند چیست و برای چه این کار را می‌کنند!!



گوی بالدار مصری «خدای آفتاب»

نگرشی به هندوستان

در هند همچون ایران که شاخه‌ای از نژاد آریا در راه‌پیمائی بزرگ خود جایگزین شده‌است چلیپا نمادی ورجاوند و بزرگ به شمار می‌رود و آن را «سواستیک» یا سواستیکا SUVASTIKA می‌نامند.

سواستیکا واژه‌ای است سانسکریت که از دو بخش (سو) و (استی) ساخته شده، سو به معنی: زیبا، خوب، فرخنده و خجسته می‌باشد. استی به معنی هستی و همان است که در زبان کنونی ایران «است» یا «هست» گفته می‌شود. و «کا» پسوند است. بر روی هم «هستی نیک» را می‌رساند.

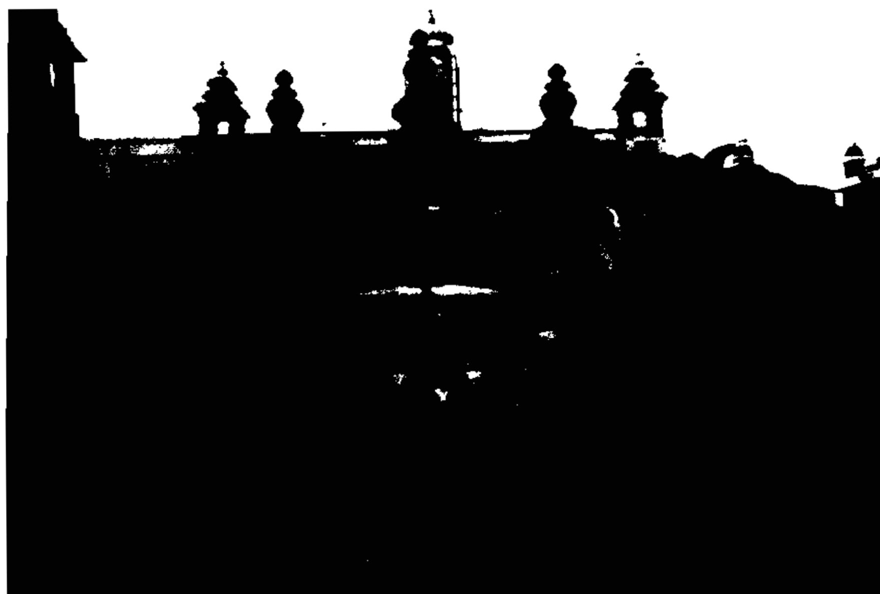
این نشانه، نماد خوبی، خوشی، افزونی و فرخندگی و حرکت خورشید است.

سواستیکا دو گونه راست گرد و چپ گرد دارد که معانی جداگانه‌ای دارند. سواستیکای راست گرد در سوی حرکت ساعت دارای مفاهیم بالا است. لیکن چلیپای چپ گرد نماد: ناشادی و ناخجستگی و پتیارگی به شمار می‌رود. در هندوستان چلیپای شکسته را بر اندام انسان، جانوران و چیزها نقش می‌کنند که با نگرش به سوی حرکت آن، خوبی، خجستگی و برکت و یا کمیابی، زیانمندی و پلیدی و ناخجستگی را می‌رساند. «چلیپا نماد خورشید هندوها است و نشانه‌ای است از بخشش و برکت و گویای آن است که پیچ و خم زندگی ممکن است گمراه کننده باشد، امّا راه نور از میان آن می‌گذرد»[1] بسیاری از پرستشگاههای هند با این نگاره زیب گرفته است و نیایشگاههای نو را نیز با آن می‌آرایند.

بر سر در پرستشگاه «شیوا» سه چلیپا «+ + +» نقش شده است. بر ستونی در نیایشگاه لاکش‌می‌نارایان خداوند "LAKSHMINARAYAN" ثروت در شهر دهلی نگارهٔ چلیپا نقش گردیده.

---

1 -EPICS, MYTHS AND LEGENDS OF INDIA P. 81.



نیایشگاه لاکش می‌نارایان، نگارهٔ چلیپا بر ستون سمت چپ نمایان است۱



ستون سمت چپ بزرگتر شده تا چلیپا نمایان‌تر باشد

«نگارهٔ ۳۱»

۱ - عکس از خانم دکتر نازلی مجتهدی.

در جای پای بودا که نیایشگاه بزرگ بودائیان به شمار می‌رود، نگارهٔ چلیپا دیده می‌شود. پاره‌ای از بودائیان به ویژه در بامیان بر رخت خود چلیپا می‌نگارند و آن را همچون نشانی جادوئی و سحرآمیز، برای دور کردن آسیب و گزند و نیش گزندگان به کار می‌برند.

بر سینهٔ برهنهٔ تندیس بودا به هنگام نیایش و فرو رفتن در خویش و نیز بر گریبان او به هنگامی که رخت بر تن دارد نگارهٔ چلیپای شکستهٔ چپ گرد دیده می‌شود.

در هندوستان جشنهای همگانی که هر یک گویای فصل تازهٔ سال می‌باشد یا نمایانگر هم آهنگ شدن با طبیعت است، فراوان یافت می‌گردد. یکی از این جشنها راسالیلا RASALILA و رقص کریشنا KRISHNA با گاوچرانان است که در آن ترانه‌های بومی و رقصهای روستائی انجام می‌گیرد. هنوز گروه‌هائی که برپا کننده و نوازندهٔ راسالیلا هستند به روستاها می‌روند و این جشن را برپا می‌دارند. این گروه را «راستاری» می‌نامند.۱ در این رقص که زنان و مردان دایره‌وار می‌رقصند. چوبهائی دارند که گه گاه بر هم می‌کوبند و برای زمانی کوتاه چهرهٔ چلیپا ۲ را می‌سازند، همانند رقصهای چوپی ایران ما که به هنگام رقص چوبدست‌های خود را برهم می‌زنند.

در بیرون پرهون «دایره» چند تن، دهل، بوق، سنج و دف می‌زنند و دیگران شادی می‌کنند. این جشن به یادبود دوران نوجوانی کریشنا و رقص و نی‌نوازی وی در میان دختران روستائی و گاو چرانان انجام می‌گیرد. کریشنا که در مظهر «ویشنو» یکی از خدایان هندوها پدیدار شده با هر یک از زنان می‌رقصد و آنها را شیفتهٔ عشق و محبت می‌کند.

---

۱ - برداشت از گفتگو با آقای ماخان سینگه در تهران.

۲ - آقای ماخان سنیگه این را تصادفی می‌دانند.



کریشنا در راسالیلا با مریدان خود می‌رقصد. در سرزمین هند رقصیدن در جائی گناه و در جای دیگر نیایش است.

«نگارهٔ ۳۱»

کریشنا پایه‌گذار مذهب عشق و محبت و نیایش عرفانی است. کریشنا نماد محبت و خوشبختی و نابود کنندهٔ رنج است. کریشنا قطب آئین «بهاگاواتا» و تابش نور ایزدی در جهان محسوسات می‌باشد.۱

برای شناخت بیشتر راسالیلا باید زندگانی کریشنا را بررسی کنیم. مادر کریشنا خواهر پادشاهی بود به نام کامسا KAMSA، اخترشماری به شاه گفته بود که یکی از خواهرزادگان او خواهد شورید و پادشاهی را از آنِ خود خواهد کرد. کامسا دستور داد خواهرش را بازداشت و فرزندان او را بکشند.

۱- ادیان و مکتبهای فلسفی هند، داریوش شایگان، جلد یکم انتشارت امیرکبیر سال ۱۳۶۲- تهران برگ ۲۷۳.

شش فرزند او یکی پس از دیگری کشته شد و هفتمین فرزند به نام کریشنا را با دختر گاوچرانی عوض کردند و کریشنا در میان گاوداران بزرگ شد. کریشنا نوباوه‌ای خوش‌خوی، زیبا و شیرین‌زبان بود. نی می‌نواخت و دل دختران روستائی را می‌ربود. سرانجام مرد نیرومندی شد و به پادشاهی رسید.

هنگامی که کریشنا نی می‌نواخت، زنان و دختران واله و شیدا خانه و شوهر را رها می‌کردند و به سوی او می‌شتافتند و در روشنائی سیمگون ماهتاب کنار آب نیلگون رود «جامینا» همراه او به رقص و پای کوبی می‌پرداختند.

دوشیزگان روستائیِ مرید او که کریشنا بدانها مهر می‌ورزید و آنان را شیفته کرده بود، مظهر عشق و روح عاشق‌اند و آنها را گوپیز GOPIS خوانده‌اند.

کریشنا خندان و خرسند با هر یک از زنان در راسالیلا می‌رقصید و هر بانوئی می‌اندیشید که کریشنا او را بیش از همه دوست دارد. ۱ امّا کریشنا از میان گوپی‌ها «رادها» RADHA را دوست می‌داشت و این عشق در هند همچون شیرین و فرهاد، یا لیلی و مجنون و ویس و رامین در ایران نامبردار است.

در میان هندوها خدایان سه گانه برهمن، شیوا و ویشنو ستایش می‌شوند.

برهمن بنیاد آفرینش و کائنات است، حقیقت پایدار است. شیوا اصل هستی زیوندان و کائنات می‌باشد. ویشنو بنیاد همبستگی جانداران و بقاء آنها و انگیزهٔ زندگی و پیوستگی هستی است. ویشنو نماد زندگی و زایش و نیروی بالندهٔ هستی است. بُنداد بودن و ادامهٔ هست و بود است.

ویشنو به هنگام بحران و ایجاد خلل در هیئت عالم به چهره‌های گوناگون هویدا می‌شود و به گونه‌ای پیرایهٔ مناسبی با اوضاع و احوال بر خود می‌بندد و جهان را از پرتگاه نیستی می‌رهاند و پلیدی و زفتی را از روی گیتی می‌زداید و بنیاد کیش و ناموس ایزدی را از نو برقرار می‌سازد. وی آن رشته از باورداشت‌ها را که فروزه‌های نیکو و خویهای گرانمایه می‌پروراند نیرو می‌بخشد و پایدار می‌سازد. ۲

---

1 -EPICS, MYTHS AND LEGENDS OF INDIA.
BY:p.THOMAS. BOMBAY, 1973 P.77.

۲- ادیان و مکتبهای فلسفی هند، جلد اول، برگهای: ۲۴۹، ۲۶۵ و ۲۷۱.

یکی از چهره های ویشنو، کریشنا است و ویشنو در کالبد کریشنا آشکار می‌شود.

اینک می‌خواهیم از این کیش و افسانه‌اش بهره‌یابی کنیم.

گفتیم ویشنو پایهٔ همبستگی و جاودانگی جانداران و اصل بقاء و ادامهٔ زندگی و سرمایهٔ زایش به شمار می آید و به چهرهٔ کریشنا در می آید که همدم و همزبان و همرقص و دلربای دوشیزگان با روش فریفتارانهٔ خود می‌باشد.

ما می پنداریم چون پابرجائی زندگانی جانداران و گیاهان بر باروری و زایش استوار است، و چلیپا نیز نشانهٔ بارآوری و بالندگی شناخته شده، پس در راسالیلا که کریشنا با یکایک زنان در نماد ویشنو با چهار دست می‌رقصد ۱ و هم آوا چوبها را بر هم می کوبند و برای دمی چلیپا می‌سازند، «و دوست داشتن هم در کار است» هدف نشان دادن باروری و گرامی‌داشت زایش و زندگی است.

آهنگی هم که از برخورد چوبها بر می‌خیزد، با نوای دف و دهل و سنج همگامی و هماهنگی و سازگاری در رقص می آورد و جنبش اندامها دلنشین و گیراتر می‌شود.

و این هماهنگی و سازگاری خود نشانهٔ آن دهناد گسترده‌ای است که در طبیعت فرمانرواست.

* * *

اینک به سراغ گروه دیگری از مردم هند که با چلیپا به نیایش می پردازند می‌رویم.

پیروان کیش جین "JAINA" در میسور و گجرات هندوستان بر گوشه‌های خانهٔ خود چلیپائی کشیده و هر روز با دمیدن خورشید، با فروتنی روبروی آن می‌ایستند و آغاز روز و روشنائی خورشید را نیایش می کنند.

این کیش بسی کهنسال و به اندازهٔ آئین بودا پیشینه دارد.

پیروان این کیش، چلیپای شکسته «سواستیکا» را مظهر هفتمین پیشوا یا

---

۱ - ویشنو یکی از خدایان هندوها در افسانه‌ها چهار دست و بازو دارد و اشاره‌ای است به چهار جهت فضا و مظهر فرمانروائی جهانی او یا چهار مرحله زندگی هندو، زندگانی دنیوی، زندگانی خانوادگی، طلبگی و گوشه گیری.

پیرشان می‌شناسند و آن را نمودی از چهار کیفیّت هستی، در جهان جانوری، جهان گیاهی، زمین و جهان ارواح می‌دانند. آنان و نیز هندوها سواستیکا را در برگ نخست دفتر حساب و آستانهٔ درها می‌نگارند. چرخش سواستیکا را در سوی راست (بازوی راست) مظهر خورشید (روشنائی) بهار و تابستان (خوشی) و بازوهای چپ را نمودار شب و تاریکی و نیز آلههٔ کالی KALI آفرینندهٔ وحشت و جادو و پائیز و زمستان (ناخوشی) می‌شناسند.

پیروان کیش جِین چلیپا را به گونهٔ زیر و با رنگ زرّین می‌کشند و آنرا نماد فراوانی می‌دانند.



و همچنین هر یک از خانه‌ها را مظهر زمین، طلا، نقره و غلات به‌شمار می‌آورند.

هندوها چلیپا را با رنگ شنگرفی روی گاوصندوقها و یا در روز گشایش فروشگاههای خود به نیّت در آمد بیشتر و افزایش فراوانی و پیشرفت کار و پیشهٔ خود بر بالای سر در فروشگاه‌ها و مغازه‌ها می‌نگارند.

هندوها بر سردر پرستشگاهها، خانه‌ها، آشیانهٔ پرندگان و جانوران خود چلیپای راست گرد را می‌نگارند تا از نیکی، فراوانی و باروری بهره‌مند شوند و از آسیب و گزند به دور مانند. و نیز آن را بر پارچه‌ها، رختها و گلدوزیها و دیگر آرایه‌ها سوزن‌دوزی می‌کنند.

هنگامی که دختران هندو اروس می‌شوند و به خانهٔ شوهر می‌روند بالای سرشان چلیپای شکسته نقش می‌کنند. روی زمین سواستیکای «راست گرد» مظهر روزی، خیر و برکت و باروری می‌کشند و دور آن می‌چرخند.

در جشن اروسی روی زمین چلیپا می‌کشند و بفراخور زندگانی و ثروت خود آتشدانی «منقل» از: زر، نقره، فلزات دیگر و گِل می‌گذارند و روی آن

آتش می‌افروزند و گرد آن به رقص و پای کوبی می‌پردازند. در جشن دیگری نیز بنام دیپاوالی یا دیوالی «جشن روشنائی» از چلیپا در آذین‌بندیها و انجام ترادادها بهره‌برداری می‌کنند. این جشن یکی از جشنهای زیبای هند است که در آن همه‌جا را چراغانی و شمع‌افروزی می‌کنند و سراسر شب تاریک را با پرتو چراغ و شمع روشن می‌سازند.

کشاورزان هندو نیز به هنگام خوردن خوراک با غذای خود این نشانه را بر روی سفره یا سینی درست می‌کنند و سپس به خوردن می‌پردازند و این آئینی است برای دریافت روزی بیشتر و فراوانی و آسایش افزونتر. زنان هندو با حنا و زنهای پنجابی با خالکوبی رو یا پشتِ دست خود را با چلیپا زینت می‌دهند. مردهای هندو روی بازوی دست چپ و برخی از پهلوانان روی سینه، سواستیکا را خالکوبی می‌کنند و هدفشان ایمنی از زخم‌زبان، چشم‌زخم و رسیدن به پیروزی و خوش‌بختی و کامیابی است.

گفتیم سواستیکا مظهر نیکی، فراوانی و خوشبختی است. از این‌رو آن را نماد خدای ارزاق، خدای روزی، خدائی که بینی او به گونهٔ خرطوم فیل می‌باشد می‌شناسند.

توده‌های روستائی و تنگدست هنگامیکه سرگین گاوها «تاپاله» را گرد می‌کنند، روی آن سواستیکا را برای دریافت برکت نقش می‌کنند.

قبیلهٔ ناگا NAGA که اژدها را پرستش می‌کنند، معتقدند که روی سر اژدها نگارهٔ سواستیکا وجود دارد. مردمان این تیره در زمان گذشته به هنگام جنگ با اعتقاد به خوش اقبالی و خوشبختی آور بودن سواستیکا این نشانواره را به بازوان خود می‌بستند و می‌جنگیدند.۱

* * *

در کنار دامنهٔ کوهساران هیمالیا در بخش گیلگیت GILGIT، هونزا HUNZA و بالتستان BALTISTAN، نمونه‌های برجسته‌ای از تمدن و فرهنگ ایران دیده می‌شود. این سرزمین، کوهستانی و سخت و دشوار است و مرز پاکستان و چین در اینجا از کنار چکادی به نام راکاپوشی RAKAPOSHI به

۱ - بخشی از آگاهی‌های یاد شده را آقای غلامرضا نورمحمدان داده‌اند و از ایشان سپاسگزارم.

بلندی ۸۰٤۸ متر و چکاد دیگری به نام نانگا پاربات NANGA PARBAT به بلندی ۸۳۷۹ متر می گذرد.

برخی از مردم آنجا به زبان پارسی سخن می گویند. مردم هنزا پیرو کیش اسماعیلیه و مردم آن دو جای دیگر پیرو کیش شیعهٔ دوازده امامی هستند. امیر هونزا به ویژه زبان شیرین فارسی را خوب می‌داند و با این زبان گفتگو می کند.

در کاخ فرمانداری این بخش بشقاب چینی شکسته‌ای وجود دارد که به گفتهٔ فرماندار «اجلال حسین» و پیرمرد دیگری به نام همایون، ساخت چین بوده و بیش از ششصد سال دارد.

در درون این آوند در سه جا نگارهٔ چلیپا دیده می‌شود. نگارهٔ میانی روشن‌تر و گویاتر از دو نگارهٔ دیگر در فرتور است.

نقش چلیپای آوند چینی را با چلیپای سرخ‌پوستان برگ ۱۳۲ و نیز با چلیپای برگ ۸۷ این کتاب ردیف دوم نقش میانی از سامره مقایسه کنید.



«نگارهٔ ۳۲» نماد چلیپا بر آوند چینی۱

۱ - این فرتور همراه با نامه و گزارش کوتاهی از این آوند را دکتر حسام‌الدین بیان در تیر ماه ۱۳۵۲ از پاکستان برای نویسنده فرستاده‌اند.

چلیپای شکسته در آئین بودا

گوتاما به سال ۵۶۰ پیش از میلاد زاده شد. در گزارش زندگانی او آورده‌اند که: برهمنان به پدرش سودودانا SUDOHODANA که در سرزمینی در جنوب نپال سلطنت داشت، گفتند: گوتاما یا فرمانروای جهان خواهد شد یا «بودا». آنها معتقد بودند که گوتاما پس از دیدن چهار نشانه «یک پیرمرد، یک بیمار، یک نَسا، یک راهب» زندگی شاهانه را رها کرده و به گروه راهبان و وارستگان خواهد پیوست.

سودودانا دستور داد تا (از این پس هرگز نگذارید چنین افرادی نزد فرزند من شوند. من نمی‌خواهم که فرزندم بودا شود. می‌خواهم که او فرمانروای چهار اقلیم و دو هزار جزیرهٔ اطراف آن گردد.) با همهٔ کوششی که در دور کردن آن چهار نشانه از شهر انجام دادند، گوتاما در سن ۲۹ سالگی روزی با چهار نشانهٔ پیش‌بینی شده برخورد کرد. کتابهای مذهبی می‌گویند چون پدرش همراه با گماشتگان خود در این راه پافشاری می‌کرد، خدایان به چهرهٔ این نشانه‌ها پدیدار شدند و خود را به جوانی که باید بودا شود نمایاندند.

شاهزادهٔ جوان با دیدن این منظره‌ها که درد و غم و سستی را نشان می‌داد دگرگونگی بزرگ و جوششی برانگیزنده در درون خود احساس کرد. زن و فرزند خود را رها نمود و پایگاه سلطنت و عظمت و شکوه را ترک و به جنگلها و کوهها و دهکده‌ها پناه برد. گوشه گیری نمود و تن به درد و سختی و رنج درداد تا فروغ و روشنائی بی‌پایان در جانش درخشید و راه رهائی را یافت و «بودا»

شد، بودا یعنی «بیدار شده و به حقیقت رسیده»




چلیپای شکسته بر روی گریبان و سینهٔ برهنهٔ بودا
«نگارهٔ ۳۳»

لیکن به ناگاه تردیدی نیرومند در «**گرداندن چرخ آئین**» و گسترش آن از سوئی و درنیافتن مردم از سوی دیگر او را فرا گرفت.

آنگاه در تیرگی این دودلی و لرزش اندیشه‌ای، خدایان خروشیدند که جهان رو به نیستی است و همه به بارگاه برهمن روی آوردند و از او یاری خواستند. بودا بر اثر راهنمائی و آموزش برهمن دودلی را رها کرد و سبکبار و تیزآهنگ به شهر بُنارس، رهسپار شد و «**چرخ آئین را به گردش درآورد.**»

راهبان را به چهارگوشه هند فرستاد تا آئین نو را به دیگران بیاموزند و راه

رهائی را به انسان نشان دهند.

بودا دین آور بزرگ هند که در کاوش درون انسان کوششها نموده است عقیده دارد که زندگی جهان با همهٔ زیبائی و شیرینی، بر پایهٔ درد پی‌ریزی شده و برای پیکار با درد و رنج بایستی «خواهشها» را ریشه کن ساخت و درون را از «تمایلات» تهی کرد. یعنی راه ایستادگی در برابر «درد» ستیز و پیکار با «خواهشها» است.

نهانگاه و خاستگاهِ خواستها و خواهشها دل است و این همان است که عارفان ما، پیروزی بر نفس «نفس امّاره» گفته‌اند.

بودا آئین خود را بر بنیاد چهار حقیقتِ آشکار و برهنه نهاده و این چهار بُنداد (اصل) اینها هستند:

درد DUKKHA، هستی و هر آنچه به هستی می‌گراید سرنوشتی جز درد و رنج بی‌پایان ندارد.

شهوت SAMUDAYA، سرچشمهٔ این درد و رنج زایش و پیدایش است. فرو نشاندن و خاموش کردن آتش شهوت NARGA ایستاندن گردونهٔ زندگی، و مرگ، راه رهائی از درد و فرو نشاندن رنج است.

راه آزادی و اصـــلاح MARGA این راه به سوی آزادی مطلق می‌رود و هشت گانه است.[۱] بودا هر کس را مسئول کامرانی یا ناکامی، خوشبختی یا بدبختی های خود می‌شناسد و سرچشمهٔ بدی‌ها و زشتکاری‌ها را نادانی می‌داند و می گوید از نادانی است که انسان به راه بد می‌رود و به دنبال دل سرکش می‌دود. وی درون تابناک و پاکیزه را بزرگترین پناهگاه کسان می‌داند و از این رو به «تهذیب نفس» می پردازد.

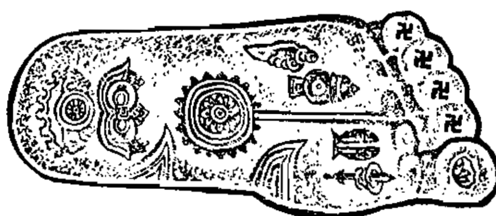
در آئین بودائی، بی‌ثباتی جهان را در بر گرفته و هیچ چیز ثباتی ندارد چه: کالبد «جسم» چه احساس و چه ادراک، **همه چیز گردان، دگرگونی پذیر**

۱- برای آنکه خوانندگان سرگردان نباشند راه‌های هشت گانه را یادآوری می‌کنیم: ایمان راست. نیت راست. گفتار راست، کردار راست، شیوهٔ زیستن راست، کوشش راست، اندیشهٔ راست. توجه و مراقبهٔ راست. چه گیرنده و رسا است سه هوخت ایرانی «اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک»

و شعله‌ور است.۱

در این آتش فروزان و در این بی‌قراری و درد، پیکار و نبرد با تمایلات و شهوات و نیز ایستادگی در برابر خواستها، راه گریز از درد و سوختن و به آرامش رسیدن است.

در کتاب «دینهای بزرگ جهان» نگاره‌ای است از یک کف پا «پای بودا» و بر آن نقش‌هائی است که در بر دارندهٔ اندیشه‌ها و باورداشت‌های او است. بهتر بگوئیم نمادهای آئین او است. از جمله بر چهار انگشت پا چلیپای شکسته چپ گرد به روشنی دیده می‌شود.



چلیپای شکسته بر کف پای بودا
«نگارهٔ ۳٤»

اینک با بینشی آگاهانه و دور از خودخواهی به این چهار، چهارها و چرخ‌ها می‌نگریم.

الف: یک پیرمرد، یک بیمار، یک جسد، یک راهب.
ب: خدایان که به گونهٔ چهار انسان بند الف نمودار شدند.
پ: دودلی در گرداندن چرخ آئین.
ت: به گردش درآوردن چرخ آئین.
ج: رفتن راهبان به چهار گوشهٔ کشور هند «به چهار سوی جهان»
چ: چهار حقیقت یا چهار اصل آئین بودا.
خ: گردان بودن و دگرگونی پذیری همه چیز «که نشانهٔ چرخش است»

---

۱ - هراکلیت دانشمند یونانی (پایان سدهٔ ششم پیش از میلاد) بی‌ثباتی را اصل می‌دانست. از این‌رو او را گریان یا بدبین گفته‌اند.

د: چهار انگشت پا که با زمین و خاک بستر زائیدن و بالیدن و زیستن در برخورد است.

ر: نقش چهار چلیپا بر انگشتان چهارگانه.

ز: چهار پَره یا چهار شکستگی چلیپا.

ژ: چلیپا نمودار زندگی در قلب بودا، رمز آئین او و فرو رفتن در خود.

آیا اینها هر یک به تنهائی و در ذات خویش و همه با هم در فرآیند ذات‌ها نموداری از روح حقیقت چهارگانهٔ آئین بودا نیست؟

آیا گذشت زمان، جوانی و پیری، زادن و بالیدن و مردن را نشان نمی‌دهد ؟

آیا همه از گردندگی و چرخش چرخ زمان و آمدن و رفتن و از یاد شدن آفریدگان رازها نمی‌گویند ؟

آیا چلیپای شکسته «پروانه‌سان» گویای هستی و نیستی در یک دم نیست؟ این پروانه می‌چرخد و جابجا می‌شود، آنچه و آنکه این دم هست، دم دیگر نیست.

آیا اینها نشانی از کاینات گردنده و بی‌سکون و بی‌ثبات نیست؟ و راز آفرینش و نظام هستی و نیستی را بازگو نمی‌کند ؟!

اگر نیست پس چیست؟ و از چه با ما سخن می‌گوید ؟!

چون در این جستار چند بار نام چرخ و چرخ آئین برده شد ناگزیر از یادآوری هستیم که بودائیان نامگذاری دیگری به نام چرخ بزرگ دارند و آن چنین است:

پس از مرگ بودا در سال ۴۸۰ پیش از میلاد برای نگهداری آئین و تدوین آن شورائی تشکیل شد و یکصد سال بعد دومین شورا. در این شورا اقلیتی انشعاب کردند و اکثریت به راه خود ادامه دادند. در زمان سلطنت امپراطور بزرگ بودائی «آشوکا» سومین گردهم آئی برپا شد. بر اثر تلاش این پادشاه دین بودائی هند را فرا گرفت و امپراطور ستایش شد. این گردهم آئی به نام شورای بزرگ خوانده شد که آغاز «ماهایانا» MAHAYANA یا چرخ بزرگ می‌باشد.

ماهایانا، یا چرخ بزرگ اشاره به شاخهٔ اکثریت است که شوراها را ادامه

دادند و گردش آئین بودا را نگاهداشتند.۱

یونان

در یونان نیز آتش مقدس و گرامی بود و برای آن خدائی داشتند که وی را هی‌فستوس HEPHASTUS می‌گفتند. هی‌فستوس الههٔ کار و پیشه و آهنگری هم بود. الههٔ دیگری به نام هِستیا HESTIA آتش مقدسی را که در خانه‌ها می‌سوخت نگهبانی می‌کرد. هلیوس HELIUS خداوندگار آفتاب بود و هر روز بامدادان گردونهٔ آفتاب را در سراسر آسمان از خورآیان (مشرق) به سوی اقیانوس در مغرب به حرکت آورده و به درون جام بزرگ زرین که هی‌فستوس خدای آهنگر آن را ساخته بود، می‌راند.۲

می‌بینیم که در این کشور هم مانند بسیاری سرزمینهای دیگر، آتش و خورشید با هم پیوند دارند و هر یک دارای آفریدگاری هستند. جامهٔ خدائی آپولون خداوند خورشید و پیکرهٔ زئوس خدای بزرگ و الههٔ تندر و آذرخش در پیکرتراشیهای کوه المپ که جایگاه خدایان باستانی یونان می‌باشد با نگارهٔ چلیپا آراسته شده است.۳

از زئوس ZEUS خدای برتر یونان این نماد به آتنا ATHENA دختر زئوس و ایزد بانوی یونانی، نگهبان و پشتیبان شهر آتن و الههٔ خرد می‌رسد. روی دامن پیراهن آتنا که بر سبوی دسته‌داری نقش شده و نیز بر روی ران‌ها و سُرین او چندین چلیپا دیده می‌شود. وی به عنوان الههٔ جنگ نیزه و سپری در دست دارد و در افسانه‌های یونانی از متانت و وقاربیشتری برخوردار است تا از زیبائی. از این ایزد بانو تندیسهٔ زرین بزرگی ساخته و در آکروپلیس ACROPOLIS برپا داشته بودند، که از راه دور دیده می‌شد و درخشش ویژه‌ای داشت. این تندیسه یکی از شگفتی‌های هفتگانهٔ جهان به شمار می‌آمد.

۱ - ادیان و مکتبهای فلسفی هند، داریوش شایگان جلد اول، برگ ۱۲۳.
۲ - تاریخ فلسفهٔ و مذاهب جهان، دکتر بهاءالدین پازارگاد، کتاب اول، برگ ۸۶.
۳ - سرچشمهٔ پیدایش چلیپا. ا.نیهارت، ترجمهٔ سیروس ایزدی انتشارات توکا، تهران ۱۳۵۷ - برگ ۲۵.

خورشید نیز گردونه‌ای دارد که خدای آفتاب آن را در آسمان می‌راند و روشنائی پخش می کند. پس جای شگفتی نیست که نگارهٔ چلیپا در یونان و همسایهٔ باستانی‌اش رم یافت شود.

امّا نباید فراموش کرد که فرهنگ و هنر ایران در یونان اثر گذاشته و کیش مهری از راه ایران بدانجا و دیگر سرزمین‌ها رفته و فلسفهٔ ایران در اندیشهٔ دانشوران یونانی نیز راه یافته است.



پیکرهٔ آتنا بر سبوئی که ۵۲۰ پیش از میلاد در ایتالیا ساخته شده
«نگارهٔ ۳۵»

(در همین زمان است که خروس ایران در یونان ظاهر می‌شود،۱ ولی خروس تنها مال التجاره‌ای نبود که از خارج به یونان می آمد. یک ظرف نوکدار برنزی کار لرستان در پرستشگاه الههٔ «هرا» در جزیرهٔ ساموس پیدا شده و یک آویز برنزی لرستان در جزیرهٔ کرت کشف گردیده و هر دو از قرون هشتم یا هفتم پیش از میلادند. این دو شئی برنزی که در یونان پیدا شده مانند شئی دیگری که در «پرا کورا» به دست آمده از این حکایت می کند که دو راه تجارتی شمال و مغرب به جهان یونان باز بوده که از آنجا محصولات ایرانی و اورارتوئی به یونان می رفته. به هر حال اگر هنر یونان از ربع سوم قرن هشتم پیش از میلاد از مشرق زمین الهام گرفته باشد، ما تصور می کنیم یکی از هنرهای الهام دهنده هنر ایران بوده است.





دو سنجاق قفلی از یونان، با نگارهٔ چلیپا، سدهٔ هشتم پیش از میلاد پیکره‌ها از کتاب هنر ایران، ماد و هخامنشی

«نگارهٔ ۳۶»

۱- در یونان به خروس پرندهٔ ایرانی می‌گفتند و به یونجه علف مادی، علت آن پرورش اسب و کشت یونجه در ایران می باشد.

ما ادعا نمی‌کنیم که نقوش سفال پیش از تاریخی ایران، مثلاً سفال سیلک، سهم مهمّی در تشکیل هنر سفال‌سازی یونان داشته است. ولی فقط یادآور می‌شویم که بسیاری از موضوع‌هائی که روی سفال ایران و یونان نقش شده‌اند به هم شباهت نزدیک دارند. اگر این شباهت فقط در چند موضوع بخصوص و استثنائی مشاهده شده بود، مقایسهٔ آنها اطمینان‌بخش نمی‌بود. ولی تعداد سفال این دو ناحیه که به هم شباهت نزدیک دارند بسیار زیاد است و توجه ما را به سوی موضوع بسیار جالبی معطوف می‌دارد. از اواسط قرن هشتم پیش از میلاد نقوش هندسی خشک یونانی، تدریجاً راه نفوذ را برای موضوعهای جدیدتری باز می‌نماید.)۱

* * *

بر بدنهٔ کوزه‌ای ساخت نزدیک ۷۰۰ سال پیش از میلاد کار شهر «تبس» که اکنون در موزهٔ آتن نگهداری می‌شود. در کنار نگاره‌ای که انسان و چند جانور را نشان می‌دهد چندین چلیپای شکسته نقش شده است.

بر دو سنجاق‌قفلی نیز نگارهٔ چند چلیپا وجود دارد که دوتای آنها به پرواز پرندگان می‌ماند.



«نگارهٔ ۳۷» کوزهٔ یونانی با نشانهٔ 卐

۱ - هنر ایران در دوران هخامنشی، رمان گیرشمن، ترجمهٔ دکتر عیسیٰ بهنام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳٤٦ برگ ۳۳۲.

رُم

در رُم نیروی باروری مرد و زن ستایش می‌شده و چلیپا نماد عشق و مهر بوده و الههٔ عشق در یک نقاشی باستانی، «بر سرش چلیپائی چون تاج نهاده است»[۱]

نمونهٔ بزرگداشت و ارج گذاری به نیروهای باروری زن و مرد و نیز چگونگی ساختن افزار باروری مرد را به گونهٔ صلیب در مصر باستان در برگهای پیشین بازگو کردیم و اینگونه کارها را نزد پاره‌ای ملل باستانی می‌توان جستجو کرد. یونانیان نیز «مظاهر عمده و اساسی تکثیر و تولید مثل را در زن و مرد پرستش می کردند، همچنانکه حاصل‌خیزی خاک را می پرستیدند»[۲]

در استوار داشتن اینکه چلیپا چه ساده و چه شکسته نمودار چرخهٔ تولید مثل و نشانهٔ مادینگی است، باید دانست همراه با هرا HERA الههٔ حامی زنان در یونان و پشتیبان زناشوئی، و سرس CERES خدای غلات و درو در یونان و رُم، و آرتمیس ARTEMIS دختر زئوس و نگهبان جانداران جوان در یونان که هر سه خود نماد باروری هستند، دیده شده است.

آپولو خدای آفتاب و روشنائی بود. وستا VESTA الههٔ قلب و نگهبان آتش و کاچال و نیز آتشدان شهر به شمار می‌رفت. در شهر رُم پرستشگاه بزرگی به نام «وستا» ساخته شده بود که شش دوشیزه پس از دیدن آموزشهای بایسته سی سال عمر خود را در آن می‌گذراندند و از آتش مقدس نگاهداری می کردند و بر گردن خود چلیپا داشتند. این دوشیزگان پس از سی سال می‌توانستند از خدمتگذاری آتش رها شده و شوهر کنند. این دختران در جامعهٔ رُمی از احترام برخوردار بودند و مردم با خوشروئی با آنان برخورد می کردند و در گذرگاهها برای آنها کوچه می گشودند. زیرا آنها را نگهبانان تندرستی و ایمنی همهٔ مردم شهر و خود شهر از گزند و آسیب می‌دانستند، در واقع بخشی از بزرگداشت آتش، بهرهٔ کار این دوشیزگان بود.

---

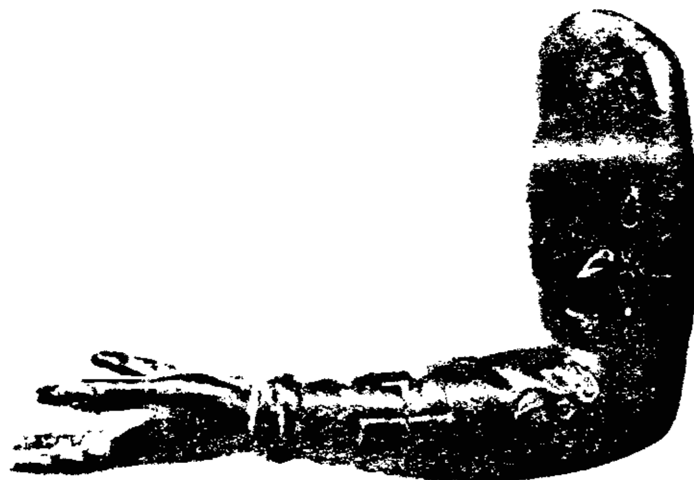
۱ - سرچشمهٔ پیدایش چلیپا، ترجمهٔ سیروس ایزدی، انتشارات توکا تهران، ۱۳۵۷ برگ ۲۶.

۲ - یونان باستان، بخش اول، ویل‌دورانت، ترجمهٔ دکتر آریان پور و احمدی ۱۳٤۰ خورشیدی، برگ ۳۰٤.

به عقیدهٔ رومیان اگر این دوشیزگان با فداکاری خود نمی‌بودند و آتش مقدس خاموش می‌شد، زمان خشم خدایان فرا می‌رسید و به دنبال آن مصیبتی بزرگ به عنوان کیفر همگانی روی می آورد.۱

* * *

افزون بر آنچه از سفالهای بازمانده در یونان و رُم و بزرگداشت خورشید و آتش گفتیم، و آنچه در بارهٔ همبستگی چلیپا با نیروی باروری در هر دو سرزمین یادآور شدیم، باید دانست که در پی برقراری روابط نظامی - سیاسی میان ایران، یونان و رُم در روزگار کهن، راه‌یابی و گسترش کیش مهری که نمادش چلیپا بوده است، خود عامل نیرومندی در کاربرد این نقش به شمار می آید.



«نگارهٔ ۳۸» پیکرهٔ چلیپای‌شکسته بر روی دست، از رُم «ایتالیا»۲

کرت

جزیرهٔ کرت KRETE در دریای مدیترانه، میان یونان و مصر و ترکیه که با فاصله‌ای کمتر با یونان قرار گرفته فرهنگی کهن و گرانبار داشته ولی از آن

۱ - تاریخ و فلسفهٔ مذاهب جهان، دکتر بهاءالدین پازارگاد، برگ ۱۱۰.
۲ - از کتاب جستار در بارهٔ مهر و ناهید دکتر محمد مقدم.

اندک نام برده می‌شود. گویا خیک باد شدهٔ یونان بر آن سایه افکنده و آن را از دیده‌ها به دور نگاهداشته است. «جزیرهٔ کرت یکی از مراکز تماس جریان فرهنگی مشرق با مغرب بوده است»۱ موقع جغرافیائی آن در دریای مدیترانه که کانون تلاشها و درگیریهای روزافزون بوده است، به خوبی این نظر را استوار می‌سازد. قرار گرفتن این جزیره در میان سه تمدن و سه فرهنگ دنیای کهن آنجا را کانون برخورد فرهنگها و مبادلهٔ آن ساخته است. کرتی‌ها مانند ایرانیان به درخت دلبستگی نشان می‌دادند و از آن پاسداری می‌نمودند. در این جزیره هر خانه گرمابه داشت که دارای شیرهای آب گرم و سرد بود و این همگانی به شمار می‌رفت. از آبریزگاهها روز و شب آب نیم گرم می‌رفت و آن را می‌شست و بویناک نبود. هنر سفالگری آنها خوب بود. سفالینه‌ها با نگاره‌های ماهی، پرندگان، پروانگان و گلها آراسته و بی مانند بود. مردم به پاکیزگی و آرایش بدن و مو توجه داشتند، موسیقی و نُت‌نویسی آن در جائی یافت نمی‌شد.۲ کرتی‌ها نشانه‌ها و نمادهای مقدس نیز داشتند: یکی از این علائم سپر است... دیگری چلیپا است «علامت چلیپای کرتی که هم به شکل چلیپای یونانی و هم به شکل چلیپای رومی و هم به شکل صلیب شکسته است بر پیشانی گاو وران الهه‌ها و روی مُهرها نگاشته می‌شود و در کاخ سلطان، با ستونهای مرمرین تجسّم می‌یابد.»۳ در پی کاوش در جزیرهٔ کرت آوندهای پر نگاره‌ای یافت شده که بر روی آنها چلیپا نیز وجود دارد. این آوندها پنج هزار ساله‌اند.۴

* * *

مینوس "MINUS" که هومر سرایندهٔ بزرگ یونان وی را ایدومنه‌ئوس IDOMENEUS نامیده است، یکی از پادشاهان مقتدر کرت است که برای نگهداری سرزمین خود نیروی دریائی تشکیل داد.

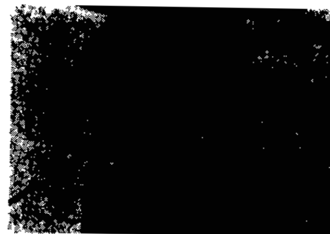
در دربار این پادشاه حدود ۲۰۰۰ سال پیش از مسیح خدمتکارانی بودند که

۱ - هنر ایران، ماد و هخامنشی، گیرشمن. برگ ۳۳۲.
۲ - بهره‌برداری از کتاب سینوهه پزشک فرعون، جلد اول، برگ ۳۰۱ به بعد.
۳ - تاریخ تمدن، یونان باستان، بخش اول ویل‌دورانت، برگ ۲۸.
۴ - سرچشمهٔ پیدایش چلیپا، برگ ۱۵.

بر تن‌پوش آنان نگاره‌های چلیپا به گونه‌ای نقش شده بود که در فاصلهٔ چهار چلیپای ساده یک چلیپای شکسته قرار داشت.



خدمتکار دربار مینوس شاه۱



تن‌پوشِ بزرگ شده

«نگارهٔ ۳۹»

۱ - جهان‌های گمشده، آن تری‌وایت، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، ۱۳۶۸.

چلیپا و سرخ پوستان

پیشینهٔ پرستش آفتاب در امریکا میان دودمانهای سرخ پوست دیده می‌شود. در استان فلوریدا سرخ پوستان بومی به هنگام دمیدن آفتاب، دسته‌جمعی در برابر خورشید زانو زده و با دراز کردن دست به سوی این گوی آتشین به نیایش می‌پردازند.

گوزنی را هم بر سر چوب بلندی گذارده و آن را چون یک قربانی پیشکش خدای آفتاب می‌نمایند.۱

سرخ پوستان نیز چلیپا را مقدس و نمودار آتش زمینی و آسمانی شناخته و ارج می‌گذارند.

تیره‌ای از سرخ پوستان امریکای شمالی چلیپای کوچکی که از گوش ماهی و یا مُهره می‌سازند بر گردن می‌آویزند.۲

در سرزمین سرخ پوستان هوپی در آریزونا و نیومکزیکو که هنوز افسانه‌های ملی و آداب و آئین خویش را نگاهداشته‌اند، کنده‌کاریهای بسیاری بر تخته سنگها وجود دارد که در نگارهٔ «۴۰» بخشی از آن با چلیپا دیده می‌شود.۳ سرخ پوستان «ناواهو» بر سینهٔ خود چلیپائی دارند که باید آنان را در برابر ارواح خبیث و حملهٔ دشمنان حفظ کند. آنان از شاخ و برگ درخت چلیپائی

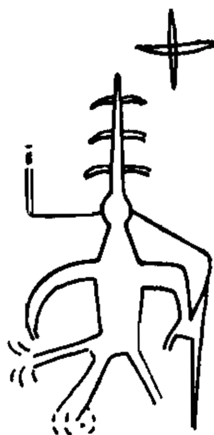
---

۱ - تاریخ و فلسفهٔ مذاهب جهان، دکتر بهاءالدین پازارگاد، تهران اردیبهشت ۱۳۴۵ - برگ ۷.

۲ - سرچشمهٔ پیدایش چلیپا، برگ ۱۹.

۳ - طلای خدایان، ترجمهٔ مجید روح‌نیا، انتشارات فردوسی و عطار، تهران ۱۳۶۳ خورشیدی برگ ۱۰۳ و ۲۰۱.

می‌سازند و بازوهای آن را به چهار سو، شمال، جنوب، خاور و باختر می‌گذارند و بیمار را بر روی آن می‌خوابانند و باور دارند که بیمار بهبود می‌یابد.۱



پیکره‌های کهن با نشانهٔ چلیپا
«نگارهٔ ۴۰»

پیشینهٔ آتشکده غیر از ایران و کشورهای چین و هند و رُم و قفقاز و پاره‌ای جایهای دیگر که آن هم از ایران رفته است، در آئین آزتک AZTEC از بومیان امریکای شمالی و کشور مکزیک دیده شده، در حالیکه به ظاهر هیچگونه پیوندی با ایران و آئین زرتشتی یا کیش آفتاب پرستی آسیائیان نداشته‌اند. آنها برای خدای بزرگ خود TEZCATLEPOCA «تزکاتله پوکا» که نماد آفتاب بوده است، انسان را قربانی می‌کرده و نیز گوشت قربانی را می‌خورده‌اند.

آزتکها در برگزاری مراسمی برای الههٔ آتش تندیسهٔ او را از خمیر ساخته و بر چوبی چلیپا گونه می‌گذاشتند، آنگاه مردم به دور آن گرد شده و جوانان از چلیپا بالا می‌رفتند و تندیسه را تکه‌تکّه کرده میان مردم پخش می‌کردند و این خود گونه‌ای نشان دادن انجام مراسم قربانی بود.۲

شاید هم خودداری و پرهیز از قربانی کردن انسان آنها را به چنین روشی وا داشته است. البته این گفته روشن نیست و سزاوار پژوهش می‌باشد.

۱- سرچشمهٔ پیدایش چلیپا، برگ ۱۹

۲- تاریخ و فلسفهٔ مذاهب جهان، دکتر بهاءالدین پازارگاد، ۱۳۴۶، برگ ۱۲۶.

به صلیب کشیدن و چهار میخ کردن انسان نیز نزد آنها پیشینه دارد. آزتکها معتقد بودند جنگجویانی که در جنگ کشته می‌شوند و کسانی که در راه خدا قربانی می گردند، پس از مرگ به آفتاب رفته و در آنجا می‌مانند. مایاها صمغی را که پوم می گفتند و مقدس به‌شمار می‌رفت در آتش می‌سوزاندند و معتقد بودند دودهای خوشبوی آن نیایش آنان‌را به پیشگاه خداوند که جایگاهش در خورشید است، می برد. باید بگوئیم در اینجا به خوبی همسانی پاره‌ای باورها میان پیروان پرستش خورشید در آسیا و اروپا از یک سو و از دیگر سو بومیان قارهٔ نو که هنوز سیصد سال از کشف آن نمی گذرد، به خوبی دیده می‌شود. این چگونگی روشن می‌سازد که میان خورشید و پرتو آن با چلیپا و پیکرهٔ گوزن یا بز کوهی، ارتباط و پیوند ناگسستنی وجود داشته و در همه جا با اندک جابجائی آن را نماد خورشید دانسته و به کار برده‌اند. بر سفالینه‌هائی که در ایران پیدا شده، گاه گاه چلیپا و پیکرهٔ گوزن با هم دیده می‌شود.

به گفتهٔ اریک فون دنیکن: «چرخهای پره‌دار خورشید، دوایر هم‌مرکز، چهارگوشهائی در دایره‌ها و اشکال گوناگونی از ضربدرها (چلیپا) و ستاره‌ها، درست مثل اینکه هنرمندان تاریخ اولیه، حتی آنهائی که مربوط به دوردست‌ترین نقاط هستند، فارغ‌التحصیل یک مدرسه هنر می‌باشند.»[۱]

اسپانیائی‌ها هنگامی که به دنبال سرزمینهائی می گشتند تا آنجاها را به تصرف در آورند، در کشور پرو در امریکای جنوبی با تمدنی بزرگ و حکومتی کهنسال که از اکوادور تا خاک شیلی و بخشی از بولیوی و آرژانتین را در بر می گرفت، روبرو شدند.

این تمدن که وابسته به مردم اینکا INCA بود فرهنگ و تمدنی درخور بررسی است. سفالینه هائی در آنجا به دست آمده که برای نمونه کوزه‌ای را که تندیسهٔ دو پلنگ به جای دسته‌های آن قرار داده شده، در نگارهٔ ٤۱ می آوریم. بر بدنهٔ این کوزه پیکرهٔ مار و چلیپا خودنمائی می کند.[۲]

---

۱ - طلای خدایان، چاپ سوم برگ ۱۰۱.

۲ - با بهره برداری از کتاب تمدن‌های اولیه و باستان‌شناسی خاستگاه آنها، ترجمهٔ هایده معیری، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ برگ ۱۸۱.



«نگارهٔ ٤١»

اینکاها خود را از زادمان دو فرزند آفتاب که به زمین آمده و خانواده را پی‌ریزی کرده‌اند می‌دانند.

برابر باورداشتهای آنان تندر و آذرخش دو وزیر خدای آفتاب و تیرآژه (رنگین کمان) نماد خدای آفتاب یا پدر بزرگ آنها است و سزاوار پرستش می‌باشد. پادشاه را پسر خورشید دانسته و پایگاه خدائی داشت و در معبد خود نگارهٔ زرّینی از خورشید می‌نهادند.

آتش را که نزد آنان نیز مقدس و جاودانی است در محراب یا در قربانگاه نگهداری می‌کردند و در هر سال یک بار همراه با تشریفاتی با آئنیه‌های کاو «مقعر» آتشی تازه روشن می‌نمودند. آزتکها نیز آتش مقدس خود را در جشنی

که هر ۵۲ سال یکبار بر پا می‌شد با بر هم کوبیدن دو سنگ از نو می‌افروختند.۱

در بارهٔ این آتش گفته شده که بومیان در پایان هر ۵۲ سال انتظار وقوع حوادث ناگوار جهانی را داشتند و نگران بودند که مبادا پایان زندگی انسان باشد و خورشید دیگر طلوع نکند. امّا هنگامی که حادثه‌ای رخ نمی‌داد به جشن و شادی و قربانی انسان می‌پرداختند.

در این هنگام که بدون حادثه زمان سپری شده بود، خرمنی از آتش به مردم بیمناک و ماتم‌زده اعلام می‌کرد که دوران گردش نوینی از زهره آغاز شده است.۲

تمدن این دو امپراطوری و بازماندهٔ تمدن مایا (این تمدن شاید به دست آزتکها نابود شده) در امریکای شمالی و جنوبی که مربوط به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد بود، همراه با کشتارهای سنگین و غارت دارائی‌های هنگفت به دست اسپانیائی‌ها (۱۵۵۳ - ۱۵۲۰میلادی) برچیده شد...

سرخ پوستان امریکای جنوبی در ذات چلیپا نیروی درمان کنندهٔ بیماری‌ها را می‌جویند و در نزد آنان چلیپا نماد آتش زمینی و آسمانی به شمار آمده و ستایش می‌شود، تندیسهٔ خدای آتش مکزیک باستان به نام «کتسالکوآت» بسته‌ای چلیپا در دست دارد.۳

قبیلهٔ مایا در امریکای مرکزی، بخش‌هائی از گواتمالا، هندوراس و دریای کارائیب، دارای تمدن و فرهنگ بود. کاهنان این قوم خط داشتند و خط آنها تصویری بود و با ستاره‌شناسی و تاریخ گذاری آشنا بودند.

آزتکها و مایاها بر روی پوست آهو با رنگ می‌نوشتند و آنها را کتاب می‌ساختند.۴

خدای تیرهٔ مایا MAYA در امریکای مرکزی به نام هیوهیوتلوتل HUE

---

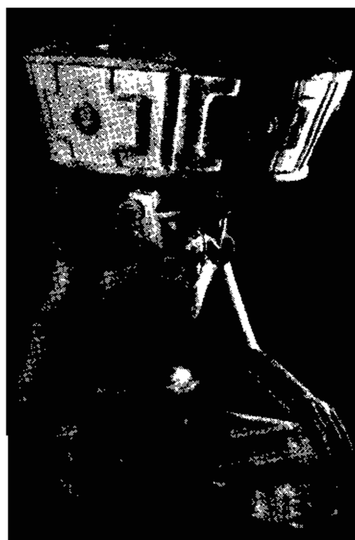
۱ - تاریخ و فلسفهٔ مذاهب جهان، جلد یکم، دکتر بهاءالدین پازارگاد، کتابفروشی اشراقی، ۱۳٤٦ برگ ۱۲۹.

۲ - و جهان واژگون شد. اما نوئل ولیکوفسکی سیمرغ تهران. برگ ۲۲۹.

۳ - سرچشمهٔ پیدایش چلیپا، نیهارت، ترجمهٔ سیروس ایزدی، انتشارات توکا، ۱۳۵۷ - برگ ۸۱.

٤ - تمدن‌های اولیه و باستان‌شناسی خاستگاه آنها، ترجمهٔ هایده معیری مؤسسهٔ تحقیقات و مطالعات فرهنگی ۱۳٦۳ برگ ۱۵۹.

HUETLOTL، خدای آتش، آتشدان آهنینی پر از آتش در نماد خود و نماد خداوندیش که همواره باید افروخته باشد بر سر دارد. در پیرامون آتشدان چندین چلیپا با کشته‌های برجسته و پرهون در میان هر یک از آنها دیده می‌شود.۱ بر روی هم آتش نزد این تیره نیز گرامی و ارجمند بود.



«الف» خدای آتش تیرهٔ مایا



«ب»

«نگارهٔ ۴۲»

در داس پیلاس DOSPILAS در مکزیکو و کوپن COPAN در هندوراس آثار مقدسی از مایاها به دست آمده، در یکی از آنها که مظهر خداوند (AHAW) است نقش چلیپا درون دایره دیده می‌شود. «نگارهٔ ۴۲ ب»

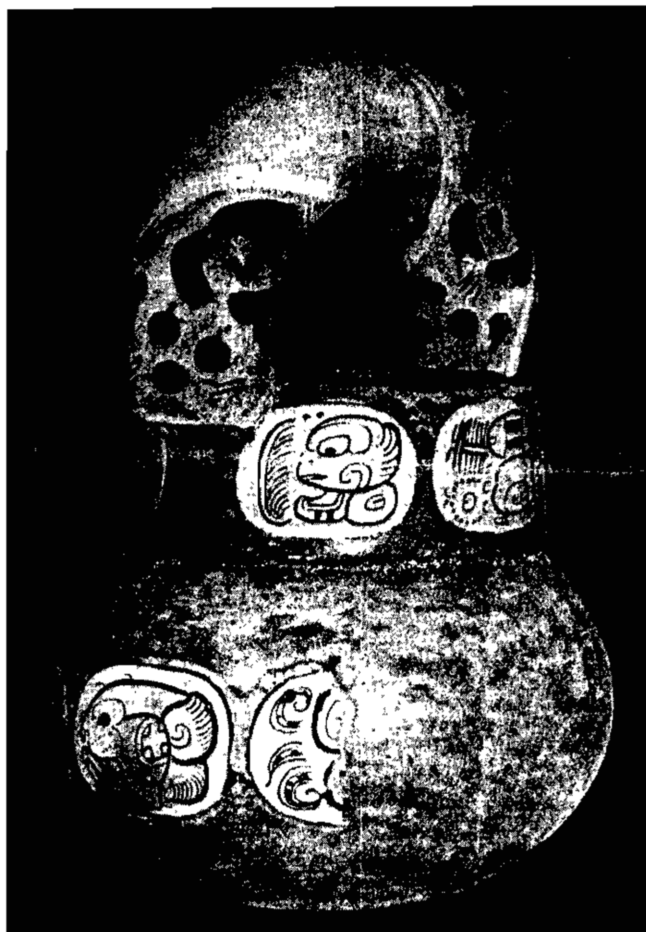
کوزه‌ای جای کاکائو در یک گور با شکوه در ریو آزول RIOAZUL واقع در گواتمالا به سال ۱۹۸٤ میلادی به دست آمده که بر روی یکی از نگاره‌های آن چلیپا نقش شده. دستهٔ کمانی شکل آوند دارای نقش‌هائی است که با پوشش

---

1 - An illustrated Encyclopaedia of traditional symbols. J.C/ Cooper. 1984. lon don. P. 69
BY Thames and Hudson.

سفید رنگی آرایش شده و حملهٔ یک پلنگ را نمایش می‌دهد. شاید این نقش‌ها گونه‌ای خط تصویری و رمزی باشد.

باید دانست که در نتیجه آزمایش از آبگونه‌های خشک شده و بازمانده در درون کوزه روشن شده که در آن کاکائو بوده است. ۱



«نگارهٔ ۴۳»

1- Scientific American.augst. 1989. Maya Writing.
By David Stuart and stephen
D. Houston

سخنی در بارهٔ سرخ پوستان

در بارهٔ سرخ پوستان که هنوز نژاد، زندگی و ویژگی‌های جامعهٔ و قواعد و قوانین حاکم بر آن و سنت‌هاشان ناشناخته مانده است، چون گمان می‌رود آسیائی باشند، کمی گسترده‌تر می‌گوئیم، باشد راه برای بررسی‌های دامنه‌دارتری در این زمینه فراهم آید.

سفید پوستان که در سدهٔ شانزدهم میلادی به قآرهٔ امریکا پا نهادند در میان بومیان این سرزمین رفتارها و ترادادهای دینی ویژه‌ای را دیدند که با دین‌های کهن و ویژگی‌های مردم قارهٔ آسیا همانندیهائی دارد. همچون نیایش خورشید در طلوع و غروب آن همراه با به کار بردن چلیپا. بزرگداشت آتش و آذرکده‌ها، به کار بردن چلیپا در نماد آتش زمینی و آسمانی و نیز باورهای آنان در بارهٔ این نگاره در زمینه‌های چشم‌زخم، بهبود بخشی بیماران و به سینه آویختن آن.

چگونه این همانندی‌ها به وجود آمده؟

«با توجه به همهٔ مطالبی که در دوران تهم‌تنی و سلاح و اسب گفته آمد اگر این فرضیه صد در صد پذیرفته شود که بومیان امریکا اعم از سرخ پوستان و اهالی امریکای مرکزی که با ژاپنی‌ها هم‌نژاد شناخته شده‌اند و امریکای جنوبی، از تنگهٔ شمال شرق سیبری به آن قاره رفته‌اند باید زمان مهاجرت آنان یا لااقل مهاجرت سرخ پوستان معادل با دورهٔ تهمورث در شاهنامه و اوستا بوده باشد و شاید هم پس از تهمورث در اوائل دوران جمشید. زیرا که سرخ پوستان سوار بر اسب می‌شوند و اسبان آنان کوچکترین تفاوتی با اسبان آسیائی ندارند. سرخ پوستان خانه‌های ابتدائی دارند و نیز سلاح آنان یک نوع نیزه و تیر و کمان است که از سلاح‌هائی است که در آن دوران بوده است، سرخ پوستان زره و جوشن ندارند، زیرا چنانکه در بخش جمشید خواهد آمد ساختن زره مربوط به دوران بعد از تهمورث است.

اسب سرخ پوستان بدون نعل است و در این زمان و زمانهای بسیار دورتر

اسبان آریائی بدون نعل بوده‌اند و نخستین اشاره به نعل اسب در زمانی معادل زرتشت یا کمی پیش از او در کتابهای ایرانی آمده.

سرخ پوستان خروس را نیز به همراه خود بردند و گرچه پیکر ماکیان آنان به علت تغییر محل و شرایط زندگی با ماکیان آسیائی تفاوت دارد امّا آواز آن با خروس آسیائی یکی است.

سرخ پوستان را آدابی در پرستش هست و با جانوران الفت‌هائی دارند که طبق گفتهٔ شاهنامه مربوط به این دوره می‌شود و در جای دیگر از بقایای تمدن مایا و آزتک چنین بر می آید که آنان تقویمی بر اساس گردش ناهید داشته‌اند که هنوز بر تخته سنگ بزرگی نمایان است و این جریان نیز با آن نظر که عبور آسیائیان خواه سفید پوستان و خواه زرد پوستان از آسیا به آمریکا در دوران تهمورثی وقوع یافته موافق است.»[۱]

در این باره باید سه راه را که اینک دریا فرا گرفته در نظر بگیریم:

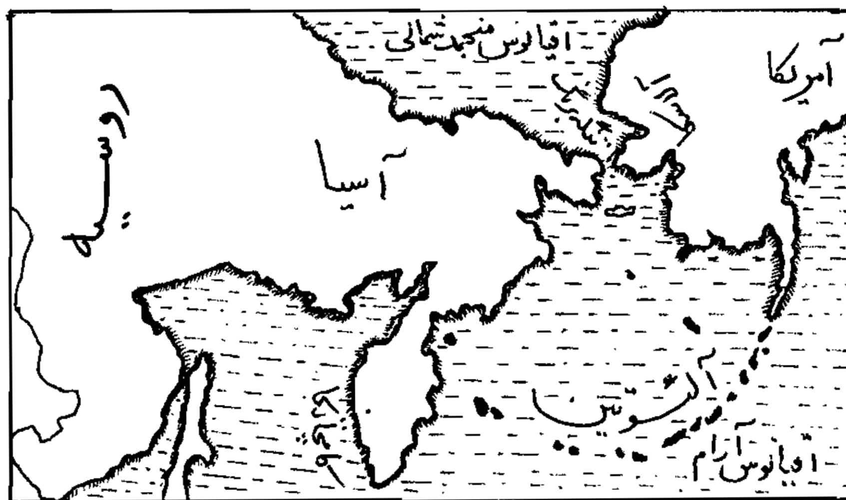
۱ - باید بپذیریم که در زمانی بسیار دور تنگهٔ بهرنگ[۲] «برینگ Bering» در کرانهٔ سیبری به آلاسکا پیوسته بوده و مهاجرت آسیائیان به آمریکا از این راه انجام گرفته ولی بعدها بر اثر تغییرات زمین چون یخبندان، بالا آمدن آب دریا و زمین لرزه‌های سخت، تنگهٔ کنونی پدید آمده و آب آن را فرا گرفته است. یا آنکه تنگه دارای پایاب و کرانه‌های آن بهم نزدیک بوده است که مردم می‌توانسته‌اند با افزارهای ساده از آن بگذرند و از این رهگذر دشواری نداشته‌اند.

۲ - راهی است که از جزایر آلئوسین "ALEUTIAN" در جنوب تنگهٔ بهرنگ به آلاسکا می‌رسد. آلئوسین یک رشته کمان‌وار جزایر نزدیک بهم است که از شبه جزیرهٔ کامچا تکا در سیبری آغاز شده و به شبه‌جزیره‌ای در جنوب آلاسکا که چون خرطوم به میان اقیانوس رانده شده می‌پیوندد. شاید این جزایر نیز در روزگاران پیشین به یکدیگر چسبیده یا نزدیکتر و سائیدگی و فرسایش آنها

۱ - زندگی و مهاجرت نژاد آریا، فریدون جنیدی، بنیاد نیشابور ۱۳۵۸ - برگ ۶۸ و ۱۵۶.

۲ - این نام ایرانی را برای این دریا و این تنگه به استناد نقشهٔ جهان نمائی که در سال ۱۳۲۹ هجری برابر با ۱۹۱۱ میلادی به وسیلهٔ احمد بن سلیمان ترسیم شده است آوردیم. روشن است که رسم آن بر اساس نقشهٔ کهن‌تری بوده است.

کمتر بوده است و همچون پلی دو قاره را به یکدیگر می‌پیوسته و رهگذران را از سیبری به آلاسکا هدایت می‌نموده است.



«نگارهٔ ٤٤» نقشهٔ آلاسکا ـ سیبری

۳ـ راه دیگر آن است که به پنداریم سه قاره اروپا، افریقا و آمریکا یا افریقا و آمریکا به یکدیگر چسبیده و چگونگی قرار گرفتن آب و خشکی گذرگاهی را فراهم آورده واقیانوس اطلس به صورت امروزی وجود نداشته و مهاجرت از آسیا به آمریکا امکان‌پذیر بوده است.

پذیرفتن هر یک از سه راه دشواری‌هائی دارد، به ویژه گذر مهاجران به آلاسکا که سرد و یخبندان است و آنگاه حرکت به آمریکای مرکزی و جنوبی را به سادگی نمی‌توان پذیرفت مگر آنکه باز به انگیزه‌هائی مانند سرما و یخبندان سخت بار دیگر از آلاسکا راهی آمریکای مرکزی و جنوبی شده باشند.

چنانچه مهاجرت، نخست از محل کنونی اقیانوس اطلس آغاز شده باشد، مهاجران به امریکای جنوبی یا مرکزی وارد شده و از آنجا به دیگر نقاط رهسپار شده‌اند.

آیا می‌توان این نظریه‌ها را استوار دانست و پذیرفت؟ یا آنها را در حد

گمان پذیرا باشیم؟ به هر حال گذر از تنگهٔ برینگ و جزایر الئوسین در حد گمان هم که شده پذیرفتنی تر است.

می‌دانیم اسرائیلیان به رهبری موسی «ع» از رود نیل «یا دریای سرخ» گذشتند. به گواهی کتاب مقدس یهود به هنگام عبور دریا شکاف برداشت و آبها بر هم انبوه شدند و گذرگاهی پدیدار شد که راه‌پیمایان از آن گذشتند. گروهی نیز از راه‌پیمایان غرق شدند که مزامیر داوود از آنها به نام امت من که در ژرفای دریا باقی ماندند نام می‌برد، مصریان که به دنبال اسرائیلیان می‌تاختند، نیز غرق شدند.

هنگامی که اسپانیائی‌ها به مکزیک وارد شدند و به ثروت و تمدن و فرهنگ بومیان تاختند «سرخ پوستان شبه‌جزیرهٔ یوکاتان YUCATAN که از سنن، آداب، حکایات و روایات باستانی سرزمین خود که سینه به سینه تا به آن روز نقل شده بود اطلاع کافی داشتند، چنین حکایت کردند که: وقتی نیاکان آنها مورد تعقیب عدهٔ دیگری واقع شده بودند، خداوند آنان را با گشودن راه از وسط دریا نجات داده است.»

دی یگو دولاندا ۱ DIEGO DE LANDA نوشت: «بعضی از پیرمردان یوکاتان حکایت می‌کنند که از نیاکان خود شنیده‌اند این کشور توسط نژاد خاصی که از شرق مهاجرت کرده و خداوند با گشودن دوازده جاده از میان دریا آنان را رهائی داده بود، اشغال و مسکونی شده است. اگر این حکایت صحت داشته باشد بایستی بپذیریم که تمام ساکنین هند شرقی از نژاد یهودند.»۲

«این حکایت ممکن است انعکاسی از وقایع دریای معبر (دریای سرخ) باشد و یا واقعهٔ مشابهٔ دیگری را در همان زمان ولی در محل دیگری توصیف کند.»۳

---

۱ - این اسقف اسپانیائی بسیاری از آثار فرهنگ مایا را نابود کرد. کتابهای آنها را آثار شیطان خواند و همه را سوزاند.

۲ - نظر این اسقف درست نیست. وی آنچه را در بارهٔ عبور یهودیان از دریای سرخ گفتیم و نیز دوازده گروه اسرائیل را در نظر گرفته است ولی توجه نکرده که آنها از مصر به فلسطین آمده و در کتب مذهبی صراحت دارد. و در واقع با توجه به موقع جغرافیائی ما آنها از غرب به شرق آمده‌اند.

۳ - و جهان واژگون شد، ترجمهٔ محمد حسین نجانیان، شرکت سیمرغ، تهران ۱۳۶۵ - برگ ۱۲٤ و ۱۲۵.

اینک می‌توان گفت بهترین نقطه برای این محل دیگر تنگهٔ برینگ، جزایر آلئوسین یا متصل دانستن قاره‌های سه گانه اروپا، افریقا و امریکا یا افریقا و امریکا است، یعنی راه‌پیمائی از جنوب به شمال.

این خشکی‌ها چگونه به یکدیگر متصل بوده است؟

افلاتون در رسالهٔ تیمائوس می‌گوید: جزیرهٔ اتلان تیس ATLANTIS بر اثر تغییر ناگهانی، زلزله یا کیفیّتی نامعلوم به زیر آب فرو می‌رود. این جزیره پشت ستونهای هر کول (جبل الطارق) قرار داشته است. وی داستانی را که سولون قانون گذار آتنی (۶۳۸-۵۵۹ پیش از میلاد) در مصر از کاهن مصری شنیده باز گو می کند «اقیانوس اطلس در آن زمان قابل عبور بود، جلوی تنگه‌ای که ستونهای هر کول نامیده می‌شد، جزیره‌ای بود که از لیبی و آسیای صغیر بزرگتر بود. از این جزیره رهگذران می‌توانستند به جزیره‌های دیگر بروند و از آنجا به سراسر قاره‌ای که در این اقیانوس واقع است سفر کنند. در روزهای پایانی جزیره، زمین‌لرزهٔ سختی روی داد، سیل‌ها روان شد و روزگاری وحشت افزا جزیره را فرا گرفت. در همین زمان که مردان جنگی یونان را زمین در خود فرو برد، دریا هم جزیره اتلان تیس را در کام خود کشید و از آن روز این نقطه غیر قابل عبور شد.»

همانندیهائی که از نظر زمین شناسی و جانور شناسی میان امریکای جنوبی و افریقای غربی دیده شده تا اندازه‌ای می‌رساند که این دو قاره به یکدیگر چسبیده بوده و در دوره‌های اخیر زمین شناسی بر اثر حرکت و زلزلهٔ سخت از یکدیگر جدا شده و یکی به شرق و دیگری به غرب رانده شده است و علت مکانیکی این حرکت، انتقال حرارتی است که در درون چینه‌های خمیر گونهٔ زمین تولید می‌شود.۱

اریک فون دنیکن در کتاب پیام آور گذشته‌ها می‌نویسد:

در یکی از مسافرتهایم با خرس سفید، یکی از رؤسای قبیلهٔ سرخ پوست هوپی آشنا شدم. او مرا به درّه‌ای که در منطقهٔ زندگانی قبیله‌اش قرار داشت راهنمائی نمود. دیوار غارهائی که در این درّه وجود داشتند پر از خطوط

۱ - و جهان واژگون شد، ترجمهٔ محمد حسین نجاتیان. شرکت سیمرغ ۱۳۶۵ برگ ۳۷۹.

تصویری گوناگون بود. من از خرس سفید سئوال کردم که آیا قادر به خواندن این علائم هست یا نه؟ او پاسخ داد که معنای تمام تصاویر را نمی‌داند ولی قادر به درک اکثر آنها می‌باشد.

من پرسیدم اسلاف تو برای چه کسی و برای چه منظوری این علائم را به جا گذاشته‌اند. سرخ پوست پیر توضیح داد که نیاکان وی در دوران‌های گذشته از جنوب به شمال مهاجرت می‌کردند (و نه آنطور که محققین ادعا می‌کنند از شمال به جنوب) و در طول این راه‌پیمائی طولانی، افراد قبیله اغلب دچار انشعاب شده و گروه‌بندیهای جدیدی را به وجود می‌آوردند. علامت‌های کنده شده در دیوارها برای انتقال اطلاعات و تجارب گروه‌های قدیمی به گروه‌های جدید و بی تجربه به کار می‌رفته‌اند.۱

با این مطالبی که در بارهٔ مهاجرت سرخ پوستان نسل به نسل در میانشان باقی مانده و آنچه در زمینهٔ رسم و آئین آریائی و آسیائی در روح قبیله‌ای و ضمیر فردی آنان بر جای مانده چگونه برخورد کنیم؟

اگر گفتهٔ خرس سفید را که می‌گوید نیاکان او از جنوب به شمال مهاجرت می‌کردند، کلّی به شمار آوریم، پس باید سرخ پوستان نخستین در واقع راه پیمایان نخستین، از راهی به امریکای جنوبی آمده، سپس از آنجا تیره به تیره مهاجرت کرده و در سرزمین‌هائی آرام یافته باشند. بار دیگر گروه‌های جداگانه به امریکای مرکزی و آنگاه به امریکای شمالی حدود آریزونا و نیومکزیکو رفته و ماندگار شده باشند.

چنانچه مهاجرت راتنها در قارهٔ امریکا به شمار آوریم، باز باید به ناچار راه پیمایان از راهی به جنوب امریکا آمده و سپس از آنجا به نواحی شمال رهسپار شده باشند.

این راه تنها از مسیر خشکی و یا آب کم ژرفای پاره‌ای نقاط سرزمینی می‌تواند باشد که امروز اقیانوس اطلس را تشکیل داده است.

به یاد آوریم که سولون گفته بود از جزیرهٔ اتلان تیس مسافران می‌توانستند به جزایر دیگر و از آنجا به سراسر قاره‌ای که در این اقیانوس واقع است، سفر کنند.

۱ - پیام‌آور گذشته‌ها، ترجمهٔ م. جواد، مؤسسهٔ چاپ و نشر بیگوند بدون تاریخ - برگ ۲۱٤.

زیرا اگر از راه تنگهٔ برینگ «بهرنگ» در شمال شرقی سیبری یا جزایر آلئوسین به آلاسکا آمده بودند، هنجار مهاجرت‌های بعدی از شمال به جنوب می‌بود.

فرض راه‌پیمائی از هر دو سو «تنگهٔ بهرنگ ـ آلئوسین و اقیانوس اطلس» را هم نمی‌توان نادیده گرفت.

پاره‌ای مورخین مهاجرت سرخ پوستان را از تنگهٔ برینگ در ۱۵,۰۰۰ سال پیش می‌دانند ۱ و ویران شدن اتلانتید را در ۹,۰۰۰ سال پیش از میلاد یا ۱۱,۰۰۰ سال پیش به شمار می آورند.۲

دکتر گلین دانیل می‌گوید سرخ پوستان اولیهٔ امریکائی بین ۱۲,۰۰۰ تا ۱۰,۰۰۰ سال پیش از میلاد در سرزمینی که امروزه ایالات متحدهٔ امریکا نامیده می‌شود می‌زیستند.۳

هم او از توماس جفرسون THOMAS JEFFERSON نقل می‌کند: بین ۵۰,۰۰۰ تا ۲۵,۰۰۰ سال پیش مهاجمانی که از آسیا آمده و از باب برینگ به آلاسکا رسیده بودند در امریکا سکونت کردند.۴

یک کاوش باستان شناسی راز بزرگی را آشکار ساخته امّا هنوز حقیقت چهره گشا نشده است.

در سال ۴۰-۱۹۳۹ در پوینت هوپ POINT HOPE در شبه جزیرهٔ آلاسکا در کرانهٔ تنگهٔ برینگ، بازماندهٔ یک شهر با نزدیک به هشتصد خانه که بیش از ۲,۰۰۰ سال پیشینه دارد شناسائی شد. از این شهر کاچال و ابزاری به دست آمده که با وسائل اسکیموها و سرخ پوستان شمالی تفاوت دارد. پاره‌ای از این ابزارها مانند وسائلی است که چینیان در دو تا سه هزار سال پیش می‌ساخته‌اند. همچنین وسائل کنده کاری شده آنها به کنده کاریهای مردم اینو AINU در شمال ژاپن و مردم پیرامون رود آمور در سیبری همانندی دارد. ابزار یاد شده زیبا و استادانه ساخته شده و مردم این شهر از اسکیموها پیش رفته‌تر بوده‌اند و به روشنی

---

۱ - تاریخ فلسفه و مذاهب جهان، دکتر بازارگاد.

۲ - سرزمین مفقود، پیربنوا، ترجمهٔ منوچهر سام، ۱۳۶۲ - انتشارات گلشائی تهران برگ ۱۲۱.

۳و ۴ - تمدن‌های اولیه و باستان‌شناسی خاستگاه آنها، ترجمهٔ هایده معیری، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۶۳ تهران برگ ۱۹۰ و ۱۹۶.



می‌توان گفت که این مردم و فرهنگ آنها برخاسته از شرق آسیا است.۱
اگر باز هم دودلی و شک علمی وجود دارد و نمی‌توان با دقت کامل نظر داد، پس باید به انتظار پژوهش‌های بیشتر باستان شناسی و علمی نشست تا همانندی آداب و رسوم، بزرگداشت آتش، نیایش خورشید، به کار بردن چلیپا در نماد این گوی آتشین و زندگی بخش، پرورش اسب و سوارکاری، گوی‌بازی و ساختن میدان‌های بزرگ برای آن، و دیگر چیزها روشن شود.

* * *

دیه گو دولاندا گفت که سرخ پوستان از نژاد یهودند.

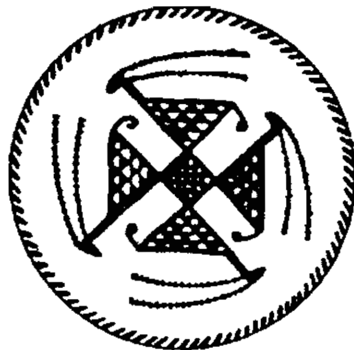
گروهی آنها را از شرق آسیا و ژاپن پنداشتند.

ولی آیا این دو نژاد چلیپا را به کار می‌برند و ریشهٔ تاریخی برای آن دارند؟

انبوهی به استناد کاربرد چلیپا و اعتقاد سرخ پوستان در بارهٔ این نشانواره و احترامی که به آتش، خورشید و ناهید می‌گذارند، آنان را آریائی به شمار آورده‌اند. آیا نام ایرانی دریای بهرنگ و تنگهٔ بهرنگ گویای رهسپاری یک تیرهٔ ایرانی «آریائی» بدان سامان نیست؟

آیا به هنگام راه‌پیمائی بزرگ آریائیان از کانون نخستین خود گروهی جدا نشده و به آن بوم و بر نرفته‌اند؟!





«نگارهٔ ٤۵» دو نمونهٔ چلیپا از سرخ‌پوستان اوکلاهما ۲

---

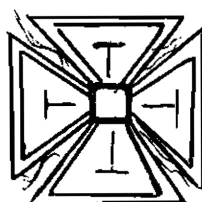
۱ - و جهان واژگون شد، ترجمهٔ محمد حسین نجاتیان شرکت سیمرغ، ۱۳۶۵ تهران، برگ ٤۳۱.
* یک کشیش آلمانی به نام JURGEN SPANNUT مکان آتلانتید را نزدیک جزیرهٔ هلگلاند پیدا کرده است. «تاریخ ملل قدیم آسیای غربی»
۲ - عکس از ماهنامهٔ چیستا شمارهٔ ٤ سال ۱۳۶۶، مقالهٔ نمایشهای آئینی، رکن الدین خسروی.

نقش چلیپای شکسته سوی راست را با چلیپای درون آوند چینی کار کشور چین برگ ۱۰٤ بسنجید. همچنین چلیپای شکسته‌ای را که از چهار بز شاخدار درست شده (چپ گرد) با چلیپائی که از پیکرهٔ بزها در ایران و سفالینه سومری یافت شده برگ ٦۰ (راست گرد) و برگ ٦۲ و چلیپاهای مشابه دیگر مقایسه کنید ... چه نتیجه‌ای به دست می آید. آیا می‌تواند گویای راه‌پیمائی گروهی آریائی ـ آسیائی به امریکا در گذشته‌های دور باشد؟

بلی... امّا باید در انتظار دست‌یابی به اسناد و مدارک بیشتری به بررسی پرداخت.



گونه‌ای چلیپای ازتک



چلیپای مایا

دنبالهٔ «نگارهٔ ٤۵»

سرزمین چین

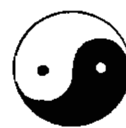
در چین سواستیکا برای نمایاندن نیروی یانگ YANG ویین YIN به کار می‌رود ، سواستیکای راست گرد معرف یانگ و چپ گرد معرف یین می‌باشد . «یانگ» مظهر مرد ، تکاپو ، گرما و کهکشان و «یین» مظهر زیبائی زنانه، آرامش و زمین است. چینی‌ها هر چه در زمین یا در فضا روی می‌دهد به این دو مظهر منسوب می‌کنند .

نشانهٔ رمزی یین‌ویانگ دایره‌ای است که به دو بخش همگون و یکسان تقسیم شده است «مانند نقش دو واو که سر در کنار هم دارند » و آن را نشانهٔ TAO می‌خوانند .

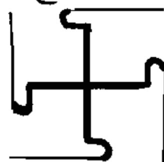
رنگهای چلیپا نیز برای آنان دارای معنی و مفهوم است.

چلیپای سبز نماد برکت در کشاورزی است. آبی رنگ مظهر برکت آسمانی، قرمز نماد برکت قلب بودا و زرد رنگ نمودار خوشبختی و نیک فرجامی.

در سفری که در آذر ماه ۱۳۵۱ خورشیدی به پاکستان داشتم، در خانهٔ وابستهٔ نظامی ایران در اسلام‌آباد پایتخت آن کشور پردهٔ نگارگری شده‌ای را که کار کشور چین بود آویخته بر دیوار دیدم. این نگاره اژدهائی را نشان می‌دهد که با جانور خزندهٔ دیگری در پیکار می‌باشد . شاید هم نماد یکی از افسانه‌های کهنسال چین باشد . کناره‌های فرتوراز پارچه‌ای پوشیده شده که سراسر با چلیپا همانند نگارهٔ زیر زیب و آرایش گرفته و هر یک از آنها با خط راستی به دیگری پیوسته و بر روی هم انگاره «طرح» زیبائی ساخته است.[1]



نماد یانگ‌وین

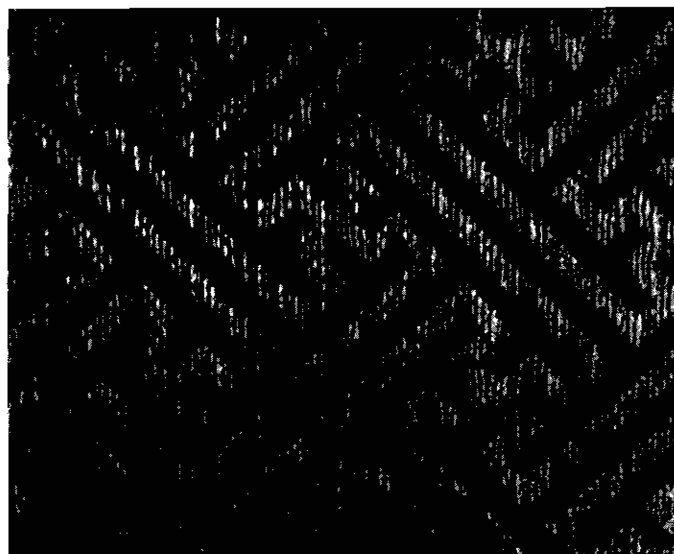


۱ - از دکتر حسام‌الدین بیان که با گشاده روئی نگاره را به من واگذاردند تا از آن فرتور بگیرم سپاسگزارم.

این نگاره با نگاره‌ای که بر بشقابی نقش شده و در برگهای پیشین آمد درخور سنجش می‌باشد.۱



«الف»
پرده نگارگری شده
با اژدها



«ب»
بخشی از کناره که
بزرگ‌تر شده

«نگارهٔ ٤٦»

۱ - همچنین آن را با چلیپاهای گنبد آرامگاه سکینه خاتون در قم مقایسه کنید، برگ ۲۶۸.

در نوشته‌ای که به زبان چینی روی یادمان «هسیان‌فو» کنده شده، چلیپا همچون نشانی از چهار گوشهٔ جهان نموده شده که نماد هوآشتی یا آشتی بزرگ و برادری و یگانگی میان همهٔ جهانیان است. بالای سنگ هسیان‌فو چلیپا روی گل نیلوفر گذاشته شده و رشته مروارید دور آن دیده می‌شود. و این سه نماد برجسته مهری روی این یادمان آمده است.[۱]



«نگارهٔ ۴۷»

در کشور چین و گسترهٔ فرهنگی آن آخشیج های سه گانه زمین، انسان، آسمان چنین نموده شده: انسان که روی زمین و زیر آسمان زند گی می کند و گردش زند گانی را همچنان ادامه می‌دهد، به شکل چلیپا و زمین و آسمان به گونهٔ خطی کمانی نقش شده است.



۱ - جستار در بارهٔ مهر و ناهید، دکتر محمد مقدم، دفتر نخست. مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها، ۲۵۳۷، برگ ۴۲.

بخش سوّم

ایران سرزمین چلیپا

پژوهشی در ره آورد کاوشگران

نگاهی بر اوستا

گردونه مهر

نوای آشنا

آرامگاه هخامنشیان

کیش مهری

برداشت از نشانوارهٔ ساسانی

ساختمانهای چلیپائی

پژوهشی در ره آورد کاوشگران

در این جُستار ما پایهٔ کار خود را بر پژوهش و کاوش باستان‌شناسان ایرانی و بیگانه نهاده‌ایم:

بیگانه از دید گاه ملیّت و تابعیت سیاسی ولی آشنا و نزدیک از دید فرهنگ ایرانی و عشق به ایران. ما از تلاش و کوشش و استواری گروهی از آنان که از سیاست های فرهنگی کژاندیشانه و دروغ پیروی نمی کردند و به غارت آثار باستانی ما کمر نبسته بودند، بهره جسته‌ایم و از راهنمائی‌هاشان سود برده‌ایم.

از بردباری و همت بلند و پشتکار برخی از آنان است «دور از نگرش های سیاسی و یا کژاندیشی‌ها» که اینک روزنه‌ای از جهان گذشته و دوردست به روی ما گشوده شده است.

ما از این روزنه به جهانی شگفت و دیرینه‌سال می‌نگریم، و هنوز از بسی دانش و هنر و آگاهی‌های نیاکان انسان ناآگاهیم. باشد تا باز هم باستانشناسان گرانمایهٔ ایرانی، با کوشش بی‌پایان و دانش فروغمند خود روزنه را بگشایند و فراخ‌تر کنند و پرده‌ها را از میان برگیرند و با پرتو خرد و تکاپوی خویش راه را برای کاوشهای بیشتر و یافتن آمیغها هموارتر و روشن‌تر سازند.

۱ - نماد چلیپا به اینگونه 卐 نخستین‌بار در سرزمین خوزستان یافت شده و زمان آن نیز به پنج‌هزار سال پیش از میلاد می‌رسد و آشکار می‌سازد که ریشه‌ای کهن در ایران‌زمین دارد و بسیار ژرف در تار و پود اندیشه و

باورهای مردم راه یافته است.

آگاهانه و با شکیبائی بنگرید، پنج هزار سال پیش از میلاد، تاریخی نزدیک به هفت هزار سال پیش که راز زندگانی انسان، به ویژه نگارهٔ چلیپا و هنایش آن را در زندگی مردم این سامان بازگو می کند. شکیبائی، توان و ذوق سرشار می‌خواهد تا باستان‌شناسان ژرف‌اندیش از روی بررسی و سنجش پدیده‌های به دست آمده در این سو و آن سوی جهان، کهن‌سالی آن را روشن کنند، تا بدانیم چلیپا در کدام سرزمین، تاریخی درازتر و دیرینه‌تر دارد.

پژوهشگر و باستان شناس آلمانی هرتسفلد HERZFELD آن را «گردونهٔ خورشید» نامیده است. در اینجا بار دیگر باید یادآوری کنم که شاید هرتسفلد از دیدگاه اروپائیان که فرهنگ خود را بر پایه‌های دانش و فرهنگ یونانی می‌دانند به این نشانواره نگریسته و برای آن نامی برگزیده است.

ما ایرانیان سرافراز در افسانه‌های خود و در روایات دینی بسانی که در بخش پسین خواهیم دید گردونه‌ای برای خورشید نداریم. این یونانیان و رُمیان بودند که برای خورشید گردونه می‌شناختند.

بر پایهٔ اوستا کتاب ورجاوند اشوزرتشت، مهر یکی از ایزدان مزدیسنا به شمار آمده و دارای گردونه بوده که ویژگیهای آن را در برگهای پسین گفته‌ایم و برای شناخت بیشتر باید به اوستا و دیگر کتابها نگاه کرد.

مهر که پیش از اشوزرتشت، روزگاری دراز بغ بزرگ بوده و پرستش می‌شده، هم در آن روزگار کهن و هم در دورهٔ اوستا، سوار بر گردونهٔ گِرد جهان می گشته، فروغ و روشنائی فرو می‌پاشیده و با پیمان‌شکن و دروغگو در نبرد و پیکار بوده است. چون نبرده و دلیر و یاور قهرمانان و ارتشیان می‌باشد، بایسته‌اش چالاکی و داشتن ابزار تندرو است که بتواند به هنگام در جایگاه دروغزنان و دشمنان راه یافته و به ستیزه برخیزد و به نیاز نیروهای خودی که نگهبان کشورند پاسخ گوید و یاری دهد.

و این ابزار تندرو گردونه‌ای است بلندچرخ که چهار اسب سپید تیزتک که از خوراکهای مینوی نیرو می گیرند آن را می کشند:

پس شایسته است ما این نشانواره را گردونهٔ مهر بنامیم.

۲- در شوش سفال پاره‌هائی به دست آمده که دارای پیکرهٔ بز کوهی است و در درون خمیدگیهای شاخ بز نشانهٔ چلیپای شکسته دیده می‌شود. این سفالها از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد می‌باشد.



پیکرهٔ بز کوهی و چلیپا ۱

«نگارهٔ ۴۸»

۳- تیره‌های بسیاری از مردمان در زمان باستان و در سرزمینهای گونه گون خود را وابسته به جانوری می‌دانستند و او را ستایش می‌کردند و پیکره‌اش را نماد خود می‌ساختند و از اینجا توتم پرستی "TOTEMISME" پدیدار شده است.

یکی از این جانوران بز کوهی و گاو است که نماد سودبخش و سودرسان طبیعت به شمار می آمده و گرامی بوده است. مصریها گاو و بز کوهی را مظهر خدایان می‌دانستند.

نگارهٔ بز کوهی، گاو و شاخ تنها بر آوندهای بازمانده از سده‌های پیش از میلاد فراوان دیده شده و گویای پیوندی است که مردم باستانی، میان هلال ماه و گوی خورشید و شاخ می‌شناخته‌اند. می‌دانیم ماه و خورشید در زندگانی کشاورزی ارزشمند و در زمینهٔ دامداری سودمند می‌باشد. زندگانی کشاورزی بدون زمین و دام و شرائط مناسب آب و هوائی ممکن نیست. چنین است که اینگونه پیوند خود به خود میان این عوامل پدیدار شده.

در بسیاری از سفالها در میان کمان شاخ گاو و نیز بر پشت بز نگارهٔ چلیپا و چلیپای شکسته، یا ماه و خورشید دیده می‌شود.

۱- پیکره از کتاب باستانشناسی ایران باستان، لوئی واندنبرگ، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵




«نگارهٔ ۴۹»

شاخ قوچ، میش و بز کوهی بر آوندهای گلی و فلزی و دست‌بافتها به نشانهٔ آرایه به کار میرود و نشانی از: دلیری، فراوانی، توانائی، فّر و دور کنندهٔ شورچشمی به شمار می آید.

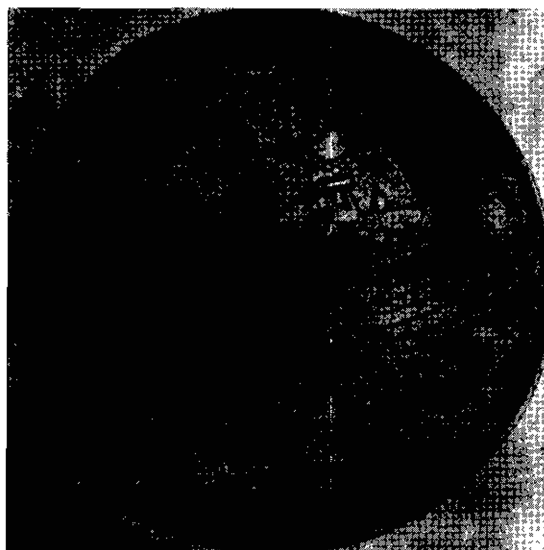
فرشتهٔ بهرام هشتمین بار در کالبد میش گشن پیچیده شاخ و زیبا و نیز نهمین بار در کالبد فربه بزی با شاخهای تیز بر پیامبر آریائی زرتشت آشکار می‌شود.[۱]

در داستانهای باستانی و ادبیات کهن ایرانی فّر و فّرایزدی گاه به چهرهٔ میش و برّه نمودار می‌شده چنانکه در کارنامهٔ اردشیر بابکان آمده است: هنگامی که اردشیر با کنیزک اردوان که به او دلباخته بود از نزد اردوان گریخت و راهی پارس شد، اردوان راه پارس گرفت و در پی آنها شتافت. به روستائی رسید و از مردمان سراغ دو سوار گریزپا را گرفت. به او گفتند: بامدادان دو سوار را دیده‌اند که از آنجا گذشته و میشی از پس آنان می‌دویده است. اردوان در رفتن شتاب کرد. روز دیگر: «گروه و کاروانی به پدیره آمدند. اردوان از ایشان پرسید که: آن دو اسوبار کدام جا پدیرهٔ شما شدند؟ ایشان گفتند که: میان شما و ایشان زمین سی فرسنگ است و ما را ایدون نمود، که با یکی از ایشان اسویاران، برّه‌ای بس بزرگ و چابک به اسب نشسته بود. اردوان از دستور پرسید که آن برّه که با او به اسب نشسته چه می‌نماید؟»

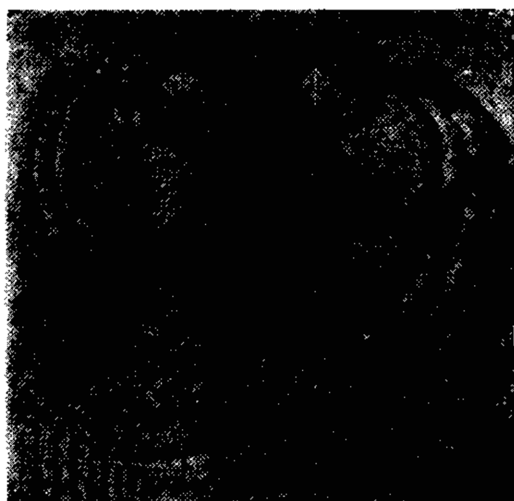
دستور گفت: «انوشه باشید، اردشیر بهش فرّهٔ کیان رسیده، به هیچ چاره گرفتن نتوان،...»[۲] از این رو است که بر تاج چند تن از پادشاهان ساسانی شاخ یا برجستگهائی همانند شاخ که خجسته و همایون بوده می‌بینیم.

۱ - بهرام یشت بندهای ۲۳ تا ۲۵.

۲ - کارنامهٔ اردشیر بابکان، صادق هدایت چاپ سوم، امیر کبیر ۱۳۴۲



آوندی از نقره یزدگرد دوم را با همسرش نشان می‌دهد که همسرش تاجی شاخ‌دار بر سر دارد



همچنین در گچ‌بری‌های جزیرهٔ کیش بال شاهین و شاخ قوچ که مظهر فر و شکوه و اقتدار است دیده می‌شود ۱

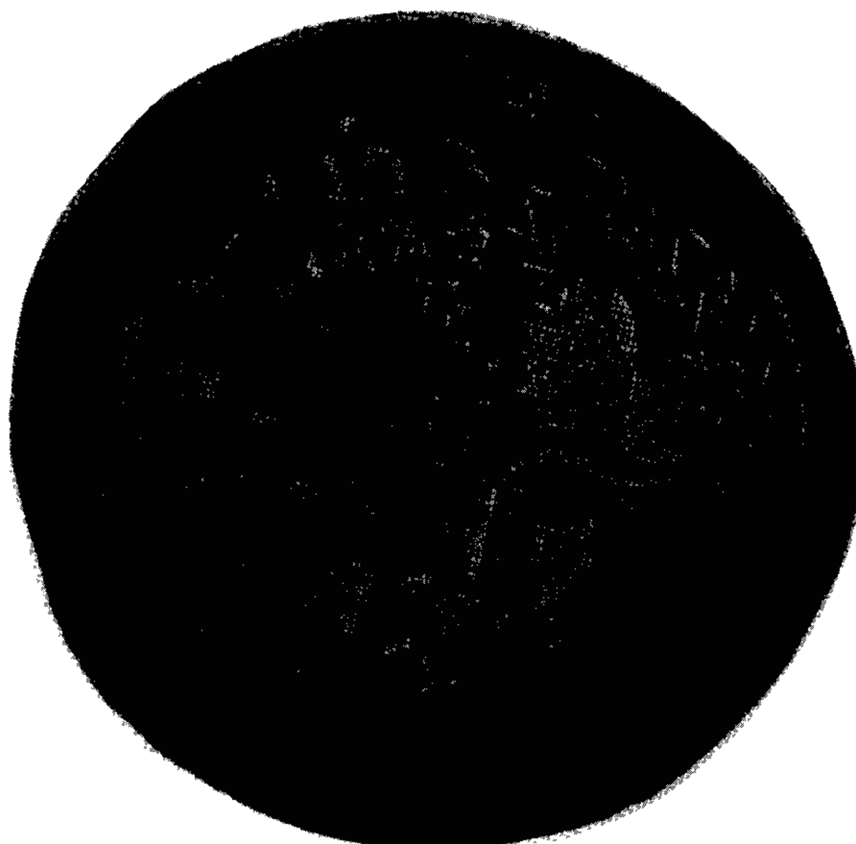
«نگارهٔ ۵۰»

---

۱ - نگاره‌ها از کتاب تاریخ تمدن ساسانی - سعید نفیسی.

(شاه «شاپور دوم» از دیگران بلند بالاتر بود و سواره پیشاپیش لشگر می‌تاخت و به جای تاج، سر قوچ زرین و جواهر نشانی بر سر نهاده بود.)۱

از بهرام چهارم که پیش از رسیدن به شاهنشاهی در شرق ایران به نام بهرام کوشان شاه فرمانروائی داشته‌است نگاره‌ای بر آوند نقره در موزهٔ ارمیتاژ روسیه موجود است که وی‌را در شکار گراز نشان می‌دهد. بهرام بر سر کلاهی «تاج» دارد با دو شاخ پیچیده، درست مانند شاخ قوچ، که بر بالای آن گوئی قرار گرفته است.۲



«نگارهٔ ۵۱» بهرام کوشان شاه

۱ - آمین مارسلین، برداشت از ایران در زمان ساسانیان، ترجمهٔ رشید یاسمی.
۲ - تمدن ایران ساسانی، ولادیمیر گریگوریچ لوکونین ترجمهٔ عنایت‌اله رضا.

هنوز هم شاخ دامها و بز کوهی در میان مردم جائی بسزا دارد و آن را در خانه‌ها، ساختمانها و پیرامون قلعه‌های روستائی می‌توان دید. حتی به نشانهٔ نیاز و درخواست توانائی و تندرستی در امامزاده‌ها و جایگاههای مذهبی کاربرد دارد.

شکارچیان نیز گرد آوردن شاخ‌های شکار خود را در خانه، هم یک ابزار آرایش خانه و هم نمایانگر نیرومندی و سرسختی خود در به دام انداختن آنها می‌دانند.

آرمی‌نیوس وامبری "ARMINIUS VAMBERY" جهانگرد مجارستانی در مسافرت از اترک به خیوه در کتاب خود می‌نویسد: «در مقابل آن ضریح که طول آن به نظرم سی قدم آمد و با شاخهای قوچ که در آسیای میانه علامت اقتدار محسوب می‌شود، زینت شده بود، از پا در آمدم»

همچنین در جای دیگر کتاب یاد می‌کند که: بر بالای قبر بهاءالدین نقشبند مؤسس فرقهٔ درویشهای نقشبندیه در دهکده با والدین (بهاءالدین) ضمن ابزارهائی که گذارده شده، چند شاخ قوچ هم هست.[۱]



«نگارهٔ ۵۲» چند شاخ در بقعهٔ ادهم و روح‌الله در دهکدهٔ سیارستاق اشکور[۲]

۱ - سیاحت درویشی دروغین، ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷، برگ ۱۵۵ و ۲۶۲.

۲ - از کتاب: آستارا تا استارباد جلد دوم ـ دکتر ستوده.

۴ - در چند بار کاوش و جستجو در تل‌بکون، در مرودشت دو کیلومتری جنوب باختری تخت‌جمشید آوندهای سفالین و نیز سفالینه‌های شکسته و نگارگری شده از آغاز هزارهٔ چهارم پیش از میلاد یافت شده است. در این سفالینه‌ها نگارهٔ چلیپا به چندین گونه که بسیار دیدنی است نقش گردیده... این سفالها گرد و خاک نزدیک به شش هزار سال تاریخ را از چهره سترده و اینک به کنایه با ما می‌گویند:

هر ذرّه که در خاکِ زمینی بوده است   پیش از من و تو، تاج و نگینی بوده است
گرد از رخ نازنین به آزرم فشان   کانهم رخ خوبِ نازنینی بوده است[1]

* * *



چلیپا و چلیپاهای شکسته از تل‌بکون فارس، هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ۲
«نگارهٔ ۵۳»

---

۱ - حکیم عمر خیام نیشابوری

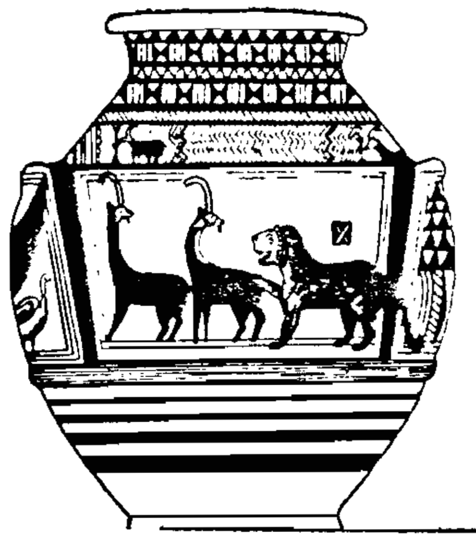
۲ - فرتورها: از کتاب باستانشناسی ایران، واندنبرگ، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ و کتاب ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، ترجمهٔ محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.



چلیپا و چلیپاهای شکسته از تل‌بکون فارس، هزارهٔ چهارم پیش از میلاد
دنبالهٔ «نگارهٔ ۵۳»

۵ - در کاوشهای باستانشناسی سال ۱۳۳۹ خورشیدی در گلیانِ فسا در استان پارس، آوندی به دست آمده از سفال سرخ رنگ و زیبا، وابسته به هزارهٔ چهارم پیش از میلاد که بر بدنهٔ آن پیکرهٔ شیر، شاهین، بز و چلیپا بر پشت شیر نگارگری شده است.

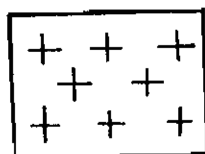
ما می پنداریم چلیپا که نزد تیره‌هائی از مردم باستان نماد خورشید و آتش بوده است، در سده‌های پسین و دورهٔ تاریخی کم کم به چهرهٔ گوی بر پشت شیر نمودار شده و روزگاری دیگر بر پیرامون گوی پرتوهائی آمده و آنگاه در درازای زمان یکی از پایه‌های پیدایش نگارهٔ شیر و خورشید شده است.



چلیپا بر پشت شیر
«نگارهٔ ۵۴»[۱]

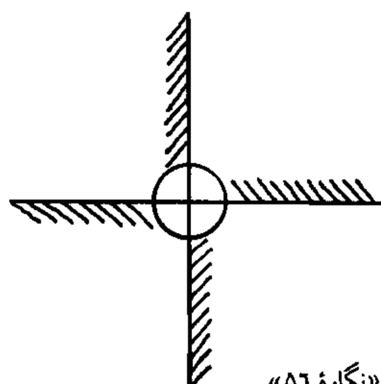
۶ - تپّه گیان در ده کیلومتری جنوب باختری نهاوند، کاوش شده و در ژرفای ۷/۵ تا ۱۹ متر یادمانهای گوناگونی به دست آمده که دارای نگاره‌های جانوری و گیاهی و چلیپا می‌باشد.

۱ - فرتور از کتاب فر یا شاهین، نوشته: م، اورنگ.



«نگارهٔ ۵۵»

۷- بر سفالهای سرخ آجری، یافت شده در کاوشهای سیلک کاشان نگارهٔ زیر دیده می‌شود. این چلیپا که بر دایره‌ای نهاده شده است، بازوهای آن در سوی وارونه حرکت ناوک ساعت بوده و چنان می‌نمایاند که جهت چرخش را نشان می‌دهد.[۱]



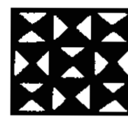
«نگارهٔ ۵۶»

۸- نگاره‌ای بر سفال در میان‌رودان «بین‌النهرین» از دورهٔ تمدن عُبید در تپه حاجی محمد، و نیز نگاره‌ای همسان از تپه با کون تخت‌جمشید، و همچنین شبکه‌ای از چلیپا در درون یک چهارپهلو در موسیان به دست آمده است. شاخه های چلیپای با کون در سوی حرکت ناوک ساعت و نگارهٔ میان‌رودان واژگونهٔ آن را نشان می‌دهد. در نگاره شبکهٔ چلیپای موسیان یکی از چلیپاها سوی حرکت ساعت و دیگری وارونهٔ آن را می‌نمایاند و درست یکی از شاخه های یک چلیپا، شاخه‌ای از چلیپای دیگر را می‌سازد. دو نگارهٔ نخستین از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد می‌باشد و هر سه پیکره با نقش جورابهائی که هنوز در دیلمان می‌بافند درخور سنجش و برابرگذاری است. نقش جوراب دیلمان را در دوران اسلامی خواهید دید. با نگرش به اینکه بافندهٔ جوراب زن یا مرد

۱- نگاره‌ها از کتاب باستان‌شناسی ایران لوئی واندنبرک، ترجمهٔ دکتر عیسیٰ بهنام.

روستائی هیچگونه آگاهی در این زمینه از ۶۰۰۰ سال پیش ندارد، آیا می‌توان گفت انسان ناخواسته در پی آن درون مایه‌هائی است که از راه خون، آب و هوا و هنایش‌های اقلیمی در ضمیرش نهفته است؟ یا اینکه بر اثر پیش آمد نقشی می‌نگارد؟ کدامیک؟

انسان محکوم انباشته‌های ضمیر خویش است.



چلیپا از موسیان



چلیپای سفال بکون



نگارهٔ چلیپا بر سفال تپه حاجی محمد.

«نگارهٔ ۵۷»



۹ - زمانی چلیپای شکسته به این چهره بوده باید آگاه بود این نظر را ما بر پایهٔ پیکرهٔ الف در برگ ۸۷ و نگارهٔ درون دایره در زیر که در نگاه نخست کمی به سر اسب همانندی دارد، و بازوهای چلیپا را از یکدیگر جدا کرده است، می گوئیم.

اگر بار دیگر به نگاره بنگریم خواهیم دید که چلیپای ساخته شده به رنگ سفید همانند پیکرهٔ بالا است و برای آنکه روشن‌تر دیده شود با خط رنگی آن را نشان داده‌ایم. بر گردهٔ جانوران، دام و دد به هنگام راه رفتن نقشی چنین دیده شده و انسان نخستین به این پدیده توجه داشته است، هی‌تیت‌ها بارها بر روی سفالها آن را نشان داده‌اند.[۱]







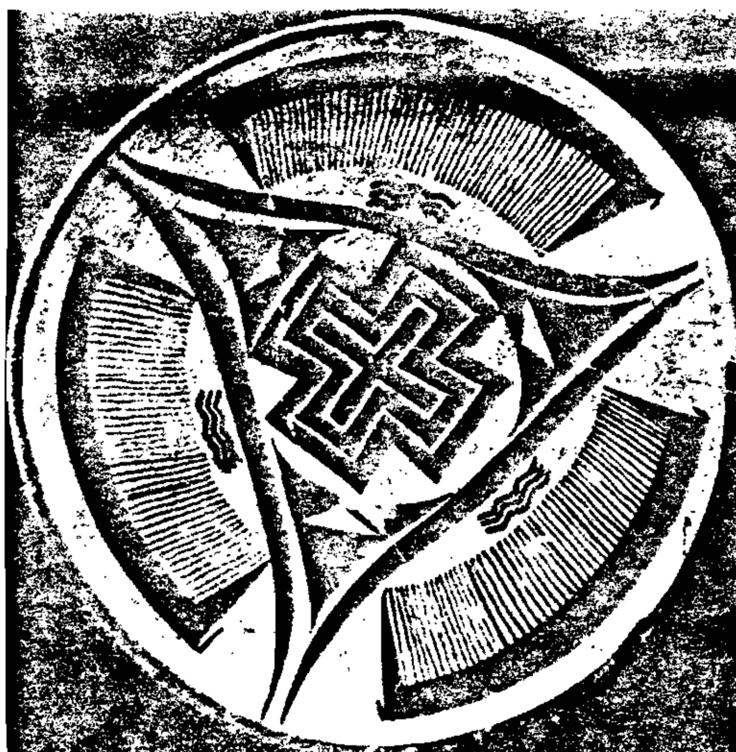
۱ - جلد دوم کتاب هنر ماد، گیرشمن در برگ ۳۰۶ نموداری از این پدیده دارد

رفته رفته یا در میان تیره‌ای از مردم، چلیپا دارای گوشه شده است، بدینگونه  که می‌توان آن را ترکیب دو جریان آذرخش دانست. 
اگر اندکی چشم‌پوشی به کار بریم، دو حرف S بر هم نهاده این پیکره را ساخته و آنگاه به دو حرف Z بر هم نهاده دگرگونی یافته و سرانجام به گونهٔ + درآمده و یا شکستگی یافته با گوشه‌های راست، و ساختاری چنین «卐» روشن‌تر گرفته و همگانی شده است.



آوند ساسانی چند چلیپا بر شانهٔ شیر
«نگارهٔ ۵۸»

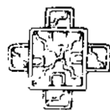
۱۰ - کاسه‌ای سفالین با پیکرهٔ چلیپا از هزارهٔ چهارم پیش از میلاد در کاوشهای شوش یافت شده که زیر شمارهٔ ٤١٨ در موزهٔ ایران باستان نگاهداری می‌شود . همچنین بر جام سفالینه‌ای که از یک گورستان در شوش به دست آمده و ساخت سده‌های پایانی هزارهٔ چهارم (۳۲۰۰ سال پیش از تاریخ میلادی) است. در درون سه گوشه‌ای سه خاج «چلیپا» با پهلوهائی برابر و همسان در درون یکدیگر نقش گردیده که بسی دیدنی و زیبا است.



«نگارهٔ ۵۹»

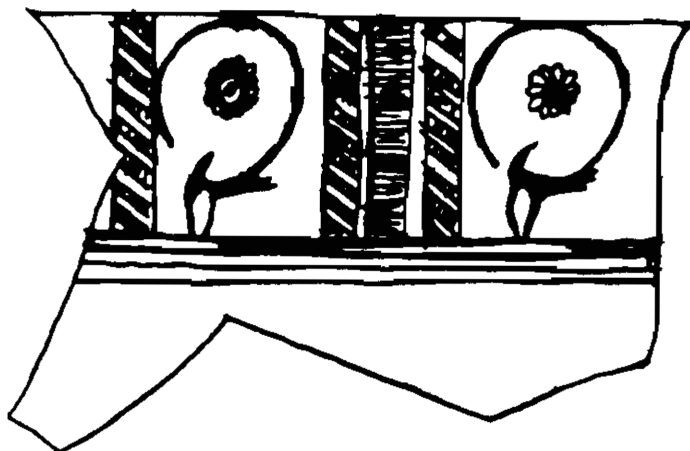
۱۱ - بر آوند سفالی پایه‌داری که در ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد ساخته شده و در کاوشهای سال ۱۳۱۰ خورشیدی در تپهٔ حصار دامغان یافت شده است،

پیکره‌ای که نماد بز با شاخش می‌باشد، همراه با نشانه‌ای مانند ستاره یا خورشید در میان خمیدگی شاخ آمده است.۱



گونه‌ای چلیپا از تپه‌حصار





آوند سفالین از دامغان

«نگارهٔ ۶۰»

۱ - برای آگاهی به مجلهٔ بررسی‌های تاریخی شمارهٔ ۳ سال ۱۳۴۹، نوشتار: نقش بز کوهی بر روی سفالهای پیش از تاریخ ایران، غلامرضا معصومی نگاه کنید.

۱۲ - بر آوند سفالین دیگری وابسته به ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد که در سیلک کاشان به دست آمده، پیکرهٔ چلیپا در درون خمید گی شاخ گوزن دیده می‌شود ، از اینگونه نشانه‌ها همراه با پیکرهٔ تهی‌شاخان در بیشتر دوره‌ها دیده شده و خود می‌رساند که بز و بز کوهی و شاخ در زند گی مردمان گذشته نقشی بزر گ و نمادین داشته است.



آوند سیلک با چلیپا
«نگارهٔ ۶۱»



«نگارهٔ ٦٢» تپهٔ سیلک در سه کیلومتری جنوب غربی کاشان[1]

۱۳ - در شهر سوخته در منطقهٔ سیستان مُهرهائی از سنگ مرمر، سنگ لاجورد، مفرغ، استخوان و سفال به دست آمده که دارای خطوط و نشانه‌های ویژه‌ای است. بر روی پاره‌ای از آنها چلیپاهائی ساده و یا به گونهٔ خاج وجود دارد که شاید نزدیک به پنج‌هزار سال را پشت سر گذارده‌اند.

به طوریکه در شکل دیده می‌شود مُهرها دارای سوراخهائی است تا دارندهٔ آن بتواند آن را با بند به گردن بیاویزد. یا بر بازوی خود به‌بندد.[2] بررسی‌های پژوهشگران نشان داده که بیشتر مُهرها در کنار بازوی اجساد قرار داشته است.

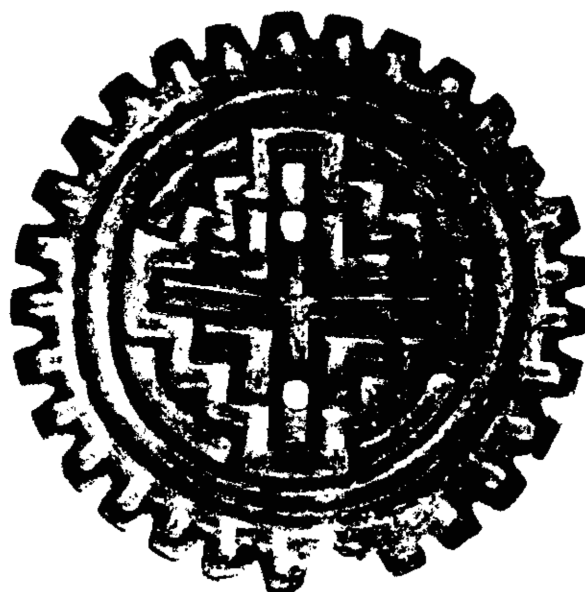
آیا این مردمان مُهرها و چلیپاها را برای رفع بلا و چشم‌زخم و برخورداری از پشتیبانی نیروهای ناشناخته به کار می‌برده‌اند؟ آری چنین است.... زیرا هنوز هم گروهی از مردم واژه‌هائی مقدس، دعا یا نگاره‌هائی را که برای آنان مفاهیم ویژه‌ای دارد همراه خود دارند یا بر بازو می‌بندند.

---

۱ - فرتور از دوشیزه مهین بانو اسدی.

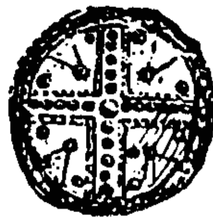
۲ - ماهنامهٔ فَرَوَهَر - تیر ماه ۱۳٦۲ خورشیدی. نوشتار منصور سجادی، شهر سوخته - سیستان.





«نگارهٔ ۶۳» نمونه مهرهای شهر سوخته

۱٤ - در گورستانی از سیلکِ کاشان ابزارهای زینتی سیمین و نیز جنگ‌افزارهائی مفرغین و آهنین یافت شده است. در میان نقش این ابزارها، نگارهٔ چلیپا همانگونه که بر سفالینه‌ها دیدیم از هزارهٔ دوم پیش از میلاد دیده می‌شود. یکی از این ابزارها دایره‌ای است که چلیپائی را در بر گرفته. در پیرامون این دایره کنده کاری است و دایره‌های پُری روی بازوهای چلیپا و در زمینهٔ میان بازوها نگارگری شده. در قفقاز نیز هنگام کاوش در گورستانی از دوران مفرغ تکمه های بسیار درخور نگرشی یافت شده که به گمان آرایش زین و برگ اسبان بوده است. و آنها هم به گونهٔ چلیپائی هستند که در دایره‌ای جای داده شده‌اند.۱



چلیپا بر افزار به دست آمده از گورستان سیلک۲

«نگارهٔ ٦٤»

۱۵ - در میان ابزارهای یافت شده در کاوشهای لرستان، ابزارهای مفرغینی است که بیشتر وابسته به زین و برگ، لگام و افزارهای جنگی می باشد. این ابزارها زیبا و هنرمندانه ساخته شده است. پاره‌ای از آنها پیکره‌های پیچیده‌ای که به گمان سحر و نمایانگر خدایان افسانه‌ای است می‌باشد. پیکرهٔ چلیپا نیز بر مفرغها و گاه سفالینه‌ها دیده می‌شود. در نگارهٔ زیر آوند زیبائی را که مانند قوری است با نقش دو چلیپا می‌بینیم که از پایان هزارهٔ دوم پیش از میلاد است. و نیز مُهر استوانه‌ای از نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم پیش از میلاد با نگارهٔ چلیپا در کاوشهای بابِل به دست آمده که یادمان دورهٔ چیرگی مردم کاسیان (لرستان) بر آن کشور است.۳

---

۱ - سرچشمهٔ پیدایش چلیپا، نیهارت ترجمهٔ سیروس ایزدی، انتشارات توکا، تهران ۱۳۵۷.

۲ - ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، ترجمهٔ محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳٦٤ خورشیدی

۳ - تاریخ ماد، ا.م. دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، سال ۲۵۳۷ برگ ۱۳۰ و ۱۲٤.



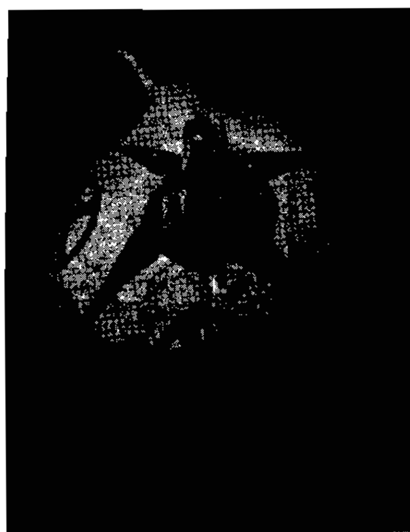
آوند از لرستان



مُهر یافت شده در بابل

«نگارهٔ ٦٥»

۱٦ - کوزهٔ سفالینی از سیلک وابسته به هزارهٔ نخست پیش از میلاد در موزهٔ ایران باستان نگاهداری می‌شود که بر روی آن در پیرامون نگاره‌ای ویژه، چلیپا در دایره دیده می‌شود. نگارهٔ ویژه که پرواز پرنده‌ای را نشان می‌دهد کمی همانند ماهواره‌ای است که روزی در کرهٔ ماه فرود آمد.



کوزه‌ای از سیلک با چلیپا در دایره

«نگارهٔ ٦٦»

۱۷ - در سال ۱۳۱۸ خورشیدی که کارهای ساختمانی کاخ شاهی کلاردشت به پایان رسیده بود، دیدند که استخر کاخ آب نگه نمی‌دارد و برای بازسازی آن دست به کار زدند. در هنگام بازسازی در کف استخر به زمین دست خورده و نرمی برخورد می‌نمایند که پس از کاوش در زیر آن سردابی نمودار می‌شود.

کاوشهای پر دامنه در سرداب چند کالبد انسان و گنجینهٔ ارزنده‌ای را به دست می‌دهد. در میان یافته‌ها کاسهٔ زری است که بر آن پیکره‌های شیر که جانور شکوهمندی نزد آریائیها می‌باشد و نماد ایرانیان است، دیده می‌شود. بر سرین «کپل» شیرها چلیپا به اینگونه به خوبی نمودار است.





شیر بر جام زرین کلاردشت و چلیپا بر ران شیر

«نگارهٔ ۶۷»

۱۸ - کاسهٔ زرین زیبائی در روز پنجشنبه بیست و سوم امرداد ماه ۱۳۳۷ خورشیدی در کاوشهای تپه حسنلو در جنوب باختری دریاچهٔ چیچست (اورمیه) به دست آمده که درخور نگرش می‌باشد. روی این کاسه نگاره‌های چندی دیده می‌شود. یکی از این نگاره‌ها پیکرهٔ شیر و شیربان است. مرد شیربان لگامی بر سر شیر زده و بر پشت جانور درنده و نیرومند زینی گذارده که با تسمه و سینه‌بند بسته شده که خود گویای چیرگی انسان بر جانوران و بهره‌برداری از آنها است. شاید هم نماد و شناسگر باورها و برداشت‌های دینی یا سیاسی باشد.



شیر و نقش چلیپا بر جام تپهٔ حسنلو
«نگارهٔ ۶۸»

شاید گویای زایچهٔ شخصیتی باشد. همچنین به گمان، مفهوم ویژه‌ای را همچون دارا بودن دلیری و چیرگی سیاسی و ارتشی در کار فرمانروائی، توانائی در کامجوئی و خوشبختی را می‌رساند، که هنوز برای ما روشن نیست. در این

جام نیز بر ران شیر نگارهٔ چلیپا دیده می‌شود.۱

این کاسه با آوند زرین کلاردشت همزمان بوده و پیوند با سدهٔ هشتم تا دوازدهم پیش از میلاد دارد.

آئلین AELIAN «(۲۳۵-۱۷۵ میلادی)» می‌نویسد در سرزمین ایلام پرستشگاهی برای آناهیت ساخته شده که در آن شیران اهلی نگهداری می‌شوند. این شیرانِ رام شده به پیشواز کسانی که به پرستشگاه می‌روند، می‌آیند و برای آنها دُم می‌جنبانند. به هنگام غذا خوردن اگر آنها را فرا خوانند پیش می‌آیند و خوراک می‌خورند و پس از خوردن به گونه‌ای آرام باز می‌گردند.۲



«نگارهٔ ٦٩» مهر خشیارشا

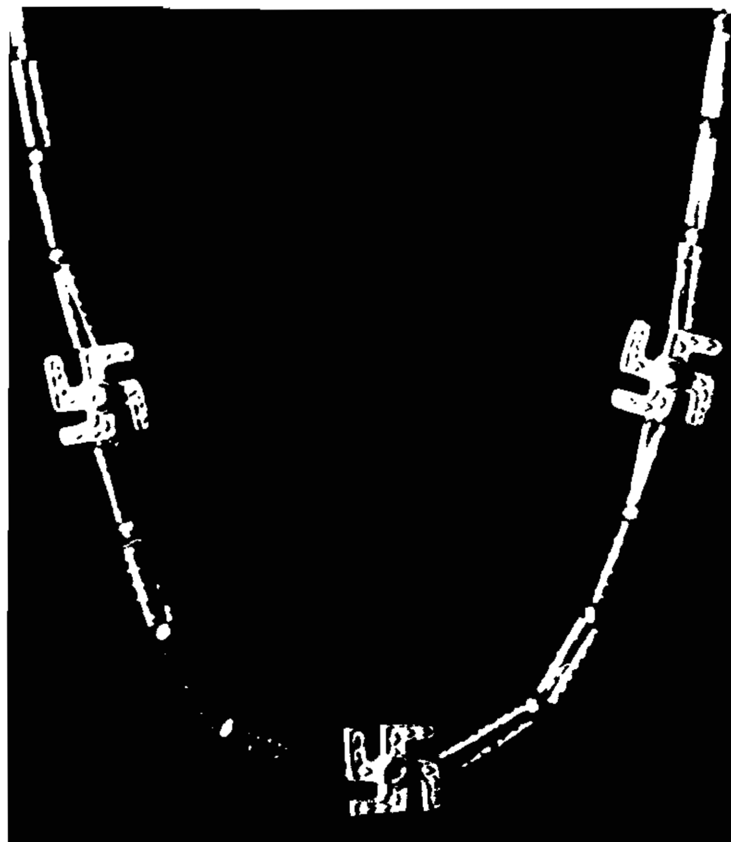
۱۹ - آقای شهیدزاده که به سال ٥٦-۱۳۵۵ خورشیدی گردانندهٔ موزهٔ ایران باستان بودند در کاوشهای رودبار گیلان گردنبند زرّینی یافته‌اند که سه نشانواره چلیپای شکسته از زر، هنرمندانه در آن به کار رفته است. این گردنبند که گردهٔ آن را در چاپهای پیشین کتاب در تماشاگه خوانندگان گذاردم، بسیار زیبا، ارزنده

۱ - برای آگاهی در بارهٔ این آوند به مقالهٔ: کاسهٔ سه هزار ساله از زر ناب، محمدتقی مصطفوی، مجلهٔ شماره ۸ وزارت امور خارجه سال ۱۳۳۷ نگاه کنید.

۲ - ایرانویج، دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٦٥ خورشیدی.

و دیدنی است. اینک که پس از سالها نگارهٔ آن از موزهٔ ملی ایران دریافت شده می‌توان زیبائی و هنری را که در آن به کار رفته است به روشنی دید.

گمان می‌رود این گردنبند به دست توانای هنرمندی در هزارهٔ نخست پیش از میلاد ساخته شده باشد.



گردنبند با سه چلیپای شکسته
«نگارهٔ ۷۰»

۲۰ - در درازای تاریخ ایران مردمان آنسوی دامنه‌های کوهستان البرز در کرانهٔ دریای خزر از گرگان تا مازندران و گیلان آئین‌ها و ترادادهای ملی و

دینی را بیشتر نگاهداشته‌اند و روزگاری از تأثیر پذیری بر کنار بوده‌اند. البته پاره‌ای جاهای دیگر هم هست که کم و بیش مردم آنجا استواری و سرسختی نشان داده‌اند.

کوهسار سخت گذر البرز که چون دیواری با گذرگاههای کم و دشوار در پیشاپیش دشت جنوبی ایستاده و نیز سازگاری شرایط اقلیمی که مینوی و فرخندگی آب و خاک و باد و آتش را همیشه و به آسانی زنده و پاینده می‌دارد، از سازه‌های پربار این تأثیر ناپذیری است.

آب فراوان، خاک سرسبز و خرّم و جنگلی و بارآور، وزش باد جان‌افزا و خوشبوی و تهی از گرد و غبار و آلودگی (وارونهٔ دشت مرکزی و جنوب) و فراوانی هیزم، بُن مایهٔ آتش، و دژ افراخته و کوهستانی البرز از انگیزه‌های برجسته پایداری مردم در نگاهبانی ترادادها و آئین‌ها بوده است.



زیب تن‌پوش زر از کَلورَز ۱ - سدهٔ هشتم پیش از میلاد

«نگارهٔ ۷۱»

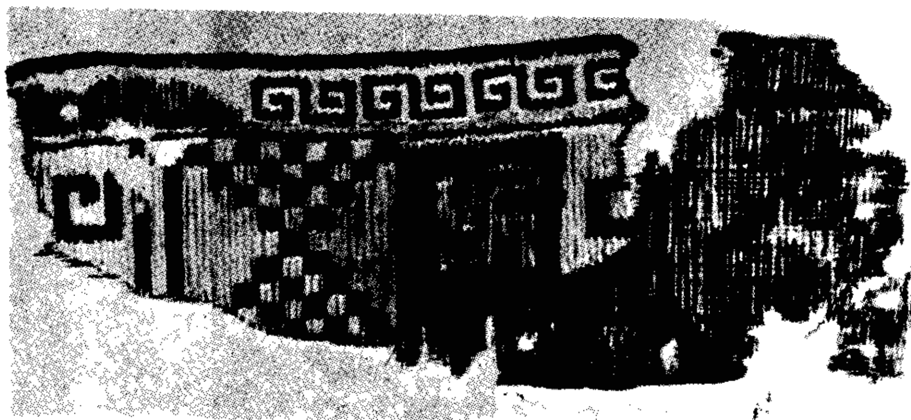
---

۱ - کلورز KALURAZ روستائی از رستم آباد بخش رودبار، شهر رشت، ۶۱ کیلومتر جنوب رشت.

* فرتور از نوشتار مهندس علی حاکمی، به نام مذهب در گیلان و مازندران، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان بهمن ماه ۱۳۴۹.

هنگامیکه طبیعت پرستی رفته‌رفته به سوی تک‌خدائی می‌رفت و جای خود را به آئین‌هائی مانند مهرپرستی باستانی، زرتشتی و کیش مهری می‌داد، باز هم مردم این سامان در نگهداری ترادادها و داشت‌های پیشین خود ایستادگی نشان می‌دادند، چنانکه این سرسختی و پایداری تا سدهٔ سوم هجری در برابر ورود نیروهای تک آور تازی به درازا کشید. مردم این سرزمین و نیز باختر ایران کهن که روزگاری دراز از پیروان کیش مهری بودند. یادمانهائی از خویش برجا گذاشته‌اند. هنوز و باز هم هنوز باید دل خاک سرسبز و خرّم این بخشها به نیروی اندیشه و خردِ دور پرواز و کلنگ تیز باستان‌شناس شکافته شود و پنجه‌های توانا گِل و خاک را از چهرهٔ این یادمانها بزداید. از این یادمانها هم اکنون نمونه‌هائی داریم. یکی از آنها آرایه‌هائی است از چلیپا که بر روی تن‌پوش‌ها دوخته می‌شده و می‌توان آن را در نگارهٔ بالا دید.

۲۱ - در گرمی‌دشت مغان آذربایجان گورهای خمره‌ای از دورهٔ اشکانیان به دست آمده که در میان آنها تکه‌پارچه‌ای که از دید فرش‌بافان و هنر شناسان بسیار زیبا و ارزشمند است یافت شده که نگارهٔ چلیپا زینت‌بخش آن است و شاید این کهن‌ترین نقش چلیپا بر دست بافت‌ها باشد.



پارچهٔ اشکانی با پیکرهٔ چلیپا از گرمی‌دشت مغان
«نگارهٔ ۷۲»

۲۲ - این نشانواره بر دهانهٔ پاره‌ای از خمره‌های سفالین که مرده‌ها را در آن می‌نهاده‌اند دیده شده است.

چگونگی این خمره‌ها در گورستان نشان می‌دهد که آنها را به شیوه‌ای در دامنهٔ تپه‌ها و کوهها در خاک می‌گذارده‌اند، که در نزدیکی این برجستگی‌ها رودخانه‌ای روان بوده یا چشمه‌ای می‌جوشیده و دهانهٔ خمره‌ها نیز رو به خورشید دارد. اینکه گفتیم در پای تپه و کوه آب روان باشد ممکن است برای برخی پرسش برانگیز باشد. در اینجا می‌گوئیم اگر بپذیریم که این مردگان پیرو کیش مهری بوده‌اند، پرسش بی‌پاسخ نخواهد ماند، زیرا کیش مهری به آب و پاکیزگی فزون ارج می‌نهاده و «غسل تعمید» که در پاره‌ای آئین‌ها دیده می‌شود از این کیش گرفته شده، چنانکه چلیپا نماد بزرگ مهری کیشان بوده است. شاید حافظ به این آئین اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید:

شست و شوئی کن و آنگه به خرابات خرام

تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

۲۳ - پاره سفال خمره‌ای از دورهٔ اشکانیان در سال ۱۳٤٤ خورشیدی در گرمی آذربایجان به دست آمده که چلیپا بر روی آن به گونهٔ برجسته دیده



پاره سفال از گرمی با نماد چلیپا

«نگارهٔ ۷۳»

می‌شود ، این پاره سفال استوار و زیبا ساخته شده و در موزهٔ ایران باستان به شمارهٔ «۳٤۰۵» نگهداری می گردد .

۲٤ - بر سکهٔ مهرداد دوم، اشک نهم چلیپای برهم نهاده «هشت پهلو» دیده شده است.

۲۵ - با تلاشی که برای آبادی و بهسازی تاق‌بستان کرماشان شده، به هنگام خاک برداری به یادمانهای بازمانده از یک ساختمان و دو گورستان خمره‌ای برخورده‌اند.۱ این خمره‌های کوچک و بزرگ که هر یک آرامگاه انسانی بزرگ اندام یا کوچک اندام است در بر دارندهٔ یک کالبد بوده است که در پانصد متری تاق‌بستان در سوی شمال خاوری بر خاک افتاده. دهانهٔ خمره‌ها که در پاره‌ای از آنها هم اکنون نیز استخوان مردگان دیده می‌شود ، اندکی به سوهای گوناگون می‌باشد . اگر کارگران خودسرانه آنها را جابجا نکرده باشند می‌توان گفت دهانهٔ خمره‌ها از گردش آفتاب پیروی کرده است.

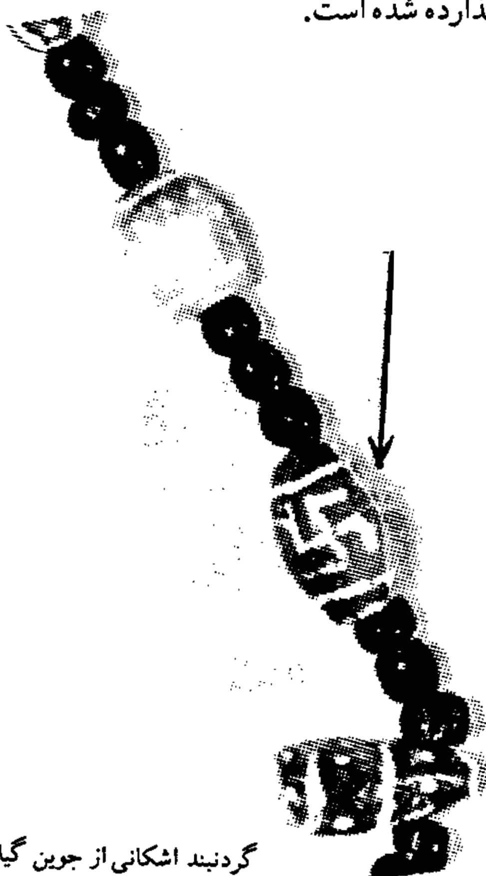


«نگارهٔ ۷٤» گورهای خمره‌ای از تاق‌بستان کرماشان «باختران»

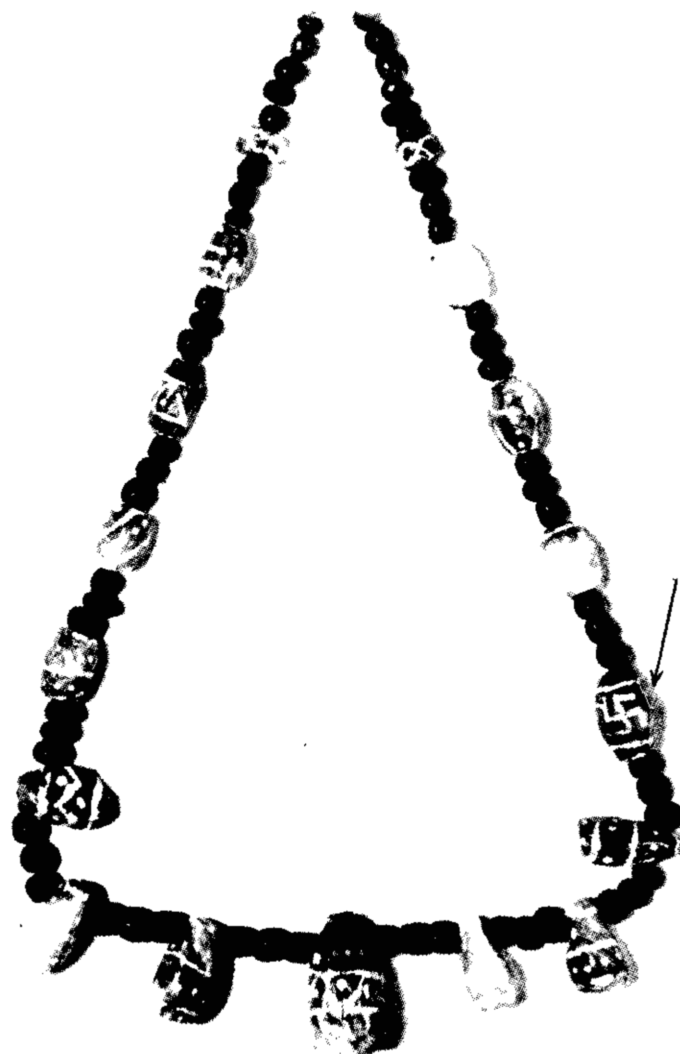
۱ - در فرودین ۱۳۵۱ خورشیدی آنجا را دیده‌ام.

چگونگی گورستان نشان می‌دهد که باید گسترده و بزرگ باشد، ساختمان پیدا شده نیز که در آن سنگ فراوان به کار رفته و گورستان نامبرده در کنار چشمهٔ پر آب تاق‌بستان، از یادگارهای دورهٔ کیش مهری می‌باشد. زیرا یکی از کانونهای کیش مهری در شمال، شمال باختری و باختر کشور ایران بوده است.

۲۶- گردنبند عقیق زیبائی با مهره‌های ریز و درشت از روزگار اشکانیان در کاوشهای باستان‌شناسی سال ۱۳٤۵ خورشیدی در «جوبن» گیلان یافت شده که بر روی مهره‌های این گردنبند نگارهٔ چلیپا با رنگ سفید با چیره دستی و زیبائی نگارگری شده. این آویزهٔ گردن به شمارهٔ ۱۹۳۹٤ در موزهٔ ایران‌باستان به تماشا گذارده شده است.



گردنبند اشکانی از جوبن گیلان
«نگارهٔ ۷۵»



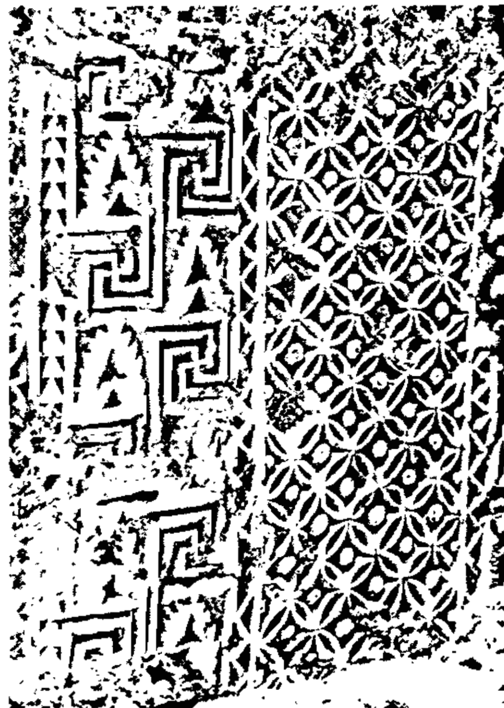
گردنبند اشکانی از جوین گیلان
«نگارهٔ ۷۶»

۲۷ - در کوه خواجه سیستان که این بخش از ایران «از نظر آثار پیش از تاریخ غنی است»[۱] یادمانهای فراوانی یافت می‌شود. یکی از این یادمانها

۱ - از کتاب باستان‌شناسی ایران، لوئی واندنبرگ، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام.

ویرانه‌های کاخی است از زمان اشکانیان که هرتسفلد هنگامی که در سال ۱۹۲۵ میلادی آنجا را بازدید کرده آن را کاخ فرمانداری اشکانیان نامیده است.

در بازمانده‌های این کاخ، گچ‌بریهائی است که دارای نگارهٔ چلیپای شکسته و نیز شبکه‌ای از چلیپا با چهار خال به چهرهٔ بوتهٔ گل می‌باشد.

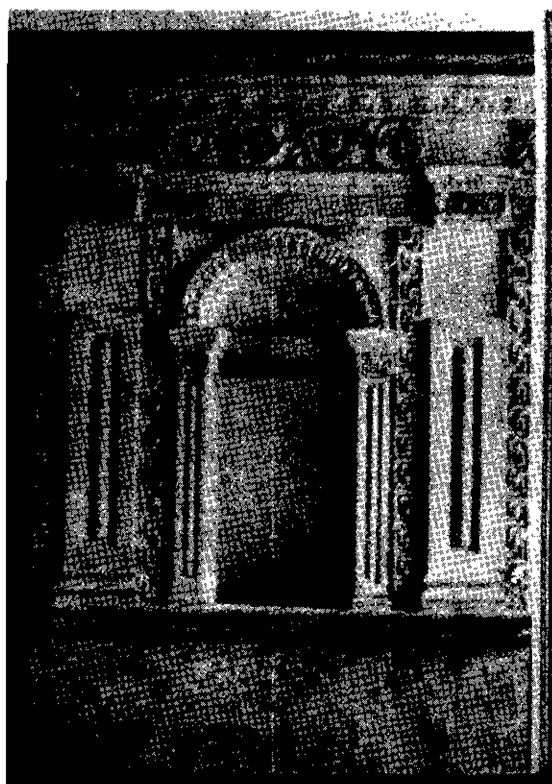


گچ‌بری اشکانی با چلیپا و چلیپای شکسته
«نگارهٔ ۷۷»

۲۸ - همچنین در تاقچه‌های ویرانهٔ کاخ چلیپا گونهٔ ساسانی در بیشاپور، گچ‌بریهائی با نگارهٔ چلیپا و چلیپای شکسته دیده می‌شود که با گچ‌بری اشکانی، دگرگونی ناچیزی در نگاره‌های چلیپا و کمانهای میان شاخه‌ها دارد. و از سوئی هنایش «تأثیر» هنر اشکانی را در دورهٔ نخست ساسانی نشان می‌دهد.



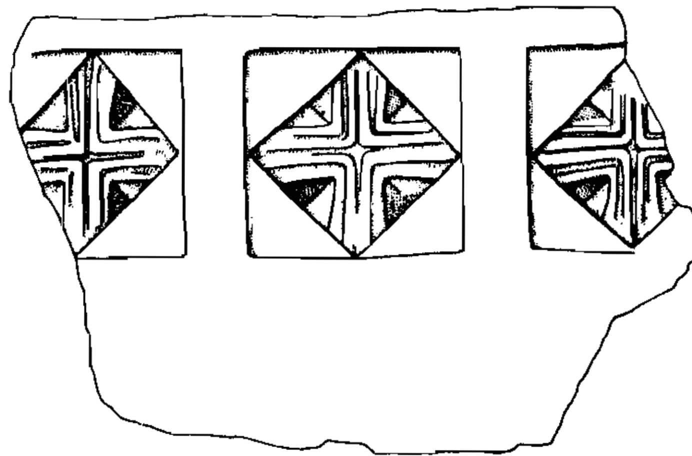
گچ‌بری ساسانی
«نگارهٔ ۷۸»

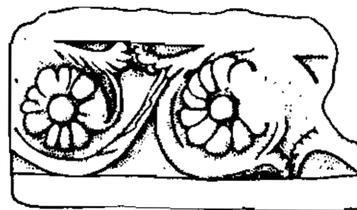


تاقچهٔ گچ‌بری شدهٔ سدهٔ سوم میلادی دورهٔ ساسانیان، در شهر بیشاپور با زنجیره‌ای از چلیپای شکسته
«نگارهٔ ۷۹»

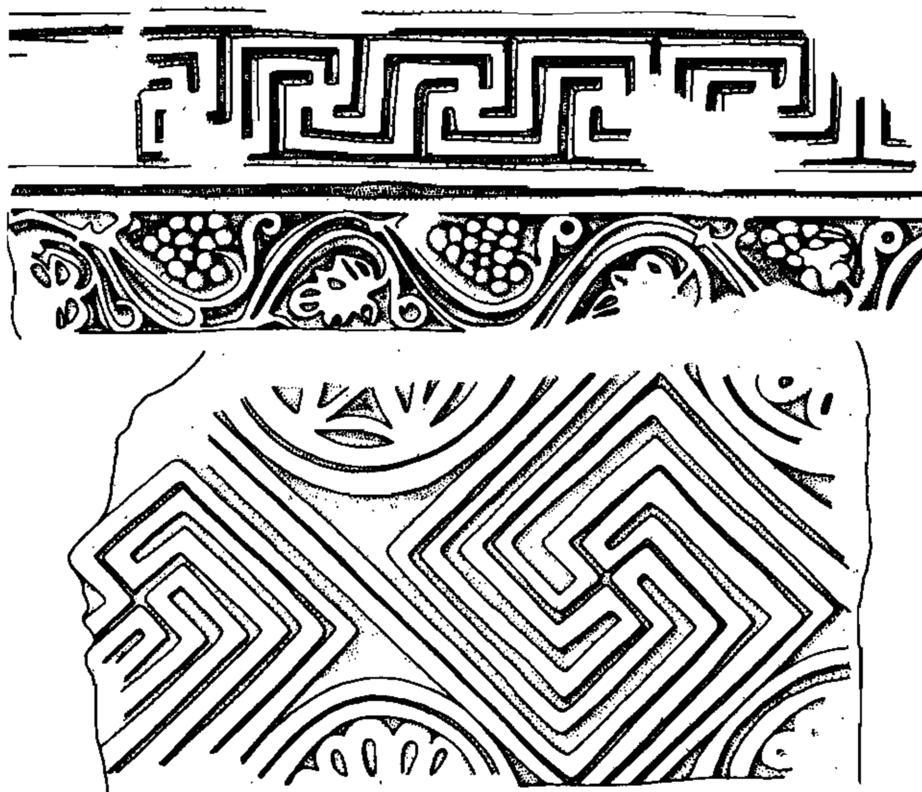
۲۹ - در ویرانهٔ «قلعهٔ یزد گرد» در کنار مرز کنونی ایران و عراق در نزدیکی قصر شیرین، گچ‌بریهای دلنشین و گیرا که از دستبرد مردم و گزند روزگار به دور مانده و ۱۳۶۶ سال را پشت سر گذارده است؛ نگارهٔ چلیپا و چلیپای شکسته همراه با گل نیلوفر آبی، برگ مو و خوشهٔ انگور، دل و دیدهٔ رهگذران و بازدید کنندگان را به سوی خود می‌کشد. اگر بازمانده‌های این دژ باستانی یا کاخ از آسیب جنگ ایران و عراق بر کنار مانده باشد؛ تا زمان یاری می‌دهد، جا دارد که موزهٔ ایران باستان بخشی ازاین گچ‌بری را به تالار موزه آورده و در چشم‌انداز ایرانیان بگذارد و از آن نگاهداری کند.

راستی که چه رازها و چه دستاوردهای هنری از ایرانیان نژاده که در این ویرانه‌ها از روزگار سیلی می‌خورد و رو به کاهش و سایش می‌نهد.

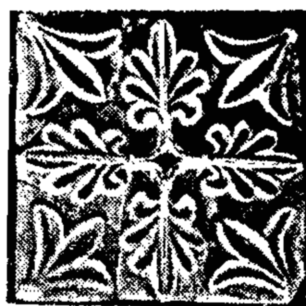




گچ‌بری با نگارهٔ گل و چلیپا «قلعهٔ یزد گرد»
«نگارهٔ ۸۰»



گچ‌بری در قلعهٔ یزد گرد با نگارهٔ چلیپای شکسته



گچ‌بری چلیپائی، ساسانی از جزیرهٔ کیش

«نگارهٔ ۸۱»

۳۰- بخشی از گچ‌بری کاخ تیسپون «در عراق امروز» از دورهٔ ساسانیان که در فاصلهٔ میان آنها گل و برگ دیده می‌شود.



«نگارهٔ ۸۲» گچ‌بری کاخ تیسفون
عکس از کتاب پروفسور پوپ

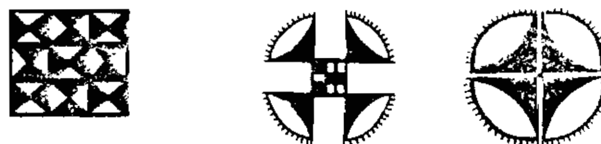
* * *

۳۱- در اینجا پیکرهٔ چند چلیپا و چلیپای شکسته را که پیرامون آن گفتگو نکرده‌ایم می‌بینید. از این پیکره‌ها در ایران فراوان یافت شده و اگر پژوهشهای باستانشناسی پی‌گیری شود باز هم یافته‌های نوینی خواهیم داشت. باید دانست:

- آثاری که در تپهٔ سیلک کاشان به دست آمده از ۶۲۰۰ سال پیش به این سوی آغاز شده.
- آثار تپه بکون در فارس از ۳۶۰۰ سال پیش از مسیح می‌باشد.



تپه سیلک کاشان



چلیپا به چهرهٔ نورافکن‌های امروزی

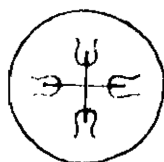
تپه موسیان



تل بکون در فارس



شوش



ایران باختری و میان‌رودان



ایران

«نگارهٔ ۸۳»۱

---

۱ - نگاره‌ها از کتاب باستان‌شناسی ایران، لوئی واندنبرگ، و:

DONALD. E. MC COWN

The comparative stratigraphy of early Iran.

نگاهی به اوستا

در آئین مزدیسنی، آتش ورجاوند و نمادِ فروغ و روشنائی بی‌پایان و جاودانه است.

فروغ آتش نموداری از فروغ اهورامزداست و از اینجا همهٔ روشنائی‌ها از پرتو خورشید گرفته تا ماه و اختران و چراغ، درخور بزرگداشت و ارج هستند چون پرتوی از کانون فروغ بیکرانه می‌باشند.[۱]

از نظر ارزش و پایگاه والائی که آتش در روزگاران کهن و نیز هم‌اکنون داراست، آتش فرزند یا چشم اهورامزدا خوانده شده و «آذر» فرشتهٔ آتش است و امشاسپند دیگری به نام «اردیبهشت» نه تنها فرشتهٔ راستی و درستی است، بلکه نگهبان آتش هم هست.[۲]

آذر جشن‌هائی که در آئین زرتشتی برگزار می‌شود، گونه‌ای پاسداری و سپاسگزاری از داده‌های خداوندی است که برترین این داده‌ها آتش یعنی مظهر فروغ خدائی می‌باشد. این جشنها برای یادآوری پیدایش آتش و کوششی است که انسان برای نگهداری از آن به کار برده است.

اگر به یاد آوریم که پیدائی آتش چه دگرگونی شگرفی در زندگی انسان نخستین پدید آورد؛ آنگاه در می‌یابیم که بجا آوردن چنین آئین‌هائی، نه تنها

---

۱ - قرآن: سورهٔ نور آیهٔ ۳۵ خداوند نور آسمانها و زمینها خوانده شده است.

۲ - از دیدگاهی دیگر هدف از آتش، آتش مینوی است که در دل انسان است و مایهٔ جنبش و پیشرفت است. آتشی که به گفتهٔ حافظ همیشه در دل ما است.

بایسته بوده، که به حق تکلیف بی‌چون و چرای انسان است.

آتش پاک کننده و گندزدا هم هست. آتش پرستش‌سو «قبله» است و موبدان در پرستشگاهها به هنگام خواندن اوستا و انجام آئین‌ها در برابر آتشدان پنام می‌بندند، و این خود گونه‌ای نگاهداری ارج و پایگاه بلند آتش می‌باشد.

در آتش نیایش بهدینان می‌سرایند: **ای خدای هستی‌بخش دانای بی‌همتا که بخشایندهٔ همه چیز و از دیدهٔ ما ناپدیدی، این آتش را که در برابر خود گذاشته‌ایم فروغ آفرینش تو می‌دانیم و آن را به منزلهٔ قبله می‌شناسیم و به وسیلهٔ این نور که ذرّه‌ای از انوار تست خواستاریم خود را به نور حقیقت تو برسانیم.**۱

آتش در همهٔ دین‌ها دارای شکوه و ارزش بوده و بزرگ شمرده شده است.

پیام‌آور کیش یهودی آوای خداوند را از درون آتش شنید.۲ و همین خداوند (یهوه) خود را آتش سوزنده و غیور خوانده است.۳

در آئین اسلام خداوند می‌گوید: **آتشی را که می‌افروزید آیا با تیزبینی در آن می‌نگرید؟ آتش را که شما از آن گرمی و روشنائی می‌گیرید، ما موجب آسایش و رفاه قرار دادیم. ما آن را سبب یادآوری قرار دادیم، پس خداوند را سپاس گوئید.**۴

* * *

در چهارشنبهٔ پایان سال خورشیدی که در ایران به نام چهارشنبه‌سوری یا چهارشنبه‌سرخی خوانده می‌شود، خانواده‌ها چند توده آتش می‌افروزند و از روی شعلهٔ آن به نیّت تندرستی و یا بازیافت آن می‌جهند، شادی می‌کنند و می‌گویند زردی من از تو، سرخی تو از من.

در سرود آفرینش کتاب «ودا» کهنسال‌ترین کتاب دینی جهان آمده است که:

«هر چیز که در آن زمان وجود داشت تهی و بی‌شکل بود، با نیروی عظیم گرما این یکتا پدیدار شد، آنگاه نخست عشق آمد و سپس سرچشمهٔ تازهٔ عقل عیان گردید.»

۱- کتاب جشنهای ایران باستان، مراد اورنگ سال ۱۳۳۵ و یکتاپرستی در ایران باستان، اورنگ برگ ۳۳۵.

۲- کتاب عهد قدیم، سفر تثنیه، باب چهارم آیهٔ ۱۲ و ۱۵.

۳- همان، آیهٔ ۲٤.

٤- قرآن مجید، سورهٔ یاسین آیهٔ ۷۹ و سورهٔ واقعه، آیهٔ ۷۱.

پس آتشی که پایه و شالودهٔ پیدایش تمدن و فرهنگ بوده است، آتشی که تاریکی را می‌زدوده و هراس را از ساختار تن آدمی به دور می‌رانده، آتشی که تیرگی نادانی را از درون انسان می‌سترد و همیشه در نهاد ما بوده است.۱ و از دید مینوی پرستش‌سو است؛ باید در جائی از آن نگاهداری و نگهبانی کرد.

در ایران کانون نگهداری آتش، این آخشیج مقدس آتشکده بود.

سه آتش بزرگ و پرشکوه در سه جای کشور در آتشکده‌هائی که به نام همان آتش‌ها خوانده می‌شد، شعله می‌کشید و بالا می‌گرائید.

۱- آذر فرنبغ، «آذر فربغ، آذر فروبا» آتش شکوه خداوندی در دشت کاریان پارس.

۲- آذر بُرزین مهر «آتش مهر بالنده» در ریوند نیشابور، ویژهٔ کشاورزان و برزیگران.

۳- آذرگشسب، (آذر گشنسب)، آذرخش یا آذر جهنده، نماد تیزی و چالاکی، در شهر شیز آذرآبادگان ویژهٔ پادشاهان و ارتشیان. این آتشکده پایگاهی بلند داشت، شاهان و سرداران به دیدار آن می‌رفتند و نیازها می‌کردند. آتشکدهٔ آذرگشسب در شهر شیز نزدیک دریای چیچست که اکنون خرابه‌های آن تخت سلیمان نامیده می‌شود قرار داشت و جایگاه فرود آمدن نخستین آتش پاک و ورجاوند است که در آغاز آفرینش فرود آمده و آنگاه از این سه آتشکده، آتش به دیگر جاها برده‌اند.

آنگاه که آغاز آفرینش بود، آتش نیز هستی یافت و سه بخش شد و هر یک به جائی آرام گرفت.

* * *

خورشید نیز بسانی که در برگهای پیشین دیدیم، نزد بسیاری از مردم جهان به سبب روشنائی و گرما بخشی خود و نیز به انگیزهٔ ویژگی پاک کنندگی و پرورش، ستایش شده و ارجمند بوده و سپس نشانواره‌هائی پیدا شده که جانشین خورشید گردیده و انسان در زندگی سیاسی و هنری خود از آن بهره‌برداری کرده است.

۱- از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند   که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

در دین مزدیسنا، خورشید، این گوی درخشان و زندگی‌بخش و نیز ماه پرتو افشان ستوده شده، زیرا هر دو همراه با دیگر اختران در زندگی بشر در زمینه های کشاورزی و دامداری سودمند بوده و هستند. خورشید با گرمی خود بالندگی و افراختگی به انسان و دام و دد و گیاه می‌بخشد، به علت خاصیت درمانی و گندزدائی می‌تواند پاره‌ای سازه‌های بیماری‌زا را نابود کند و به تندرستی و پرورش جانوران و گیاهان یاری دهد.

«خورشید جاودانی با شکوه تیز اسب را می‌ستائیم... هنگامی که خور بر آید: زمین اهورا آفریده پاک شود. آب روان پاک شود، آب چشمه پاک شود، آب دریا پاک شود، آب ایستاده پاک شود. آفرینش راستی که از آنِ خرد مقدس است پاک شود.

اگر خورشید ندمد هر آینه دیوها سراسر آنچه در هفت کشور است نابود سازند و هیچیک از ایزدان مینوی به نگهداری این جهان مادی توانا نباشند. کسی که می‌ستاید خورشید درخشان تیز اسب را برای ایستادگی در برابر تاریکی. برای ایستادگی در برابر دزدان و راهزنان و دیوانی که در تاریکی پیدا می‌شوند، او می‌ستاید اهورامزدا را، او می‌ستاید امشاسپندان را ۱ ...»

ستایش و نیرو و زور و آفرین باد به خورشید بی‌مرگ نورانی تیز اسب. ۲

در ادبیات دینی کهن ایران، جاودانگی، تندی و چالاکی «تیز اسب» و شکوه و فروغمندی برای خورشید گفته شده امّا در ادبیات دینی هند «ریگ‌ودا» خورشید با گردونه‌ای است که گاهی یک اسب و گاه با هفت اسب در گردش است.

* * *

با پیشرفت دانش پزشکی و بهداشت دریافته‌ایم که جاهای تاریک و نمناک، زیرزمین ها که نور خورشید در آنها نمی‌تابد، پاره‌ای بیماریها تولید می‌کند و برای زیستن خوب نیست. اینگونه جاها پناهگاه خوبی است برای پاره‌ای میکروبها که در برابر نور آفتاب آسیب پذیرند و تاب زندگی ندارند. از این روی هر آنچه به تندرستی آدمی و آسایش و ایمنی او یاری دهد در خور ارج

---

۱ و ۲- ادبیات مزدیسنا پورداوود، خورشید نیایش و خرده اوستا گرد آورنده موبد اردشیر آذرگشسب تهران، مهر ماه ۱۳۴۳- برگ ۲۱ و یکتا پرستی در ایران، مراد اورنگ ۱۳۳۷ چاپ دوم برگ ۲۱۶.

است.

به این انگیزه‌ها و نیز به سبب آنکه خورشید درخشان‌ترین اختر منظومهٔ شمسی است و انسان برای آن نیرو و توانی شگفت باور داشته، و چون جهان را روزانه به فروغ خود روشن می‌کرده است، از این روی آن را نشان پادشاهی نیز بر گزیده‌اند.

کرتیوس CORTIUS می‌نویسد که خورشید علامت سلطنت و اقتدار ایران بوده، در بالای چادر شاه صورت خورشید که از بلور ساخته شده بود می‌درخشید.۱

کنت کورس QUINTE CURCE می‌گوید: «بالای بارگاه شاه صورت آفتاب را در قاب بلورین، به قدری بلند نصب کرده بودند که همه می‌توانستند آن را مشاهده کنند.»۲

می‌دانیم که کشور ایران کانون مهر پرستان بوده است.

پلوتارک PLUTARQUE می‌نویسد: (هرمز در عالم معنوی به نور شبیه است و اهریمن به تاریکی و میان این دو، مهر قرار دارد.)۳

میثر MITHRA یا MITRA و به زبان پهلوی میتر MITR و به زبان فارسی «مهر» به معنی تکلیف دینی هم آمده است.

در فرگرد چهارم «وندیداد» VIDAEVADATA در آنجا که از معاهده و پیمان و بستن قراردادها گفتگو می‌کند، واژهٔ «میثر» به معنی عهد و پیمان آمده است.

«میتر» در نزد هندیان مانند «میثر» در اوستا، پاسبان راستی و پیمان است و از اینجا آشکار می‌شود که مهر نزد هر دو گروه آریائی «ایرانیان و هندیان» مقدس و درخور ستایش و بزرگداشت بوده است.

یشت دهم در اوستا به نام «مهریشت» در ستایش مهر است. در آئین مزدیسنا مهر فرشتهٔ پیمان، فرشتهٔ نگهبان راستی و دلیری و نیز فرشتهٔ فروغ و

---

۱ - ادبیات مزدیسنا، یشتها جلد یکم، پورداوود، سال ۱۳٤۷ برگ ۳۰۹.

۲ - ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا برگ ۱۲۹۵، جلد دوم، ابن‌سینا و دانش، بی‌تاریخ.

۳ - برای آگاهی بیشتر به ادبیات مزدیسنا، جلد اول برگ ٤۰۱ نگاه کنید.

روشنائی و جنگ می‌باشد.

این فرشتهٔ بزرگ و ارجمند که نگاهبان پیمانها و کیفر دهندهٔ پیمان شکنان است از فراز کوه «هرا» البرز کشورهای آریائی را زیر دید خود دارد.

کردهٔ ٤ مهریشت می‌گوید:

«مهر را می‌ستائیم که دارای دشتهای پهن است. از کلام راستین آگاه است. نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید تیز اسب در بالای کوه هرا بر آید و از آنجا آن مهر بسیار توانا همهٔ منزلگاهان آریائی را می‌نگرد.»

مهر به کشور پاکان و راستان فّر و فروغ می‌بخشد و از پیمان‌شکن و کشور دشمن فّر و پیروزی را باز می‌ستاند. توانا و آگاه و میدان دیدش گسترده است.

در نوشتارهای دینی آمده است که مهر با جنگ‌افزارهای بایسته مانند: کمان، تیر، تبرزین، نیزه، گرز، خنجر به گردونهٔ زرین که دارای چرخهای بلند و درخشان است نشسته و به چالاکی گرد جهان می‌چرخد. فرشتهٔ پیروزی «بهرام» و فرشتهٔ فرمانبرداری «سروش»، فرشتهٔ دادگری «رشن»، فرشتهٔ درستی «ارشتاد»، فرشتهٔ نیک‌بختی و فراوانی «پارند» و فرشتهٔ توانگری «ارت» در پیرامون مهر می‌تازند و به این گونه «مهر» از راستی و دلیری پشتیبانی می‌کند و دروغ و پیمان‌شکنی را پریشان می‌سازد و به جنگجویان پایداری، شکیبائی و نیرو می‌بخشد.

مهر با خورشید جدائی دارد و در بخشهای اوستا این دگرگونی به روشنی دیده می‌شود و در اوستا، یشت دیگری به نام خورشید یشت وجود دارد.

از سنجش و برابر نهادن بند سیزدهم کردهٔ چهار و بند نود و پنج کردهٔ ٢٤ مهریشت آشکار می‌گردد که مهر خورشید نیست و جز آن است.

بند سیزده کردهٔ چهار را در برگ پیش آوردیم و اینک بند ٩٥ را می‌آوریم:

«مهر را می‌ستائیم که دارای دشتهای پهن است، کسی که پس از فرو رفتن خورشید به پهنای زمین به در آید...» در پیمانی که میان دولت هیتیت HITTITE و میتانی MITANI از تیره‌های آریائی در بخشی از آسیای کوچک در ١٤٠٠ سال پیش از میلاد بسته شده، طرفین از میترا و وارونا و اندرا از خدایان هند و ایرانی یاری و

کمک خواسته‌اند. این پلمه گلین در سال ۱۹۰۷ میلادی در بغاز کوی ترکیه یافت شده است.۱

بدینگونه مهر که در ایران و هند ستایش می‌شده به کشورهای همسایه و سپس به دوردستها رفته و کم کم با الههٔ سرزمینی خورشید درآمیخت و یکی شد، لیکن بُن و ریشهٔ آریائی خود را نگاه داشت.

زرتشت برای پرهیز دادن مردم از چند خدائی و گرایش به تک خدائی و گسترش مزداپرستی از ارج و پایگاه پروردگاران آریائی کاست و مهر را که پایهٔ خدائی یافته بود، یکی از ایزدان «ورجاوندان» آئین خود به شمار آورد.۲ از این رو مهر یکی از فرشتگان و آفریدهٔ اهورامزدا به شمار آمده و این را از کردهٔ ۱۳ بندهای ۵۳ و ٥٤ مهریشت می‌توان دریافت. همچنین در بند ۱ کردهٔ ۱ این گفته پشتیبانی شده و اهورامزدا به زرتشت می‌گوید: ای اسپنتمان «زرتشت» هنگامیکه من مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را بیافریدم او را همانند خویش درخور ستایش و سزاوار نیایش آفریدم.

پس مهر فرشتهٔ تجسّم روشنائی است. مهر آمیزهٔ گوناگون آفرینش خرد مقدس را در بامدادان آشکار می‌سازد. مهر بخشندهٔ شهریاری و توانمندی است. مهر نگاهدارندهٔ کشور و خانمان است. مهر کیفر دهندهٔ دروغزن و پیمان‌شکن و گیرندهٔ فر و نیرو از کشور دشمن است. مهر دهندهٔ دارائی و فرزندان است. مهر دیده‌بان نیرومند و تیزبین کشورهای آریائی و نیروبخش ارتشیان است و آشکارا باید گفت که: **مهر خدای خورشید نیست، پرتو روشنائی در سپیده‌دمان است.**۳

---

۱ - ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، داریوش شایگان، مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها، چاپ سوم، تهران ۱۳٦۲ برگ ۵۷.
یشت‌ها جلد یکم پورداوود برگ ۳۹۵- و گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان هاشم رضی برگ ۲۸۲.

۲ - یا در اوستای نو که دو بار در زمان اشکانیان و ساسانیان گردآوری شد، جستارهائی از آئین‌های پیش از زرتشت بر آن افزوده گردید و خدایان کهن آریائی بار دیگر در آئین توحیدی زرتشت جایگاهی یافتند.

۳ - فروزه‌هائی که به مهر داده‌ایم از مهریشت اوستا است.

گردونهٔ مهر

در برگهای پیشین با بهره‌یابی از کردهٔ چهار مهریشت گفتیم که مهر بر گردونهٔ زیبا و تیزرُوی سوار است و همه گونه افزارهای جنگی در گردونه دارد و فرشتگانی او را گرداگرد جهان همراهی می‌کنند.

گردونه‌اش سبک‌بال، تندرو، بلند چرخ، مینوی و جاودانه و جهان‌پیما است.

«مهر را می‌ستائیم که دارای دشتهای پهن است، که از کلام راستین آگاه است، زبان‌آوری که دارای هزارگوش است. کسی که با گردونهٔ چرخ بلند به آئین مینوی ساخته شده، از کشور «ارزهی» به سوی کشور «خونیرس» می‌شتابد. از نیروی زمان و از فر مزدا آفریده و از پیروزی اهورا داده برخوردار است» [1] گردونهٔ مهر را زیباترین و درستکارترین آفریده می‌گرداند و این گردونه را خرد مقدس آفریدگار ساخته و از زینت ستارگان آراسته شده است.[2]

و با نگرش به بند ۱۰۰ مهریشت که می‌گوید:

هنگامی که مهر سوار بر گردونهٔ خود تازان از افق نمودار می‌شود، سوی راستش «سروش» نیک مقدس و سوی چپش «رشن» برومند و بلند بالا سوار است.

«این گردونه را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبشخور مینوی خوراک می‌یابند، می‌کِشند، سُم‌های پیشین آنها از زر و سُم‌های پسین از سیم

---

۱ - کردهٔ ۱۷ بند ۶۷ مهریشت.

۲ - با بهره‌یابی از کردهٔ ۳۴.

پوشیده است و همه به مالبند و قلاده و یوغ بسته شده که به واسطهٔ پیوستن به یک قلاب شکافدار خوب ساخته شده از فلز قیمتی، پهلوی هم می‌ایستند.»[۱]

اکنون با نگرش به سراسر مهریشت که سخن از گردونه می‌گوید می‌بینیم که مهر دارای گردونهٔ ویژه‌ای است.

پس با برابر نهادن خورشید یشت و مهریشت در می‌یابیم که در نوشتارهای دینی خورشید بسیار کم و مهر بسیار فزون در گردش خود از گردونه بهره می‌گیرد، و با نگریستن به آنچه در برگهای پیشین آورده‌ایم، آن گردونهٔ مینوی پر تکاپو که تا کنون شناخته‌ایم ویژهٔ مهر است.

چون مهر پرستی یادآور روزگار دیرین و آریائی‌های کهن می‌باشد که رفته‌رفته با آئین زرتشت در آن بازنگری شده و سازش یافته است، آیا بهتر نیست که این نشانه را نماد گردونهٔ جهان‌پیمای مهر بلند پایه بدانیم، نه گردونهٔ خورشید؟

---

۱ - مهریشت کردهٔ ۳۱ بند ۱۲۵.

نوای آشنا

روزی که برای دیدار آقای دکتر صادق ملک شهمیرزادی استاد دانشکدهٔ باستان شناسی دانشگاه تهران و دریافت بهرهٔ معنوی و آگاهی از دید گاه ایشان در زمینهٔ جُستار چلیپا رفته بودم، راستی را با انسانی رو به‌رو شدم که نرمش اخلاقی و شکیبائی ویژه‌ای از خود نشان داد و با آنکه نخستین بار بود وی را می‌دیدم، چنان برخوردشان گرم و آشنا بود که گوئی همه از «خیل آشنایان» هستیم.

استاد یاری‌ام فرمود و فرتور چند پیکره از چلیپاهای میان‌رودان را همراه با یادداشتی که در سال ۱۳۵۸ بر هامُش کتاب «گردونهٔ خورشید یا گردونهٔ مهر» آورده بود به من داد که در زیر می‌خوانید.

«اثبات اینکه صلیب شکسته علامت گردونهٔ خورشید یا گردونهٔ مهر است، بی نهایت مشگل است. چون با توجه به نقوش سفالهای سامره و متارا چنین امری غیر ممکن می‌نماید. مخصوصاً با توجه به این مهم که هنوز از نظام فکری منسجمی در این دوره اطلاعی در دست نیست.»۱

بسیار رسا و درست است. من هم می‌پذیرم که پیوند دادن این نام به خورشید یا مهر، دشوار است. ولی نامگذاری گردونهٔ خورشید را «هرتسفلد» باید پاسخ بدهد. چون این نامگذاری تا جائی که می‌دانم از وی می‌باشد، که شاید از اساطیر هند باستان و ادبیات حماسی هند و یونان و رُم گرفته است. و ما نیز بر آن باوریم که بیشتر باید بررسی کرد، همچنین استوار کردن نامگذاری «گردونهٔ مهر» هم دشوار است، ولی آیا تا پیدا شدن اسناد و شواهدی که نظم

---

۱ - منظور از این دوره حدود پنج هزار سال پیش از میلاد است که فعلاً عمر چلیپا را نشان می‌دهد.

فکری منسجم را در پیش از سپیده‌دم تاریخ برساند، و بررسی و پژوهش ژرف‌تر از سوی پژوهشگران ورزیده که از توان افزون‌تر و دانش سرشار برخوردارند باید دیده بر راه دوخت و نشست؟

اینک با نگرش به آنچه در کُراسه آمده چون ما برابر کتاب دینی باستانی ایران، مهر را دارندهٔ گردونه می‌شناسیم، این نشانواره را گردونهٔ مهر خوانده‌ایم. این مهر آن بـغ مهر است که پیش از زرتشت ستایش می‌شده، و گردونه‌اش را به چهار سوی جهان بر فراز خانمانهای آریائی می‌رانده و از آنها پشتیبانی می‌کرده، و نیز پیمان‌شکن را کیفر می‌داده است...

درست نمی‌دانیم که پرستش بـغ مهر که در هند و ایران و جاهای‌دیگر رواج داشته از چه زمان آغاز گشته. امّا می‌دانیم بسی پیش از اشوزرتشت بوده، و در بارهٔ زمان زرتشت نیز دیدگاههای گوناگون وجود دارد. زمان او را از «۶۰۰» تا «۸۵۰۰ سال»[۱] پیش از میلاد می‌دانند، که این هم خود دشواری پدید آورده است.

پس نامی را که برای ما آشناتر و در حقیقت اندک گواهی داریم به کار می‌بریم و تا روشن شدن حقایق بیشتر شکیبائی می‌کنیم.

ما می‌پنداریم از یک موضوع دیگر نباید سرسری گذشت و آن وابستگی این نشانواره به کیش زروانی «زروانیسم» است. زروانی‌ها که زمان بیکران را آفریدگار و همه چیز را آفریدهٔ او می‌دانستند، گروهی هستند که در عصر اسلامی «دهری» نامیده شده‌اند.

چلیپا به هرگونه و در هر ساختار مظهر و نشانهٔ‌گردش چرخ زمانهٔ بیکران و روند آن به چهرهٔ: **زایش و میرش، هست و نیست، گشاد و بست و پیوست و گسست** می‌باشد.

و این آسیای فلک و چرخ زمان است که می‌چرخد و می‌چرخد و همه چیز را خـُرد می‌کند و نقطهٔ پایان می‌گذارد، جز خویشتن را که جاودانه و پاینده است، نه آغازی دارد و نه پایانی.

---

۱ - هرمی پیوس و پلوتارک ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ تروا. این جنگ در ۱۱۹۰ پیش از میلاد روی داده. ارسطو زمان زرتشت را ۶۲۵۰ پیش از میلاد می‌داند. زبان‌شناسان ۱۵۰۰ پیش از میلاد زیرا زبان وداها را با گاتاها نزدیک می‌دانند. پاره‌ای از موبدان و ویل‌دورانت ۶۰۰ پیش از میلاد.

آرامگاه شاهان هخامنشی

پادشاهان هخامنشی نیز از بغ مهر بیگانه نبودند و در یادمانهای خود از او نام برده‌اند و این روشن می‌سازد که در دوران پادشاهی هخامنشی مهر هنوز دارای فَر و شکوه و گیرائی دینی بوده و مردم او را سزاوار نیایش می‌دانسته‌اند.

بر سنگ نوشتهٔ اردشیر دوم در ویرانه‌های شوش چنین آمده:

«این ایوان را داریوش از نیاکان من بنا نمود. سپس در زمان اردشیر پدر بزرگ من در آتش بسوخت. من به خواست اهورامزدا، آناهیتا و میثر دو باره ایوان را ساختم. بشود که اهورامزدا، آناهیتا و میثر، مرا از همهٔ دشمنان نگهدارند و آنچه من ساخته‌ام خراب نسازند و آسیب نرسانند.»

همچنین در سنگ نبشتهٔ اردشیر سوم در تخت جمشید آمده است که:

«اهورامزدا و بغ میتر مرا و این کشور را و آنچه را که کرده‌ام نگاهدارند.»

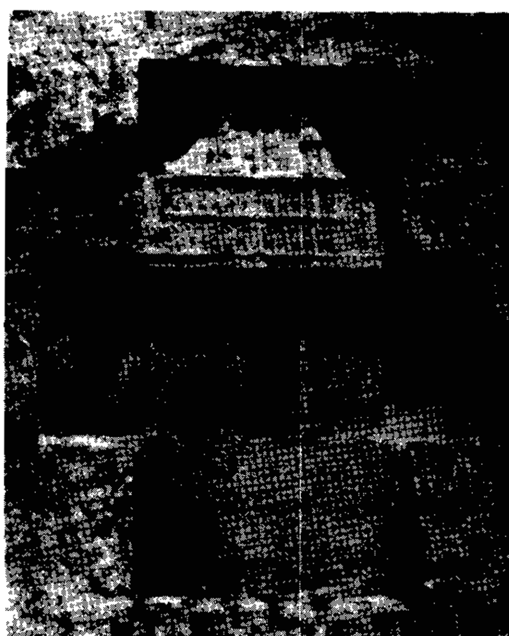
آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی در دامنهٔ کوه نقش رستم رو یا روی ساختمانی که به «کعبهٔ زرتشت» نامبردار گردیده چلیپا گونه در دل کوه کنده شده است.

در نگارهٔ زیر نظم آرامگاهها به خوبی دیده می‌شود. نخستین آرامگاه از آنِ داریوش بزرگ و پسین آرامگاه از آن داریوش دوم است. برای آنکه بهتر نمودار باشد، آرامگاه داریوش بزرگ از روبرو هم آورده شده است.

آرامگاه چهار تن از شاهان هخامنشی



داریوش دوم   اردشیر نخست   خشیارشای نخست   داریوش بزرگ



آرامگاه داریوش بزرگ

«نگارهٔ ۸۴»

همچنین آرامگاههای اردشیر دوم و اردشیر سوم در دامنهٔ کوه رحمت در تخت جمشید با نمائی چلیپاوار در سنگ کنده شده و همانند آرامگاههای کوه نقش رستم است.

* * *

آنچه را تا کنون در بارهٔ مهر گفتیم با بغ مهر «مهر باستانی» که پیش از دین آوری اشو زرتشت نیایش می‌شده بستگی و پیوند دارد.

هنگامیکه زرتشت دست به یکرشته پیرایشهای دینی زد و رو به یکتائی (وحدت) آورد، تنها اهورامزدا را یکتا هستی‌بخش و آفریدگار جهان شناساند و جهانی نو پدیدار ساخت. از این روی بغان گوناگون را فرو افکند و مهر را که پایهٔ خداوندگاری یافته بود به پایگاه یکی از ورجاوندان در اوستا شناخت و «مهریشت» را که بسیاری از نوشته‌های آن یادبود دورهٔ بغانی مهر است، سرود یا دوستداران مهر در اوستا وارد کردند.

اینجا پرسشی پیش می آید که چرا دوباره به هنگام هخامنشیان مهر در رخت بغان پدیدار می‌شود و شاهان بدو سوگند می‌خورند و از او می‌خواهند که پشتیبان کارهای آنان باشد و هر چه کرده‌اند، همراه با اهورامزدا و آناهیتا، از گزند ویرانی و آسیب دشمنان نگاهدارد؟

پاسخ را در کتاب آئین مهر «میترائیسم» نوشتهٔ پژوهشگر فرزانه هاشم رضی می‌جوئیم:

(هر گاه توجهی به اجتماع و اخلاق عصر هخامنشی بیفکنیم، متوجه خواهیم شد که به چه جهت مهر دگر باره تجدید حیات کرد. مهر مظهر پیمان، دوستی و مودت، شجاعت و قهرمانی، راستی و استواری، توانائی و پهلوانی بود و شاهنشاهی هخامنشی و مردم آن زمان به چنین خدا یا ایزد نگهبانی نیاز داشتند. ایزدی که دسته‌های به هم آمده و انبوه سپاهیان را که در اکثریتی قابل توجه بودند حفظ کند.)[۱]

همچنین نظر دانشمند گرانمایه یحیی ذکاء را نیز یاد آور می‌شویم:

«... پس از زمان کورش بزرگ به علت پیشرفت‌هائی که در شئون مختلف

---

۱ - آئین مهر (میترائیسم) هاشم رضی، سازمان انتشارات فَرَوَهَر، تهران سال ۱۳۵۹ برگ ۵۱.

نصیب مردم ایران گردید و همچنان ادامه یافت، و نیز به سبب فتوحات و کشور گشائی‌هائی که با دست سربازان و سرداران ایرانی انجام گرفت و برای حفظ و نگاهبانی کشور پهناور هخامنشی، جنگ و جنگاوری از امور اساسی دولتی محسوب گردید و آبادانی و ثروت و شکوه و تجمّـل دوستی در زندگانی شهرنشینان شروع به خودنمائی کرد، این تغییرات مهم و محسوس اجتماعی باالطبع در نوع عقاید و پرستش پارسیان و هخامنشیان مؤثر افتاد ... از آن جمله دو خدای نور و پیمان و جنگ (مهر) و خدای آبها و آبادانی و مواشی و ثروت و شکوه (اناهید) اهمیت بیشتری کسب کردند و در جنب اهورامزدا جای گرفتند ...»[۱]

از سوی دیگر نباید آزاداندیشی هخامنشیان را در روا شمردن آزادی دینی که از آن نویسندگان به نام «تساهل مذهبی» نام برده‌اند، از یاد برد.

۱ - مجلهٔ هنر و مردم شمارهٔ ۱۲۵ اسفند ۱۳۵۱ خورشیدی.

کیش مهری

بررسی های استاد ذبیح بهروز[۱] نشان داد که کیش مهری که دین اشکانیان بوده و سپس به کشور رُم و دیگر جایها رفت و یادمانی از آن در کشورهای گوناگون جهان از انگلستان گرفته تا سرزمین چین یافت شده، جز آئین مهر پرستی پیشین است. آورندهٔ کیش مهری کسی است تاریخی به نام مهر که سپس «مسیحا»[۲] خوانده شده و با عیسی مسیح جدائی دارد.

«به پندار پارسیان ٦۵ سال پس از تسلط اسکندر بر سرزمین بابل، ۵۱ سال پس از آغاز شاهی اشکانیان، مریم دختر عمران، عیسی پسر مریم علیه‌السلام را بزاد. ولی به پندار نصاری، توّلد عیسی ۳۰۳ سال پس از تسلط اسکندر بود.»[۳] و در جای دیگر می گوید: «در ایام ملوک‌الطوایف ولادت عیسی صلوات اله علیه بود. این ولادت در سال ٦۵ از غلبة الاسکندر بر سرزمین بابل در سال ۵۱ اشکانی بود.»

(مطابق تاریخ نصارای ملکانی و دیگر فرقه‌های نصارا از تولد مسیح تا وقت حاضر یعنی سال ۳۳۲، نهصد و چهل سال است و سالهای اسکندر هزار و

۱- تقویم و تاریخ در ایران: ذ. بهروز، تهران ۱۳۳۱.

۲- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به جستار در بارهٔ مهر و ناهید، دفتر نخست، دکتر محمد مقدم برگ ٦٨.

۳- تاریخ طبری جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲ خورشیدی برگ ۵۰۱.

دویست و هشتاد و پنج سال و از اسکندر تا مسیح ۳٦۹ سال است.)۱

از نوشته های طبری و مسعودی، این بهره به دست می آید که نجات‌بخش، «مسیح» که در سال پنجاه و یکم پادشاهی اشکانیان زاده شده با مسیحی که در ۳٦۹ سال پس از تاخت اسکندر به بابل پا به جهان گذارده دو کس هستند. مسیح یا رهائی‌بخش نخستین مهر و دیگری همان است که به «یشوع ناصری» شناخته شده است. چون فاصلهٔ میان اسکندر و سال ۵۱ اشکانی نزدیک ۱۳۰ سال است و تا سال ۳٦۹ که مسعودی می گوید و سال ۳۰۳ که طبری می‌نویسد، بیش از دو سده تفاوت دیده می‌شود. یعنی میان پیدایش مهر و عیسی «یشوع ناصری» این فاصله زمانی وجود دارد. زادروز مهر نزدیک به سیصد سال پیش از تاریخی است که عیسویان تولد عیسی را جشن می گیرند، لیکن تاریخ زند گانی و آئین و آموزش این دو، بسیار درهم آمیخته است.

کیش مهر در زمان اشکانیان به تندی گسترش یافت، نخست در ایران، سپس در سرزمینهائی که زیر فرمان ایرانیان بود و آنگاه در میان ارتشیان یونان و رُم.

زیرا اینان نخستین گروههائی بودند که در نبردهای ایران و رُم در پیرامون دریای اژه با ارتشیان ایران روبرو شدند و با کیش مهری آشنائی یافتند. در این جنبش دینی یونانیان اندک‌اندک و رُمیها فراوان آئین‌پذیر و کوشا بودند.

آنتیوخوس ANTIOCHUS یکم «٦۹ - ۳٤ پیش از میلاد» فرزند مهرداد کالی نیکوس پادشاه کماژن در سوریه سلطنتی به وجود آورد ایرانی که عنصر یونانی نیز به علت حملهٔ اسکندر و نزدیکی با یونان در آن دیده می‌شود. این خانواده خود را از خاندان داریوش بزرگ می‌دانستند و به آن می‌بالیدند.

آنتیوخوس جشن‌هائی برای مهر برپا کرد و سنگ‌نوشته و تندیسی از مهر و خود در نمرود داغ به یادگار گذاشت. وی در سنگتراشی نمرود داغ در برابر

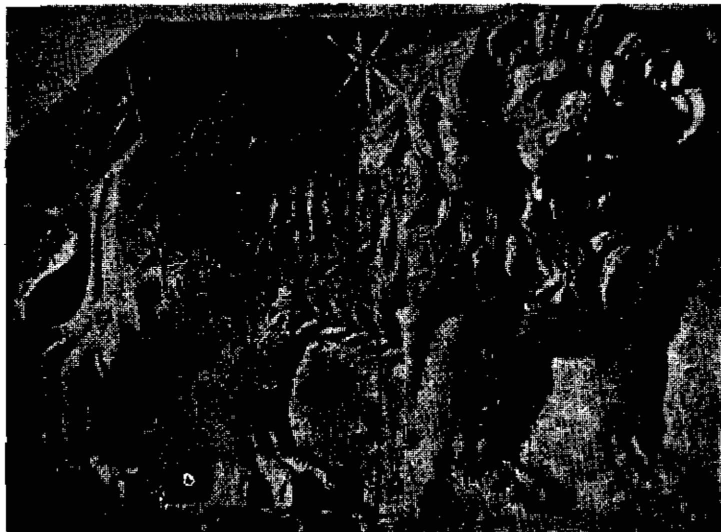
۱- مروج‌الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳٤٤ خورشیدی برگ ۵۵۲ و ٦۱۹.

مهر ایستاده و دست خود را به نشانهٔ پیوند و اعتقاد به آئین مهری به سوی او برده است. یا در حال گرفتن چیزی است.



سنگتراشی در نمرود داغ
آنتیوخوس کماژن و مهر با کلاه ویژهٔ خود و شادوردی از فروغ بر پیرامون سر
«نگارهٔ ۸۵»

بر تخته سنگی که از نمرود داغ فرادست آمده و در موزهٔ برلن نگاهداری می‌شود، شیری ایستاده کنده‌کاری کرده‌اند که دورادور و روی بدنش را چلیپا به گونهٔ ستاره «چلیپای مرکب» نقش کرده و هلالی هم به گردنش آویخته‌اند. گفته می‌شود این پیکره نشانهٔ زایچه آنتیوکوس یکم پادشاه کوماژن "COMMAGEN" می‌باشد که در شمال خاوری سوریه قرار داشته است.



شیر و چلیپا از نمرود داغ
«نگارهٔ ۸۶»

از دین مهری که شگفت‌انگیز در کشورها گسترش می‌یافت و مردم پذیرندهٔ آن می‌شدند کتابی برجا نمانده است.

چون نوشته و کتابی از پایه و فرزان دین مهری در دست نداریم (اگر بوده از میان رفته و یا از میان برده‌اند) بنابراین:

«۱- آثار حجاری در افغانستان و خراسان تا انگلستان.

۲- آنچه عیسوی و بودائی از دین مهر گرفته یا تقلید کرده است.

۳- آثاری که در چین کشف شده است.

٤- کتب تاریخ و تفسیر اسلامی.

۵- کتب تاریخ رُمی و یونانی.

٦- مذهب مهر و عشق در ادبیات عارفانه مغانهٔ فارسی ولی نه صوفیانه.

می‌توان پی برد که در دین مهری:
جهان یک آفریدگار درخور ستایش دارد.
پیشوایان دین و دولت انتخابی و ثروت باید محدود باشد.
بنده‌داری و بیش از یک زن نارواست.
گناه بخشیدنی نیست.
مردم چهارسوی جهان باید با هم دوست شوند و صلح کل در جهان فرمانروا شود و صلیب علامت این اتحاد است.»[۱]

می گویند پس از آنکه داوخواه از آزمایش پذیرش به آئین مهر پیروز بیرون می آمد و پایگاه‌های هفت گانهٔ: کلاغ، کرکس «دورهٔ پوشیدگی»، سرباز، شیر، پارسی، خورشید، پدر (پیر) را می گذرانید نشانی با مُهرِ مهر بر پیشانی او می‌زدند، و با چلیپا داغ می کردند. گاهی این نشانه بر دست یا جای دیگری از بدن زده می‌شد و یادآور سوگندی بود که هنگام سرسپردن خورده بودند و نیز برای شناسائی میان خودشان (پیروان مهر) به کار می‌رفت.[۲]

دین مهری که آسیای کوچک، کلده و بابل را فرا گرفته بود، در سدهٔ نخست پیش از میلاد به اروپا راه یافت. رفته‌رفته پیروان زیادی پیدا کرد و تا روزگار پادشاهی کنستان‌تین در برابر عیسویت سخت پایداری می کرد و بسیار پذیرنده داشت.

آئین مهر در کشور رُم چنان با شور و گرمی پذیرفته شد که بسیاری از سرداران و امپراتوران پرستشگاه‌های بزرگی برای مهر ساختند، امروز هم بیشترین یادمانهای مهری در کاوشهای آن سرزمین به دست می آید.

در سده‌های نخستین میلادی آئین مهری همچنان در رُم زنده و بالنده و شورانگیز می‌نمود و در کنار مسیحیت به پیشرفت خود ادامه می‌داد و در سراسر اروپا با گرمی و شور پذیرفته می‌شد.

(پرستش میترا، ایزد آفتاب ایران باستان به ویژه میان لشگریان پادگان‌های

---

۱ - برگ ۲٤ مقدمه به قلم: ذ. بهروز بر قصهٔ سکندر و دارا، اصلان غفاری.

۲ - آئین مهر، تحقیق و نوشتهٔ هاشم رضی. و جستار در بارهٔ مهر و ناهید، دکتر محمد مقدم، و کتاب تمدن ایرانی.

رومی در همهٔ اردوگاه‌ها از فرات تا رود «رن» گسترش یافت. الگبال ELAGABAL، امپراتور رُم (۲۲۲-۲۱۸ میلادی) در آغاز سدهٔ سوم میلادی فرمان داد که در اورشلیم «بیت‌المقدس» معبد این ایزد بنا شود و خود ریاست «راز مقدس» را بر عهده گرفت.)[۱]

دیو کلسین «۳۰۵-۲۸٤ میلادی» که سخت وابسته به کیش مهری بود، می‌خواست عیسویان را از ارتش بیرون کند و در سال ۳۰۳ فرمان داد که همهٔ کلیساها را ویران کنند. چند سال بعد که دیو کلسین DIO CLETAIN، گالریوس GALERIUS ولی سینیوس LICINIUS با یکدیگر دیدار کردند به تعمیر و بازسازی پرستشگاه‌های میترا پرداختند.[۲]

و گروهی در زیر هنایش (تأثیر) فلسفهٔ مهری با آئین عیسای مسیح به دشمنی و پیکار برخاستند. و اگر این پیکارهای عقیدتی همچنان راه می‌پیمود و گسترده می‌شد، جهان کیش و جنبش فکری مهری را پذیرفته بود.

در پیش گفتیم که دین مهری تا امپراطوری کنستان‌تین CONSTANTIN از پیشرفت فراوانی برخوردار بود و درگیری و برخورد نظامی میان ایران و رُم نیز پیشینه‌ای کهن داشت. در فاصلهٔ پادشاهی شاپور یکم و شاپور دوم به انگیزهٔ رویاروئی‌های دینی و سخت گیریهای موبد کرتیر و وجود گروهی عیسوی در ایران و بهره‌برداری از راه‌های دریائی تضادهای سیاسی هم پیش آمده بود. کنستان‌تین «قسطنطین» امپراطور رُم (۳۰٦-۳۳۷ میلادی) که همزمان با شاپور بزرگ «دوم» (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) بود. در سال ۳۳۰ میلادی پایتخت خود را از شهر رُم به نزدیکی دریای بسفر آورد و شهر قسطنطنیه "CONSTANTINOBLE" را در جای اتصال آسیا و اروپا ساخت تا به مرزهای ایران نزدیکتر باشد. وی به دین مسیح در آمده بود و این دین را گسترش می‌داد. چون گروهی عیسوی در ایران بودند و برخی از ایرانیان نیز گرایش‌هائی یافته بودند، در زمان شاپور دوم سخت گیریهایی در بارهٔ پیروان این دین به کار رفت. شاپور بزرگ آشکارا و روشن انگیزهٔ این سخت گیریها را چنین می گوید:

---

۱ - تمدن ایران ساسانی، ولادیمیر گریگوروویچ لوکونین، ترجمهٔ عنایت‌اله رضا، برگ ۱۱٦.

۲ - ایران و تمدن ایرانی، کلمان‌هوار، ترجمهٔ حسن انوشه، برگ ۱۱۵.

آنها، «مسیحیان» در سرزمین ما زندگی می‌کنند ولی شریک در احساسات و علایق قیصر دشمن ما هستند.۱

کیش مهر از راه رُم به دیگر کشورها رفت و آثاری از خود برجا گذاشت چنانکه پیکرهٔ مهر بر لوحه برنجی از اسپانیا۲ در یک گورستان پادشاهی و به سال ۱۹۵۷ میلادی در شهر بخارست کشور رومانی در غاری به نام غار آدم، چند لوح مهری۳ و در ایتالیا نیز پرستشگاه مهری به دست آمده است. این کیش نه تنها اروپا بلکه شمال افریقا را نیز فرا گرفت، با آنکه شکست‌ها به کیش مهر خورد، باز هم پایه و بُن‌مایهٔ آئین‌های دیگر شد و کیش‌های دیگر بسی از تراداده‌ها و راه و روشها و بُن‌یاد خود را از مهریان به وام گرفتند.



پیکرهٔ مهر بر مُهری که از یک گور در اسپانیا یافت شده و نقش چلیپا بر رخت وی

«نگارهٔ ۸۷»

۱ - میراث ایران، ترجمهٔ احمد بیرشگ و دیگران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، برگ ۵۰۰.
تاریخ ایران باستان، دیاکونوف، ترجمهٔ روحی ارباب بنگاه ترجمه و نشر کتاب، برگ ۳۹۱.
۲ - جستار در بارهٔ مهر و ناهید دکتر محمد مقدم.
۳ - تاریخ و فلسفه مذاهب جهان، جلد دوم، دکتر پازارگاد، برگ ۴۵.



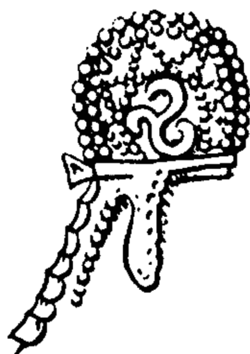
نقشی از مهر با چلیپائی بر جامه در ویرانه‌های دورا DOURA نزدیک حران ـ سدهٔ نخست میلادی
«از کتاب سهم ایران در تمدن جهان»
«نگارهٔ ۸۸»

برداشت از نشانوارهٔ ساسانی

سکهٔ سیمینی از فرمانروای پارسی به نام پاکُـر که پیش از پیدایش دولت ساسانی در پارس فرمانروائی داشته در موزهٔ بریتانیا نگاهداری می‌شود که دارای این نشانه می‌باشد.[1]



بر یکی از تاجهای گوهرنشان اردشیر ساسانی پایه گذار شاهنشاهی ساسانیان نگاره‌ای همانند پیکرهٔ بالا دیده می‌شود که هم می‌توان آن راپروانه‌ای دانست که چرخ آفرینش را می‌چرخاند و هم دستگاه‌های تخشائی، هنری، فرهنگی و اقتصادی را به کار می‌اندازد و سیاست کشور را می‌گرداند. و نیز بانگرش به اینکه اردشیر خود از یک خانوادهٔ دینی بوده و نیاکانش سرپرستی پرستشگاه آناهیتا را در پارس داشته‌اند، می‌توان آن را نمادی از سه هوخت «اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک»[2] که سامان زندگی و چرخش به هنجار جامعه بُر آن است، پنداشت. از سوی دیگر یادآور گونه‌ای چلیپا است، زیرا گیسوانی را که بدینگونه چون دانه‌های زنجیر بر پیرامون چهره و گردن ریخته و چین و شکن برداشته است، سرایندگان به چلیپا همانند کرده‌اند.



کلاه اردشیر ساسانی
«نگارهٔ ۸۹»

---

۱ - تاریخ ایران کمبریج جلد سوم برگ ۳۲۰.

همچنین بر روی برخی از سکه‌های ساسانی با سر اسب این نگاره نقش شده است.
باید بیفزایم، آنچه در بارهٔ این مفاهیم گفته شد گمان است و هیچگونه سندی در دست نداریم.

در اینجا از عصر ساسانی بیرون می آئیم و تا به هنگام سری به مسجد جامع شهر باستانی نائین که بر ویرانه‌ای از دوران ساسانی ساخته شده، می‌زنیم.

بر دیوار مهراب «محراب» این مسجد، نشانوارهٔ نامبرده را که خود گونه‌ای چلیپا است می‌بینیم.

سپس در دوران اسلامی خواهیم دید که این پیکره با نام «علی» آرایه‌ای ساخته که زیب کاشیکاری مسجدها است.



مهراب مسجد نائین ـ از جلد VIII کتاب پوپ صفحهٔ ۲٦۷.



نقشی از مسجد جامع ورامین

«نگارهٔ ۹۰»

در سال ۱۳۵۳ خورشیدی، سازمان مدیریت صنعتی این نشانوارهٔ ساسانی را با الهام گرفتن از نگارهٔ یک مهر روزگار ساسانی که در کاوشهای کرمان به دست آمده با نهادن یک دایرهٔ سیاه «گوی» در درون هر یک از کمانها «دندانه ها» نشان سازمانی خود برگزیده و در همان سال به ثبت رسانیده است. در بارهٔ انگیزهٔ گزینش این نشانواره برای چنان سازمانی، می گویند:

چون این سازمان در کارهای سه گانه: آموزش، پژوهش، و رای‌زنی، کار می کند دایرهٔ میان هر یک از کمانها نمایانگر این سه کار می‌باشد و چون سه نیم‌دایره (کمانها) چهرهٔ گردش و چرخش دارد، می‌تواند گویای گردش صنعتی و مدیریت وابسته به آن باشد.۱



نشانوارهٔ سازمان مدیریت صنعتی
«نگارهٔ ۹۱»

* * *

بر پایهٔ آنچه شاپور یکم در سنگ نوشتهٔ خود آورده است، ایران ساسانی سرزمین های: مرو، هرات، ابرشهر، سکستان، تورستان، کرمان، مکران، هند و کوشان‌شهر را در دست داشت. شاهزادگان ساسانی که در این بخش فرمانروائی داشته‌اند به نام: «**شاه سکستان، تورستان و هند تا کرانهٔ دریا**» خوانده می‌شدند.

بر سردر کاخ داریوش در تخت‌جمشید نوشته‌ای است که می گوید:

«**سپنتامد ماه از سال دوم.۲ بغ مزداپرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران و انیران که چهر از ایزدان دارد، آنگاه که شاپور سکانشاه فرمانروای تورستان، سکستان و هند تا کرانهٔ دریاست. فرزند بغ‌مزداپرست، هرمزد شاهنشاه ایران و انیران که چهر از ایزدان دارد، از کاخ خداوندیشان روانهٔ سفر شد. و از این راه**

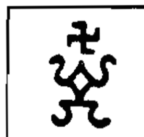
۱- از آقای مرتضی نظر که در بخش فنّی و انتشارات سازمان مدیریت صنعتی آگاهی بسنده به من دادند سپاسگزارم.

۲- سال دوم پادشاهی شاپور دوم برابر است با ۳۱۲ میلادی.

که از استخر می‌گذرد، وی روانهٔ سکستان شد و به کوه رسید و به سدستون آمد و کنار این بنا، شراب نوشید و بهرام فرزند «نهو هرمیزد» اندرز بد سکستان و مغ نرسی فرزند ورازودن، فرزند ریومهر، شهرب‌ری و نرسی دبیر و دیگر آزادان پارس و سکستان و تورستان و فرستادگان همهٔ سرزمین‌ها همراه او بودند. او سروری بزرگ فراهم آورد و او فرمان داد ایزدان را ستایش کنند. او پدر و نیای خود را ستود. او شاهنشاه شاپور را ستود. او خویشتن را ستود، او کسانی که این کاخ را بنا نهادند ستود. خدایش بیامرزاد.»[۱]

از این شاهزادگان که در توران، سکستان و کوشان تا کرانهٔ دریا فرمانروائی داشته‌اند سکه‌هائی بر جای مانده که گاه با پاره‌ای نمادهای بودائی در آمیخته است.

از بهرام سکانشاه که در سرزمین‌های نامبرده فرمانروائی داشته، سکه‌هائی با نگارهٔ چلیپا «دو گونه» در دست است که در زیر دیده می‌شود.



روی سکه بهرام سکانشاه «کوشانی ـ ساسانی»[۲]
«نگارهٔ ۹۲»

در پاره‌ای سکه‌های ساسانی بر ستون آتشگاه یا آتشدان «شاپور یکم و بهرام دوم» و نیز بر افسر برخی پادشاهان «بهرام یکم و نرسی» و گاه بر روی سکه‌ها، سه گوی خُرد، دیده می‌شود. ما آنها را نموداری از سه هوخت «اندیشه، گفتار و کردار نیک» می‌شناسیم، نه از مظاهر بودائی.[۳]

این سکه‌ها در شهرهای درون ایران زده شده و با نام شاهنشاه است، نه شاه. پس نه تنها بودائی نیست، بلکه باید آن را نماد سه گوهرِ آئین مزدیسنی شمرد،

۱- تمدن ایران ساسانی، ترجمهٔ عنایت‌اله رضا، برگ ۲۰۷.
۲- تمدن ایران ساسانی، برگ ۳۷۸.
۳- اشاره به گفتهٔ ولادیمیر گریگوروویچ لوکونین که در کتاب تمدن ایران ساسانی آنها را نماد بودائی می‌داند.

که در بردارندهٔ شیوهٔ تفکر فلسفی و جهان‌بینی ایرانی است.

مگر نه این است که اردشیر یکم آئین زرتشتی را رواج بخشید و آئین سراسری ایران نمود، و شاهنشاهان پس از او برنامه و سیاست درون مرزی او را پی گیری نمودند و موبد کرتیر گامهای سخت و استوار و گاه خشونت‌بار حتّی در سرزمین‌های تابعهٔ ایران برای گسترش و همگانی شدن دین زرتشتی برداشت؟

پس چرا به راه دور برویم و انگیزهٔ این کار را در دوردستهای و سراب گونه‌ها جستجو کنیم!!

گوی‌های خُردی هم که به گونهٔ «سه نقطه» بر افسر شاهان دیده می‌شود، نیک باید دانست از سنگهای گرانبهائی (یا گوی‌های سیمین و زرّین) است که پادشاهان بر تاج یا جامهٔ خود می‌نشاندند و این هم باز همان حقیقت سه گانه بالا را گواهی می‌دهد.

بر تاج نرسی پادشاه ساسانی این سه گوی به خوبی دیده می‌شود.



نرسی پسر شاپور و نوهٔ اردشیر بابکان



روی سکه بهرام، تاج با سه گوی

«نگارهٔ ۹۳»

ساختمانهای چلیپاوار

ویرانه های بازماندهٔ ساختمان‌هائی به پیکرهٔ چلیپا در ایران دیده شده و ما درست نمی‌دانیم اینگونه ساختمان‌ها بر بنیاد فلسفهٔ فکری و کیش و آئین پی‌ریزی شده، یا برای دست‌یابی آسان به نیازمندی‌های نخستین زندگی آدمی به‌ویژه در زمستان‌ها. اینگونه ساختمان‌ها می‌تواند اتاق‌های فراوانی را در همه سوها دارا باشد و هنگامیکه در آن بسته شد به پیکرهٔ دژی در می آید که پدافند از آن ساده‌تر و کاچال و کالا در آن زیر دید بیشتر می‌باشد.

از سوی دیگر ممکن است تنها یک طرح‌ریزی و شیوهٔ ویژه‌ای در معماری زمان باشد.

ساختمان‌هائی از اینگونه با سنگ و آجر ساخته شده یا در کوهها تراشیده‌اند، شاید از این جاها فراوان بوده ولی چون با خشت و گل پایه‌ریزی شده و بالا آمده است به دنبال گذشت روزگار و دگرگونی‌های جوی از میان رفته. اینک افزون بر آنچه در بارهٔ آرامگاه شاهان هخامنشی گفته شد چند نمونه را برای آگاهی، کوتاه و فشرده در اینجا می آوریم:

۱ - در کاوشهای شهر بیشاپور که در روزگار پادشاهی شاپور نخست ساسانی بنیاد گرفته، بازماندهٔ یک آتشگاه و چند کاخ به دست آمده. یکی از کاخ‌ها در سوی جنوب غربی آتشگاه است. این کاخ تالار بزرگی چلیپاوار دارد که روی آن را با آسمانهٔ گنبدی پوشانیده‌اند. در اندرون تالار تاقچه‌هائی است که با گچبریهای رنگ آمیزی شده آرایش و زیبائی گرفته است. در آنها

خط‌های شکسته همانند چلیپا و نگارهائی از شاخ و برگ دیده می‌شود.۱

۲ - استاد مهندس مهدی بازرگان می‌نویسند: (به فاصلهٔ ۹۷۰۰ متر در شرق شهر ری سمت چپ جادهٔ قدیم خراسان در دامنهٔ کوههای مسگرآباد در میان درّهٔ تنگنائی، یک آبادی کوچک و بی‌خانوار جا گرفته است که دارائی آن منحصر به چند صد درخت انار و انجیر به انضمام توتستان محقّری می‌باشد. تنها نشانهٔ این آبادی چنارهای کهنسالی است که اطراف استخر کاشته شده و از دور سر و کلهٔ خود را به کسانی که از کنار کارخانهٔ غنی‌آباد به سمت جاده خراسان می‌روند نشان می‌دهد. این دیه را زندان می‌گویند و نام زندان به مناسبت یک بنای سنگی می‌باشد که سالیان دراز است در پیشاپیش آبادی مانند یک پست مقدم نظامی پشت به آبادی و رو به جلگه پهناور فشاپویه و ورامین سینه سپر کرده است و به اعتقاد مردم، سابقاً زندان هارون‌الرشید خلیفهٔ عباسی بوده ولی فعلا پناهگاه گوسفندان و طویلهٔ درازگوشان می‌باشد.)۲

این نوشتار طولانی است و در طی آن گفته می‌شود که بنای سنگی دو اشکوبه است و در هر اشکوب چهار دهلیز عمود بر یکدیگر بر روی هم صلیبی را تشکیل می‌دهد. مابین شاخه‌های صلیب چهار اطاق مربع هر یک دارای مدخل واحد است. درها در جهت معین، حول مرکز بنا دور می‌زند و محور آنها چه در طبقهٔ اول و چه در طبقهٔ دوم درست در وسط دهلیز قرار گرفته است. نویسنده چند فرضیه از جمله پاسگاه نظامی، کاروان‌سرا یا زندان بودن آنجا را نپذیرفته و فرض آتشکده یا پرستشگاه بودن آنجا را پذیرفته و می‌پندارند که ساختمان از پایان دورهٔ ساسانی یا روزهای نخستین دورهٔ اسلامی باشد.

اگر این مکان درست همانجائی باشد که ابودلف توصیف می‌کند، چندان دور نیست که این ساختمان زندان بوده است. در این باره به سفرنامهٔ ابودلف در ایران نگاه می‌کنیم.

ابودلف الخزرجی جهانگرد تازی که در سالهای ۳۳۱-۳۴۱ هجری قمری

---

۱ - کتاب باستان‌شناسی ایران باستان. و اندنبرگ، ترجمه عیسی بهنام برگ ۵۵.

۲ - مجله صنعت، مقالهٔ زندان هارون‌الرشید .یا آتشکدهٔ ساسانی، مهندس مهدی بازرگان شمارهٔ ۲۰ سال ۱۳۲۳ - نقل از آثار تاریخی تهران سیدمحمدتقی مصطفوی.

برابر با ۹٤۲-۹۵۲ میلادی در ایران به گردش پرداخته می‌نویسد:

(در جهت شرقی ری مکانی است به نام جیل آباد که ساختمانها و ایوانها و تاقهای بلند و استخرها و گردشگاههای زیبا و عجیبی دارد و مرد آویژ «مرد آویج» آن را بنا نموده است. هر کس این آثار را می‌بیند بدون تردید گمان می‌کند از ساختمانهای قدیم خسروی می‌باشد. در این مکان زندان بزرگ و هولناکی وجود دارد که اطراف آن را دریاچه بسیار عمیقی فرا گرفته و بر بالای آن یک دژ محکم گلی بر روی یک ایوان خاکی برپا می‌باشد. این دژ به قدری محکم است که نقب آن برای راه یافتن به خارج غیر ممکن است و هیچ تباهکاری نمی‌تواند با توسل به هر گونه حیله از آنجا رهائی یابد.)

چنانچه این جا همان مکان گفته شدهٔ پیشین باشد، با نگرش به گزارش ابودلف روشن می‌شود که این ساختمان:

الف ـ در همان سده‌های نخستین اسلامی به دست خاندان زیاری که بر بخشی از ایران پادشاهی داشتند ساخته شده.

ب ـ نظریهٔ زندان بودن آن نیز تا به دست آمدن مدارک دیگری پذیرفته می‌شود. ولی نه زندان هارون‌الرشید بلکه زندان مرد آویج زیاری پادشاه ایران «۳۲۳-۳۱٦ هجری» و دیگر زیاریان.

پ ـ رفته‌رفته این روستای آباد و سبز و خرّم ویران شده و از یاد رفته است و تنها ساختمان و درختان کهن و آثار استخر بر جا مانده.

ت ـ چون زیاریان از مردم شمال ایران بوده‌اند باید نام روستا را گیل آباد دانست.

* * *

۳- سفیر فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا که در سال ۱۰۱۳ هجری قمری، «۱٦۱٤ میلادی» از راه جزیرهٔ هرمز به لار آمده و به دربار شاه عباس بزرگ راه یافته است، در سفرنامهٔ خود راجع به آب انباری در لار می‌نویسد:

(این آب انبار به شکل صلیب ساخته شده و چهارطاقی کوچکی که از آن یاد کردیم در تقاطع اضلاع چهارگانهٔ آن واقع است. چنانکه بالهای آب انبار و باالنتیجه آبهای درون آنها در زیر آن به یکدیگر می‌پیوندد.

هر یک از بالهای آب انبار بدون احتساب فضائی که اطاقک در آن تعبیه گردیده و مرکز تقاطع آبها است، پنجاه پا طول و پانزده یا شانزده پا عرض و سه ذراع عمق دارد... این اتاقک بسیار خنک و مطبوع و آب انبار نیز حقیقةً زیبا و بزرگ و شبیه رواق یک کلیسا بود.)[۱]

* * *

٤ - در کاخ زیبای هشت‌بهشت اصفهان از یادمانهای دوران صفویه، از آسمانهٔ اتاقی بزرگ از راه آبی چلیپا گونه آب به درون آبگیری می‌ریزد.

کِمپفِر KAEMPFER آلمانی نژادی که همراه با گروه نمایندگی سوئد در سال ۱٦۸۳ تا ۱٦۸۵ میلادی در زمان شاه سلیمان صفوی به ایران آمده در سفرنامهٔ خود پس از ستودن زیبائی‌های کاخ و باغ می‌نویسد:

آوای خوش دائمی ریزش آب از منفذ چلیپاواری که در مرمر سقف ایجاد کرده‌اند تماشاگر را آرامش و آسایش می‌بخشد. چنانکه او مشکل می‌تواند ضمن تماشای این بازی با شکوهِ آب از به خواب رفتن خود جلوگیری کند.[۲]

۵ - در پاره‌ای بخش‌های سردسیر ایران افزون بر آنکه برای دام‌ها، ستوردان درست می‌کنند. در زیرزمین نیز دهلیزهائی می‌کَنَند که گاه سه شاخه (T) و گاه چهار شاخه (+) و چلیپا گونه می‌باشد و با نگرش به شماره و گونهٔ دام‌ها، در یکی از شاخه‌ها برّه و در دیگری بزها و در سه دیگر و یا چهار دیگر میش‌ها و قوچ‌ها را در روز و شبهای سخت و یخبندان زمستان جا می‌دهند و آنها را از سختی سرما نگاهداری می‌کنند.

اینگونه آغلهای زیرزمینی را در برخی جاها «بوگَنْ» که درستِ آن «بوم گَنْد»[۳] می‌باشد، می‌گویند و در پاره‌ای روستاها زاغه می‌نامند. برای آن در هم می‌گذارند و نیز هر یک از شاخه‌ها را با درهائی که خود از شاخ و برگ درختان ساخته‌اند، از دیگر بخش‌ها جدا می‌سازند. این ستوردانها چون زیرزمین است گرم می‌باشد و بازتاب گرمای تن دام‌ها نیز به گرمی آنجا کمک می‌کند.

---

۱ - سفرنامهٔ دِن گارسیا دِ سیلوا فیگوئروآ، ترجمهٔ غلامرضا سمیعی، نشرنو تهران ۱۳٦۳.

۲ - سفرنامهٔ کمپفر، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی تهران ۱۳٦۳ - برگ ۲۱٤.

۳ - برهان قاطع: بوم کند بر وزن سودمند، خانه‌ای را گویند که در زیرزمین کنند به جهت گوسفندان و مسافران.

بجاست بدانیم طرح پاره‌ای ساختمانها مانند: نیایشگاهها با فرهنگ و کیش و فلسفه و سرانجام عقیده و اسطوره‌های دینی و ملّی مردم پیوند دارد.

بیشتر کلیساهای ساخت قرون وسطی چلیپا گونه ساخته شده که خود نموداری از اندام به دار آویختهٔ مسیح می‌باشد. همچنین جایگاههای درون کلیسا نیز منطبق بر اعضاء و اندام او است. قلبش در محراب و تن و پاها در راستای شبستان کلیسا می‌باشد. همین گونه است جایگاه اداره کنند گان کلیسا در سلسله مراتب دینی. در واقع کلیسا بر پایهٔ همانندی با پیکرهٔ عیسی ساخته شده است.

معابد هندو نیز که دارای قاعده‌ای چهار گوش و دارای گنبد و یا هرم هستند بر پایهٔ صلیب نیز هست. همانند چلیپای حصار بر گ ۱۵۲.

بخش چهارم

دار عیسی "ع"

تپه جلجتا

شورش بردگان

سیاست کنستانتین

سرگذشت چلیپ "صلیب"

کاج و کبوتر

تپّهٔ جُلجُتا

بر پایهٔ سنّت مذهبی، مسیحیان پس از تعمید چلیپائی به گردن می آویزند. این آویزه‌ها به روزگار ما آرایه و زیوری از سیم و زر است که با زنجیر بر سینه می‌افتد.

پیروان کلیسا در برابر چلیپا در پرستشگاهها زانو می‌زنند و جابجا با حرکت دست، نمائی از چلیپا بر سینه می‌کشند.

چلیپا یا دار عیسی «ع» برای رهبران کلیسا و پیروان کلیسا که آنها را «رمه» می‌نامند مقدس، آرامش‌بخش و سرشار از نیروی آسمانی است.

انگیزهٔ آشوئی و بزرگداشت چلیپای اندام گونه «زیرا همانند انسانی است که دستها را گشوده» از آنجا است که به باور کلیسائیان، عیسی مسیح بر اثر فشار دین یاران یهودی به اتّهام اینکه خود را پسر خدا خوانده است، به دستور فرماندار رومی بیت‌المقدس به نام پُنْس‌پیلات PONCE PILATE بر آن با میخ کوبیده و «مصلوبْ» شد.۱ او بر دار رفت تا جهان را نجات بخشد، او است کفارهٔ گناهانٍ ما و نه گنُاهان ما تنها، بلکه به جهت تمام جهان نیز.۲

با نگرش به انجیل یوحّنا، پس از آنکه عیسی به گناه «خود را پسر خدا خواندن» در شورای مذهبی یهود محکوم به اعدام شد، او را دستگیر کردند و به خانهٔ قیافا رهبر یهودیان بیت‌المقدس بردند و از فرماندار رومی خواستند تا حکم

۱- قرآن سورهٔ نساء آیهٔ ۱۵۷- گفتند ما مسیح عیسی مریم رسول خدا را کشتیم، در صورتی که او را نه کشتند و نه به دار کشیدند. بلکه به اشتباه افتادند ... به طور یقین بدانید که مسیح را نکشتند بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد.

۲- عهد جدید، رسالهٔ یوحنای رسول، باب یازدهم.

اعدام را تأئید و جامهٔ عمل بپوشاند. پنتیاس پیلاتس (PONTIAS PILATUS) چند بار از این کار سر باز زد و گفت: من عیبی در او نمی‌بینم.

بر اثر پافشاری یهودیان پیلاتس از دیوانخانه همراه با عیسی، در حالیکه تاجی از خار و لباسی ارغوانی در بر داشت و دار خود را بر دوش می‌کشید، بیرون آمد.

چون کاهنان او را دیدند فریاد بر آوردند: «صلیبش کن، صَلیبش کن، زیرا خود را پسر خدا خوانده است.»

پیلاتس گفت آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟

یهودیان گفتند: او خود را پادشاه گفته، اگر وی را رها کنی دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه نامد بر خلاف قیصر «امپراطور رُم» سخن گفته است. ما پادشاهی غیر از قیصر نداریم...

به ناچار فرمانروای رومی نیز رای به کشتن او داد.[۱] آنگاه مسیح را بر بالای تپه جُلجُتا GOLGOTA بردند و به دار آویختند.

آیا به راستی از به سینه آویختن این چلیپا، هدف یادآوری آموزش‌ها و پند گیری از شکیبائی ها، رنجها و شکنجه های عیسیٰ است که خواست جهان را نجات بخشد؟ یا بازیچه‌ای است آرایه‌سان و فریبا، بی ژرف‌نگری به رهنمائیهای او؟

شورش بردگان

در آن روزگاران دولت نیرومند رُم، سرکشان و کسانی را که محکوم به مرگ می‌شدند از صلیبی مانند **T** بهره‌برداری می‌کرد و آنها را بر دار می‌کشید. در سال ۷۳ پیش از میلاد بردگان و مردم ستمدیده در رُم شورش بزرگ و پردامنه‌ای به رهبری اسپارتاکوس آغاز کردند که تا سال ۷۱ پیش از میلاد دوام داشت.

در این شورش خونین و پرهیاهو که مردمی دربدر، گرسنه و رنجدیده در برابر زورگوئی های خداوندان خود و دولت رُم بپا خواسته بودند، نزدیک به ۶۰۰۰ نفر اسیر شدند.

---

۱ - با بهره گیری از باب نوزدهم رساله یوحنا.

دولت رُم در کنار راه شهر کاپوآ به شهر رُم دارهائی به شکل T برافراشت و همه را بر آنها به چهارمیخ کشید.

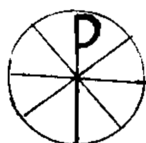
امّا مردان کلیسا سه قرن پس از مرگ «نجات دهنده» «صلیب» را جای گزین «افزاینده و دهندهٔ نعمت و زندگی آرام و صلح» کردند. تا آن سده هیچگونه خبری از صلیب نبود. نه ارزش عاطفی سده‌های پسین را داشت و نه دهندهٔ نعمت و یادآور و تجسم مسیح به شمار می‌رفت. حتّی از آن نکوهش هم می‌کردند و نماد بت‌پرستانش می‌گفتند. از آن پس صلیب به گونه‌ای که در نگارهٔ ۹٤ دیده می‌شود نماد کلیسا شد، در حالیکه گفتیم رومیان محکومان را بر صلیبی همانند T به دار می‌کشیدند و شاید آنها را با ریسمان به چوب بالای صلیب می‌بستند، نه آنکه میخ کوب کنند.

چنانچه در روزگاران بعد بسیاری از پیروان کلیسا «دانشمندان و نوآوران» را بر همین چلیپاها کشیدند.

در کیش ارتودوکس به هنگام افراشتن صلیب توان و نیروی روزافزون و جهانگیر آن را می‌ستایند و آرزو می‌کنند تا زندگانی پاک و بهتری شکوفان شود و اهریمن را شکست دهد.

نشانهٔ رمزی مسیح به گونهٔ زیر است که گاه آن را در درون دایره می‌گذارند. این کار کنایه‌ای است از مسیح به عنوان ترکیب معنوی جهان، مسیح آغاز و میانه و پایان زمان است. او خورشید پیروز و شکست ناپذیر است و صلیبش فرمانروا و داور جهان و نماد پیروزی است. کنستا تین نگارهٔ رازآمیز مسیح را بر درفش امپراطوری نقش کرده و خود مظهر خورشید شکست ناپذیر به شمار می‌رفت.

دایره در این نگارهٔ کنایه آمیز نموداری از کل جهان، کل هستی و دور آسمان به شمار می آید.

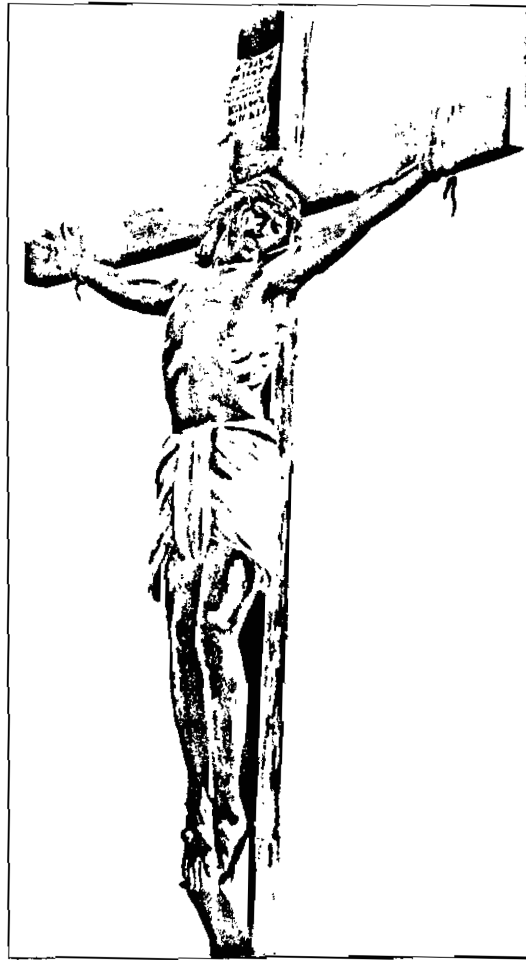



سیاست کنستان‌تین

رومیان کم کم در می یافتند که دولتِ نیرومند ساسانی اعتقادات ملی و دینی را به هم آمیخته و ارتشی پر توان به وجود آورده که امپراطوران را به اسارت می برد(شاپور اول ساسانی ۲۷۲ - ۲٤۱ میلادی والرین را اسیر کرد)از اینرو کنستان‌تین CONSTANTIN امپراطور رُم در سال ۳۲۵ میلادی، دین مسیح را پذیرفت و بر پایهٔ سیاستی ویژه آن را در برابر آیین نیرومند مهری، کیش مانی و نیز دین مزدیسنا که در ایران آئین رسمی بود ، آئین رسمی کشور رُم کرد و از آن پشتیبانی بی‌دریغ نمود و مردم را به آن فرا خواند و پاینام «مقدس» نیز گرفت. وی آئین مسیحیت را سد بزرگی در برابر شاهنشاهی ایران با دین زرتشتی به شمار می آورد. از اینرو در سال ۳۳۰ میلادی پایتخت خود را از شهر رُم به نزدیکی دریای بسفر آورد و شهر کنستان تینوپل CONSTANTINOPL «قسطنطنیه» را ساخت تا به مرزهای ایران نزدیکتر گردد و جابجائی نیرو و فرماندهی در برابر حملهٔ احتمالی ایران و دفاع از رُم آسانتر باشد.

با گرویدن کنستان‌تین به دین مسیح، عیسویت به پیشرفت‌هائی رسید. حتی در میان مردم سرزمین‌های باختری ایران نفوذ یافت. در این هنگام افزون بر تضاد سیاسی و نظامی، تعارض مذهبی هم پدیدار گردید. دولت ایران در زمان شاپور دوم «۳۷۹- ۳۱۰ میلادی» که همزمان با کنستان‌تین بود، محدودیت‌هائی را که از زمان شاپور اول برای عیسویان فراهم شده بود افزایش داد. زیرا آنان را انباز در آرمانها و احساس قیصر می‌دانست.

این امپراطور که پایگاه اسقفی هم یافته بود مردی خشن و سخت‌دل بود. پسر خود را کشت و جان همسر خود را با شکنجه در گرمابه گرفت.



از کتاب تاریخ کلیسای قدیم
«نگارهٔ ۹٤»

بعدها گفتند که بانوئی به نام هلن مادر امپراطور در سفر خود به فلسطین صلیب مقدس را در جُلجُتا یافته است و این صلیب همان است که عیسیٰ را که خود از مرگ خویش آگاه بود و دار خود را به دوش می‌کشید، بر آن به چهارمیخ کشیده‌اند. از آن پس رفته‌رفته و بر اثر پی گیری پدران کلیسا،

بزرگداشت چلیپا آغاز شد و جشنی هم به نام جشن بلند کردن صلیب پدید آمد.[۱] با آنکه سران کلیسا خوب می‌دانستند که چلیپا در آئین‌های باستانی نمادی ورجاوند و همگانی بوده است آن را ویژهٔ خود شمردند و نامی از اینکه آن را از کیش‌های پیشین مصر و ایران به ویژه کیش مهری گرفته‌اند، نبردند.

گوته سرایندهٔ نامدار آلمان و دلباختهٔ فرهنگ و ادب ایران در دیوان شرقی خود سرودهٔ زیبائی دارد که در اینجا می آوریم:

«دلبر من، دلم می‌خواست این مرواریدهای گران را تا آن حد که بضاعتم اجازت دهد، به نشان عشق آتشین خویش ارمغانت کنم. امّا چه کنم که تو بر گردن سیمین خود به جای آنکه گردنبند مرا آویزی، این صلیب ناخوشایند را آویخته‌ای که در میان بازیچه‌های نوع خود در دیدهٔ من از همه زشت‌تر است...

امروز تو از من توقع آن داری که این دو چوب خشک را که بر هم چلیپا کرده‌اند و مظهر شکنجهٔ عیسایش می‌دانند، نشان خدائی خدا و خدائی مخلوق او عیسی شمارم.»[۲]

سرگذشت صلیب

این صلیب مقدس سرگذشت‌هائی هم دارد که به آن اشاره می‌کنیم:

در سال ٦١١ میلادی خسروپرویز در جنگ با دولت رُم سرزمین‌های انطاکیه و دمشق را گرفت و نبرد ایران و رُم به پیروزی درخشان ارتش ایران به پایان رسید.

به نوشتهٔ طبری (رمیوزان[۳] یکی از سرداران ایران به شام رفت، آنجا را به تصّرف آورد و به سرزمین فلسطین رسید و به شهر بیت‌المقدس درآمد. اسقف آنجا را با کشیشان و نصرانیان دیگر بگرفت تا چوب صلیب را به دست آرد. و چنان بود که آن را به صندوق طلا نهاده بودند و در بستانی به خاک کرده بودند

---

۱ - با توجه به سال دین پذیری کنستان تین بزرگداشت صلیب و جشن آن در آغاز سدهٔ چهارم بوده است.

۲ - دیوان شرقی گوته، ترجمهٔ شجاع‌الدین شفا، چاپ دوم، تهران ۱۳٤۳ - ابن سینا.

۳ - رومیزان (فرخان) یا شهروراز سردار نامدار خسروا پرویز و فاتح اسکندریه مصر.

و روی آن سبزی کاشته بودند و رمیوزان اصرار ورزید تا جای آن را بنمودند که با دست خویش بکند و صلیب را سوی خسرو فرستاد و این به سال بیست و چهارم پادشاهی وی بود.)۱

صلیب که پرچم مقدس کلیسا و آزادی و رهائی مردم از گناه به شمار می آید، گاه به انگیزه‌های گوناگون مانند: اتهام‌های کفرآمیز، بی‌دینی، خدا ناشناسی، بیان نظریه‌های علمی و نو، سایهٔ مرگ بر سر دانشمندان۲ و پژوهشگران و دیگر گروهها انداخته و آتش جنگهائی را روشن نموده که نمونهٔ گویای آن جنگهای صلیبی است.

آزاد کردن زادگاه عیسی «ع» و چلیپای مسیح از دست خدا ناشناسان عنوانی کوبنده و تحریک آمیز و تعصب گرایانه در دست رهبران بود تا بیشتر بتوانند مسیحیان را علیه مسلمانان برانگیزند.

(در جنگهای صلیب قارهٔ اروپا با ارتش کشورهای مسیحی و مردمانی ساده و فریب خورده که داغ بر دل داشتند، برای بیرون آوردن و نگهداری بیت‌المقدس از دست مسلمانان بپا خاستند و رستاخیزی برانگیختند. پادشاهان با پای پیاده پیشاپیش به راه افتادند.

از آسیا ارتش اسلام به همراه گروهی بسیار کفن پوشیده و فرمان جهاد را گردن گذاشتند و در برابر اروپائیان ایستادند. این جنگ، نبرد دو عقیده «ایده‌اولوژی» و یغمای شرق نیز بود و نزدیک به سه سده به درازا کشید. بهانه این بود که چون ترکها بر آسیای نزدیک حکومت می‌کنند، به آزار و شکنجهٔ زایران عیسوی پرداخته‌اند.

پاپ اوربن URBAIN دوم فرانسوی مردم اروپا را فرا خواند تا اسلحه بردارند و «تربت عیسی» را نجات دهند.

شعار پاپ این بود: «از خویشتن بگذر، صلیب خود برگیر و از دنبال من بیا» و افزود هر کس برای جنگ صلیب کوشش کند و در آن شرکت نماید، گناهانش بخشوده خواهد شد. روز پانزدهم اوت ۱۰۹۵ میلادی روز راه‌پیمائی به

---

۱ - تاریخ طبری، محمد جریر طبری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران سال ۱۳۵۲ - جلد دوم برگ ۷۳٤.

۲ - برونو، گالیله، ولتر، هی پاتیا بانوی ریاضیدان.

آسیا اعلام شد و این نیروی بزرگ پس از سه سال قدم در خاک آسیا گذاشت و روز پانزدهم ژوئیه ۱۰۹۹ درست در ساعت درگذشت عیسی به شهر بیت‌المقدس حمله کردند و پس از تصرف آن... در همانجائی که صلیب مقدس بود چه خونها که بر خاکش نریختند و چه غارتها که به عمل نیاوردند !!

مدتی بعد نیروی مهاجم گرفتار حملهٔ صلاح‌الدین ایوبی شد و بیت‌المقدس را از دست داد. لشکرکشی‌های دو بارهٔ فردریک ریش قرمز، امپرطور آلمان، فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه و ریچارد شیردل پادشاه انگلیس جز خون‌ریزی و کشتار، بهرهٔ دیگری نداشت.۱ جنگهای صلیبی سرانجام به سال ۱۲۷۰ میلادی به پایان رسید.)۲

و این بود سرانجام چلیپائی که مظهر آشتی و مهر و همبستگی انسان در چهار سوی جهان است.

* * *

چلیپا هزاره‌ها پیش از مسیح در کشورهای کهن آسیائی، افریقائی و پاره‌ای سرزمین‌های اروپائی و نزد تیره‌های گوناگون مردم در سرزمین‌های دیگر، از امریکا گرفته تا زلاند نو به کار می‌رفت و دارای ویژگی‌های درمان‌بخشی، بارآوری، نگهبانی و فراوانی و افزایش بود. و این افسانه است که چلیپا از کیش مسیحی به سرزمین‌های دیگر راه یافته، در روزگاران کهن و پیش از آئین مسیحیت چلیپا در میان ملتها به ویژه آریائیان نقش برجسته‌ای داشت و هیچ پیوندی با آئین مسیح ندارد. جز اینکه مسیحیان آن را از پیشینیان گرفته‌اند.

در دو نگارهٔ زیر می‌بینیم که دار عیسی «ع» خود بر چلیپائی قرار گرفته که این چلیپا نشان آمرزش و در بر دارندهٔ نیروهای آسمانی است و در چهار گوشهٔ چلیپا عقاب، نمودار انجیل یوحنّا. فرشته، نمایانگر انجیل متا. گوساله، نماد انجیل لوقا و شیر روشنگر انجیل مرقس می‌باشد.۳ در کنار دار به گفتهٔ انجیل یوحّنا، مریم مادر عیسی و یوحّنای رسول شاگرد عیسی که دوستش می‌داشت

۱- در اینجا بدون آنکه از چگونگی دین گفتگو کنیم، بخشی از رویدادهای تاریخ را که همگان می‌دانند بازگو کردیم. و هرگز اندیشهٔ کوچک شمردن و ناچیز دانستن باورهای دینی کسی را نداشته‌ایم.

۲- از کتاب بشتاره، نوشتهٔ گردآورندهٔ این دفتر.

۳- کورش کبیر: دکتر غلامعلی همایون، دانشگاه ملی، ۲۵۳۵- برگ ۶۳.

ایستاده‌اند.[۱]

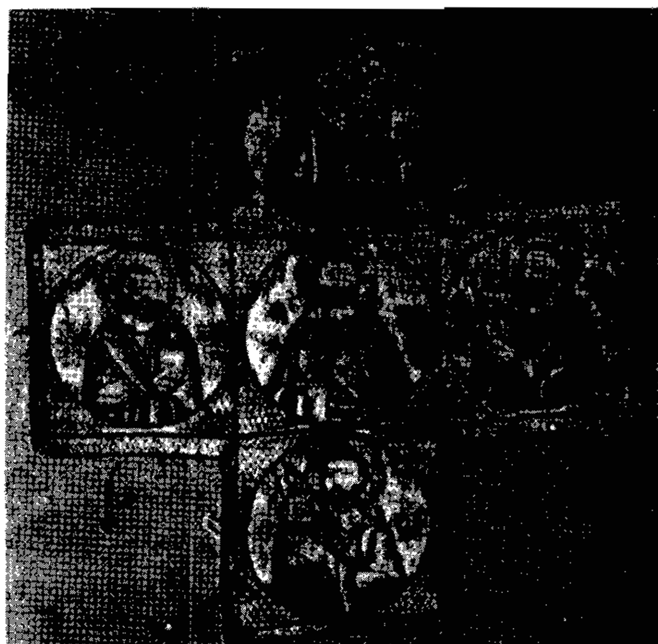
در چلیپای دیگر، پیکرهٔ مسیح در میان و نویسندگان انجیل‌های چهارگانه، یوحنا در بالا و در گردش از چپ به راست. متا، لوقا و مرقس دیده می‌شوند. که هر کدام در یکی از شاخه‌های چلیپا زر دوزی شده‌اند. پس در اینجا هم به این نتیجه می‌رسیم که باید میان چلیپا و دار همانگونه که در آغاز دفتر آورده‌ایم، اندکی جدائی بگذاریم. این دو چلیپا کار اصفهان، سدهٔ دهم هجری از زر و ابریشم دوزی است و در موزهٔ ایران به شماره‌های ۲۰۸۱۵ و ۲۰۸۱٦ نگاهداری می‌شود.

این روش نگارگری از قرون وسطی برای نگار کردن مسیح و چهار نویسندهٔ کتاب مقدس به کار رفته است.



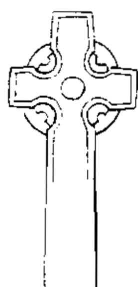
«نگارهٔ ۹۵»

۱ - انجیل یوحنا باب نوزدهم آیهٔ ۲۵ و ۲٦ و ۲۷.

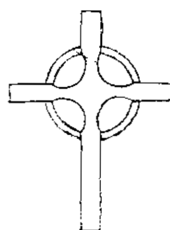


دنبالهٔ «نگارهٔ ۹۵»

در زیر نمونهٔ چندین چلیپا که در جهان مسیحی به کار رفته است دیده می‌شود.



صلیب انگلوساکسون





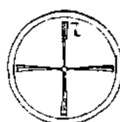
صلیب ایرلندی



صلیب رومی



صلیب قبطی



صلیب یونانی

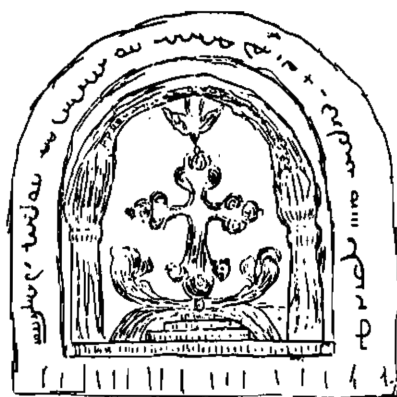


صلیب بیت‌المقدس

«نگارهٔ ۹۶»

خاج و کبوتر

در تاخت تازیان به ایران در پادشاهی یزدگرد سوم، افزون بر مهاجرت گروهی از ایرانیان زرتشتی به هند، گروهی از مسیحیان ایران نیز در سدهٔ هفتم میلادی از راه بصره به هندوستان پناه بردند. از آنان نقشی در نزدیکی شهر مَدْرَس بر جا مانده که خاجی را نشان می‌دهد که پیرامون آن به خط پهلوی نوشته‌ای دارد.[۱] بر بالای این چلیپا پرنده‌ای که در حال برداشتن گویچه‌ای از روی خاج است دیده می‌شود.[۲] شاید نمودار پرواز روان عیسیٰ باشد. یا روح خدا است که عیسی «ع» را در کالبد مروارید به سوی خویش می‌برد، چنانچه در انجیل متّی باب سوم آیهٔ شانزده چنین آمده:



«نگارهٔ ۹۷» چلیپای آراسته و نمونهٔ نوشتهٔ پهلوی

---

۱ - ایران‌شاه، تاریخچهٔ مهاجرت زرتشتیان به هندوستان، پورداوود، برگ ۱۰.

۲ - گفته‌اند به هنگامی که عیسی به دست یحیی تعمید می‌یافت کبوتری بر فراز سر او پرواز می‌کرده و مظهر جبرئیل بوده است.

«امّا عیسی چون تعمید یافت فوراً از آب بر آمد که در ساعت، آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بر وی می آید.»

از سوی دیگر این نگاره نیز کنایه‌ای است از بارور شدن صدف در درون دریا و پرورش مروارید در اندرون صدف که خود گویای زادن مهر و زادن مسیح می‌باشد و راز کیش مهری و سپس آئین مسیحت است.۱

زایش مهر که سوشیانس «رهائی‌بخش» بوده از دوشیزه‌ای است که در روایات زرتشتی در آب بارور می‌شود، و این اشاره به نگاهداری تخمهٔ زرتشت در آب دریاچهٔ هامون در سیستان و بار گرفتن دوشیزه‌ای است که در آن دریاچه به شست و شو می‌پردازد.

مریم نیز در دوران دوشیزگی در درون غار و کنار چشمهٔ آب، هنگامی که برای تن شستن و برداشتن آب رفته بود بارور می‌شود.۲ و کتاب انجیل بر این گفته گواهی می‌دهد.

در بارهٔ عیسی پسر مریم یا یشوع ناصری در قرآن کریم آمده است:

آنگاه که مریم را درد زائیدن فرا رسید، به زیر درخت خرمائی پناه برد و از درد و اندوه به خود می‌پیچید و غمگین بود و با خود می‌گفت: ایکاش من از این پیش مرده بودم.

ناگهان آوائی برخاست که غمگین مباش، خدای تو زیر پایت چشمهٔ آبی روان کرد، درخت را بجنبان تا برای تو خرما فرو ریزد. از این خرما بخور و از چشمه آب بنوش.۳

* * *

آماج ما از آوردن این گزارش در اینجا روشن ساختن راز کبوتر و گویچه و نشان دادن ارج و پایگاه والای آب در هر دو کیش مهری و عیسوی و نمودن اثر پذیری دین مسیح از کیش مهری است.

---

۱ - در اینجا، از اینکه چه ترادادهائی از کیش مهری به عیسویت ره جسته گفتگوئی نداریم به کتاب تریانا مجید یکتائی و آئین مهر هاشم رضی نگاه کنید.

۲ - تاریخ طبری، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده برگ ۵۱۱.

۳ - قرآن سورهٔ مریم آیهٔ ۲۴ تا ۲۶.

بخش پنجم

هُنر در خدمت دین

چلیپا در دوران اسلامی

خورشید

شبکه‌ای از نام الله، محمد، علی

یادمانهای اسلامی، بیرون از مرزهای ایران

چلیپا در دوران اسلامی

پس از پیدایش دین اسلام و تاخت تازیان به ایران و گسترش آئین نو، بسیاری از پندارها، ترادادها، اندیشه‌های دانشی و هنری از فرهنگ نیرومند و سرشار ایرانی به کشورهای اسلامی راه یافت و جایگیر شد. تازیان شیوهٔ فرمانروائی و ساختار سازمانهای دولتی را از ایرانیان فرا گرفتند و تا سد و هشتاد سال پس از آن گردش سازمانها بر شالودهٔ دیوانهای ساسانی استوار بود و سکه‌های ساسانیان رواج داشت. سالیانی با اندیشهٔ وزیران ایرانی امپراتوری بزرگ اسلام می‌چرخید و سامان می‌گرفت. دانشمندان ایرانی فقه و اصول و دستور زبان تازی می‌نوشتند و به آموزش و پرورش سرگرم بودند. اندیشمندانی بلند پایه با برپا کردن «حلقه‌های درس» دبستانهای فکری پی‌ریزی می‌کردند و فلسفه را با ژرف‌نگری پرورش می‌دادند و با نهاده‌های اسلامی سازگار می‌نمودند.

بسیاری از راه و روش‌ها چون نیکو بود و گیرائی داشت نه تنها زنده ماند، پیشرو و بالنده هم شد. از این گونه است پاره‌ای باورداشت‌ها، داستانها و برداشت‌های مردم از پیرامون خود.

ارج نهادن به آب و روشنائی از آن گروه باورها است که می‌توان گفت از ایران به سرزمین‌های اسلامی راه یافته است.

سوگندهائی مانند: «به این سوی تجـلی» و نشان دادن روشنائی چراغ را و یا «قسم به اجاق گرم»، افروختن چراغ و شمع در گذرگاهها و جایگاهها،

بر گور بزرگان و رهبران دین. ساختن و آراستن آبدان‌ها «سقاخانه» و در کنار آن افروختن شمع، گرامی‌داشتن پاره‌ای درختها و نیاز کردن برای آنها و ریسمان‌بندی بر آنها برای گشایش گره از کار، رسیدن به آرمانها و آرزوها، دنبالهٔ همان روش دیرین بزرگداشت آب و آتش و فروغ و درخت است.

و بسی چیزهای دیگر هم هست که از جُستار ما بیرون است و پژوهشی دیگر می‌خواهد.

به همین‌گونه نماد چلیپا و چلیپاهای شکسته که هم از زیبائی برخوردار بود و هم رنگ دینی داشت و ورجاوند به شمار می‌رفت، فراموش نشد. این یادمان با گیرائی گذشتهٔ خود در دورهٔ اسلامی نیز کاربرد داشت و زندگانی دیگری آغاز کرد. گاهی نیز ایرانیان اندیشمند و خوش‌ذوق و هنرپرور از آن همراه با نام برخی از رهبران دینی زیب و آرایه‌ای دلنشین ساختند و بر کاشیکاریهای دلنواز مسجدها و پرستشگاهها نقشی استوار و ماندنی پدید آوردند. و چنان پابرجا مانده که از باد و باران نیابد گزند.

چلیپا افزون بر آنکه خود به تنهائی نقشی زیبا همراه با مفاهیم برجسته و ژرفی است در زمینهٔ هنر و پدید آوردن نقشهای گوناگون و دلپذیر همیشه و به‌ویژه در هنر اسلامی عنصر کلیدی بوده و رابط و پیوند دهندهٔ نگاره‌های پیچیده ولی زیبا و گیرا و دلنواز به شمار آمده و براستی نامهای بزرگان دین، پیکره‌ها و گچ‌بری و گل و بوته و شاخ و برگ را بسیار خوب و شایسته به یکدیگر پیوند داده، در واقع نقش بنیادی و مفهوم عالی دینی و اخلاقی خود را به خوبی انجام داده است.

نمونه‌هائی از این نشانه در یادمانهای بازمانده از دوره‌های اسلامی به ویژه در کشور ایران فراوان است و ما گروهی از آنها را برای آگاهی در اینجا می‌آوریم و کوشش می‌کنیم همراه با تاریخ باشد تا روند آن روشن‌تر و نژاده‌تر گردد.

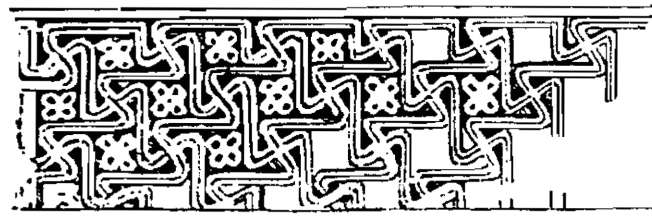
۱ - نگاهی به مسجد جامع شهر کهنسال نائین در کرانهٔ سوزان کویر می‌اندازیم. ساختمان اولیهٔ مسجد بر روی خرابه‌ای از دوران ساسانی و به زمان

سامانیان (۳۸۹ - ۲٦۱) انجام گرفته این مسجد گچ بریهای زیبائی دارد. منبری بلند و خوش ساخت با هجده پله در کنار مهراب قرار گرفته و بر روی آن تاریخ: «احدی عشر و سبعمائه» ۷۱۱ خوانده می‌شود.

اگر مسجد در زمان سامانیان بنا شده باشد منبر سالهای بعد ساخته شده است.

ستونهای مهراب «محراب» دارای گچ بریهای ارزنده‌ای است که از شاهکارهای هنری به شمار می آید و چند رشته چلیپای شکسته و به‌هم پیوسته را نشان می‌دهد.

این همان مسجدی است که بر دیوار درونی مهراب آن نقش نشانوارهٔ ساسانی که در پیش گفته شد وجود دارد.



گچ‌بری مسجد جامع نائین «از کتاب پروفسور پوپ جلد VI برگ ۲۷۲۳»
«نگارهٔ ۹۸»

۲ - آوند لوآبی از سدهٔ چهارم هجری در شهر ری به دست آمده که بر روی آن پیکرهٔ شیری نقش شده که دُم پشم آلود و دست راست خود را بلند کرده است. بر بالای نگارهٔ شیر، نزدیک سر جانور، پیکره‌ای دیده می‌شود که هم مانند ستاره است و هم مانند چلیپا که کمی درهم فشرده و شاخه‌های آن به درون رانده شده است.

با نگرش به یادمانهای بر جای مانده از چلیپا بر روی کالبد شیر، ما می پنداریم که این پیکره نمایانگر چلیپا می‌باشد که اندک‌اندک به چنین چهره‌ای درآمده است.



«نگارهٔ ۹۹» شیر، کار ری سدهٔ چهارم هجری

این پیکره چون در شمار نخستین نگاره‌هائی است که شیر را با چنین نمادی نشان می‌دهد، می‌توان آن را خورشید یا اختری هم دانست که پس‌تر نمایان گر خورشید بر پشت شیر شده است.

اگر از پیوستگی نجومی که اخترشناسان میان دوازده برج[۱] یا «دوازدهان» و هفت ستاره «هفتان» که خورشید را هم با آن می‌دانستند، و برج شیر را خانهٔ خورشید می‌شمردند چشم بپوشیم، می‌توان گفت:

چلیپا کم کم از روی ران شیر به بالای سر آورده شده و پس از فشرده شدن شاخه‌های آن، پیکرهٔ ستاره گرفته و آنگاه به چهرهٔ خورشید در آمده «برخی هم که از نخست آن را مظهر خورشید دانسته‌اند» از اینروی پایهٔ شیر و خورشید گردیده و ارزش نمادین یافته است.

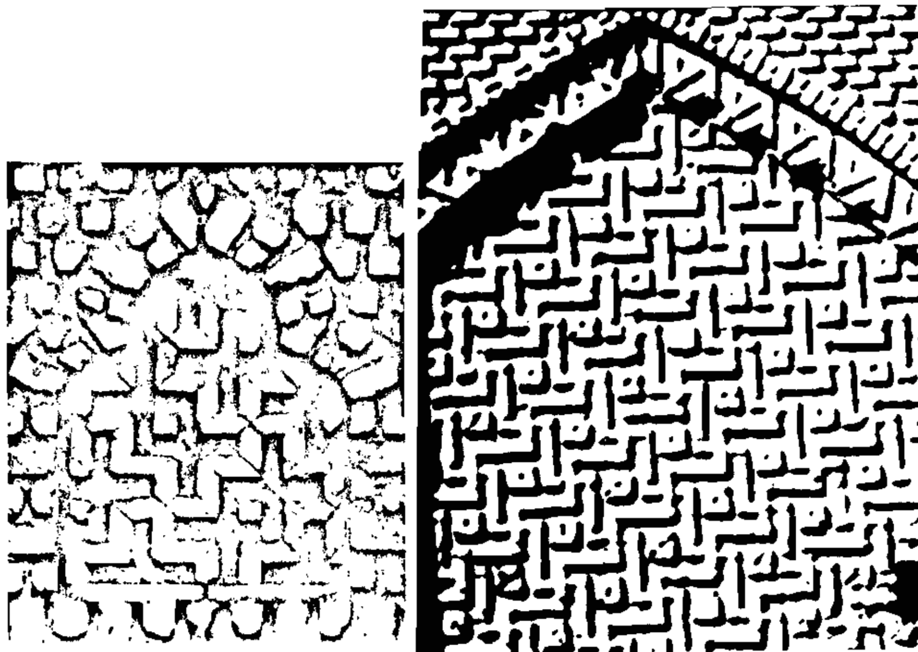
۳- در خرقان دو برج آجری هشت پهلو به فاصلهٔ ۲۹ متر از یکدیگر قرار دارند. سبک آجرکاری هر دو الهام گرفته از سبک سامانی و خاندان بویه و از کارهای دورهٔ سلجوقی، سدهٔ پنجم هجری می‌باشد.[۲]

۱- منطقة‌البروج.

۲- سرزمین قزوین، سابقهٔ تاریخی و آثار باستانی. دکتر پرویز ورجاوند، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.

این دو برج آرامگاه دو شخصیت تاریخی است. یکی از آنها که تاریخ «ستین و اربعمائه» ٤٦۰ هجری را دارد آرامگاه «آل سیزین تکین» یا «ابی منصور السفی بن تکین» می‌باشد که تبار ترکی آنها را نشان می‌دهد.

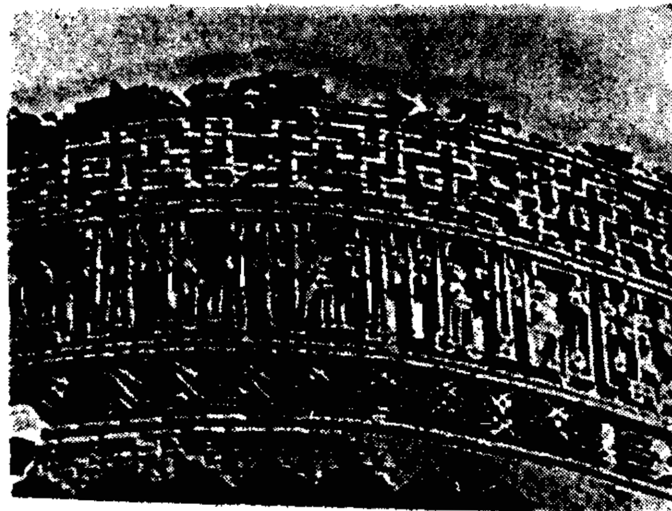
برج دیگر دارای تاریخ «سّته و ثمانین و اربعمائه» ٤٨٦ هجری است و نگارهٔ چلیپای شکسته که با آجر درست شده بر بدنهٔ برج دیده می‌شود.



چلیپای شکسته با آجر تراشیده بر بدنهٔ برج خرقان

«نگارهٔ ۱۰۰»

٤ - در بخش بالائی برج دوازده ترک معصوم‌زاده در دامغان آثاری از یکرشته نگاره‌های چلیپاگونه بر جای مانده که در نگارهٔ ۱۰۱ دیده می‌شود. گنبد این برج فرو ریخته و تاریخ ساختمان آن سال ٤٩۰ هجری از دورهٔ سلجوقیان می‌باشد.



«نگارهٔ ۱۰۱» برج معصوم‌زاده

۵ - رباط شرف در شش کیلومتری دهکدهٔ شورلق در کنار راه مشهد به سرخس واقع شده این رباط از بناهای زمان سلطان سنجر سلجوقی و تاریخ احتمالی ساخت آن سال ۵۰۸ هجری قمری است.

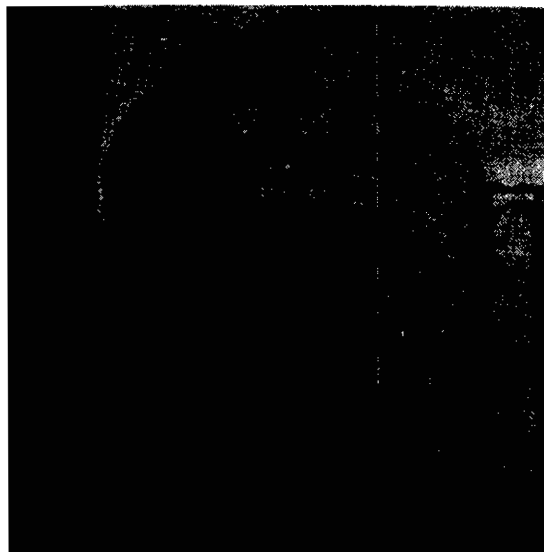
نگارهٔ چلیپا همراه با گچ‌بری و آجر چینی در این بنا دیده می‌شود.۱



«نگارهٔ ۱۰۲» رباط شرف

۱ - عکس از کتاب آثار ایران اندره گدار برگ ۲۲۶.

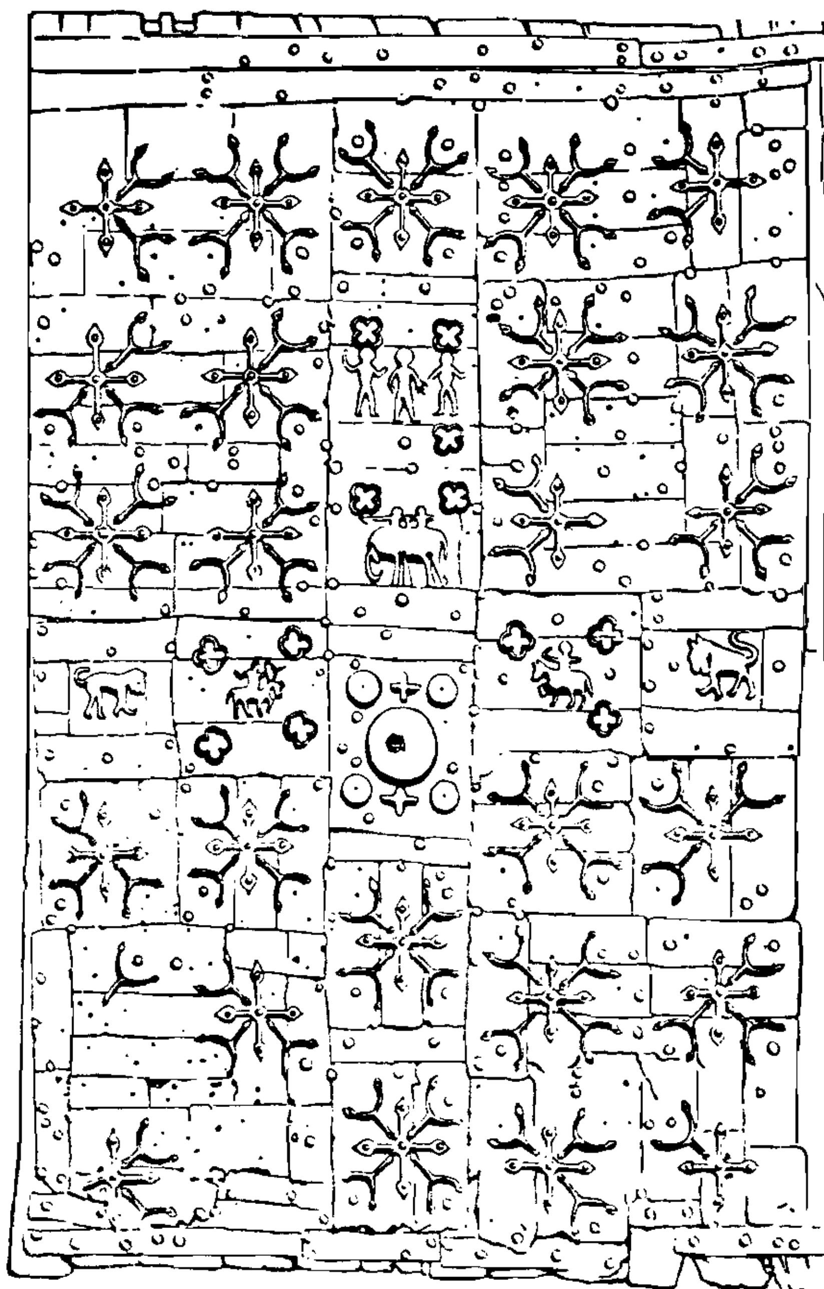
۶- در کلات نادری با فاصلهٔ کمی از کاخ خورشید که از ساختمانهای نادرشاه افشار است، مسجد کبود گنبد قرار دارد. بنای مسجد از دورهٔ سلجوقی است که در عصر نادر نیز ساختمانهائی به آن افزوده شده. این مسجد دارای گنبدی زیبا و با شکوه است که پوشش بیرونی آن کاشیکاری شده. سراسر بدنهٔ گنبد که استوانه‌ای است نام «علی» نویسانده شده و در فضای هر ردیف بر روی کاشی نقش چلیپا با رنگ زرد بارها تکرار شده است.۱



کبود گنبد ـ مسجد نادری
«نگارهٔ ۱۰۳»

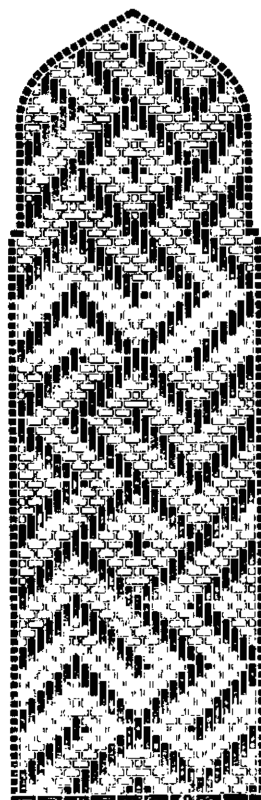
۷- یکی از دروازه‌های کهنسال، شهر یزد که هنوز کم و بیش آثاری از آن مانده است، دروازهٔ مهریز (مهریگرد، مهریجرد) از ساختمان‌های سدهٔ پنجم، روزگار سلجوقیان می‌باشد. این دروازه درِ بزرگ آهنینی داشته که روی آن با نقش سواران تیرانداز، انسان، شیر، فیل و چلیپا به گونه‌ای که در زیر دیده می‌شود زینت داده شده بود.۲

۱ - عکس از کتاب کلات نادری محمدرضا خسروی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷ - مشهد.
۲ - یادگارهای یزد جلد دوم ایرج افشار، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ برگ ۶۸۲.



دَرِ دروازهٔ مهریگرد
«نگارهٔ ۱۰۴»

۸- گنبد سرخ که یک آرامگاه است به دستور عبدالعزیز بن محمود بن سعد در سال ۵٤۲ هجری در شهر مراغه ساخته شده است.۱ ساختمان از آجر سرخ رنگ و چهارپهلو و گنبدی دو کی شکل دارد. آمیزه‌ای از کاشیهای فیروزه‌ای و آبی رنگ در زمینهٔ آجر کاری، شکوهی به این گنبد داده و نگارهٔ چلیپا بر بدنده برج بر زیب و زیور آن افزوده است.



«نگارهٔ ۱۰۵» بخشی از گنبد سرخ

۹- گنبد علویان از آثار سدهٔ ششم هجری قمری و دورهٔ سلجوقی در شهر تاریخی همدان نیز درخور نگرش و بررسی‌است.

در فروردین ماه سال ۱۳۵۱ خورشیدی‌از گنبد نامبرده در خیابان باباطاهر که آن روز دبیرستان علوی همدان بود، بازدید کردم و با کارکنان دبیرستان به گفتگو نشستم. گنبد این ساختمان که در زیرزمین آن، آرامگاه سید محمد نوربخش، علوی از مردم خراسان و یکی از بزرگان شیعه قرار دارد، فرو ریخته و بر روی آن شیروانی زده‌اند. آرامگاه با آجر ساخته شده و از کف زمین بلندتر و همانند بسیاری از یادمانهای تاریخی، بخشهائی از آن فرو ریخته. در روزگار گذشته یک راهروی زیرزمینی سردابهٔ این بنا را به خانهٔ روحانی یاد شده هدایت می‌کرده

۱- فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، نصرت‌الله مشکوتی، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، ۱۳٤۹ خورشیدی.

است.[۱]

بدنهٔ بیرونی ساختمان از نگارهٔ چلیپای شکسته با آجر که با خط‌های آجرین «مانند سقف ایستگاه راه آهن تهران» به یکدیگر پیوسته و شبکه‌ای از این نشانه فراهم آورده، پوشیده شده است.

دانش آموزان به ویرانی این دیوارها کمک می‌کنند زیرا با نوشتن یادگاری بر دیوارها که بیشتر با میخ یا چاقو روی آجرها کنده کاری کرده‌اند، از زیبائی بنا کاسته و رفت و آمد آنان به درون ساختمان آرامگاه، آنجا را از شیوهٔ نگهداری اینگونه یادمانها که نیاز به سرپرستی دارد بیرون برده است.



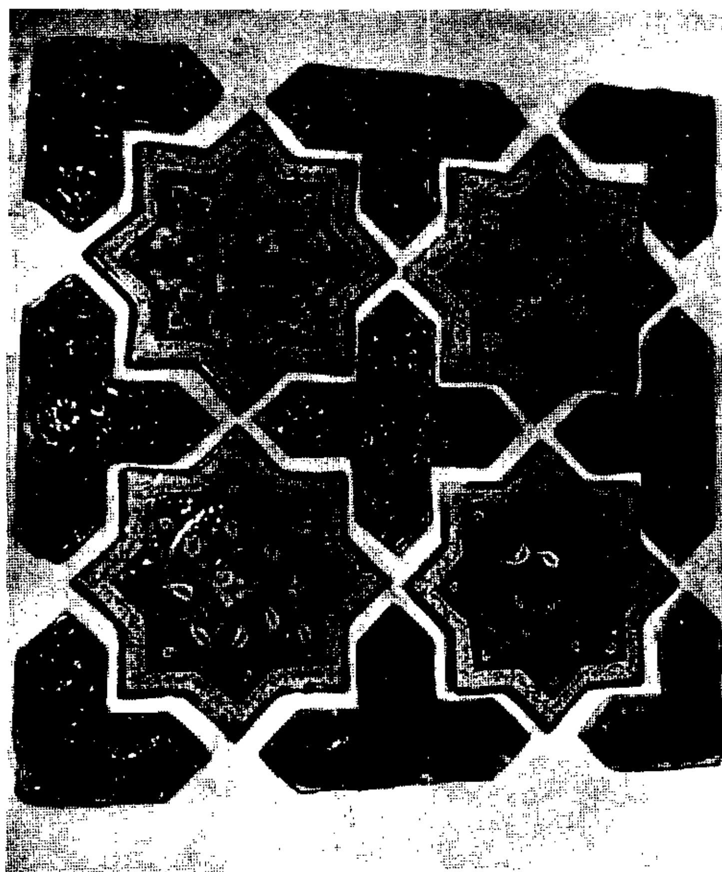
نمای بیرونی گنبد علویان در همدان با نقش چلیپا
«نگارهٔ ۱۰۶»

۱۰ - در موزهٔ ایران‌باستان کاشی‌های زرین‌فام از شهر کاشان، کار سال

---

۱ - این آگاهی از گفتگو با آقای میرساسان دهگان یکی از دبیران ارجمند دبیرستان علوی در سال ۱۳۵۱ به دست آمده.

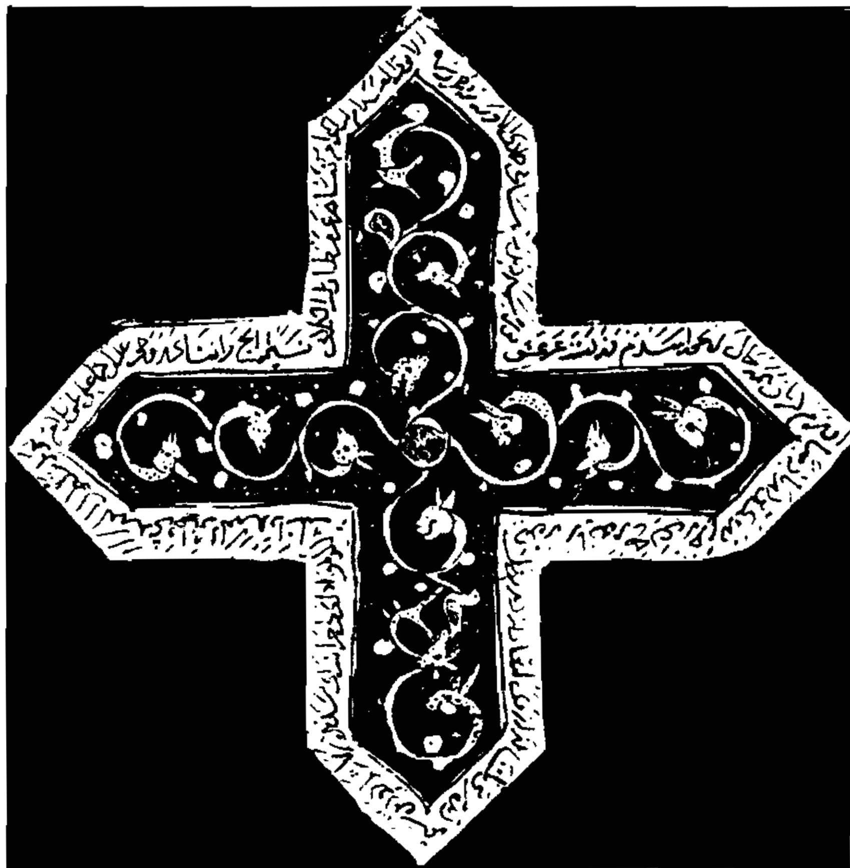
۷۳۸ هجری، با انگاره‌های زیبا از گل و بوته و چلیپا، به شمارهٔ ۳۳۸۱ نگهداری می‌شود که بسیار زیبا و دیدنی است.



کاشی زرین فام کاشان «موزهٔ ایران»
«نگارهٔ ۱۰۷»

۱۱ - در موزهٔ قم کاشیهای ستاره‌ای و چلیپائی که از امامزادهٔ علی بن جعفر قم به دست آمده نگهداری می‌شود که شاید کار هنرمندان کاشی‌ساز شهر کاشان باشد.

در زیر نگارهٔ یکی از کاشیهای چلیپائی که تاریخ سال ۶۵۶ هجری دارد دیده می‌شود.

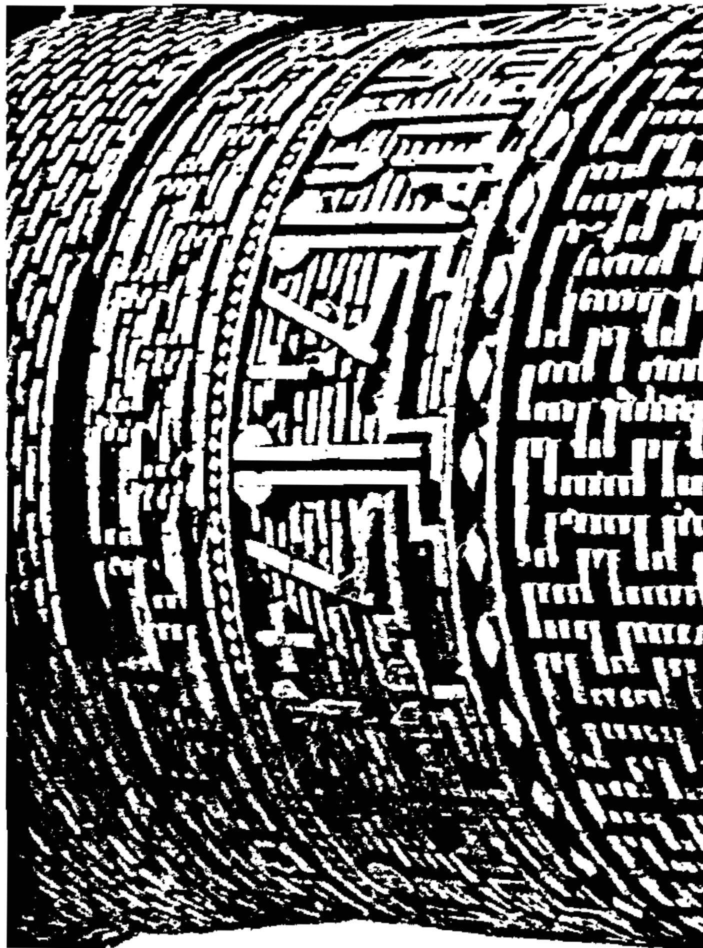


کاشی چلیپائی در موزهٔ قم
«نگارهٔ ۱۰۸»

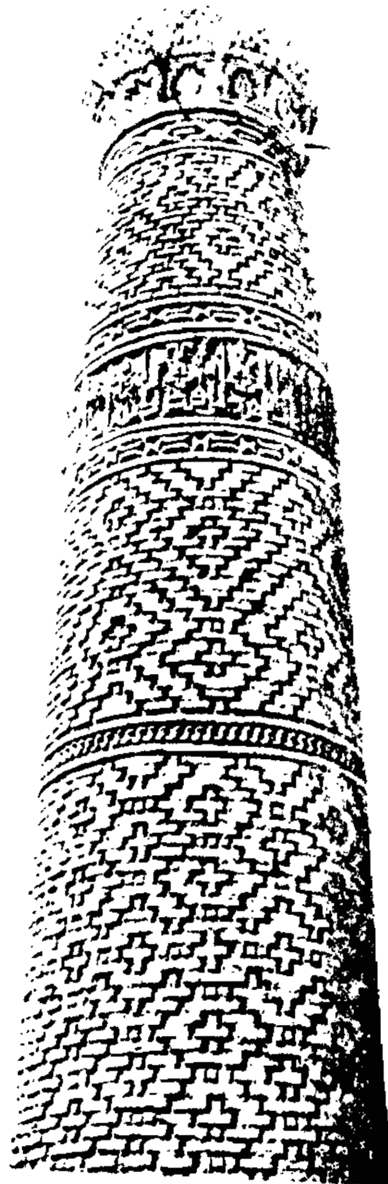
۱۲ - روستای زیار که در کرانهٔ جنوبی زاینده رود در ۲۵ کیلومتری خاور، شهراصفهان واقع شده دارای مناری است سه اشکوبه که کلفتی هر اشکوب نسبت به طبقهٔ زیرین کمتر و بلندی آن نیز کوتاه‌تر می‌شود. ارتفاع منار پنجاه متر و شاید تاریخ بنا سال ۶۸۸ هجری باشد.

در بدنهٔ بیرونی منار نگاره‌های چلیپای ساده فراوان دیده می‌شود.

بر منارهٔ شهر طبس و دیگر جاهای مذهبی نیز این نقش وجود دارد.

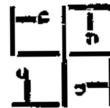


برج روستای زیار
«نگارهٔ ۱۰۹»

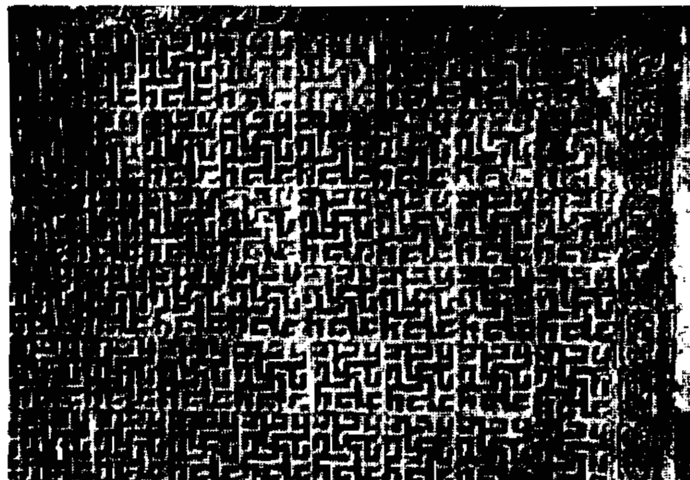


برج منارهٔ مدرسه در طبس
«نگارهٔ ۱۱۰»

۱۳ - رفته‌رفته این نشانواره که خود نماد یکرشته باورهای کهن آریائی بود در دورهٔ اسلامی با برداشت دیگر گونهٔ ایرانیان از اسلام، در آنجا که به خاندان پیامبر، به ویژه حضرت علی (ع) بستگی پیدا می کرد، درآمیخت. آنگاه هنرمندان و سازندگان و کاشیکاران ایرانی، این نگاره را بر درها و بر کاشی‌های مسجد و یا نیایشگاه‌ها به اینگونه درآورند:

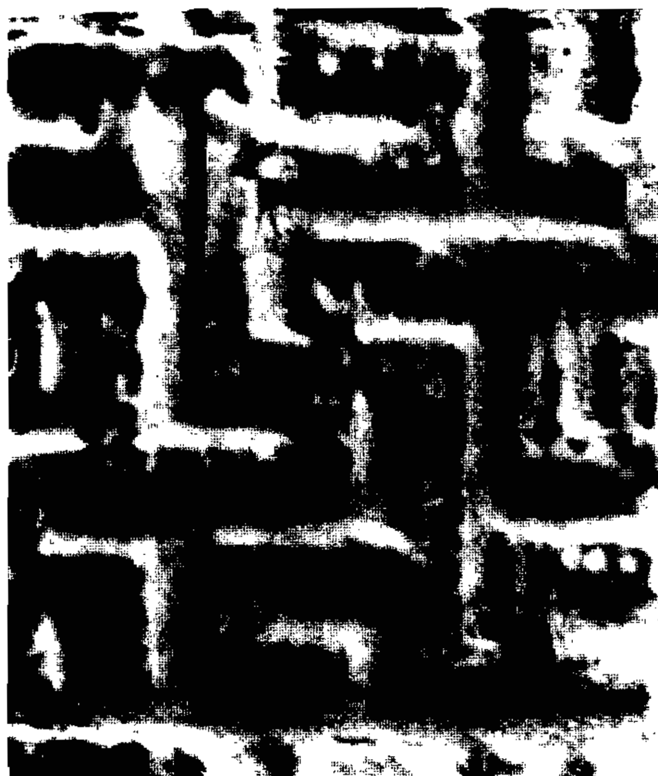


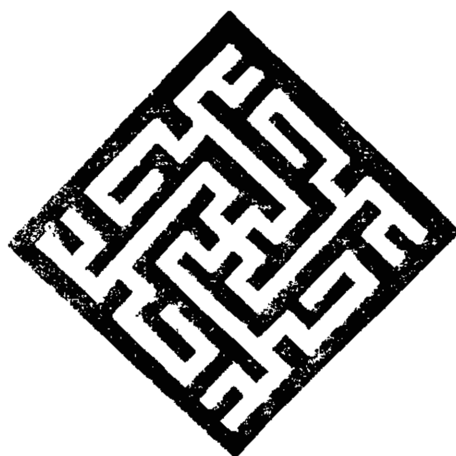
بر کاشیکاری سردر شرقی آرامگاه بایزید در بسطام و آرامگاه میرنشانه در بازار کاشان، و قدمگاه در خراسان هم‌اکنون این نگاره را به‌گونه‌ای دیگر می‌توان دید.



کاشیکاری سردر آرامگاه بایزید ۱
«نگارهٔ ۱۱۱»

۱ - نگارهٔ از کتاب معماری اسلامی در دورهٔ ایلخانان، دونالد ویلبر، ترجمهٔ دکتر عبدالله فریار، تهران سال ۱۳٤٦ خورشیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.





نمونهٔ بزرگ شدهٔ کاشیکاری آرامگاه بایزید
«نگارهٔ ۱۱۲»



«نگارهٔ ۱۱۳» قدمگاه نیشابور و نام علی چلیپا گونه بر گنبد نیلگون آن[1]

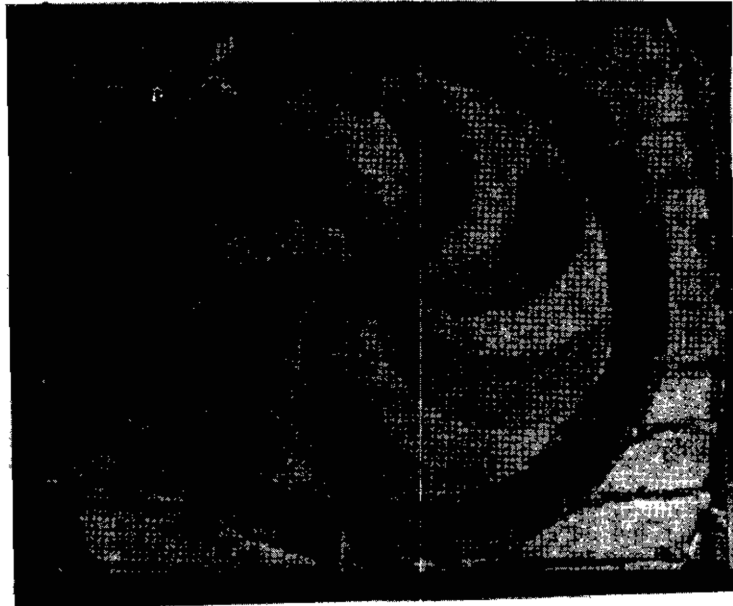
۱ - فرنور از آقای حشمت صابری.



آرامگاه میرنشانه در بازار کاشان با گنبد مخروطی که علی بر آن به گونهٔ چلیپا نقش گردیده[۱]
«نگارهٔ ۱۱۴»

۱۴ - در نگاره‌ای زیبا در درون دایره، بر گرد مرکز آن که دایرهٔ کوچکتری است، گردونه‌ای که سوی گردش را به چپ نشان می‌دهد قرار گرفته و به نظر برخی پایهٔ اندیشه‌ای را که در اسلام بر «وحدت» استوار است نشان می‌دهد، وحدت در کثرت پرتوافکن است، کثرتی که از او بر می‌آید و بدو باز می‌گردد. این نگاره در مسجد جامع «مظفری» کرمان است. مسجد کار سدهٔ هشتم هجری است و از نظر کاشیکاری معرّق و کتیبهٔ تاریخی در شمار بهترین و نامبردارترین یادمانهای تاریخی می‌باشد.

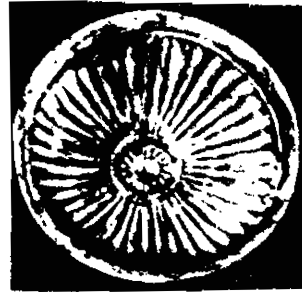
۱ - فرتور از: مهین‌بانو اسدی.



نگارگری بر کاشی مسجد جامع کرمان۱
«نگارهٔ ۱۱۵»

تاریخ کتیبهٔ آن سال ۷۵۰ هجری قمری و بخشهائی از آن در زمان شاه عباس دوم و کریم‌خان زند و نیز به سال ۱۳۱۹ خورشیدی بازسازی شده است. در مسجد جامع قدیم مهرآباد یزد و نیز در گچ‌بری مسجد شاه‌ولی یزد چنین نقشی در اندازهٔ کوچک وجود دارد.۲ همچنین بر ساختمان مدرسه میرعرب در شهر بخارا این پیکرهٔ «راست گرد و چپ گرد» با کاشی‌های رنگین نقش شده است.۳ چنین نمادی را که می‌تواند شناسگر خورشید هم باشد با شاخه‌های بیشتر بر سقف تالار اشرف، از کاخهای پادشاهان صفوی می‌بینیم. ساختمان این تالار از زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان است (۱۰۵۲-۱۱۰۶). در این کاخ نگاره‌های زرنشان و دیدنی فراوان دیده می‌شود.

۱ - فرنور از مجلهٔ پیام شمارهٔ مخصوص، آبان ماه ۱۳۵۹.
۲ - کتاب یادگارهای یزد، جلد دوم، ایرج افشار.
۳ - به پایان همین بخش نگاه کنید.


یک مهر ساسانی


نقشی بر آسمانهٔ تالار اشرف

«نگارهٔ ۱۱۶»

در فرهنگ ایران از روزگاران دور به ویژه زمان هخامنشیان خورشید را مانند پرهون (دایره) یا چند پرهون در درون هم به چهرهٔ زنی با گیسو فرو ریخته پیرامون رخساره می‌نمودند. لوح گرد زرّینی از دورهٔ اشکانیان خورشید را به چهرهٔ انسان نشان می‌دهد، بخش بیرونی لوح از چندین دسته شعاع پوشیده شده و بر پیرامون چهرهٔ خورشید، گل و بوته کنده کاری شده است.[۱]

این شیوهٔ کاربرد و نگارگری به دوران اسلامی هم رسیده. در کاسهٔ سفالینی از ساوه به تاریخ ۵۸۳ هجری قمری،[۲] فرتور خورشید در حال پرتو افشانی و به چهرهٔ انسان نمودار است.

بر روی یک کاشی از بدنهٔ کاشیکاری شده در خراسان به سال ۶۶۵ هجری «۱۲۶۷ میلادی» نقش خورشید در حال برآمدن «یا فرو رفتن» در پشت شیر وجود دارد. نگارنده سکه‌های مسینی دارد «از ساوجبلاغ و شهر تبریز سال ۱۲۳۹ زمان فتحعلیشاه» که بر آنها خورشید با چشم و ابرو در حال پرتوافشانی است.

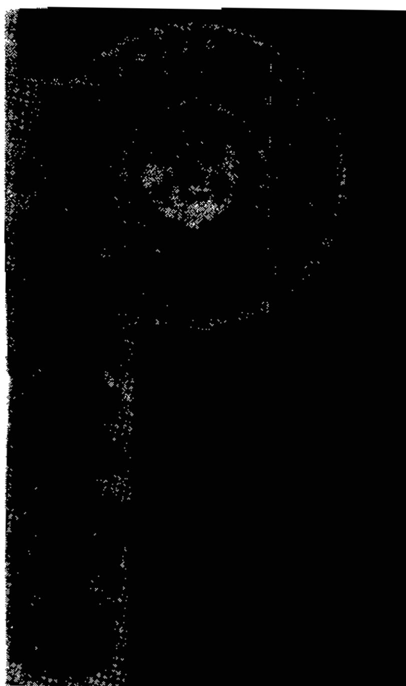
لوح اشکانی با ۲۰۰۰ سال فاصله زمانی همانندی فراوانی با سکهٔ تبریز دارد. در نگارگریهای دورهٔ صفویان و قاجاریان این نقش فراوان دیده می‌شود.

۱- از مجموعهٔ خصوصی تهران، نامهٔ صنعت نفت ایران شمارهٔ ۳ امرداد ۱۳۴۸.

۲- دست‌بافتهای عشایری و روستائی فارس، سیروس پرهام، سیاوش آزادی، امیرکبیر، سال ۱۳۶۴ خورشیدی، برگ ۱۹۱.



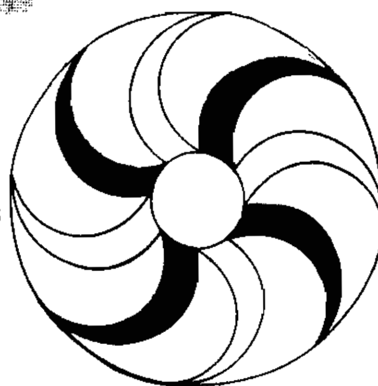
«نگارهٔ ۱۱۷» آوند سفالین از ساوه



«نگارهٔ ۱۱۸» آرایه‌ای از زمان هخامنشیان



«نگارهٔ ۱۱۹» خورشید در نقش اشکانی



نقش بر قالی بهارلو

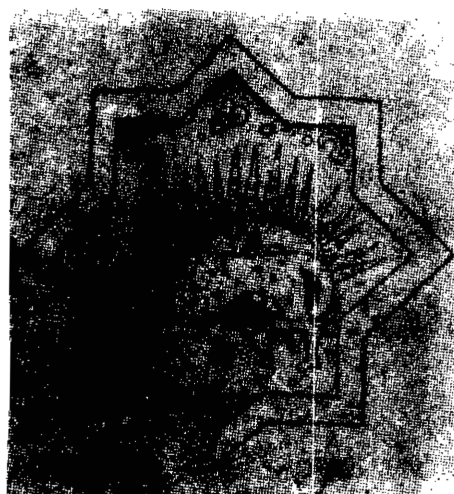


«نگارهٔ ۱۲۰» سکه از تبریز

همچنین در ادبیات عامیانهٔ ایران خورشید «خورشید خانم» خوانده می‌شود و نام چند تن از زنان نیز بوده است، همچون: خورشید کلاه خانم، خورشید بیگم. خورشید چهر، خورشید بانو. خورشید دخت[1].

و گاه چهرهٔ دلدار را به خورشید مانند کرده‌اند:

خورشید اگر تو روی نپوشی فرو رود   گوید دو آفتاب نگنجد به کشوری[2]



«نگارهٔ ۱۲۱» کاشی سال ٦٦٥ هجری

۱۵ - دَرِ چوبی کنده کاری شده‌ای در موزهٔ ایران باستان نگهداری می‌شود که در سال ۷٥٤ هجری قمری ساخته شده و روی آن نشانهٔ چلیپای شکستهٔ برجسته در بالای دایره سوی راست و چلیپای ساده در درون دایره سوی چپِ کنده کاری شده است. این در گرانبها و ارزنده در مازندران به دست آمده و بر

۱ - نمونهٔ این برداشت در شعرهای ساده‌ای که کودکان می‌خوانند چنین است:

خورشید خانم آفتاب کن   یه‌من برنج تو آب کن
ما بچه‌های گرگیم   از سرمائی بمُردیم

* * *

خورشید خانم آفتاب کن   شب و اسیر خواب کن
مجمر نور و بردار   یخ زمین و آب کن

۲ - سعدی.

روی آن نام «مرجان بن عبدالله» که استاد کار و سازندهٔ آن بوده دیده می‌شود.



«نگارهٔ ۱۲۲» دری از مازندران با + و 卐

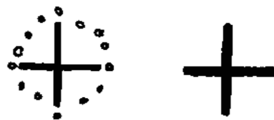


یکی از دایره‌ها که بزرگ شده تا نمادها دیده شود

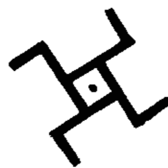
۱۶ - در روستای کهنسال و تاریخی ابیانه که از دیدگاه طبیعی نیز روستائی زیبا با درختانی کهن و سالخورده امّا شاداب است، بر روی درهای قدیمی خانه‌ها نگارهٔ چلیپا و چلیپای شکسته به کار برده شده است. در این روستا بازماندهٔ درهم تکیدهٔ یک آتشکدهٔ باستانی به نام «هرپاک»[۱] برجاست که اینک گذرگاه همگانی از زیر آسمانهٔ آن می‌گذرد و این رفت و آمدها برای چنین جای مقدسی زیان‌بار می‌باشد.

زنان زبان‌آور و پراحساس روستا هنوز به آئین کهن پوشاک باستانی «ساسانی - صفوی» به تن دارند. مردم گرم و پر مهر آنجا نه تنها توانسته‌اند بافت روستا و ساختمانهای خود را به همان شیوهٔ نیاکانی نگاهدارند بلکه: هوشیاری، سادگی، مهمان‌نوازی و بسیاری از ترادادهای دیرین را حفظ کرده‌اند.

۱۷ - در گورستان تربت‌جام در نزدیکی آرامگاه شیخ‌احمد ژنده‌پیل (جامی) گنبد فیروزشاهی یا گنبد سبزاز بناهای ارزندهٔ عصر تیموری قرار دارد. بر پایهٔ گنبد و دیوار ایوان مزار جام چلیپا به گونهٔ:



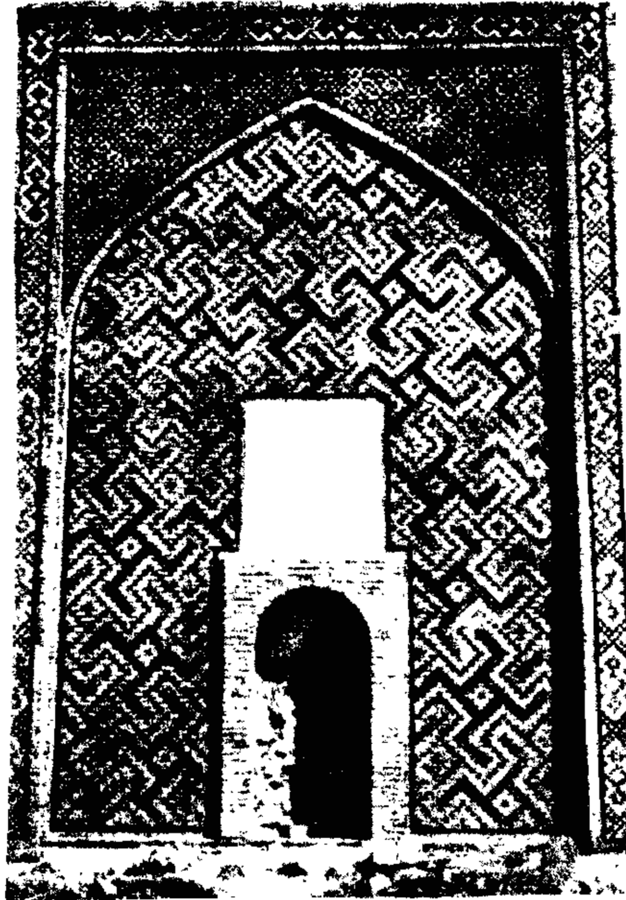
و نیز بر دیوار نزدیک گنبد فیروزشاهی به شکل زیر نقش شده است.



---

۱ - نام درست این آتشکده هرپک HER PAKE می‌باشد. در گویش ابیانه «هِرْ» یعنی زیر و «پاک» با الف غیر ملفوظ یعنی پله، بر روی‌هم زیرپله را می‌رساند. برابر آثار باقیماندهٔ آتشکده در محلی که از سطح کوچه پائین‌تر است واقع شده و از راه‌پله به آتشکده می‌رفته‌اند. «گفتگوی تلفنی با آقای زین‌العابدین خوانساری ابیانه‌ای»

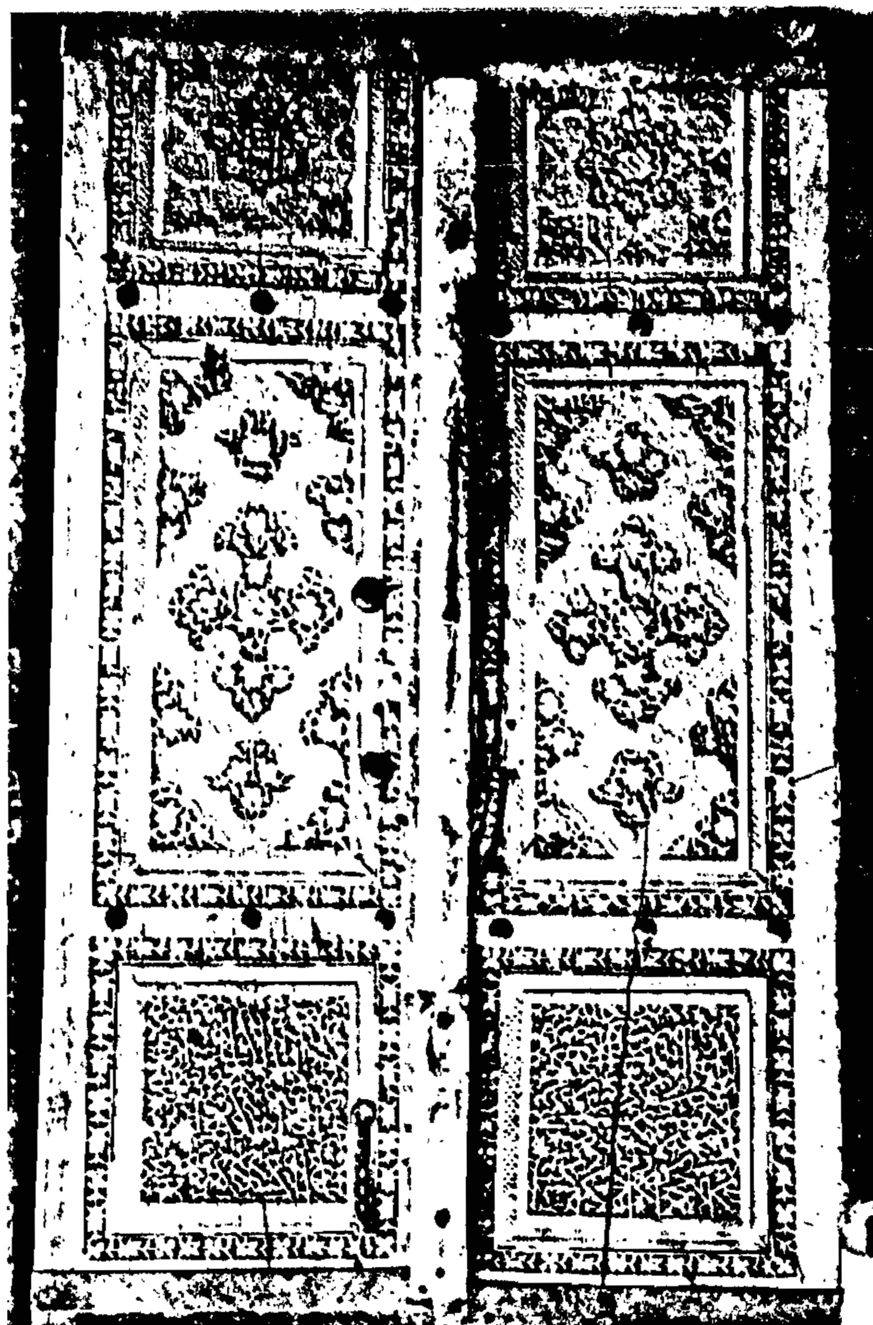
این نگاره را با نگارهٔ «مقبرهٔ هشت پهلو» در سمرقند بسنجید.



«نگارهٔ ۱۲۳» دیوار نزدیک گنبد فیروزشاهی، غرب گورستان جام[1]

۱۸ - در افوشته یکی از روستاهای شهر نطنز مسجدی است که دارای دو در بسیار زیبا می‌باشد. بر یکی از درها دو نگارهٔ چلیپا همانند خاج نقش شده. تاریخ ساخت در «اَحَد و ثلاثین و ثمانَ مائهٔ» ۸۳۱ هجری قمری است. نگارهٔ چلیپا را در این در با چلیپای مسجد کبود تبریز و چلیپای انو در بیرون از مرز امروزی ایران بسنجید.

۱ - آثار باستانی خراسان جلد یکم، عبدالحمید مولوی، انجمن آثار ملی، برگ ٦۲.



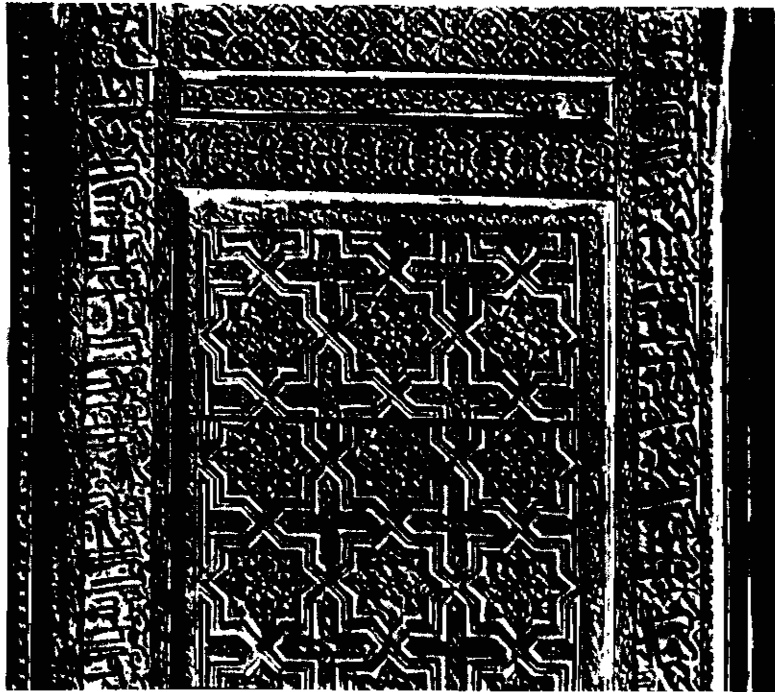
«نگارهٔ ۱۲۴» درِ مسجد افوشته

۱۹ - آرامگاه امامزاده سید اسماعیل در کوی چاله‌میدان تهران دارای بنائی است که در زمان محمد شاه قاجار به سال ۱۲٦۲ هجری ساخته شده. قدیم‌ترین تاریخ این آرامگاه سال ۸۸٦ هجری است که در بالای در دیده می‌شود.

بخش میانی هر دو لنگه در منّبت کاری و کهنسال بوده و دارای نگارهٔ چلیپا می‌باشد.

۲۰ - امامزاده یحیی که در کوی امامزاده یحیی در بخش عودلاجان تهران، از برزنهای قدیم قرار دارد. دارای صندوقی گرانبها است که بر بدنهٔ شمالی آن نگارهٔ چلیپا در چندین رده وجود دارد. ساختمان امامزاده در سال ۱۳۲۰ خورشیدی به پایان رسید.

این چلیپاها همانند چلیپاهای امامزاده اسماعیل و هر دو تا اندازه‌ای بسان چلیپای کاشی زرین‌فام کاشان هستند.



بخشی از نمای صندوق گور امامزاده یحیی

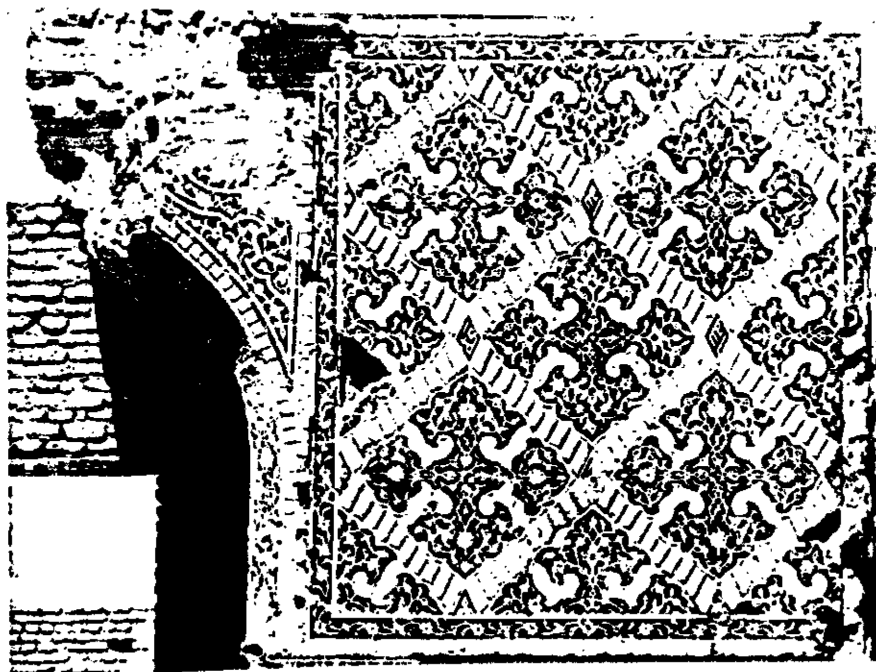
«نگارهٔ ۱۲۵»

۲۱ - جهانشاه قره‌قویونلو که در تبریز حکومت می کرد ،مسجد کبود را به‌سال ۸۷۰ هجری ساخت. این مسجد در آن زمان از ساختمانهای زیبا و خوش آب و رنگ شهر بود. لیکن رفته‌رفته بر اثر جنگها و زمین‌لرزه‌های پی‌در پی ویران شد.۱

امروز تنها بخش ناچیزی از آن مانده امّا کاشیکاری و رنگ آمیزی آن تماشائی و شگفت‌انگیز است.

در بخشی از این مسجد چلیپاهائی خاج مانند و زیبا نقش شده است.

نامگذاری این مسجد به کبود به علت کاشیهای کبود رنگی است که در آن به کار رفته و حالتی آرامش‌بخش در بیننده ایجاد می کند.



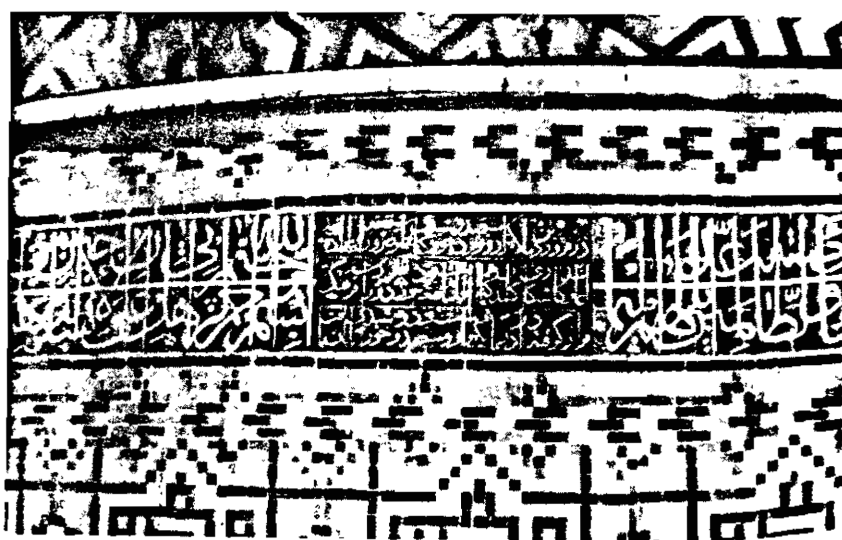
مسجد کبود در تبریز - چلیپای این مسجد را چلیپای گچ‌بری کیش در برگهای پیشین بسنجید.
«نگارهٔ ۱۲۶»

---

۱ - گفته می‌شود دختر جهانشاه آن را ساخته است.

۲۲ - امامزاده زید در جنوب بازار پارچه‌فروشان تهران دارای صندوق کهن و ارزنده‌ای است که تاریخ آن به پیش از پادشاهی صفویان می‌رسد. در پیرامون کمربند گنبد امامزاده در زیرنوشته‌ها نشان چلیپا دوگانه دوگانه « + + » در دو رده بر روی کاشیها آمده است. تاریخ صندوق به سال ۹۰۲ هجری می‌باشد.[۱]

لطفعلی خان زند شاهزادهٔ دلیر و مردم دوست در همین‌جا به خاک سپرده شده است. وی که مردی بزرگوار، با اراده و مردم‌دار بود، در ترانه‌های بومی شیراز آن زمان ستوده شده و این گویای خشنودی مردم از اوست. امّا همچون بسیاری از مردمان پاکدل و راست کردار و پاک‌اندیش به چنگ کسانی پست و فرومایه افتاد و پس از شکنجه‌های جانفرسا در تهران مرد.



بخشی از کمربند گنبد امامزاده زید با چلیپا
«نگارهٔ ۱۲۷»

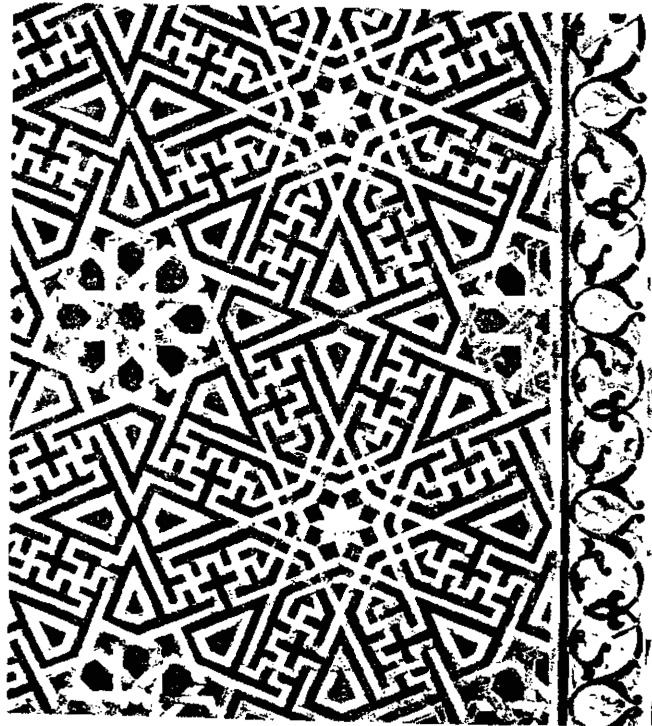
۲۳ - آرامگاه شیخ صفی‌الدین: شیخ صفی‌الدین در میان مردم اردبیل از شهرت فراوان و نفوذ ژرفی برخوردار بود. هنگامیکه تیمور کشور عثمانی را

---

۱ - آنچه در بند ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ آمده همراه با نگاره‌ها از کتاب آثار تاریخی تهران، جلد اول، سید محمدتقی مصطفوی از انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۶۱ خورشیدی، گرفته شده است.

گشود و پیروزمندانه باز می‌گشت اسیران بسیاری از ارتش و مردم عثمانی به همراه داشت. وی که به پیشوایان دینی اعتقاد داشت چون آوازهٔ شیخ را شنیده بود به دیدار آرامگاه او رفت و سپس به دیدار نوهٔ او خواجه‌علی پرداخت و با وی به گفتگو نشست و گفت از من چیزی بخواه، خواجه‌علی گفت من چیزی نمی‌خواهم، اسیران رومی را آزاد کن، تیمور آنها را آزاد کرد. اسیران که آزادی خویش را مدیون خاندان صفوی می‌دیدند، در ایران ماندند و خدمات ارزنده‌ای انجام دادند و وفاداری خود را به دودمان صفوی به خوبی نشان دادند. ایل روملو در آذربایجان از بازماندگان آنها هستند. بر آرامگاه نیای این رهانندهٔ اسیران، نگارهٔ چلیپا مجموعهٔ زیبائی فراهم آورده است. در هر جا دو چلیپای شکسته به رنگ سفید یک چلیپای سیاه رنگ را در بر گرفته است.

این آرامگاه در سدهٔ هفتم هجری ساخته شده و شاهان صفوی در گسترش و زیبائی آن کوشیده‌اند.



آرامگاه شیخ صفی در شهر اردبیل با نقش چلیپا و چلیپای شکسته

«نگارهٔ ۱۲۸»

۲۴ - **ساختمان مسجد جامع اصفهان: مسجد جامع اصفهان بسیار قدیمی** بوده و بنا به نظری به سدهٔ اول هجری می‌رسد و بر روی یک آتشکدهٔ باستانی پایه گذاری شده است. در سال ۲۲۶ هجری معتصم عباسی آن را نوسازی کرد و در زمان المقتدر بالله گسترش یافت.

مسجد دارای کتابخانهٔ بزرگی بوده که در سال ۵۱۵ هجری باطنیان مسجد و کتابخانه را به آتش کشیدند. بار دیگر ملکشاه سلجوقی به تعمیر آن پرداخت. پس از وی سلطان محمد الجایتو و آنگاه دودمان صفوی ساختمانهائی بر آن افزودند. فتحعلیشاه قاجار نیز مسجد را تعمیر کرد.

شاه عباس می‌خواست از سنگهای مرمر مسجد جامع برای ساختمان مسجد شاه که مورد نظر او بود استفاده کند ولی از اینکار خودداری کرد و دستور داد تا سنگ مرمر مسجد جنوبی میدان نقش جهان را از اردستان بیاورند.

بر همهٔ جای مسجد جامع نگاره‌های گوناگون و خوش‌ساخت از چلیپا می‌بینیم که به هنرنمائی هنرمندان کاشی‌ساز ارزش والائی داده است. دستهای پرتوان و هنرآفرین خداوندان هنر چنین نقشهای دلپذیری را آفریده‌اند که از دیدن آنها لذت می‌بریم. از اینرو می‌گوئیم: **نیرومند باد دستهای هنرآفرین و سر سبز و خرم باد سرزمینی که این هنرمندان را پرورش می‌دهد.**

۲۵ - همانگونه که در جای‌جای این کراسه گفتیم این نشانواره از دیرینه‌ترین روزگار رنگ دینی داشته و مردم سرزمین‌ها، مفاهیم، اعتقاد و برداشتهای گوناگونی در بارهٔ آن داشته‌اند. اگر رنگ دینی نداشت و با روح مردم درنیامیخته و دمساز نشده بود در طول چندین هزار سال این چنین زنده و پاینده، گیرا و دلپسند نمی‌ماند و در معبد و مسجد و خانه و دروازه به کار نمی آمد.

از شکست ساسانیان تا سدهٔ چهارم هجری، این نماد پویائی چندانی نداشته و از کاربرد آن جز در نزد مسیحیان آگاهی فراوانی نداریم، زیرا اندک به کار رفته است. امّا رفته‌رفته از نو زندگی یافته و بار دیگر هنر و مذهب درآمیخته و پیکره‌ای که مایهٔ مذهبی داشته و سخت در اعتقاد مردم جای گرفته و نمایانگر «جاودانگی» و «ابدیت» بوده است دوباره به خدمت مذهب در آمده و والاترین

سرچشمهٔ آرایشی در هنر اسلامی شده است. بسانیکه با ساختن یک شبکهٔ گسترده و پردامنه با نام «الله»، «محمد»، «علی» با انگاره (طرح) های دیگر گونه نماد یگانگی «وحدت» هم شده است.

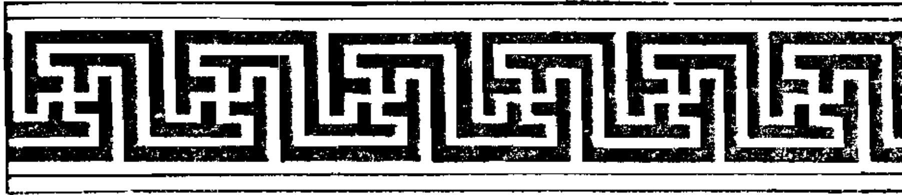
در همهٔ مسجدها و جایگاههای اسلامی، به ویژه در بیشتر شهرها و روستاهای ایران، این نشانواره را بر آجرکاریها و کاشیکاریهای خوش‌رنگ مسجدها، امامزاده‌ها و آرامگاهها می‌توان دید.

در این برگها چند نگارهٔ زیبا با نویسهٔ کوفی و چلیپا که از شاهکارهای هنری است دیده می‌شود.

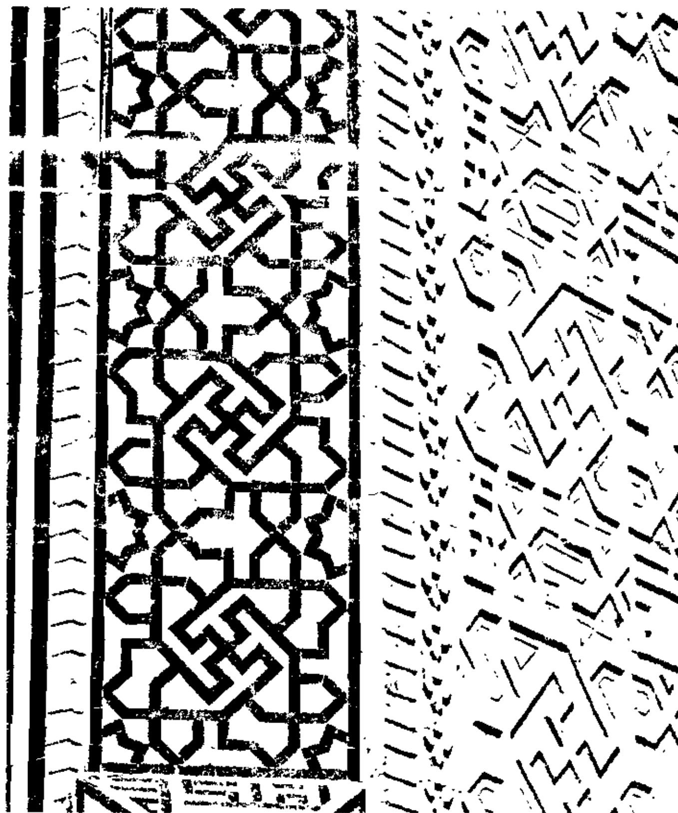


مسجد جمعه اصفهان، ایوان درویش، ایوان شمالی ـ در چهار گوشه «علی» و در میان چهار بار «الله» که چلیپای شکسته ساخته‌اند.

«نگارهٔ ۱۲۹»



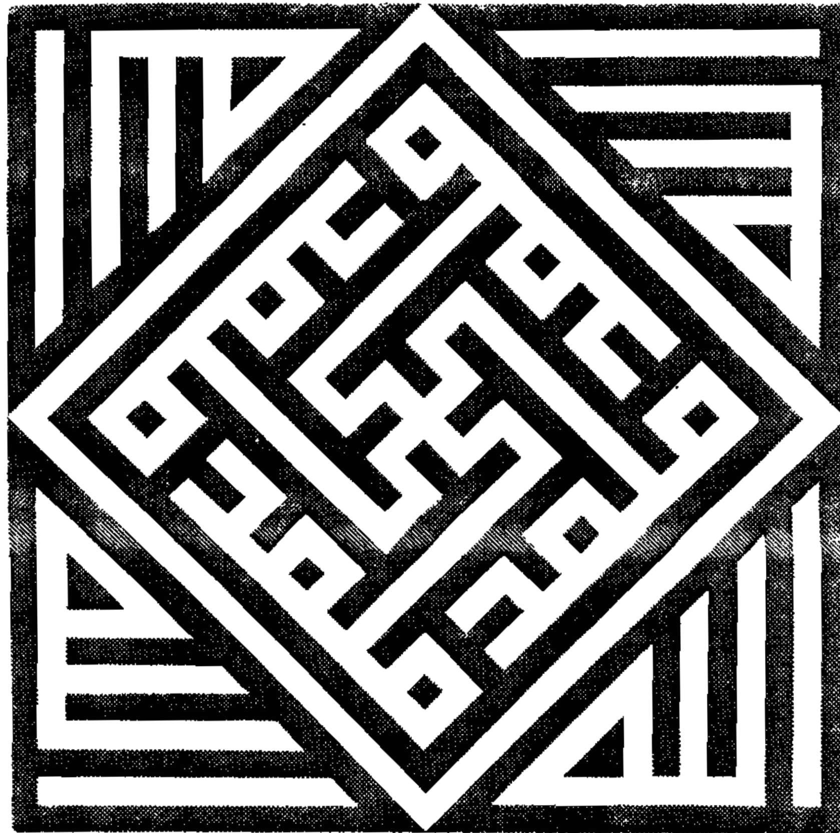
اصفهان: مسجد جامع۱. تصویر سنجیده شود با نگاره‌های دژ یزدگرد ساسانی
«نگارهٔ ۱۳۰»



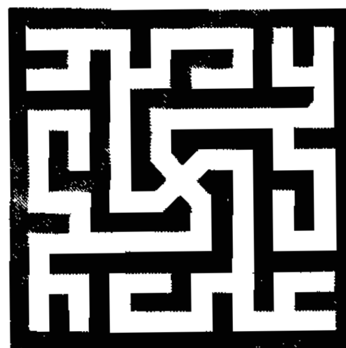
مسجد جامع اصفهان و نقش چلیپا «از کتاب طرح و اجرای نقش در کاشیکاری ایران»
«نگارهٔ ۱۳۱»

---

۱ - کتاب پرفسور پوپ جلد سوم برگ ۱۳۱۱

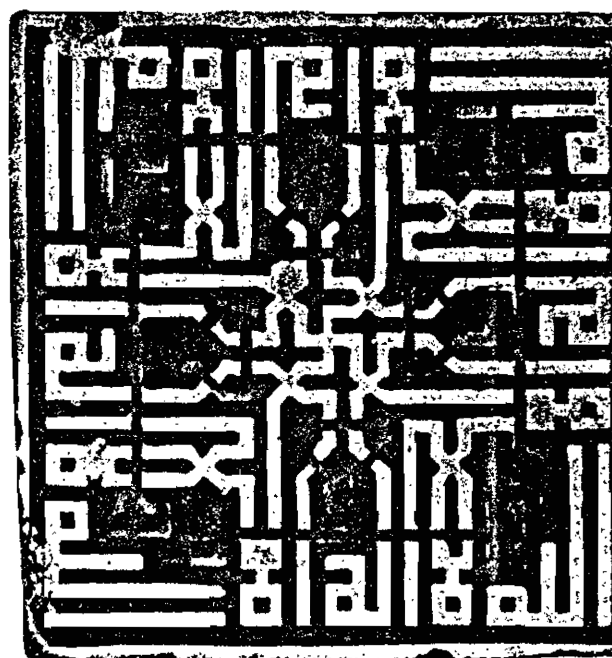


اصفهان مسجد جمعه «جامع» ایوان درویش، واژهٔ الله در چهار گوشهٔ نگاره و در میان چهار بار نام محمد «ص» که چلیپای شکسته ساخته‌اند.



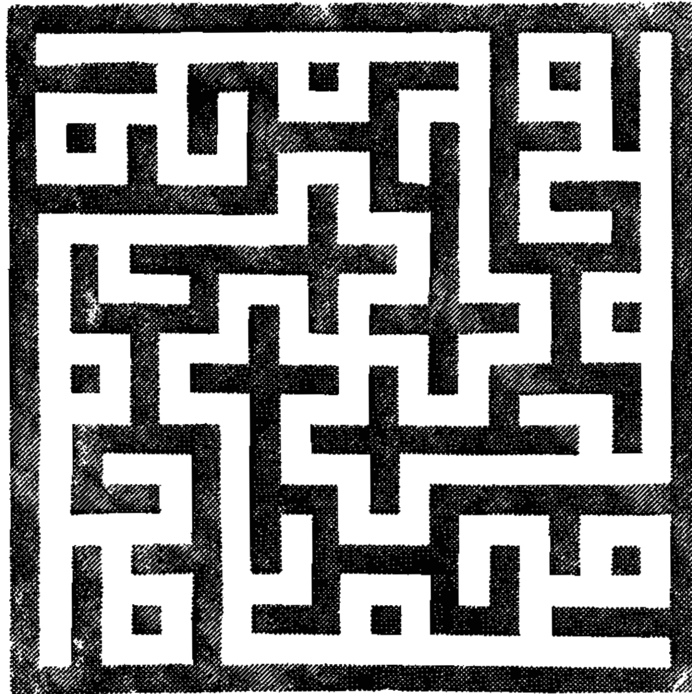
اصفهان، مسجد جمعه، ایوان استاد، واژهٔ علی، چهار بار و در میان نگارهٔ چلیپا.

«نگارهٔ ۱۳۲»



در چهارپهلو لااله الاالله و در میان چلیپا
گویا این کاشی در مسجد شاه اصفهان بوده و امروز در شیکاگو می‌باشد.
«نگارهٔ ۱۳۳»

۲٦ - مسجد شاه «پیشین»: سلطان محمد پدر شاه عباس بزرگ در نظر داشت مسجد بزرگی در جنوب میدان نقش جهان بسازد لیکن این اندیشه و افتخار این ساختار بزرگ هنری به شاه عباس رسید، تاریخ عالم آرای عباسی این مسجد را مسجد جامع کبیر دارالسلطنه خوانده و می گوید: «اولاً در شهر مسجد جامع عالی واقع در جانب جنوبی میدان نقش جهان احداث فرموده‌اند.» در زیر بخشی از یک طرح با چلیپا در این مسجد دیده می‌شود.



اصفهان، مسجد امام «شاه پیشین»
«نگارهٔ ۱۳۴»۱

واژهٔ «محمد» چهار بار به رنگ سفید در کنار نگاره آمده. بخش سیاه‌رنگ چهار چلیپای ساده و شاخه‌های آنها یک چلیپای شکسته به رنگ سفید ساخته‌اند.

۲۷ - در صحن عباسی آرامگاه امام هشتم شیعه نگارهٔ زیر که از واژهٔ «علی» درست شده است دیده می‌شود که می‌توان آن را با نگارهٔ ساسانی و نگارهٔ مسجد نائین سنجید.



در این نقش دو بار نام علی با خط سیاه و سفید آمده و سر حرف «ع» نقش ساسانی را نمودار می‌سازد.

---

۱ - نگاره‌های ۱۲۹ و ۱۳۲ و ۱۳۴ از کتاب: خط کوفی معقلی در مساجد باستانی اصفهان، عبدالله قوچانی، تهران، ۱۳۶۴ نشر اندیشهٔ اسلامی می‌باشد.

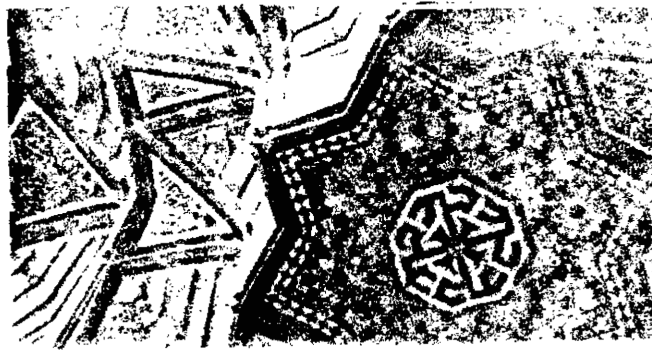


مشهد صحن عباسی
از کتاب
طرح و اجرای نقش در کاشیکاری ایران
«نگارهٔ ۱۳۵»

۲۸ - بر دیوار آرامگاه سرسلسلهٔ سادات مرعشی در مازندران نقش چلیپای شکسته وجود دارد. این ساختمان از زمان شاه عباس یکم و تاریخ ۱۰۳۳ هجری روی صندوق چوبی آرامگاه کنده شده است.

۲۹ - **مدرسهٔ کاسه گران:** این مدرسه در زمان شاه سلیمان صفوی به سال ۱۰۹۶ هجری با هزینه و به وسیلهٔ حکیم‌الملک اردستانی ساخته شده و دانشجویان علوم دینی اردستان در آن به تحصیل می‌پرداختند و هنوز هم این مدرسه از رونق برخوردار است.

نمونهٔ شایان دقت و هنرمندانهٔ چلیپا در میان کاشیکاری در پیکرهٔ زیر نمایان است. در پیرامون این چلیپا چهار بار واژهٔ «علی» چلیپای دیگری ساخته که خود نمونهٔ ذوق و هنر سرشار ایرانی است.

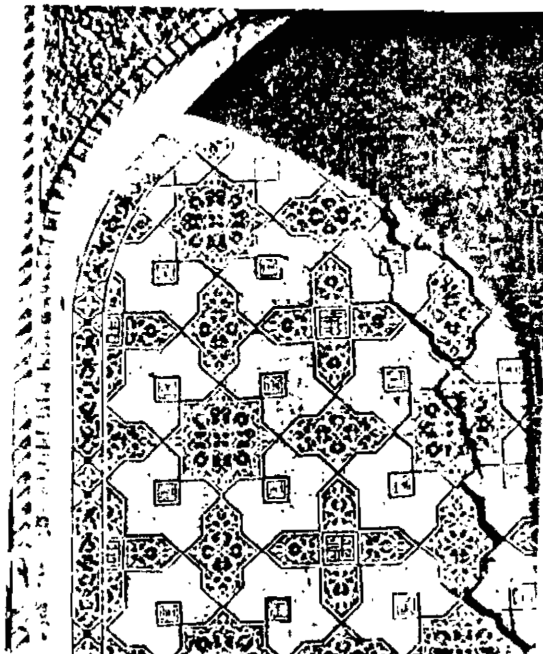


«نگارهٔ ۱۳۶» مدرسهٔ کاسه گران

۳۰ - مسجد علی از بناهای صفوی است که در پای مناره‌ای از زمان سلجوقیان در اصفهان ساخته شده است. کتیبهٔ سردر آن به نام شاه اسماعیل اول صفوی بوده و دارای کاشیکاری زیبائی است.

پاره‌ای آن را به سلطان سنجر و گروهی آن را به علی‌شاه پسر تکش خوارزمشاه نسبت می‌دهند. شاردن از آن به نام مسجد سنجریه نام برده است.

بر نمای رو به خیابان این مسجد نگاره‌های چلیپا نظر روندگان را به سوی خود می‌کشد.



«نگارهٔ ۱۳۷» مسجد علی

۳۱ - شاه سلطان حسین صفوی از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ هجری برابر با ۱۶۹۳ تا ۱۷۲۲ میلادی، سی سال که زمان ارزنده‌ای برای آبادانی و پیشرفت کشور و آسایش همگانی بوده است در ایران پادشاهی کرد.

نام این پادشاه در میان مردم نشانگر: ناتوانی، سستی، ناشایستگی و گسیختگی رشتهٔ سیاست و کشورداری است. لیکن وی مردی پارسا و پرهیزکار و هم کژاندیش و خرافاتی بود. با تسبیح و دلق بیشتر پیوند داشت تا با تاج و تخت.

در سال ۱۱۱۸ هجری (۱۷۰۶ - میلادی) به فرمان او در کنار خیابان چهارباغ مدرسه‌ای برای دانشجویان علوم دینی ساخته شد که از شاهکارهای معماری دوران صفوی است. این مدرسه به نام مدرسهٔ چهارباغ، مدرسهٔ سلطانی یا مدرسهٔ مادر شاه خوانده می‌شود.[۱] گرداگرد این مدرسه اتاقهائی برای دانشجویان ساخته‌اند که هنوز هم پاره‌ای از دانشجویان در آن زندگی می‌کنند.

کاشیکاری زیبا و دلنشین، گل کاری و درختان کهنسال و تنومند چنار و جوی آب فرشادی که از اینجا می‌گذرد، بر روی هم جائی دلپذیر و با صفا پدید آورده که هم دیدنی است و هم خستگان و رهگذران را آرامش می‌بخشد و خستگی را با نشستن در رواقها از تن به در می‌کند.

هنوز هم در این رواقها حلقه‌های درس برپا می‌شود وطلبه‌ها گرد معلم می‌نشینند و به پژوهش و گفتگو می‌پردازند. که جستجوی دانش خود جهانی دیگر است.

در این مدرسهٔ باشکوه در چندین جا نگارهٔ چلیپا خودنمائی می‌کند.

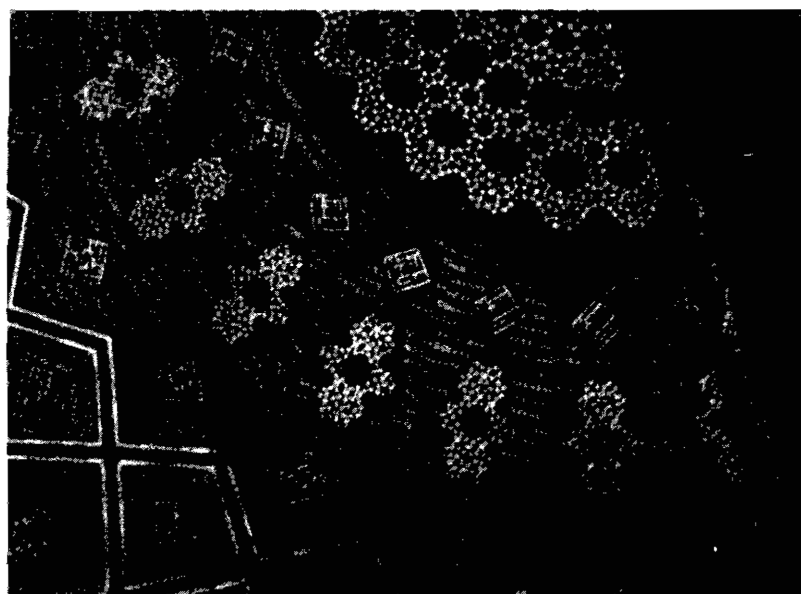
الف: بر سقف راهروی ورودی مدرسه با نوشتن نام «علی» چلیپائی بدینگونه پدید آورده‌اند:



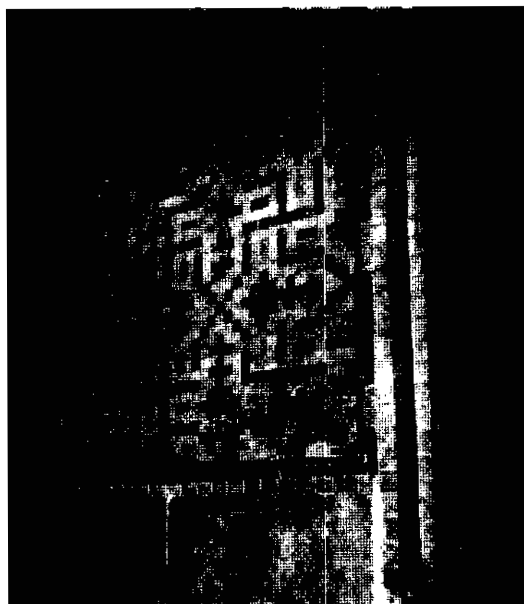
۱ - پس از انقلاب مدرسه امام صادق.

ب: در راهروهای ایوان خاوری مدرسه که جوی آب از زیر آن می‌گذرد (روبروی در ورودی) با کاشی‌های کوچک گروهی چلیپای شکسته. تاق و بدنهٔ دیوار را پوشانده است.

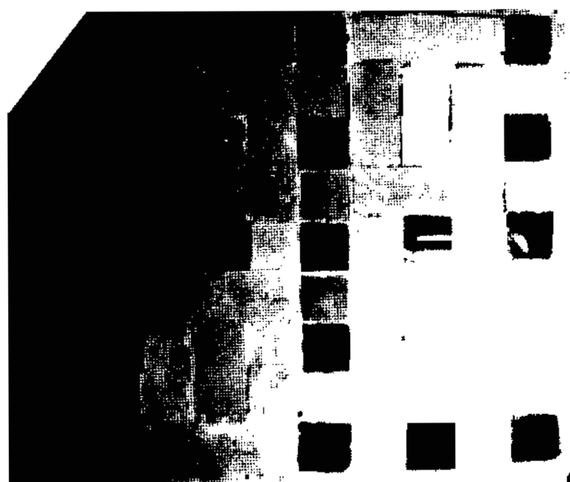
این کاشی‌ها چهارگوش و یک در میان به رنگ آبی و سیاه می‌باشد.



بخشی از سقف راهروی ورودی مدرسهٔ چهارباغ
«نگارهٔ ۱۳۸»



بخشی از ایوان خاوری مدرسهٔ چهارباغ یکی از چلیپاها در درون دایره نمایانده شده است.



چلیپای درون دایره بزرگ شده تا بهتر نمایان گردد. چهارگوشهای کوچک که بر روی هم چلیپای شکسته را می‌سازند به رنگهای سیاه و آبی هستند.

«نگارهٔ ۱۳۹»

پ: هنگامیکه از خیابان چهارباغ به درون مدرسه می آئیم در سوی چپ انتهای دیوار شمال غربی، اتاق یا حجره‌ای است که آرایش آن نیز اندکی بهتر از اتاقهای دیگر است، این اتاق نشیمن گاه سلطان حسین بوده.

وی گاهی برای سرکشی به طلبه‌ها و زندگانی آنان و بررسی پاره‌ای دستورهای دینی به مدرسه می آمده، در آن اتاق می‌نشسته و به «بحث و مذاکره» یا خواندن دعا و نیایش می‌پرداخته است.

در این اتاق زیلوی بزرگی است که رویهٔ آن با نماد چلیپای شکسته و چلیپا در درون چهارگوشها آراسته شده و سراسر رویهٔ فرش پر است از چلیپا، یک‌رشته چلیپای راست‌گرد و رشته‌ای دیگر چلیپای چپ‌گرد. در کنارهٔ زیلو شعر زیر بافته شده است.

فرش این مدرسه که روح فزاست وقـف نـواب اشـرف اعـلاسـت

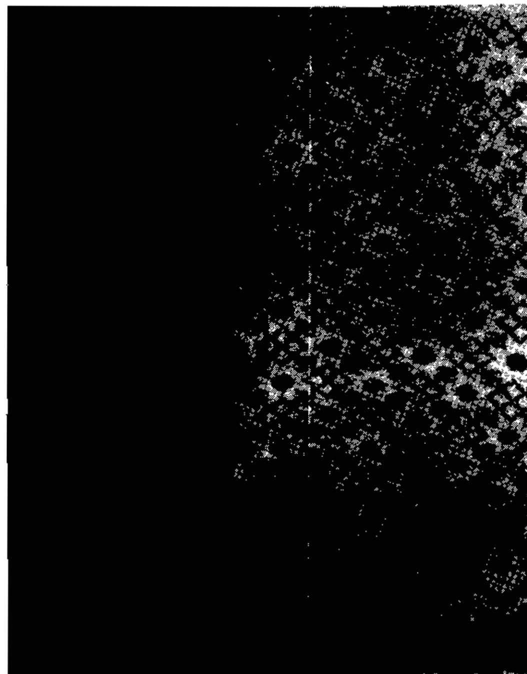
«سال ۱۱۱۸ هجری قمری»

این تاریخ را که سیزده سال پس از رسیدن او به پادشاهی می‌باشد باید تاریخ بافته شدن زیلو و سپردن آن به مدرسه دانست.

چون نشان چلیپا در نزد برخی از مردم جهان، دور کنندهٔ چشم‌زخم، گریزانندهٔ اهریمنان و «ارواح خبیث» و از سوئی بهبودی‌بخشندهٔ بیماران. به ویژه جن‌زدگان۱ «بیماران روانی» و شادی و خوشبختی آور و نماد زندگی جاوید و نیرو و افزونی نیز بوده است، باید چنان باور داشت، این سلطان که به کناره‌جوئی و گوشه گیری و «سعد و نحس کواکب» و اینگونه کارهای دور از دین و دانش دلبستگی داشته و روز و شب خود را به جای پرداختن به سازماندهی و سیاست کشورداری، در میان مشتی «رمّـال و جن گیر و دعانویس» و زنان درباری می گذرانده است، دستور بافتن زیلو را با این نگاره داده، تا هنگامیکه بر روی آن می‌نشیند از هرگونه آسیب و گزند آشکار و پنهان ایمن باشد. به گفتار مردم آن زمان از (بلایای ارضی و سماوی مصون و محفوظ گردد.)

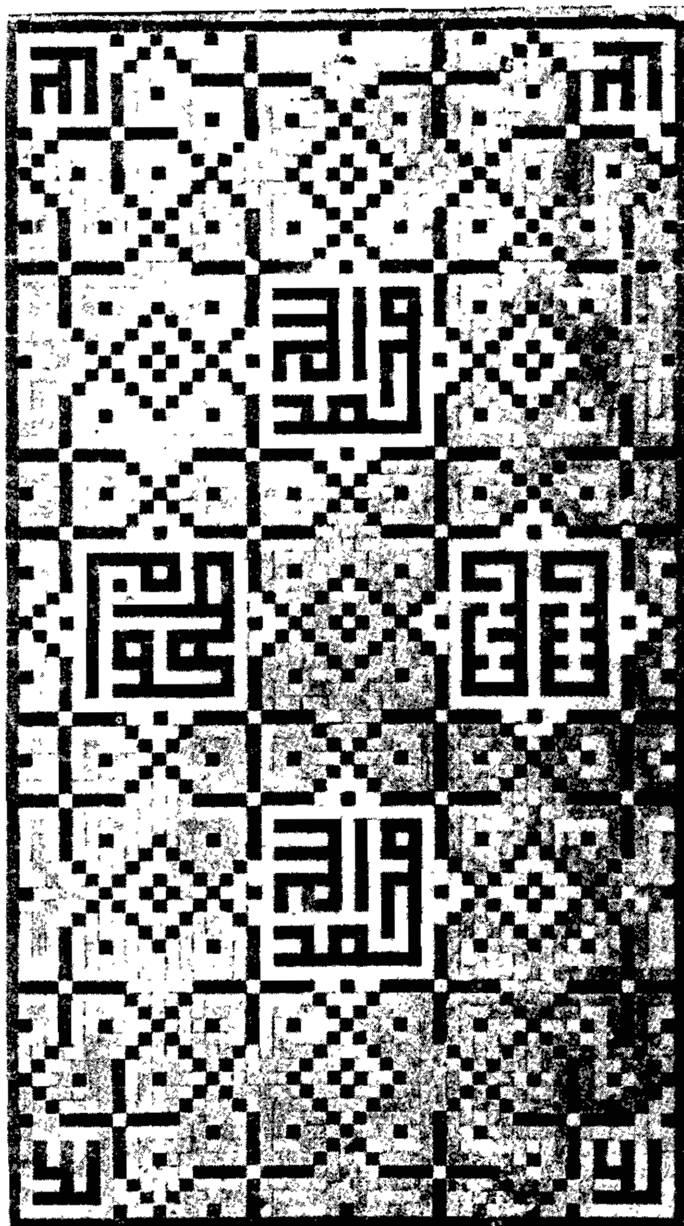
یا رسیدن به نیک‌فرجامی و فروغ و شادمانی منظور و هدف او بوده است.

۱- از دید برخی مردمان پیشین.



زیلو در یکی از اتاقهای مدرسهٔ چهارباغ اصفهان ویژهٔ شاه سلطان حسین صفوی
«نگارهٔ ۱۴۰»

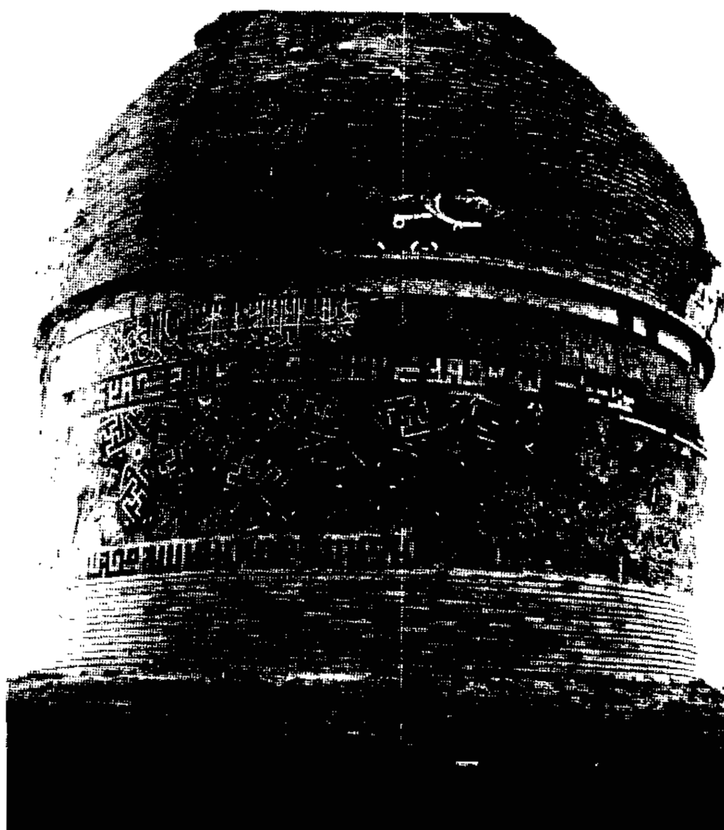
۳۲- در برگهای پیشین از کاشی‌های ستاره‌ای و چلیپای جایگاه‌های مذهبی شهر قم یاد کردیم. اینک بار دیگر راهی آن شهر شده و به آرامگاه حضرت معصومه (ع) سری می‌زنیم. در صحن عتیق نگاره‌های چلیپا بر کاشیکاری درخشان نظر ما را جلب می‌کند. در فاصلهٔ میان هر چند چلیپا نام «فاطمه»، «الله ـ محمد» و بر چهار گوشه «علی» به خوبی نمایان است.



پیکره از کتاب طرح و اجرا در کاشیکاری ایران
«نگارهٔ ۱۴۱»

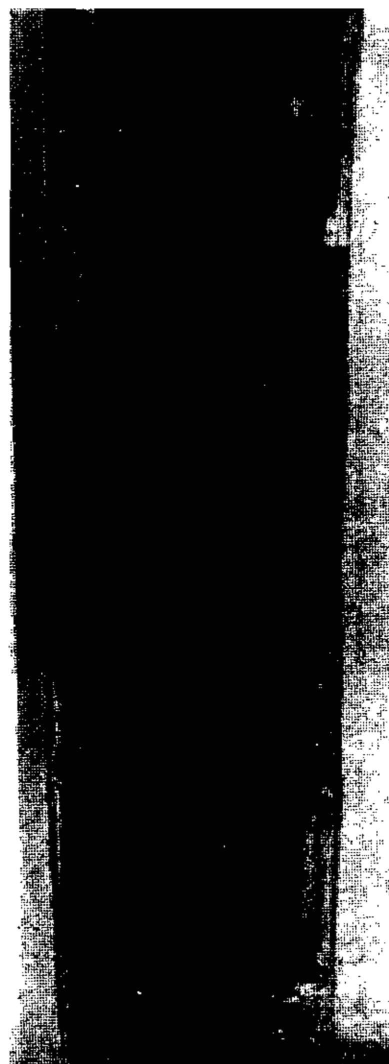
۳۳ - در بیست کیلومتری خاور شهرستان قم در روستای قاسم آباد آرامگاه سکینه خاتون دختری از نوادگان امام کاظم (ع) قرار دارد. بر کاشیکاری کمربند گنبد که فرو ریخته نگارهٔ چلیپا دیده می‌شود. این نگاره‌ها با نگاره‌هائی که در برگهای پیشین آمده درخور نگرش و سنجش است.

چگونگی قرار گرفتن چلیپاها نشان می‌دهد که رویهٔ کمربند گنبد از یک شبکه گستردهٔ این نقش پوشیده بوده است، که رفته‌رفته رو به ویرانی نهاده.



آرامگاه سکینه‌خاتون و پیکرهٔ چلیپای شکسته
«نگارهٔ ۱۴۲»

۳۴ - در بیست و چهار کیلومتری جنوب شرقی شهرستان قم آرامگاه دیگری به نام شاهزاده ابراهیم جای گرفته که بر در آرامگاه و نیز بر یک تخته منبت کاری نگاره‌هائی از چلیپا و چلیپای شکسته به گونهٔ برجسته دیده می‌شود.[۱]



تختهٔ منبت کاری در آرامگاهی در نزدیکی قم (شاهزاده ابراهیم) با پیکرهٔ + و: (چلیپای شکسته)
«نگارهٔ ۱۴۳»

۱ - این آگاهی و نیز پیکره‌ها را یکی از روحانیان داده‌اند که نام ایشان را از یاد برده‌ام.



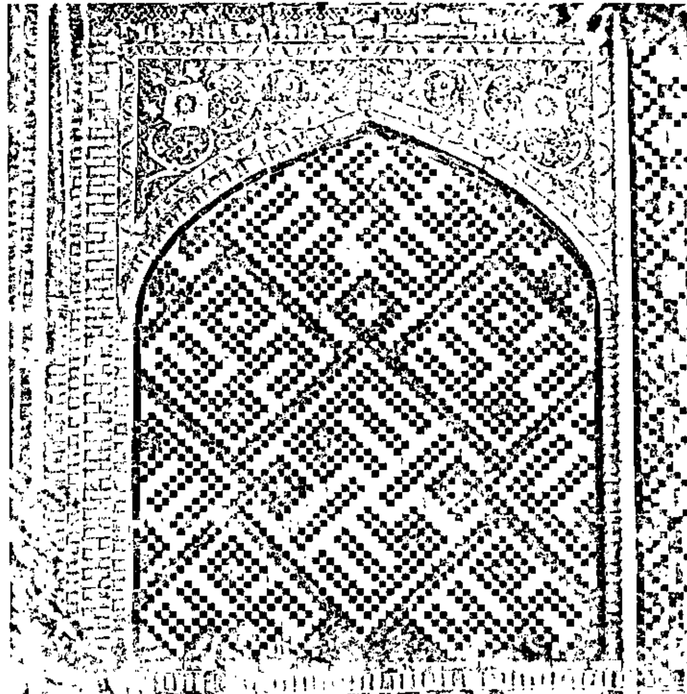
درِ آرامگاهی در نزدیکی قم (شاهزاده ابراهیم)
«نگارهٔ ۱٤٤»

۳۵- بر کاشیکاری مدرسهٔ سردار در شهر قزوین نقش چلیپای شکسته نیز دیده می‌شود. این مدرسه در کوی دیمج واقع شده و از مدرسه‌های علوم دینی است. درازای آن ٦۰ و پهنای آن ٤۰ ذرع است. ساختمان مدرسه دو اشکوبه و کاشیهای رنگین شکوه و زیبائی فزاینده‌ای به آن داده است. در جنوب مدرسهٔ سردار، مسجد و روبروی مدرسه آب انباری است که هر سه را دو برادر به نام حسین خان و حسن خان از سرداران بلندپایهٔ ایران در جنگهای ایران و روس و جنگهای عثمانی در زمان فتحعلی شاه ساخته‌اند.

تاریخ ساختمان مدرسه بنا به گواهی این شعر:

رقم زد از پی سال عمارتش خازن اساس کعبهٔ دین گشت زین بنا محکم

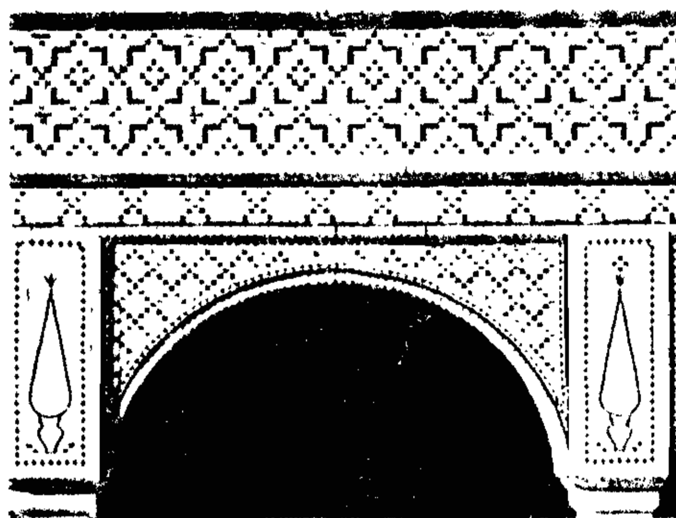
سال ۱۲۳۱ هجری است.[۱]



«نگارهٔ ۱۴۵» مدرسهٔ سردار

بر کاشیکاری ساختمان تکیه مدیرالملک در شهر کرمان نیز چلیپا به دو گونه دیده می‌شود.

۱ - نگاره از کتاب طرح و اجرای نقش در کاشیکاری ایران.
برای آگاهی بیشتر در بارهٔ مدرسهٔ سردار به کتاب مینودر، سید محمدعلی گلریز، انتشارات طه، چاپ سال ۱۳۶۸ خورشیدی نگاه کنید.

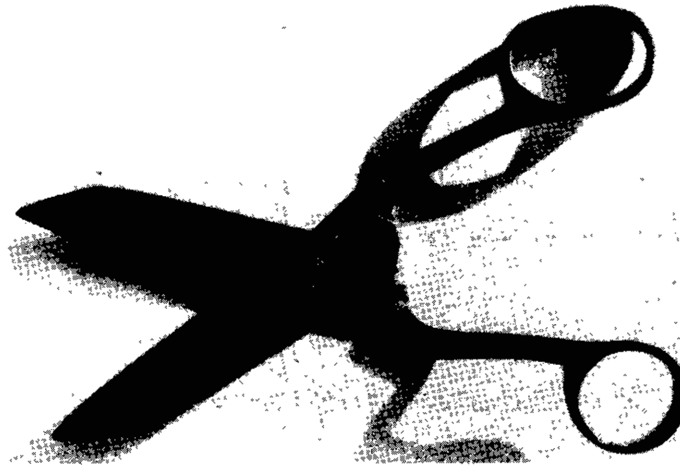


«نگارهٔ ١٤٦» تکیه مدیرالملک در کرمان

۳٦- به هنگامیکه سرگرم آماده کردن این جستار و پژوهش بودم، سرکار سرهنگ بابا مقدم با دیدن این نماد و فرتورهای آن، به یاد آوردند که از دوران کودکی یک قیچی باغبانی در خانهٔ خود دارند که بر روی آن نگارهٔ گردونهٔ مهر یا چلیپای شکسته کنده شده است.

از ایشان خواستم تا قیچی را برای گرفتن فرتور به من واگذارند. این کار انجام و قیچی بدارندهٔ آن باز گردانده شد. تاریخ و جای ساخت قیچی روشن نیست، امّا بیش از هفتاد سال است که از آن در کارهای سبک باغبانی بهره‌جوئی می‌شود.[۱] اگر درست بنگریم نوک تیز خمیدگیها سوی چرخش را وارونهٔ حرکت ساعت نشان می‌دهد.

۱- تاریخ یاد شده در بارهٔ قیچی مربوط به چند سال پیش از چاپ کتاب می‌باشد.



«نگارهٔ ۱٤۷» قیچی

۳۷- بر آسمانهٔ تالار بزرگ ساختمان ایستگاه راه آهن تهران که در سال ۱۵ - ۱۳۱٤ خورشیدی ساخته شده است، نگارهٔ زیبای چلیپا با کشه‌های بلند به گونهٔ پیوسته که شبکهٔ بزرگی را پدید آورده است جلوه گری می‌کند و چشم و دل بینند گان آگاه را به سوی خود می‌کشد.

۳۸- بر پایهٔ آگاهی روزنامهٔ کیهان،[۱] هنگام خاک‌برداری در کوی شاه آباد تبریز برای کابل کشی، پنج تخته سنگ پدیدار شده که روی آنها به زبان ارمنی نوشته‌هائی بود. سنگها به موزهٔ تبریز برده شد. خلیفهٔ دیر «ایر پانوسیان» در تبریز آنها را خواند. روشن شد که اینها سنگ گورهائی است از کسانی به تاریخ‌های ۸۱۲ و ۹۱۵ میلادی...

یکی از نوشته‌ها چنین است:

«این سنگ متعلق به قبر عیال گاسپار یغیارند به تاریخ ۱۱٤۰، روح

---

۱ - روزنامهٔ کیهان شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۵۲ خورشیدی، شمارهٔ ۹۰۵۱. هشتم سپتامبر ۱۹۷۳ میلادی.

خدمتگزار مسیح است.»

بر روی دو تخته‌سنگ دیگر «نقش گردونهٔ خورشید که به معنای ابدیت است دیده می‌شود» و بر روی سنگ پنجم، نقش مهراب «محراب» اسلامی کنده شده است.

۳۹- در اینجا به گزارش نگاره‌ای که از روایات اسلامی سرچشمه گرفته می پردازیم. این روایات در بارهٔ سیر پیامبر از مکه تا بیت‌المقدس و «معراج» بالا رفتن به آسمان است.

ما با این کار نداریم که سیر و معراج با جسم بوده یا روحانی. با این‌هم کار نداریم که گروهی سیر را تنی و معراج را روحی می‌دانند. هر دو بیرون از گفتارهای این کتاب است.

روایات می گویند پیغمبر بزرگوار اسلام بر براق سوار شد و شب به معراج رفت. در نگارگریهای دینی در جاهای گوناگون کشور به ویژه آنچه در شمال سرزمین ما است، براق تنهٔ اسب، دم طاووس، سر انسان، بال فرشته و کلاه ایرانی بر سر دارد. در پاره‌ای نگاره‌ها، سُم‌های براق نیز دارای پر هستند. مانند نگارهٔ بقعهٔ باباولی در دیلمان. سر انسان چهرهٔ زنی است با ابروان پیوسته، چشمهای درشت و سیاه، گیسوی بلند و افشان بر پشت گردن با دو رده گردنبند.[۱]

آنچه از دید ما ارزشمند می‌باشد، آن است که در پاره‌ای از این پیکره‌ها بر پیشانی براق چلیپا (+) نقش شده است.

۱- این چگونگی یادآور پرواز گارودا Garuda که برابر ادبیات دینی هند ویشنو را به آسمان می برد، می باشد. گارودا نیز با چهره‌ای زنانه تاجی بر سر، گردنبند بر گردن و چنگال عقاب دارد. براق تنهٔ اسب، ولی گارودا دارای اندام عقاب یا شاهین می باشد.



چهرهٔ بزرگ شدهٔ براق
«نگارهٔ ۱۴۸»



«نگارهٔ ۱۴۹» براق[1]



نگارهٔ براق که مسلمانان هند از آن به‌گونهٔ آرایه در خانه‌ها
و از آغاز ماه محرم در سوگواریها به کار می‌برند

۱- فرتور از کتاب نان جو، دوغ گو: دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی. دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

یادمانهای اسلامی بیرون از مرزهای کنونی

در یادمان‌های اسلامی، بیرون از مرزهای سیاسی ایران کنونی و درون درگسترهٔ فرهنگی ایران نیز چنین نشانه‌هائی در پرستشگاهها و جاهای مقدس دیگر که نمایانگر رنگ دینی چلیپا است، کم و بیش یافت می‌شود.

۴۱ - درآنو ANAU نزدیک عشق آباد «اشک آباد» و مرز ایران و کشور جماهیر شوروی که امروز در خاک شوروی است، آثاری از جمله چلیپا «خاج» به دست آمده است. اثر هنر انو در چند زیستگاه در ترکستان مانند: «آفاق‌تپه» و «نمازگاه‌تپه» دیده شده است.

کهن‌ترین سفال انو با سفال طبقهٔ دوم سیلک، تپه‌حصار دامغان، سیستان و کویته پاکستان همانندی دارد.[۱] یافته‌های انو از ۳۴۰۰ تا ۲۹۰۰ سال پیش می‌باشد. سده‌ها پیش از زادروز عیسی.



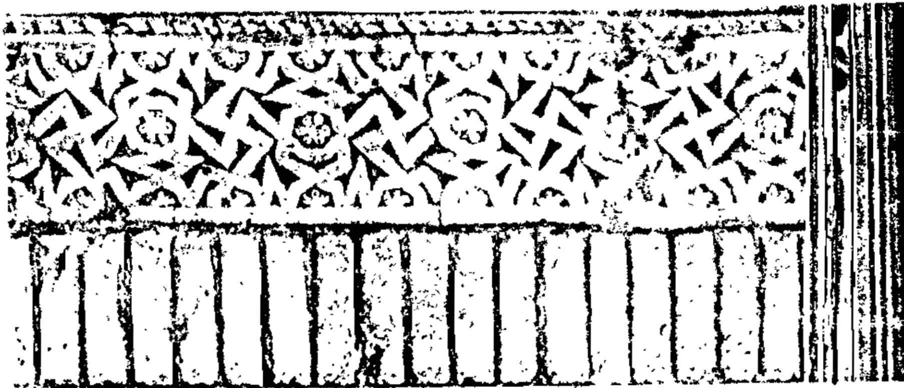
«نگارهٔ ۱۵۰» چلیپا درآنو

۴۲ - در اوزگند سرزمین خوارزم دو گورستان به نام مقبرهٔ شمالی (سال

۱ - باستان‌شناسی ایران، لوئی واندنبرگ، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام

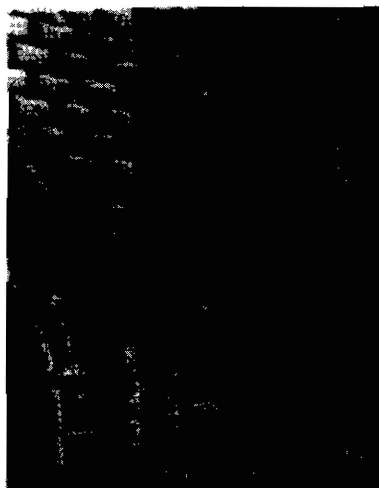
۱۱۵۲ میلادی) و مقبرهٔ جنوبی (سال ۱۱۸۶ میلادی) وجود دارد که هنرمندی و ریزه کاری شایسته‌ای در آرایش سردر آنها به کار برده شده است.

در مقبرهٔ جنوبی نقشهای گل و بوته و چلیپا همانند نگارهٔ زیر دیده می‌شود.



«نگارهٔ ۱۵۱» مقبرهٔ جنوبی

۴۳ - آرامگاه یوسف بن قصیر در نخجوان که به دست معماری به نام عجمی ابن ابوبکر در سالهای ۵۵۵ تا ۵۵۶ هجری «۱۱۶۲ - ۱۱۶۱ میلادی» ساخته شده است دارای انگارهٔ هشت پهلوئی است که از آجر بالا رفته و گنبدی دوکی (مخروطی) بر فراز آن می‌باشد. نمای پهلوهای بیرونی با نگارهائی آجرین آراسته شده. در دو سوی سردر که نگارهای آجری نیز دارد در سرتاسر بلندی



آرامگاه یوسف فرزند قصیر در نخجوان
«نگارهٔ ۱۵۲»

دیوار، نشانهٔ چلیپا با هشت آجر نمایانده شده است.۱

٤٤ - بر سردر مدرسهٔ الغ‌بیگ در شهر سمرقند «۱٤۲۰ میلادی» نگارهٔ چلیپا به گونهٔ ساده «+ +» و شکسته، و نیز در مقبرهٔ هشت‌پهلو در ساختمانهای «شاه زنده چلیپائی دیده می‌شود که با نگارهٔ گورستان جام که در برگ ۲٤۸ گزارش شده همانندی دارد.

شاه‌زنده یکرشته ساختمانهائی است در دامنهٔ کوه از دورهٔ تیمور که آرامگاه ویژه خاندان و سرداران وی می‌باشد.



سردر مدرسهٔ الغ‌بیگ

«نگارهٔ ۱۵۳»

۱ - کتاب ابنیه و آثار تاریخی اسلام در شوروی



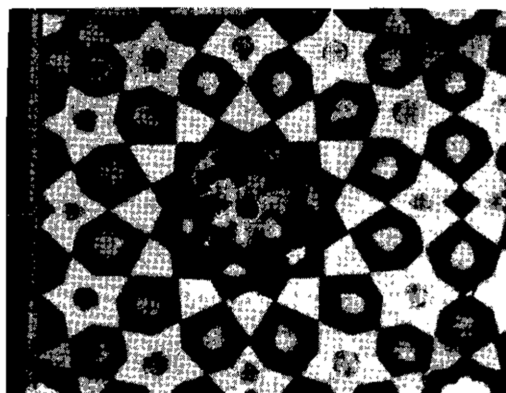
شاه‌زنده مقبرهٔ هشت‌پهلو



سمرقند شاه‌زنده

«نگارهٔ ۱۵٤»۱

٤۵ - در شهر بخارا در مدرسهٔ میر عرب «۱۵۳٦ - ۱۵۳۵» که در زمان فرمانروائی شیبانیان با هزینهٔ شیخ عبدالله یمنی نامبردار به میر عرب ساخته شده است، چلیپای شکسته راست گرد و چپ گرد هر دو زینت بخش دیوارها است. این نگاره با نگارهٔ ۱۱۵ مسجد جامع کرمان همانندی دارد.



«نگارهٔ ۱۵۵» مدرسهٔ میر عرب

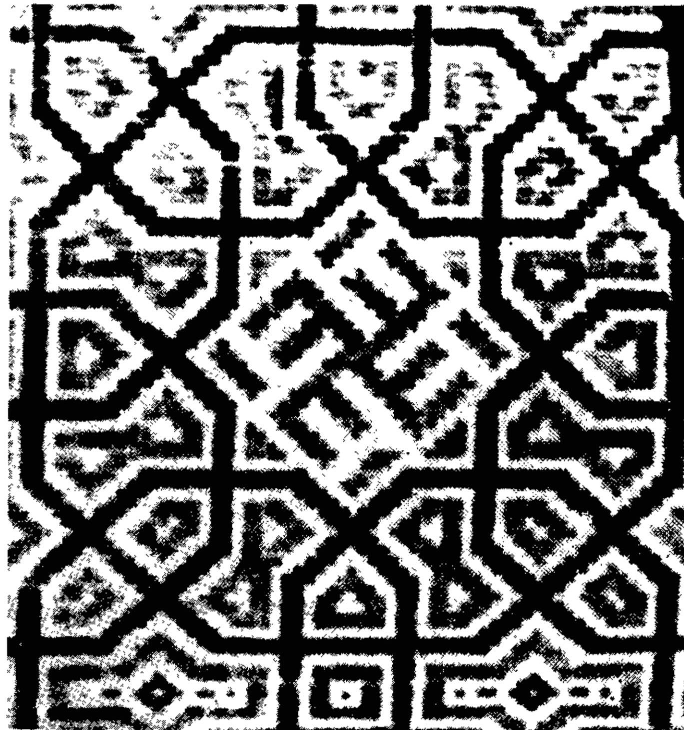
۱ - نگاره‌ها از کتاب ابنیه و آثار تاریخی اسلام در شوروی

۴۶ - در سالهای ۱۰۷۰ تا ۱۰۸۴ هجری قمری «۱۶۴۶ - ۱۶۶۰ میلادی» در سمرقند مدرسه‌ای به نام مدرسهٔ طلا کاری ساخته شده است. در روی بدنهٔ بیرونی کمربند استوانه‌ای گنبد این کانون دینی، چلیپا بدینگونه:



بر روی کاشیکاریها دیده می‌شود. با نگرش به خط‌های روبروی هر شاخهٔ چلیپا چهار بار واژهٔ «الله» به یکدیگر پیوند خورده و پیکرهٔ زیبائی را پدیدار ساخته است.

این پیکره با دو تکه سفال تپه سیلک و بکون سنجیده شود.



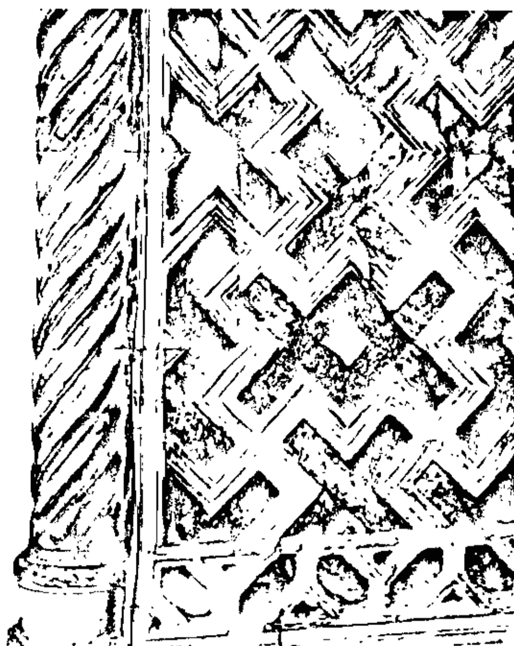
بدنهٔ بیرونی مدرسهٔ طلا کاری در سمرقند
«نگارهٔ ۱۵۶»



سفال تپه‌بکون هزارهٔ چهارم پیش از میلاد

«نگارهٔ ۱۵۷»

۴۷ - در کشور ترکیه، شهر قونیه مدرسه‌ای است با شیوهٔ معماری اسلامی به نام کاراتای، در دو سوی در این مدرسه شبکه‌ای از نگارهٔ چلیپای شکسته، زیبائی و آرایشی ویژه به این ساختمان داده. می‌دانیم در کشور همسایهٔ ما که روزگاری خلافت اسلامی را در دست داشت یادمانهای اسلامی فراوان است و این یادمانها از نقش چلیپا بی‌بهره نیست. برای گرفتن آگاهی در این زمینه‌ها یکبار به سفارت ترکیه رفتم و نتوانستم وابستهٔ فرهنگی آن کشور را به بینم و کارمندی که پاسخگوی من بود، گفت هیچگونه کتاب و اطلاعی ما از آثار باستانی نداریم. هر چه می‌خواهید از سازمان جهانگردی ترکیه بخواهید.

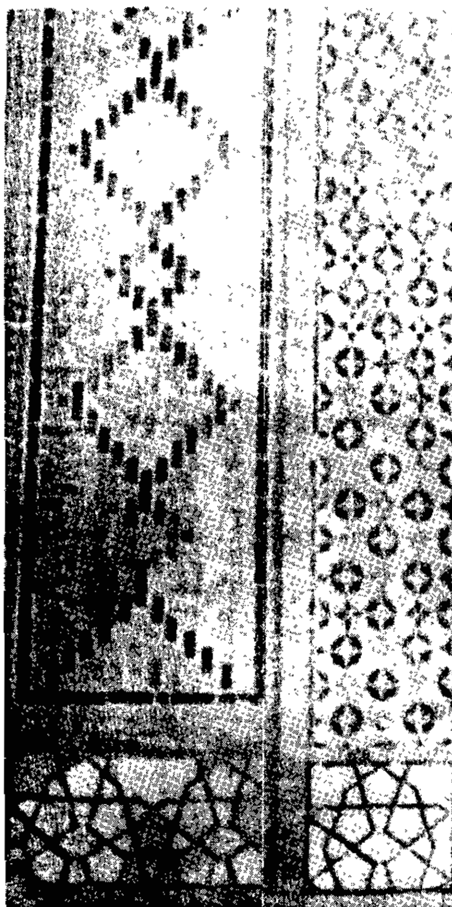


شبکهٔ چلیپا بر دو سوی در مدرسهٔ کاراتای
(بزرگ شده)



در ورودی مدرسهٔ کاراتای در ترکیه
«نگارهٔ ۱۵۸»

٤۸ - در کشور افغانستان در شهر هرات بر کاشیکاریهای آرامگاه خواجه عبدالله انصاری و در شهر بلخ در «زیارتگاه» و نیز در کشور پاکستان در مسجد شاه جهان شهر «تته» پیکرهٔ چلیپای ساده فراوان به کار رفته است.



افغانستان: آرامگاه خواجه عبدالله انصاری و چلیپا
«نگارهٔ ۱۵۹»

بخش ششم

چلیپا در روزگار ما

نگاهی به دست بافت ها

صلیب سُرخ

چلیپا نمودار خورشید یعنی رستاخیز

دروازه دولت تهران

چلیپا نمادی با برداشتهای گوناگون

نگاهی به دست بافت‌ها

هنر فرش‌بافی ایران که روزگاری دراز را پشت سر گذاشته و راه رسائی را پیموده است، به ویژه پاره‌ای قالی و قالیچه‌ها دارای نگاره‌های دیدنی و گیرای گردونهٔ مهر است.

در درازای زمان از تکه فرش اشکانی که در گرمی مغان به دست آمده تا فرش بهارستان که کاخ تیسبون را می آراسته و از آن گاه تا روزگار ما، این نگاره‌ها به ویژه چلیپا نماد مهر و چرخ کائنات دگرگونی‌هائی را بنا به ذوق هنرمندان و خواسته‌های زمان پذیرفته ولی هیچگاه از تبار باستانی خود، چه پیش از تاریخ و چه پس از آن دور نشده است. پس از گذشتن هفت هزار سال، هنوز در هنر دورهٔ اسلامی نگارهٔ چلیپا با همان برازندگی و زیبائی خودنمائی می‌کند.

این نگاره نه تنها، تک کاربرد داشته است بلکه دامنهٔ گسترده‌تری نیز یافته و در همه سوها زنجیروار در پهنه‌های بزرگی به کار رفته، و در مسجد و معبد و نیز در قالی و گلیم یک مجموعه هماهنگ و شورانگیز آفریده است. در این آفرینش های هنری پیکره‌های دوگانهٔ چلیپا و بر هم نهادهٔ آن به چهرهٔ گل و بوته و نام رهبران دینی، تا پدیده‌های زنده و گیرندهٔ دیگری نمودار می گردد.

در این شبکهٔ هنری، نه هنرمند و نه سازنده و بافنده هیچیک از فلسفهٔ پیدایش این نگاره و عقاید گذشتگان در بارهٔ آن آگاهی ندارند. امّا ناخود آگاه به فرمان خون و سرشت به دنبال آن می‌روند و آنچه را که ذرّه‌ذرّهٔ ساختار هستی‌شان خواستار است از پنهانگاه ضمیر و نهانگاه سر بیرون آورده و آشکارا در دیدگاه ما می‌گذارند. و ما این پدیدهٔ رازآمیز را که بیش از هر «نقشی» با

زندگان زندگی کرده است، بر تالار مسجدها، بر بلندای گنبدهای فیروزه گون و گلدسته های سر برافراشته می‌بینیم. این است آن پیوند ناگسستنی که این نگاره با گذشته دارد و هنرمند ناخودآگاه آن را «تجسم» می‌بخشد.

هستی که همهٔ نمودهایش پوینده و گذرنده است، در پویندگی خود، به چهرهٔ زایش و میرش، پیوست و گسست در می آید، ولی این نمادِ پدیده‌هایِ هستی، نمود چرخ گردنده، زروان بی‌کران، چلیپای فلک، راز خوشبختی و کامیابی، صلیب حیات، به واژگونهٔ خودِ هستی، از میرش و گسست به دور بوده، بست و پیوست و گسترش داشته است.

* * *

نقش کردن چلیپا با خمیر بر سیاه چادر زن تازه‌زا در طایفهٔ کورکی، و نیز نقش نمودن آن همراه با چهار خال «که تازگی ندارد» با کشک سال نو بر پلاس همراه با چوپان و سگش و چوبش در ایل افشار۱ و جاهای دیگر و نیز بر گلیم‌ها و خورجین‌ها که چهرهٔ زینتی دارد، بسانی که خود در ایل چهار لنگ بختیاری و تیره‌هائی از عشایر فارس دیده‌ام و همچنین نگاردن آن بر روی تخم‌مرغهای تازه‌ای که می‌خواهند برای جوجه کشی زیر مرغ بگذارند و نیز بر گردهٔ قوچ‌ها. همه و همه نشانه‌ای از اعتقاد نهفته و پنهان در ضمیر انسان به نیروی باروری، زایندگی و پایندگی این نماد و داشتن قدرتی برای راندن نیروهای اهریمنی است.

همین‌گونه است داستان زن تازه‌زا، چون می‌خواهند او را با کودکش از چشم بد و نیروهای شیطانی و ارواح خبیث نگاهدارند این پیکره را بر چادر او می آورند.

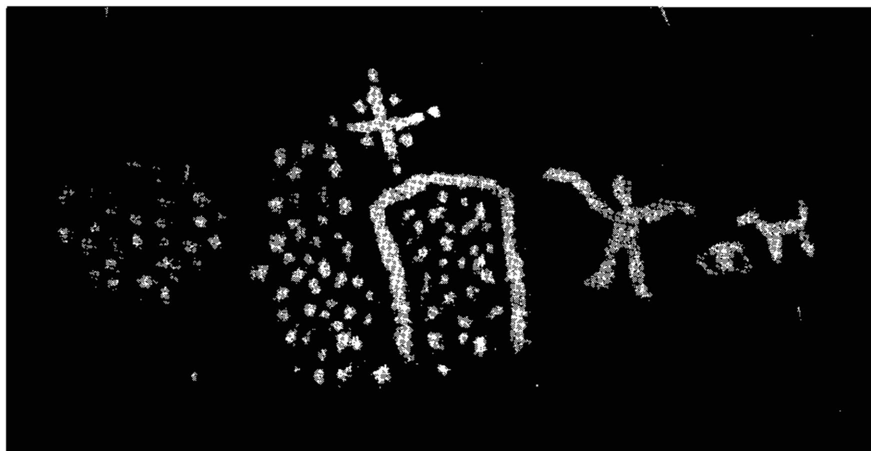
در برخی جاها زائو را تنها نمی‌گذارند که مبادا جانداری به نام «آل» بیاید و به او آسیب برساند. یا برای جلوگیری از گزند، شمشیر، چاقو، قیچی یا ابزار فلّزی دیگری را نزد او می‌گذارند و به دیوار خط می‌کشند و معتقدند که این جاندار افسانه‌ای با دیدن این ابزار نزدیک نخواهد شد.

---

۱ - اشاره به مقالهٔ سودمند «مازنجبیل» پژوهشگر فرزانه مرتضی فرهادی، در نامهٔ فرهنگ ایران دفتر دوم سال ۱۳۶۵.



«نگارهٔ ۱۶۰» چلیپا بر چادر زن تازه‌زا



«نگارهٔ ۱۶۱» پیکرهٔ چلیپا ـ چوپان و سگش و دایره‌های بسیار۱

۱ - فرنورها از مرتضی فرهادی در نامهٔ فرهنگ ایران.

این گفته ممکن است برای زادمان «نسل» کنونی پذیرفتنی نباشد ولی من خود این داستان را شنیده و این پردهٔ نمایش را در پنجاه سال پیش در تهران دیده‌ام.

هنوز هنگامیکه آش نذری یا شله‌زرد می‌پزند و برای بستگان و همسایگان می‌فرستند بر روی آن با گرد گیاهان خوشبو، چلیپا می‌نگارند و در هر یک از خانه‌ها با همان گرد خال گذاری می‌کنند .... بی آنکه به فلسفهٔ این کار بیندیشند و بدانند چرا چنین می‌کنند .... و باز هم چنان خواهند کرد.

برگردیم به گذشته‌های بسی دور، آن هنگام که انسان آوندی برای خوراک، کوزه‌ای برای آب، خانه‌ای برای آرام گرفتن، قربانگاه و نیایشگاهی برای پرستیدن و گوری برای جاودانه خفتن ساخت، بر آن چلیپا گذاشت.

این چلیپا تنها یک زیور و آرایه نبود، نمادی از نیروهای پنهانی و ماوراءالطبیعه بود. نگارگر از این نماد می‌خواست تا خود، خوراک، آشام و خانه و نیایشگاه و گورستان او را از اهریمنی‌ها و عوامل زیانمند نگاهدارد. و به شخص او فروغ راستی، تقوی، بخشش و زیبائی درونی بتاباند.

* * *

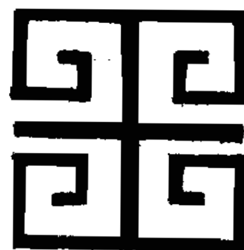
از سال ۱۲۳۸ هجری قمری قالیچه‌هائی با نقش تخت‌جمشید به دست بافندگان قشقائی بافته شده است که الگوی یکی از آنها بدنهٔ کاخ سه دروازهٔ تخت‌جمشید می‌باشد. این سنگتراشی نشان می‌دهد داریوش بر تخت نشسته و نمایندگان ملتهای گوناگون شاهنشاهی ایران تخت او را بر سر نگاهداشته‌اند.

تاریخ بافت این قالیچه که به سفارش عبدالله قشقائی است، سال ۱۳۱۸ هجری قمری بوده و نوشته‌ای به زبان فرانسه دارد. در نوشتهٔ دیگری به زبان فارسی آمده «آرایش جمشید»[۱]

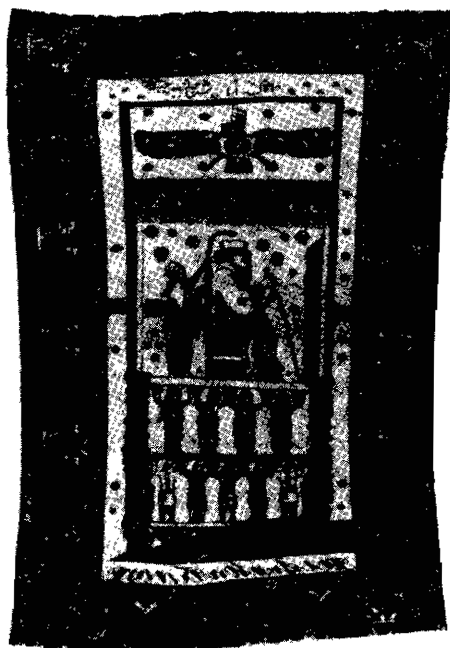
آنچه گفتنی و دیدنی است، چلیپاهائی است که در پیرامون داریوش بافته شده[۲]. باید دانست که در سنگتراشی کاخ، چلیپا نیست و این کار از بافندهٔ قالیچه می‌باشد.

---

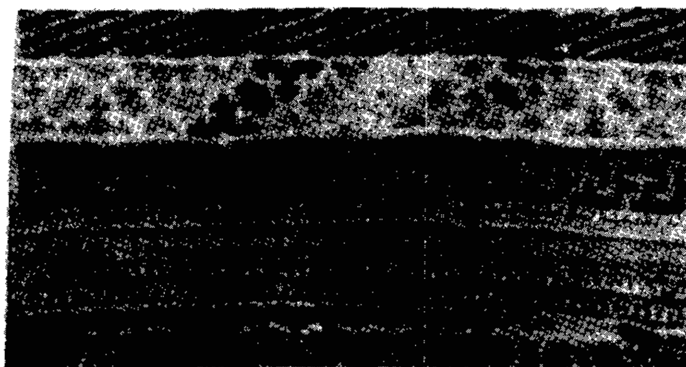
۱ - دست‌بافت‌های عشایری و روستائی فارس، سیروس پرهام، ۱۳۶٤، امیرکبیر برگهای ۲۸۷ و ۲۸۸.
۲ - برخی از مردم این پیکره را از آن جمشید می‌دانند.



نقش چلیپا بر قالیچهٔ کاشمر



قالیچه با نقش تخت‌جمشیدی و چلیپا در پیرامون داریوش
«نگارهٔ ۱۶۲»



زنجیرهٔ چلیپا بر گلیم بختیاری
«نگارهٔ ۱۶۳»

در دیلمان از بخش سیاهکل، شهرستان لاهیجان که هنر دستی زنان آنجا بیشتر شال بافی است، جورابهائی می بافند که دارای نگارهٔ چلیپا به اینگونه می باشد:[۱]



در دیلمان که مرکز دهستان دیلمان است آثار و نشانه‌ها و ساختمانهای کهن مانند: آجر سفال و راه آب‌های زیرزمینی دیده شده و این می‌رساند که در زمانهای پیشین آباد و پر جمعیت بوده است.

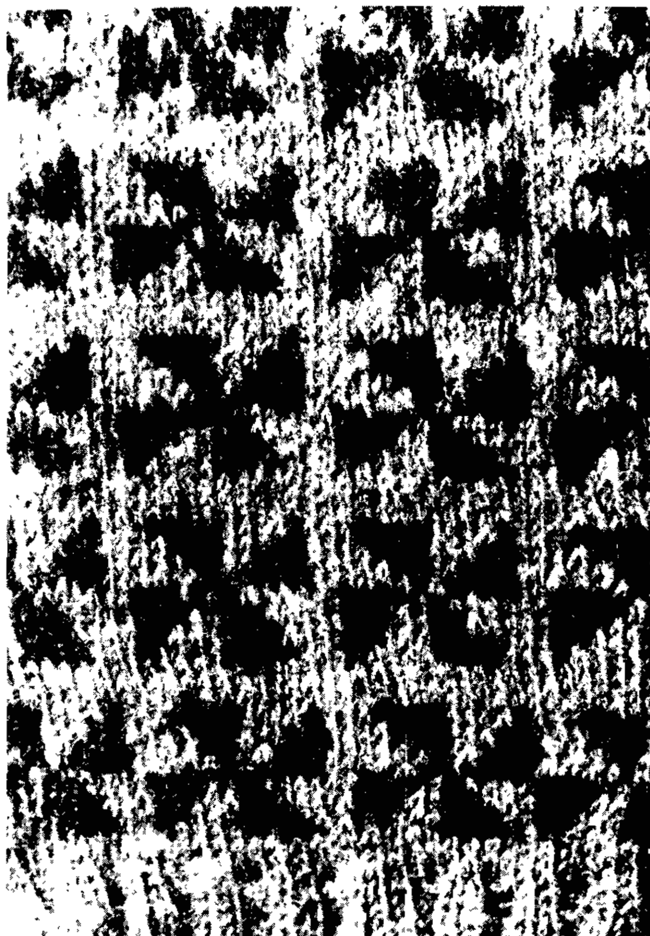
این نگاره که به پروانهٔ آسیاهای آبی و بادی و نیز پروانهٔ دستگاههای دیگر همانندی دارد، یادآور آخشیج‌های چهارگانه است که بر روی هم با گردش و چرخش خود نظام طبیعت و دهناد آفرینش را نگاه می‌دارد و دگرگونی یا مرگ و زندگی می آفرینند.

بافت اینگونه جورابها یا کارهای دستی دیگر با نگارهٔ چلیپا از روزگاران پیش میان مردم این دهستان رواج داشته و از یک‌سد سال پیش که پیران ده به یاد دارند این نشانه را بر روی کارهای دستی دیده‌اند.

این خود می‌رساند که از دیرگاه بافتن این نماد بر روی بافتنی‌ها میان بانوان هنومند به آئین بوده است. این نگاره را با نگاره‌های چپ گرد و راست گرد در موسیان و سفال تپه حاجی محمد و سفال بکون در فارس بسنجید.

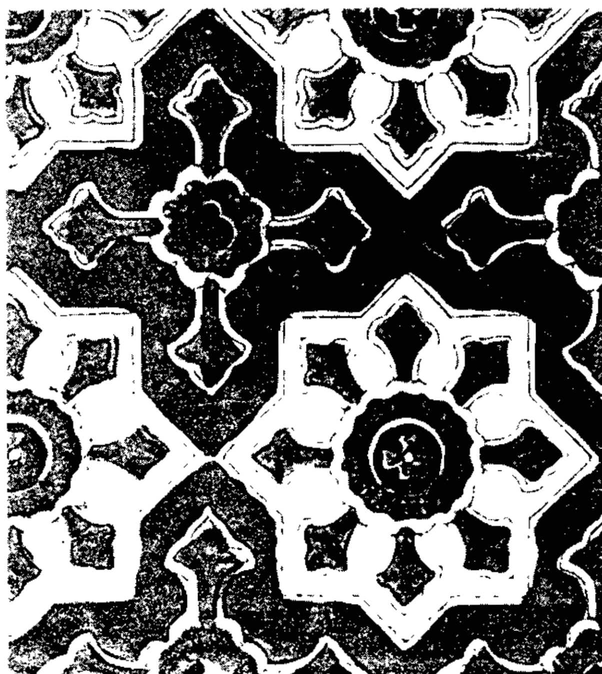
---

۱ - از آقای دیلمی برای فراهم آوردن جوراب سپاسگزارم.



چلیپا بر روی کار دستی از دیلمان
«نگارهٔ ۱٦٤»

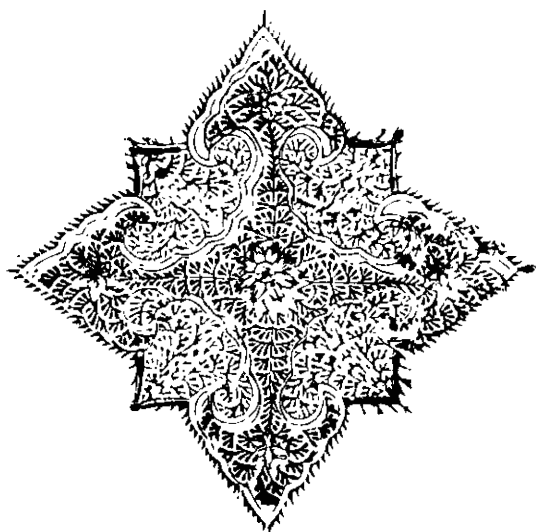
در ایران بر روی پارچه نقش‌های گوناگونی می‌زنند که امروز به آن قلمکار می‌گویند و در گذشته‌ها آن را «چیت‌سازی» می‌نامیدند. این کار از روزگاران پیشین در چین و هند و ایران رواج داشته است. در نگاره‌های زیر چند نمونه از نقشها را می‌بینید که بیشتر آنها چلیپا گونه است.



«نگارهٔ ۱۶۵» نگاره خورشید و چلیپا



«نگارهٔ ۱۶۶» دو چلیپ بر روی هم





«نگارهٔ ۱۶۷» چلیپا از نقش گل و بوته که با خط‌های شکسته پوشیده‌شده.۱

۱ - نقش قلمکارها از کتاب، مجموعهٔ قلمکار ایران، گردآوری عبدالحسین احسانی، تهران، ۱۳۵۰ خورشیدی.

صلیب سرخ

کاربرد دیگر چلیپای ساده در بیمارستان‌ها، بهداری‌ها و افزار و خودروهای وابسته به این گونه بنیادها می‌باشد. اینک برای آنکه به خوبی دریابیم چگونه این نشانه دَخْشَکِ (مشخصه، آرم) این بنیادها که در بهداشت و تندرستی و نیرومند سازی مردم کار می‌کنند و از روی نیکوکاری و مردم‌دوستی پایه گذاری شده نه سود جوئی، شایسته است پیشینهٔ پیدایش سازمان صلیب سرخ را به کوتاهی بررسی نمائیم:

اندیشهٔ به وجود آوردن صلیب سرخ در ۲٤ ژوئن ۱۸۵۹ میلادی در میدان نبرد سولفرینو در مغز مردی به نام «هانری دونان» راه یافت و سرانجام وی پایه گذار سازمانی گردید که هدفش همکاری و کمک و همدردی ملی و بین‌المللی است.

هانری دونان در سال ۱۸۲۸ در شهر ژنو پا به جهان گذاشت، از بیست سالگی به جرگهٔ کشیشان پیوست. وی از زندانها و بخشهای فقیر نشینان بازدید می‌کرد. پس از آن به کار نزد بانکداران پرداخت. وی به قسطنطنیه و الجزایر رفت. دلبستگی فراوان به ساختن آسیا در جمیلا از بخشهای قسطنطنیه داشت، لیکن پیشرفتی نکرد. در سال ۱۸۵۹ راهی اروپا شد تا با ناپلئون سوم که در این هنگام با اتریشها در جنگ بود دیدار کند و درخواست یاری نماید.

در روز ۲٤ ژوئن نبردی خونین برای تصّرف برج سولفرینومیان فرانسویان و اتریشی‌ها درگرفت. گر چه ارتش فرانسه پیروز شد امّا ۱۷۰۰۰ نفر کشته داد و

بر روی هم از هر دو سو چهل هزار نفر کشته و زخمی به جای ماند.

دونان پس از پایان تیراندازی‌ها و کشتارها به پهنهٔ نبرد که از کشته و زخمی و خون انباشته بود رفت. از هر سو ناله بلند بود و زخمیان کمک می‌خواستند، بهداری‌ها پر از زخمی بود و ابزار و دارو کم و در دسترس نبود. دانشپایه ها، کلیساها، انبارها پر از زخمی بود و منظرهٔ دلخراش و دردناکی داشت. وی از مردم کمک خواست و در کلیسا به درمان و پرستاری زخمیان و بیماران پرداخت.

او می‌اندیشید اگر نمی‌توانیم جنگ را از روی زمین برداریم می‌توانیم نیروی خود را در راه کاهش درد و رنج ناشی از آن به کار بریم. پس باید **سازمان کمک به مجروحین** را پایه گذاری کرد تا در زمان صلح آموزش دیده و با ساز و برگ و آمادگی شایسته به کمک زخمی شدگان بپردازد.

تدبیر خود را با دوستان در میان گذاشت همه او را به این کار نیک دلگرم کردند. دونان نشریه‌ای به نام خاطره‌ای از سولفرینو به سال ۱۸۶۲ در ژنو انتشار داد. این نشریه که وضع کشته شدگان، زخمیان، بیماران و نیز آه و ناله و فریاد کمک‌خواهی آنان را شرح می‌داد، اثر شایسته‌ای در مردم گذاشت. زیرا خاطرهٔ جنگ، مناظر هولناک و پهنهٔ خونین نبرد را با نوشتاری ساده بازگو می‌کرد.

مردم به یاری او شتافتند و عقیده‌اش را گرامی داشتند. در این هنگام انجمنی از پنج نفر: یک حقوقدان، یک تیمسار، دو پزشک و خودش تشکیل داد. این انجمن پایهٔ کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ شد و امروز بیست عضو دارد و پایگاه آن در ژنو بوده و رهبری و راهنمائی سازمانهای صلیب سرخ همهٔ جهان را دارد. دونان در راه هدف بزرگ خود با پادشاه پروس دیدار کرد و کشورهای آلمان و فرانسه برای به نتیجه رسیدن تلاشهای او پیشگام شدند. آنگاه از ۲۶ تا ۲۹ اکتبر سال ۱۸۶۳ نمایندگان شانزده کشور اروپائی در ژنو گرد هم آمدند. در این گردهم آئی پرچم و نشانهٔ سازمان گزیده شد و در بارهٔ موارد زیر هماهنگی گردید:

- **پی‌ریزی یک گروه نیکوکاری ملی در همهٔ کشورها.**
- **برگزیدن یک نشانهٔ همگانی برای این سازمان.**

- این نشانه به صورت پرچمی باشد که در هر کجا افراشته شد، آنجا بی‌طرف و مورد احترام باشد.

* * *

از آنجا که کشور سویس در تشکیل این گردهم آئی پیشگام بود، نمایندگان برای بزرگداشت آن کشور پرچم سویس را در نظر گرفتند. چون پرچم سویس صلیب سفید روی پارچهٔ سرخ رنگ بود، وارونهٔ آن، صلیب سرخ روی پارچهٔ سفید را برای پرچم اینگونه بنیاد نیکوکاری پذیرفتند. و بدین گونه پرچم صلیب سرخ پیدا شد.

قرار دادهای ژنو در بارهٔ جنگ، طرز رفتار با اسیران، زخمیان، آوارگان و مصونیت بیمارستانها و اینگونه سازمانها از تجاوز و حملهٔ نظامی محصول کوشش او است.

دولت ایران در سال ۱۹۰۸ میلادی ۱۳۲۶ هجری (۱۲۸٦ خورشیدی) در کنفرانس بین‌المللی ژنو پرچم صلیب سرخ را نپذیرفت و برای جمعیت نیکوکاری خود نشانهٔ شیر و خورشید سرخ را بر روی پارچهٔ سفید پیشنهاد کرد. و پذیرفته شد. امّا چنین بنیادی با رهبری و اداره درست بر پایهٔ طرح‌ریزیهای دوراندیشانه و کارآمد تا سال ۱۳۰۲ به وجود نیامد. در سال گفته شده خراسان دچار زمین‌لرزهٔ سخت و دردناکی شد، مازندران و گیلان را سیلاب فرا گرفت، روستاها را ویران کرد و زیانهای فراوانی به بار آورد. درد و پریشانی و غم و بی‌خانمانی که بر سه استان بزرگ کشور سایه انداخته بود، سبب شد تا سازمانی کارساز و نیرومند برای یاری دادن به مردمی که دچار رویدادهای سخت و زیانمند می‌شوند، به نام جمعیت شیر و خورشید سرخ، آغاز به کار کند.

دولت ترکیه «عثمانی» نیز هلال‌احمر «ماه سرخ» را برگزید.

باید دانست که هلال ماه نشانهٔ رسمی پرچم دولت عثمانی بود و کشورهای اسلامی که جزو متصرفات عثمانی بودند همه ماه سرخ را پذیرفته‌اند. کشور ایران نیز پس از انقلاب شیر و خورشید سرخ را رها و به «هلال‌احمر» روی آورد.

هانری دونان در پایان عمر دچار تنگدستی گردید و به انگیزهٔ بدهکاری روانهٔ دادگاه شد، سرانجام با کمک ملکهٔ روسیه گشایشی در کارش پدید آمد و

پارلمان نروژ جایزهٔ صلح نوبل را به او داد. وی در سال ۱۹۱۰ میلادی زندگی را بدرود گفت.

این بنیاد از آغاز تا کنون گامهای ارزنده‌ای در پشتیبانی از زخمی شدگان جنگ و زندانیان برداشته است. قراردادهای ژنو برای چگونگی جنگها، حقوق اسیران جنگی و ایمنی بیمارستانها به امضاء رسیده و افزون بر این، همهٔ صلیب سرخ‌ها و هلال‌احمرها برای رویاروئی و ستیز با هر گونه خشم طبیعت (سیل، زلزله، گرسنگی،) آماده شده و کمکهای گرانبهائی به آسیب دیدگان و درماندگان می‌نمایند.

و بدینگونه این نشانه بار دیگر نماد راههای نیک و سرچشمهٔ نیکوکاری و راندن درد و رنج و غم از زندگانی انسان شد.

چلیپا نمودار خورشید، یعنی رستاخیز

نگارهٔ چلیپای شکسته پیش از جنگ جهانیِ نخستین و شاید زمانی دورتر در میان گروههای پنهانی و گاه دینی آلمان به عنوان نمادی برانگیزنده و شورآفرین به کار می‌رفت و در خانواده‌های پادشاهی برای آن ویژگی‌های سحرآمیزی قائل بودند. شاهزاده خانم الکساندرا آلمانی‌تبار که همسر سزار نیکلای دوم امپراطور روسیه بود دست کم چنین باوری داشت و هر گاه بیم آسیب می‌رفت، دستور می‌داد چلیپای شکسته را بر روی کاغذ و یا دیوار بکشند تا هر گونه آسیب و گزند از پیرامون او دور شود.

پس از شورشهای مارکسیستی و فرو پاشیدن رژیم امپراطوری روسیه در سال ۱۹۱۷ هنگامی که نیکلای دوم با همسر و فرزندانش به بازداشتگاه ای‌پاتیف IPATIEFF رهسپار شد، الکساندرا بر دیوار بازداشتگاه چلیپای شکسته کشید.[۱]

شگفت است که دولت موقت روسیه نیز در پاره‌ای اسکناس‌های خود بر بالای سر عقاب دوسر نگارهٔ چلیپا زده بود. همین‌سان قیصر آلمان ویلهلم دوم پس از شکست ارتش آلمان در روسیه و تسلیم آن کشور و آشوبهای درونی در سال ۱۹۱۸ که به دست مارکسیستها روی داده بود از سلطنت برکنار و هنگام رفتن به کشور هلند، روی بسته‌بارهای خود چلیپای شکسته کشیده بود. و این امپراطور نمودار برجستهٔ پان‌ژرمانیسم بود و می‌رفت که آلمان را سرآمد کشورها و ملّت برگزیدهٔ جهان سازد.

---

۱ - سالکان ظلمات، ژان کلووفرر، ترجمهٔ دکتر هوشنگ سعادت، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران ۱۳۵٤ - برگ ۱۰۲.

از سال ۱۸۷۷ میلادی به این سوی در اروپا روی چلیپای شکسته گفتگو و پژوهش شده و در سال ۱۸۹۸ این جُستارها نیرو گرفته و گاه در جنبش ضد نژاد سامی به کار رفته است.

انجمن های نژاد گرای آلمان از این نگاره به گونهٔ نشانهٔ آشنائی و شناخت اندام‌های خود بهره گرفته و آن را نماد نبرد آریائی‌ها بر ضد سامی‌ها به‌ویژه یهودیان دانسته و نیز نشانواره‌ای از نوعارفان پنداشته‌اند. پس از واژگونی سلطنت در آلمان و بحران اقتصادی، احساسات ملی و وطن‌پرستی در آلمان گسترده شد و تحمیلات کنفرانس صلح بر آلمان بر این آتش دامن زد. رفته‌رفته نژاد گرائی دیرین و آتش کینه‌توزی نسبت به یهودیان و آئین یهود افروخته‌تر شد، تا آنکه خشم و کین ملت آلمان در چهرهٔ هیتلر نمودار گردید.

در پیش گفتیم: آدولف هیتلر که به برتری نژاد آریا باور داشت و آریائیان را می‌ستود، این نماد آریائی را به کار برد. وی سربازی بود که در جنگ جهانی نخست، زخمی شده و از شکست آلمان و فشاری که به هنگام آشتی به آن کشور وارد آوردند و نیز از یهودیان و مکتب کمونیزم سخت بیزار و اندوهگین بود.

هنوز در خدمت ارتش بود که به حزب کارگران آلمانی پیوست و اندام «عضو» شمارهٔ «هفت» آن حزب شد. و رفته‌رفته پیش می‌تاخت و نیرو می‌گرفت.

در سال ۱۹۲۰ نام حزب را به «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» یا ملّیون اجتماعی دیگرگون کردند. روزبروز بر نیروی حزب افزوده می‌شد، و میهن‌دوستان آلمانی بدان روی می‌آوردند. در این هنگام بر آن شدند تا پرچمی برای حزب آماده کنند. هیتلر پرچم حزب را برگزید. پرچم پارچهٔ سرخی بود که در میان آن دایره‌ای به‌رنگ سفید و درون رنگ سفید نگارهٔ چلیپای شکسته به‌رنگ سیاه جا داشت.

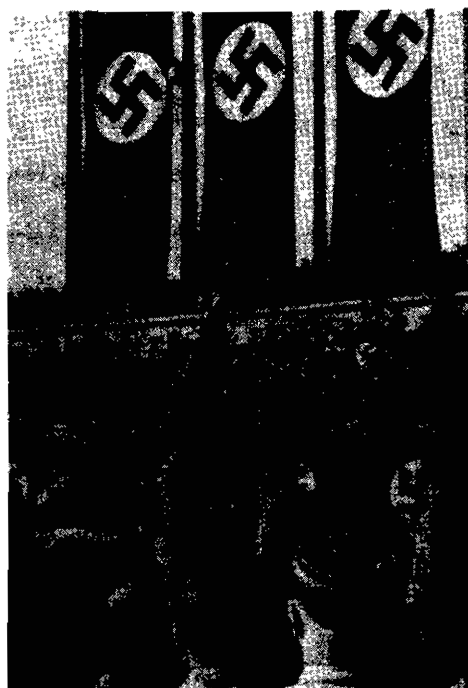
این نشانه را نمایندهٔ کار و کوشش و سرچشمهٔ مأموریت نژاد آریا می‌دانستند. هیتلر این نگاره را در روزگاری که جوان نورسیده‌ای بود و غم و درد و رنج آلمان او را می‌آزرد، شاید در سال ۱۹۱۲ آن را آماده و نزد خود نگاهداشته بود. این پرچم بسی زود جای خود را گشود و در همه‌جا به کار رفت.

در دوازدهم مارس ۱۹۳۳ مارشال هیندنبورگ فرمان داد تا پرچم کشور

آلمان و پرچم «صلیب شکسته» با هم افراشته شوند. چندی بعد چلیپا بر پرچم امپراطوری آلمان نیز افزوده شد و هرمان گورینگ در گشایش رایشتاک در بیست و یکم مارس همین سال گفت:

«این نشان ویژه گیهای بسیار کهن نیاکان ما را دارد. این نشان نمودار خورشید یعنی رستاخیز است.»

هیتلر از رنگهای پرچم: سیاه، سفید و قرمز خشنود نبود، زیرا آن را نمایندهٔ دستگاه سیاسی‌ئی می‌دانست که به دست مارکسیستها واژگون شده و نمی‌توانست مظهر جنبش و رستاخیزی باشد که رسالت سرنگون کردن مارکسیسم را دارد.[۱]



پرچم هیتلر
«نگارهٔ ۱۶۸»

۱ - سالکان ظلمات، برگ ۱۰۸.

نازیها در سال ۱۹۳۳ توانمند شدند و هیتلر به «صدارت عظمی» رسید و سپس پیشوا شد. در این زمان چلیپای شکسته نماد آئینی کشور آلمان گردید و بر روی همهٔ پرچم‌ها، بازوان هموندان حزب، ارتشیان و گروه «اس‌اس» و جاهای دیگر به کار رفت.

گروه S S که یک نیروی حفاظتی بود کم کم به چهرهٔ نیروی سرکوب و کشتار یهودیان درآمد. جامهٔ این گروه رنگ سیاه داشت و بر روی آن نشانه‌های دیگری که از الفبای رونی RUNY گرفته شده بود، به کار می‌بردند.

خط رونی الفبای پیشین و باستانی ژرمن‌ها بود و معتقد بودند این خط افزون بر روش نگارشی، دارای رموزی است در بردارنده نیروهای پنهانی و ناشناختهٔ طبیعت. نازیها با به کارگیری این نشانه‌های الفبائی می‌خواستند از نیروهای نهانی آن و رمزهای گوناگون بهره‌برداری کنند و آن باور کهن را زنده نمایند.

بنیاد خط رونی روشن نیست ولی از حدود سدهٔ سوم تا هفدهم میلادی اقوام ژرمنی اروپای شمالی، بریتانیا، اسکاندیناوی و ایسلند آن را به کار می‌بردند.

وات «حرف»های آن گوشه‌دار و از راست به چپ نوشته می‌شد. کتیبه‌هائی با این خط در سویس، دانمارک، بریتانیا، ایسلند، روسیه و آلمان به دست آمده است.۱

روزن‌برگ ROSENBERG نظریه‌پرداز حزب نازی می‌گفت:

«... هنگامیکه نماد بیداری، پرچمی با علامت زندگی که همان صلیب شکسته است، یگانه مذهب حاکم بر رایش ژرمنی شود، ساعت خجسته فرد آلمانی فرا رسیده است.»۲

پیش از آن و به هنگام نخست وزیری هیتلر و رهبری حزب نازی، این نشانه چنان در میان مردم پذیرفته شد که چند کارگاه بساختن و آراستن آن پرداختند.

شگفت اینجا است که کمی بعد از آلمانیها، در انگلستان نیز گرایشی به سوی نشانهٔ آریائی پیدا شد و حزب فاشیست بریتانیا آن را در دایرهٔ سفیدی در میان پرچم کشور قرار داد و به عنوان پرچم حزبی آن را بر فراز جایگاه حزب

---

۱ - زبانهای خاموش. ترجمهٔ دکتر یداله ثمره و بدرالزمان قریب. برگ ۱۲۶.

۲ - سالکان ظلمات، برگ ۱٦٤.

برافراشت.

در شهر منچستر جشنی بزرگ و با شکوه بپا کردند و رهبر فاشیستها به نام «سوزلی» در پایان جشن و گردهم آئی پرچم نامبرده را با نشانهٔ «گردونهٔ خورشید یا مهر» گشود. در این هنگام باشندگان با شادی و سرور بپا خاستند و به آئین ویژه با کشیدن دست راست به جلو، از دورادور به پادشاه بریتانیا سلام دادند.۱ ...



چلیپا بر پرچم حزب فاشیست بریتانیا

«نگارهٔ ۱۶۹»

* * *

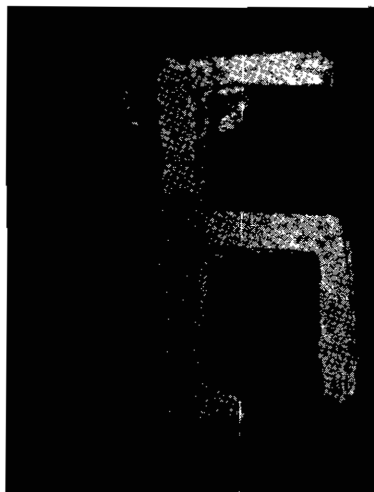
در روزهائی که هیتلر سخت و شگفت‌انگیز نیرومند می‌شد و آلمانیها پذیرای برنامه‌های او در زمینه‌های سیاسی، تربیتی، اقتصادی، نظامی و فلسفهٔ برتری نژادی می‌شدند، مردم شهر بادهامبورگ کارهای او را ستودند و پُلمه‌ای را که بر روی آن چلیپای دو هزار ساله‌ای نقش بود از موزه بیرون کشیدند و به

۱ - با بهره‌برداری از نامهٔ ایران باستان، سیف آزاد شمارهٔ ۴۱، آبان ۱۳۱۲.

وی دادند.

«این نشانه متعلق به ۲۰۰۰ سال قبل و در موزهٔ زالبورک موجود بوده و اخیراً از طرف اهالی شهر بادهامبورگ تقدیم هیتلر شده است.

این نشانی را که از چندین سال قبل به امروز ملّیون آلمان، علامت حزبی خود قرار داده‌اند یکی از چیزهای مهم تاریخی و مقدّس نژاد آریائی بوده. این شکل در ابتداء تاریخ از مهمترین علامت‌های مذهبی و مظهر خورشید به شمار بوده است.



چلیپای موزهٔ زالبورک

«نگارهٔ ۱۷۰»

به طوری که یکی از جراید آلمان می‌نویسد: این علامت خوشبختی را از ایران و هندوستان به آلمان برده‌اند. و در آخر مقالهٔ خود می‌نویسد فاتحین هندوستان، ایرانی‌ها که از نژاد خالص آرین بوده‌اند این شکل را علامت قرص خورشید و خوشبختی و نصرت خود می‌دانسته‌اند.» [1]

* * *

۱ - نامهٔ ایران باستان، سیف آزاد، شمارهٔ ۲۰، بیست و پنجم خرداد ماه ۱۳۱۲ شمسی. (۱۵ ژوئن ۱۹۳۳).

دروازه دولت ـ تهران

شهرها روزبروز، در پی انبوهی جمعیت، شتابنده و بی‌سامان گسترش می‌یابند و به جلو می‌روند. نه‌تنها طبیعت زیبا و شورانگیز، بلکه بسیاری از نمادهای گرانبها و یادبودهای کهن را می‌بلعند. پاره‌ای مقامهای اداری نیز با بی‌بند و باری و بی‌دوراندیشی در این ویران‌سازیِ بازمانده‌های گریخته از خشم طبیعت و فشار روزگار، دستی گشاده دارند.

از این گروه است دروازه‌های زیبای شهرها که امروز هیچگونه یادمانی از آنها برجای نمانده است. باید دانست بر کاشیکاریهای دروازه دولت تهران در آغاز میدان فردوسی که آن را برچیده‌اند و امروز تنها نامش به عنوان ایستگاه اتوبوس و تاکسی بجا مانده، نشانهٔ چلیپا بوده است.[1]

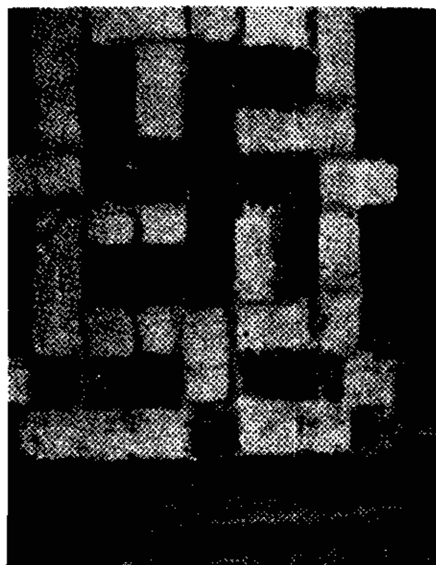
در گرماگرم تب چلیپاگرائی در آلمان، دارندهٔ نامهٔ ایران باستان روی احساس ملی و عشق به ایران‌زمین در چند نوبه این نماد را در سربرگ‌نامه، نقش می‌کند. گویا گروهی آن را تقلیدی از آلمانیها دانسته و شاید گله هم کرده باشند. روزنامه برای چاره‌سازی این بدبینی‌ها و نادرستیها یکی از کاشی‌های دروازهٔ یاد شده را که دارای نگارهٔ چلیپای شکسته بوده است به چاپ رسانده و گزارش می‌دهد:

(عکس این علامت را که در طرفین دروازه دولت در چهار ستون به ارتفاع یک ذرع و نیم از زمین با کاشی نصب گردیده است، برداشته و به نظر خوانندگان می‌رسانیم، کسانیکه باز هم در اشتباه هستند، ممکن است در موقع عزیمت به شمیران این علامت را در ستونهای دروازهٔ مزبور ملاحظه نمایند. بنا به مراتب مذکور و با گذاردن این عکس ثابت خواهد شد که ما مقلّد نبوده، بلکه مبتکریم و این علامت را چون نشان نجات و مخصوص ایرانیان است و دیگران به داشتن آن افتخار می‌کنند، در سرلوحهٔ این نامه قرار داده‌ایم.)[2]

---

۱ - خیابانی که امروز فردوسی خوانده می‌شود، در زمان قاجار، خیابان دولت و خیابان سفارتخانه‌ها و بعد، علاءالدوله گفته می‌شد. در جشن هزارهٔ فردوسی آن را خیابان فردوسی نامیدند. سال ۱۳۱۳ خورشیدی.

۲ - نامهٔ ایران باستان، سیف آزاد، شمارهٔ ۳۲، بیست و پنجم شهریور ۱۳۱۲ (۱۶ سپتامبر ۱۹۳۳)



چلیپا بر ستون دروازه دولت تهران
«نگارهٔ ۱۷۱»

امّا باز هم ناباوری مردم ادامه داشته و روزنامه برای نشان دادن سند، در وضعی که پاسبان راهنمائی ایران در حال دادن فرمان با دست و دستکشهای سفید، به خودروها بوده، فرتور (عکس) دیگری گرفته که در آن نگارهٔ چلیپا بر ستون و پاسبان هر دو دیده می‌شوند.[۱]

شادروان مدیر ایران دوست و پر تکاپوی روزنامه از این راه خواسته تا ناباوران و ناآگاهان و شاید هرزه‌درایان، با دیدن پاسبان ایرانی آن را بپذیرند و بدانند که چلیپا این نشانهٔ کهن از خودشان است نه از دیگران.

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد

---

۱ - نامهٔ ایران باستان، شمارهٔ ۳۵ بیست و دوم مهر ماه ۱۳۱۲.

چلیپا نمادی با برداشتهای گوناگون

تا اینجا خوانندگان به خوبی دریافته‌اند که چلیپا چند هزار سال پیش از مسیح نماد مقدسی در کشورهای جهان به‌ویژه نزد آریائیان بوده و به پیکره‌های گوناگون آن را بر آوندها و جنگ‌افزارها و دیگر کاچالها می‌نگاشتند. یا بر رخت و دست و پیشانی و ساختمانها می‌کشیدند.

شاهان آشور آن را به نماد نیروهای دینی و سیاسی بر سینه می‌آویختند و شاهان هخامنشی آرامگاه خود را چلیپاگونه می‌ساختند.

چلیپا در کیش‌های کهن این‌چنین کاربرد داشته و نشانواره‌ای گرامی و گردانندهٔ جهان هستی و دهناد طبیعت به شمار آمده، در زندگی و مرگ انسان‌ها پایگاه والائی داشته است.

پس از مسیح نیز همچنان در گروههای گوناگون نژادی و کیشی ورجاوند و دارای نیروی پنهانی و اسرارآمیز بوده و به کار می‌رفت و بسانیکه دیدیم در کشورهای اسلامی به‌ویژه ایران با این نگاره شبکهٔ پر دامنه و گسترده‌ای با نام «الله، محمد، علی» به مسجدها و نیایشگاهها زیب بخشیده است و هنوز گروهی بدان دلبستگی دارند و از پیکرهٔ آن خورسند می‌شوند.

این نشانواره نماد افزایش و فراوانی و دارای بار مغناطیسی مثبت می‌باشد که بدین گونه در درازنای زمان با زندگانی بشر در پیوند بوده و به انگیزه‌های گوناگون از آن بهره برداری شده و هنوز هم نگاره‌ای پرمایه و گرامی و دوست داشتنی است.

آنانی که آن را بر رخت و یا همراه خود دارند، احساس آرامش می‌کنند، گوئی هنوز چگونگی طلسم بودن و سحر آمیزی خود را نگاهداشته و باز هم می‌تواند از پریشانی‌ها، نگرانی‌ها و هراس‌ها بکاهد و با «بار مثبت» خود «بار منفی» را نابود و بی‌اثر سازد.

بر روی هم چلیپا در نماد: ورجاوندان، پدیده‌ها، آخشیج‌ها و نهادهای زیر پذیرش داشته و هنوز گرانمایگی دارد.

۱ - دیائوس «خدای باستانی آریائیان».
۲ - ایندرا «خدای باستانی آرین‌ها».
۳ - خورشید و حرکت خورشید.
٤ - دو ترکهٔ بر هم نهاده برای روشن کردن آتش.
۵ - آتش.
٦ - فروغ.
۷ - آذرخش و خشم خدایان.
۸ - چهار آخشیخ «آب، باد، خاک، آتش».
۹ - چرخ هستی و دهناد آفرینش.
۱۰ - تندر و آذرخش.
۱۱ - زروان «زمان بیکران».
۱۲ - آسیای فلک.
۱۳ - چرخ گردنده.
١٤ - حالت چهارگانهٔ ماه.
۱۵ - بی آغاز و انجام.
١٦ -چرخهٔ تولید نسل و پیوستگی زندگی و حرکت.
۱۷ - دوکهای نخ‌ریسی آغازین.
۱۸ - پیدایش و گردش چهار فصل.
۱۹ - حرکت آب.
۲۰ - سرچشمه گرفتن هستی از آب.
۲۱ - پدید آورندهٔ رویدادها در فضا و زمین.

۲۲ - حرکت، جنبش، تندی. حرکت دورانی.
۲۳ - چهار سوی گیتی.
۲٤ - گوهر نژادی و پیروزی.
۲۵ - جاودانگی «ابدیت».
۲٦ - باروری و افزایش.
۲۷ - عشق و مهر.
۲۸ - گیسوی دلدار.
۲۹ - دور کنندهٔ چشم‌زخم.
۳۰ - دور کنندهٔ اهریمنی‌ها.
۳۱ - هست و نیست، بود و نبود، بست و گسست.
۳۲ - نماد مهر و مهرپرستی.
۳۳ - گردونهٔ مهر.
۳٤ - رهائی و رستگاری.
۳۵ - نمایانگر کثرت و رسیدن به وحدت و بازگشت به آفریننده.
۳٦ - توکل و رضا.
۳۷ - آشتی و سازش «صلح».
۳۸ - تسلیم و رضا.
۳۹ - زندگانی دراز.
٤۰ - نماد پیوند نرینه و مادینه.
٤۱ - فرخندگی و بخت بلند.
٤۲ - چلیپای راست گرد مظهر مرد و کهکشان.
٤۳ - چلیپای چپ گرد مظهر زن و زمین و زیبائی زنانه.
٤٤ - پرهیزکاری و زیبائی.
٤۵ - دریافت بخشایش و فراوانی از کردگار «رحمت و برکت».
٤٦ - درخواست آمرزش.
٤۷ - شاهین.
٤۸ - فروهر.

۴۹- تکامل و تعالی.
۵۰- اندیشه و خواست پرواز در انسان.
۵۱- آرمانهای برجسته و خوب.
۵۲- خوشبختی و نیک‌فرجامی.
۵۳- مُهر دل بودا.
۵۴- راز پنهانی آئین بودا.
۵۵- چرخ آئین بودا.
۵۶- زند گی جاوید.
۵۷- در خود فرو رفتن و به اندیشه پرداختن.
۵۸- شادمانی و شادزیستی.
۵۹- نیروی درمان‌بخش.
۶۰- یک پیکرهٔ قراردادی انسان با دو دست و دو پا.
۶۱- نقشی بر درفش کاویان به نشانهٔ شورش ملی، گوهر نژادگی و پیروزی.
۶۲- مظهر قدرت سیاسی و دینی.
۶۳- نیک و نیکوکار بودن.
۶۴- دار «صلیب» و شناسگر دین مسیحی.
۶۵- پیکره‌ای که‌از برخورد کشهٔ وَرْدَنه«محور» و کشهٔ معدل‌النهار پدید می آید.
۶۶- نگارهٔ مثبت «+» و دارندهٔ بار مثبت و سازنده.
۶۷- خورشید بهاری و خورشید پائیزی.
۶۸- نقشی مقدس بر ساختمان معبد و مسجد.
۶۹- نشانهٔ حزب نازی و پرچم آلمان در زمان پیشوائی آدولف هیتلر.
۷۰- عامل تبدیل کننده چهار سو به دایره.
۷۱- عامل تبدیل مربع به دایره و دایره به مربع.
۷۲- شناسگر چهار کیفیت طبیعت: گرمی، رطوبت، سردی، خشکی که پیوند دهندهٔ نظم بدنی و روانی است.
۷۳- نماد الوهیت آریاها.

* * *

چلیپا نمودار نمودها و چهره‌های گوناگون پرتو خداوند است. همچنانکه خورشید تیرگی‌ها را می‌زداید نمودهای گوناگون و پُر شمار خداوند روشنی‌بخش چهار سوی جهان «در چلیپای مرکب سوهای اصلی و فرعی» و جهان درون انسان است.

بخش هفتم

چلیپا در نوشته‌های دیگران

چلیپا بر عاج ماموت

سواستیکا یا چلیپای شکسته

سواستیکا

سخن پایان

چلیپا بر عاج ماموت

در ماهنامهٔ چیستا شمارهٔ ٤ آذر ماه ١٣٦٦ نوشتاری به نام نمایش‌های آئینی از رکن‌الدین خسروی دیدم که دارای پیکره‌ای کهنسال است. این پیکره نگارهٔ چلیپای شکسته با شاخه‌های پیچیده‌ای را زیر بال پرنده‌ای که از استخوان ماموت ساخته شده نشان می‌دهد. تا آنجا که روشن شده ماموتها فیلهای بلند بالا و افراخته‌ای بوده‌اند که در دوران دیرینه‌سنگی نزدیک به ده‌هزار سال پیش از میلاد می‌زیسته‌اند. در شمال سیبری گروهی انبوه از ماموتها به انگیزهٔ دگرگونی سخت جوّی و پائین آمدن ناگهانی دمای هوا در حال چرا مرده و در زیر برف مدفون شده‌اند و اینک از عاج آنها به صورت بازرگانی استفاده می‌کنند.

ما نمی‌دانیم این عاج در سیبری به دست آمده و کنده کاری آن مربوط به همان عصر زندگی ماموتها است، یا بعدها چنین پرنده‌ای را بر عاج ماموت گروهی سودجو نقش کرده و به عنوان عتیقه بیرون آورده‌اند.

آیا بشر دوازده هزار سال پیش افزاری داشته است که بتواند با آن عاج ماموت را تراش داده و از آن پرنده‌ای بسازد؟ آیا افزار دیگری برای کنده کاری بر روی عاج را داشته که بتواند کشه‌هائی چنین منظم نقش کند یا نه؟

اگر چنین باشد برای یافتن عناصر اصلی تمدن در میان مردمانی که بسی دورتر از آنچه تا کنون شناخته شده باید به کاوش پی گیر و پردامنه‌ای پرداخت.

اگر پرنده و نگارهٔ چلیپای شکسته اصالت تاریخی داشته باشد و نقش واقعاً مربوط به ده هزار سال پیش از میلاد باشد، باید باز هم سرچشمهٔ پیدایش چلیپا و

ریشهٔ آن را با این کهنسالی در میان تیره‌های آریائی دانست.

بنا به نظر پاره‌ای از پژوهند گان، آریائیان بر اثر سرما و یخبندان‌های سخت و ناگهانی کسته‌های شمال روسیه و سیبری و به نظری دیگر شبه‌جزیرهٔ اسکاندیناوی را ترک کرده و بر پایهٔ روایات اوستا و وندیداد به سوی فروغ و نیمروز راه‌پیمائی کرده و نخست در ایران و هند آرام گرفته و خان و مان پرداخته و سپس تیره‌هائی از آنها راهی باختر و اروپا شده‌اند.

پیروان هر دو نظریه راه‌پیمائی را از شمال و بر اثر سرما و یخبندان سخت ایران‌ویج "ERANVEJ" سرزمین نخستین آریائیان می‌دانند که ناگهان دمای هوا کاسته شده و دگرگونی ناگهانی ده ماه از سال سرمای توان‌فرسا پدیدار ساخته و دو ماه دیگر آب سرد و گیاه فسرده و نارستنی و نابالنده بوده است.[۱]

اینک به موجب این نظریه که ممکن است، این مردمی که امروزه به نام سرخ پوستان امریکا خوانده می‌شوند از شمال آسیا و از راه سیبری یا از شمال اروپا، (اسکاندیناوی) به امریکا رفته‌اند می‌توان داوری کرد که نماد چلیپا و اسب را از آسیا با خود برده‌اند. «چه اسب‌های آنها با اسبهای آسیائی همانند است.»[۲] و همانگونه که در گفتار چلیپا و سرخ پوستان دیدیم، گروههائی از آنان هنوز خورشید را نیایش می‌کنند و چلیپای شکسته را به کار می‌برند و ارج می‌گذارند.

در سال ۱۷۹۹ میلادی اجسادِ یخ‌بستهٔ ماموتها بدون دگرگونی و پوسیدگی در سیبری به دست آمد. گوشت این جانوران که در آن لایه‌های چربی هم دیده می‌شد، چنان تازه و سالم مانده بود که خوراک سگهای سورتمه‌ها را فراهم می‌آورد.

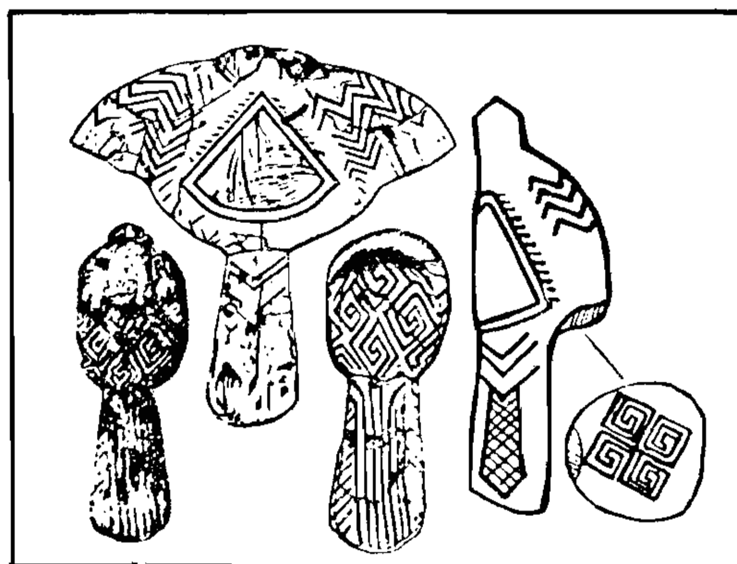
در شکم و لای دندانهای ماموتها، برگ گیاههای گوارده نشده وجود داشت. بررسی‌ها نشان داده‌اند که محتویات شکم آنها در جائی که مرده‌اند نمی‌روید و این گیاهان بومی سرزمین دوردستی در جنوب گورستان ماموتها با دوری بیش از یک هزار کیلومتر است.

---

۱ - به اوستا، و وندیداد نگاه کنید.

۲ - زندگی و مهاجرت نژاد آریا، فریدون جنیدی، انتشارات بلخ، ۱۳۵۸، تهران، برگ ۶۸.

این پدیده می‌رساند: ماموتها بر اثر گرسنگی یا دور شدن از منطقهٔ زندگی خود به عللی نمرده‌اند، بلکه فرو رفتن بخش بزرگی از زمین در آب موجب راندن یا غرق شدن آنها شده، و سپس دگرگونیهای ناگهانی جوّی و یخبندان سخت ماموتها را منجمد کرده و به عصر کنونی تحویل داده است.[۱]



نقش چلیپای شکسته با شاخه‌های پیچیده بر عاج ماموت ۱۰,۰۰۰ سال پیش از میلاد
این چلیپا را با چلیپای روی قالیچهٔ «نگارهٔ ۱۶۲» بسنجید.

«نگارهٔ ۱۷۲»

در گفتگوی تلفنی که با آقای رکن‌الدین خسروی داشتم ایشان گفتند بنا به اظهار نظر ژوزف کمپل نویسندهٔ کتاب غازهای وحشی، این پاره عاج که در دهکدهٔ «مِزین» در ناحیهٔ اوکرائین به دست آمده در بردارندهٔ کهن‌ترین نقش چلیپای شکسته است.

۱ - و جهان واژگون شد، ترجمهٔ محمد حسین نجاتیان، سیمرغ، برگ ۶۰

سواستیکا یا چلیپای شکسته[۱]

(مرداد ۱۳۱۳)

خوانندگان پیمان می‌دانند که دستهٔ «نازی» آلمان نشانی برای خود برگزیده‌اند که «سواستیکا» می‌نامند و مدعی‌اند که نشان «آریان» بوده که از باستان زمان آن را داشته‌اند و به کار می‌برده‌اند و چون پای آن نشان به ایران نیز رسیده که کسانی فهمیده و نافهمیده آن را به کار می‌برند، از اینجاست که پرسشهائی از ما در بارهٔ آن کرده می‌شود.

در این میان از امریکا دفترچه‌ای رسیده که «نورمان براون» نامی، پرفسور زبان سانسکریت در دانشگاه پنسیلوانیا، در موضوع «سواستیکا» نوشته و نسخه‌ای از آن را برای ما فرستاده. در این دفترچه یک‌رشته آگاهیهایی در زمینهٔ این نشان و اینکه آیا دعوی نازیان در بارهٔ آن درست است یا نه داده شده. نیز ما آگاهیهای دیگری در بارهٔ سواستیکا پیدا کرده‌ایم. این است که در اینجا به پاسخ آن پرسشها می‌پردازیم:

۱ - آیا راست است که «سواستیکا» نشان آریان بوده و در ایران نیز به کار می‌رفته؟ می‌گوییم: این گونه نشانهای ساده از باستان‌ترین زمان نزد آدمیان معروف بوده و هر کدام را برای مقصودهای گوناگون به کار می‌برده‌اند. مثلاً شکل خاج، که امروز مسیحیان آن‌را نشان خود گرفته‌اند، شکل سادهٔ آن که یک خط عمودی بر روی یک خط افقی می‌باشد از باستان زمان معروف بوده و برای هر گونه مقصودی به کار می‌رفته تا آنگاه که مسیحیان آن را خاص خود ساخته‌اند.

«سواستیکا» نیز شکل ساده‌ای بیش نیست. بدین‌سان که از یک خط افقی و یک خط عمودی بر روی آن، چهار خط پدید می‌آید که چون سر آنها را به سوی دست راست یا به سوی دست چپ برگردانی «سواستیکا» از آن پدید می‌آید. چنین شکلی آیا چه دشواری دارد که آدمیان آن را از نخستین زمان نشناخته باشند ؟!

۱ - مجلهٔ پیمان مرداد ۱۳۱۳. احمد کسروی.

می‌توان گفت که آدمیان این نشانها را پیش از شناختن خط شناخته‌اند به عبارت دیگر این نشانها بسیار کهنتر از خط هیروغلیفی است.

پس یقین است که آریان نیز نشان «سواستیکا» را می‌شناخته‌اند و آن را به کار می‌برده‌اند. زیرا آریان در زمانی که به ایران و هند و این سرزمینها کوچیده و نشیمن گرفته‌اند فهم و دانش بسزا داشته‌اند و بی‌شک به این گونه نشانها و شکلها می‌پرداخته‌اند. و آنگاه به گفتهٔ پرفسور نورمان، هنوز پیش از درآمدن آریان به این سرزمینها «سواستیکا» در میان بومیان دیرین معروف بوده چنانکه از کاوشهایی که در چند سال پیش در نزدیکیهای رود سند شده ابزارهای بسیاری با نشان «سواستیکا» از زیر خاک درآمده و دانشمندانی که آن کاوشها را کرده‌اند، چنین می‌گویند که آن ابزارها یادگار چهار هزار سال پیش می‌باشد که هنوز آریان به اینجاها نیامده بودند.

پس یقین است که آریان که به اینجاها آمده و بر بومیان چیرگی یافته شهرها را از دست ایشان درآورده‌اند ناگزیر یک‌رشته عادتهایی را از آنان یاد گرفته‌اند که یکی هم «سواستیکا» بوده. زیرا از یک‌رشته کاوشهای دیگر پیداست که در قرنهای دیرتر «سواستیکا» در ایران و هند و یونان و برخی سرزمینهای دیگر معمول بوده.

۲ - آیا آریان این نشان را برای چه مقصودی به کار می‌برده‌اند؟

می‌گوییم: در این باره آگاهی درستی در دست نیست. خود این موضوع یقین نیست که آریان با دیگران معنی خاصی از این نشان منظور می‌داشته‌اند. زیرا ما نشانهای دیگری را می‌شناسیم که به کار می‌رفته بی آنکه قصد خاص در میان بوده باشد.

مثلاً در زمان هخامنشیان بر سر بیرقها خروس یا عقاب از زر ساخته نصب می‌کرده‌اند. در زمان ساسانیان بر سکه‌ها شکل ماه و ستاره نقش می‌نموده‌اند.

در زمان صفویان و پیش از ایشان در سکه‌ها صد گونه نقش از گاو و خر و گوزن و شیر و خورشید و گرگ و ماهی و اسب و ترازو و شمشیر و آفتاب و مانند اینها نقش کرده نیز بر روی بیرقها هر گونه شکل می‌نگاشته‌اند.

آیا از این شکلها و نقشها چه معنی خاصی منظور بوده؟[۱]

امروز هم در زمان ما صد گونه نشانها و نقشها در ایران معمول است. آیا هر یکی از آنها معنی خاصی دارد ؟! می‌گویند «سواستیکا» بر روی کاشیهای دروازه دولت نقش گردیده که در زمان قاجاریان ساخته شده آیا آن‌زمان معنی خاصی از این نقش مقصود بوده؟!

اینکه می‌گویند : «سواستیکا» در برابر نژاد سامی (عرب و یهود و آسوری) به کار می‌رفته سخنی است بی‌بنیاد. زیرا اگر چنین بود بی‌شک در کتابها یاد آن کرده می‌شد و به دست ما می‌رسید. و آنگاه آیا در کدام زمان آریان با سامیان روبرو ایستاده کشاکش آنچنانی با یکدیگر داشته‌اند ؟! مگر همیشه زمان به یک حال است؟ مگر هر چیزی که امروز هست در زمانهای پیش نیز بوده است؟ کی در آن زمانها این گونه کشاکش معمول بوده تا آریان نشانی برای شناخته شدن بر گزینند ؟!

۳- آیا به کار بردن سواستیکا امروز در ایران چه حالی دارد ؟

می‌گوییم: کار بسیار زشتی است. زیرا «سواستیکا» در گذشته هر حالی را داشته امروز نشان خاص دستهٔ نازیان آلمان است و این است که به کار بردن آن جز تقلید و بیگانه‌پرستی معنی دیگری ندارد.

چنانکه گفتیم بسیار نشانهای دیگری هست که در باستان‌زمان در ایران به کار می‌رفته ولی امروز از آنِ دیگران شده که نمی‌توان آنها را در ایران به کار برد، از قبیل نشان عقاب و خورشید و ماه و ستاره و مانند آنها. «سواستیکا» هم آن حال را دارد.

اگر عنوان این کسان آن است که چون خود را از نژاد آری می‌شمارند به نام آن نژاد این نشان را به کار می‌برند، می‌گوییم پس چرا پیش از پیدایش نازیان

۱- خروس و پاره‌ای نقشهای دیگر که بر درفش‌ها می‌آید، دارای معنی می‌باشد خروس در ادبیات دینی ایران مظهر ایزد سروش (رسانندهٔ پیام جهان آفرین) و آگاهی دهندهٔ اوقات شبانه‌روز می‌باشد، نقشهای دیگر نیز دارای معنای خاصی بوده و معرف کشور، گروه یا یگان نظامی است.

گویا نویسندهٔ پیمان به گچ‌بریهای اشکانی، ساسانی و مسجدهای کهنسال ایران که همه دارای نگارهٔ چلیپاست دسترسی نداشته است.

چنین کاری را نکردید ؟! و آنگاه آیا می‌توان اطمینان داشت که پس از برافتادن نازیان در آلمان شما در ایران آریگری را فراموش ننموده ترک «سواستیکا» نخواهید گفت؟!

در اینجا مثلی به یادم می‌افتد: هنگامی در تبریز درویشی پیدا شد. مرد نابکار میخواره‌ای بود و همیشه شعرهایی از زشت‌ترین شعرهای خراباتی از بر کرده مستانه در بازارها می‌خواند. ولی برای فریب مردم سر هر بیتی می‌گفت: «علی، علیجان». مردم ساده‌دل تبریز، که معنی شعرهای او را ندانسته و از راز درونش آگاهی نداشتند، می‌پنداشتند مگر او ستایش امام علی را می‌کند و پول فراوان به او می‌دادند. امروز هم کسانی در تهران یا در میان ایرانیان اروپا هستند که ما آنان را هوادار اروپا می‌شناسیم، راستی هم جز در راه پیشرفت کار اروپا نمی‌کوشند. لیکن برای فریب مردم سر هر جمله نام ایران را می‌برند یا ستایش از شاهنشاه ایران می‌نمایند. آیا این فریبکاریها همیشه پیشرفت خواهد کرد ؟!

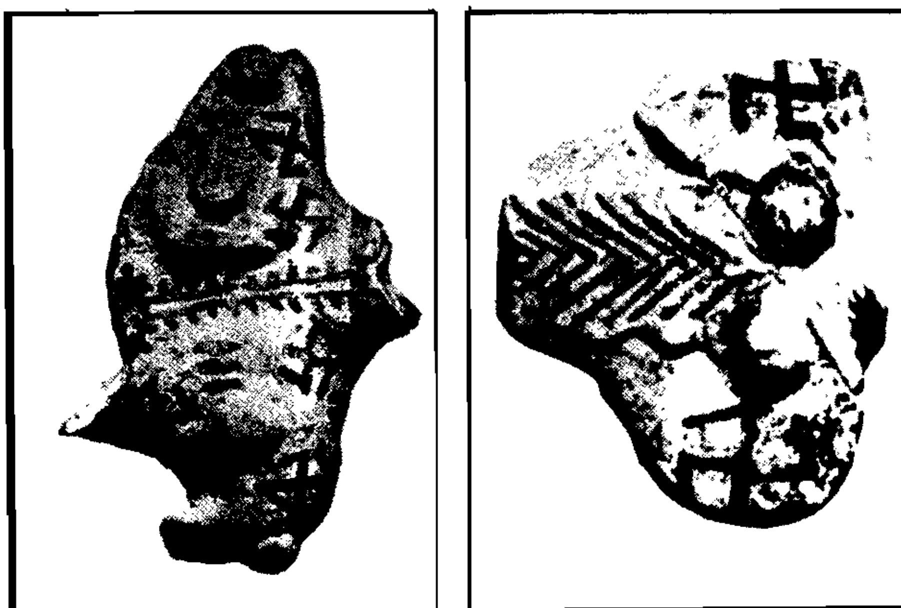
در بارهٔ «سواستیکا» این سخن را هم گفته باشیم که مستر «چامبرز» نامی جستجوهایی در زمینهٔ همین نشان از راه زبانشناسی و تاریخ کرده به گمان او این نشان بر حرفی که در الفبای میخی تکرار می‌شود و شکل میخ یا پیکان را دارد که سپس آن حرف در الفبای فنیقی علامت «واو» شده و نیز با آلتی که در قرنهای پیشین برای شکنجهٔ قیلوقه معمول بوده بی‌ارتباط نمی‌باشد. در اثنای این جستجوهای خود بوده که مستر چامبرز به وزارت خارجهٔ ایران و وزارت خارجهٔ ترکیه نامه نوشته و در بارهٔ شکنجهٔ قیلوقه پرسشهایی کرده. گویا مقصود او این بوده که چون «سواستیکا» در ایران معروف بوده آیا آن شکنجهٔ جانگزا هم معمول بوده تا ارتباطی که او در میان این دو چیز می‌پندارد مسلم شود. ولی از هر دو وزارتخانه چنین پاسخ داده شده که شکنجهٔ قیلوقه در ایران و ترکیه معروف نبوده.

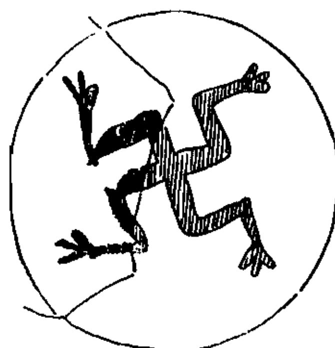
ولی مستر «چامبرز» در عقیدهٔ خود پافشاری کرده و شرحی به عنوان تحقیق علمی در بارهٔ «سواستیکا» نوشته و نسخه‌های آن را به وزارت خارجه فرستاده و خواهش کرده که به دانشمندان ایران داده شود. و چون نسخه‌ای از آن برای دارندهٔ پیمان فرستاده شده و به علت نداشتن فرصت و زمان پاسخی در بارهٔ آن

---

۱ - سفالهای شوش، مسجدهای ایران سده‌ها پیش از نازیها دارای این نقش بوده است.

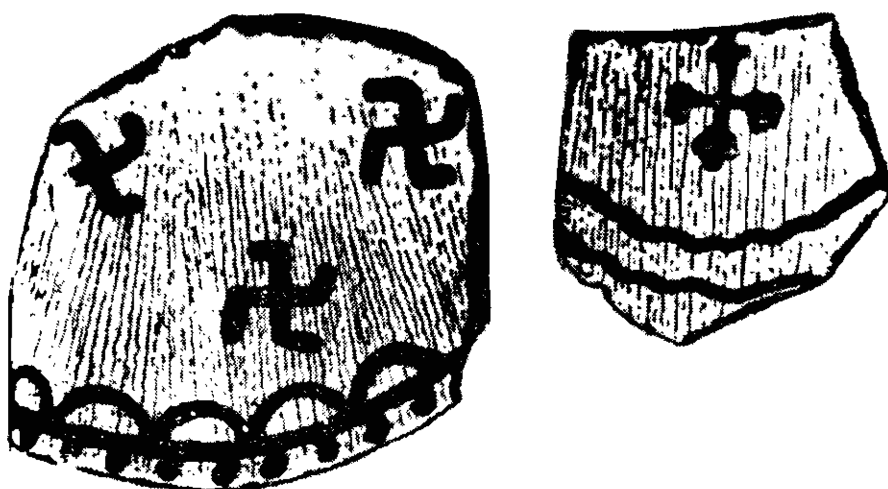
داده نشده در اینجا فرصت به دست آورده می‌نگاریم که نگارشهای مستر چامبرز بنیاد درستی ندارد.۱





«نگارهٔ ۱۷۳» پیوست نوشتار

۱ - از خوانندگانی که به یادداشتهای نورمان براون و چامبرز دسترسی دارند می‌خواهیم که ما را آگاه نمایند تا از آنها نیز بهره‌برداری شود.





«نگارهٔ ۱۷٤» پیوست نوشتار

سواستیکا[1]

سواستیکا یکی از قدیمی‌ترین و پیچیده‌ترین سمبلها است. این سمبل ماقبل تاریخ در تمام جهان بجز بخشهائی از افریقا و سومر مورد استفاده واقع می‌شده است. در آسیا و نیز پیش از آریاها در تمدن درهٔ ایندوس (شبه قارهٔ هند و پاکستان) به وفور یافت گردیده است. این سمبل به گونهٔ وسیعی توسط بودائیان و جین‌ها و مریدان ویشنو مورد استفاده قرار می‌گرفته. در امریکای شمالی و جنوبی پیش از کشف آن عمومیت داشته. در میان هی‌تیت‌ها مورد استفاده بوده و بر روی سفالهائی در قبرس و تروا یافت شده است.

در اروپای مرکزی، غربی و شمالی به نسبت از قدمت برخوردار بوده، در ایسلند، لاپلند، فنلاند، ایرلند و اسکاتلند پیش از مسیحیت و نیز با بریگانت‌های انگلستان زمانی در نزد الههٔ BRIDGIT یا BRIDE یافت شده است. امّا این سمبل تا چند قرن قبل از تولد مسیح به مصر و اصولاً به افریقای مرکزی و بین‌النهرین جنوبی راه نیافت.

نظر بر این است که هوروس چهار رخ و دیگر الهه‌ها چهار چهره سمبلی از سواستیکا بوده‌اند، در حالیکه کنت گوبل دلاویا CONT GOBLED'ALVIELLA بر این عقیده است که سواستیکا و صفحهٔ بالدار و صلیب آنزاتا ANSATA (نوعی صلیب به شکل T با حلقه‌ای بر روی آن) در

۱- ترجمه‌ای است از:

An Illustrated Encyclopaedia of traditional Symbols.
J. C. Cooper.

اصل همگی معرف یک سمبل و متقابلاً منحصر به فرد بوده و دنیای قدیم را به دو منطقه سمبولیسم تقسیم نموده بودند. در این بیان سواستیکا از قدرت و تسلط برتری برخوردار بود به نحوی که گوی بالدار و صلیب آنزاتا نتوانستند در هیچیک از سرزمینهای آریائی بغیر از ایران از موقعیت خوب و تثبیت شده‌ای برخوردار گردند. سواستیکا به عنوان یک مظهر قدیمی آریائی‌ها سمبل الوهیت فوق‌العاده و عالی آنها بوده است. صلیب شکسته در سمبل خورشید و دیائوس DYAUS خدای آسمان ولی بیشتر به عنوان یک مظهر از خورشید پذیرفته شده، چه اغلب همراه با گوی خورشید آمده است.

گر چه مأخذ واقعی و اصلی پیدایش این سمبل معلوم نیست ولی مفاهیم گوناگون زیر برای آن در نظر گرفته شده است:

خورشید گردنده، ارابهٔ خورشید، قطب، انقلاب و گردش ستارگان به گرد آن، چهار سوی اصلی، چهار ربع ماه، چهار باد، چهار فصل، حرکت گردباد، نیروی گردش جهان، مرکز، نیروی آفرینندهٔ حرکت، مدار زاد و ولد، گردش و حرکت چرخ زندگی، عاملی که چهار جهت را که نیروی خورشید در بر می‌گیرد با گردش خود به دایره تبدیل می‌کند، عامل مدّور نمودن مربع و مربع ساختن دایره، عاملی که خطوط عمودی و افقی که روح و ماده و چهار اصل هستی را ترسیم می‌نماید.

همچنین گفته شده که سواستیکا یک شکل قراردادی انسان است با دو دست و دو پا، اتحاد اصولی نر و ماده و مظهر حرکت و سکون، تعادل و هم‌آهنگی، نیروی گریز از مرکز و نیروهای جانبی، دم زدن و بازدم، خروج و بازگشت به مرکز و آغاز و پایان می‌باشد.

و نیز پیشنهاد شده که نمودی باشد از: مارپیچ، حرکت آب، رعد و برق دو شاخه، ترکیب دو جریان برق به شکل Z، یا دو سیخ آتشین، حرکت چرخ آتش، یا دو ترکهٔ خم شده که وسیلهٔ:

ودیک کوئین آرانی VEDIC QUEENARANI برای تهیهٔ آتش حمل می‌شود، سمبل حرکت و جنبش ماقبل تاریخی تنفّس عظیم کوآلس (هیولای بزرگ روز ازل) به درون نیروی آفریننده، یا خورشید و ماراسکاندیناویها در

شکل دو گانهٔ خویش.

بعضی‌ها نیز فکر می کنند که سواستیکا از برخورد دو خط شکسته و پیچ و خم‌دار شکل گرفته است و یا با تغییری در صلیب TAU به وجود آمده است.

همچنین گفته شده سواستیکا سمبل تسلیم و رضا است، چه بازوها به روی سینه به حالت تسلیم، یکدیگر را قطع می‌نمایند. سواستیکا همراه با خدایان و الهه‌ها هر دو دیده می‌شود. اینکه این علامت با آلت مادینگی رقم زده شده این تصور را ایجاد کرده که مظهر چهار وضع ماه می‌باشد و این سمبل غالباً با سمبلهای خورشیدی و زاینده همراه است، مانند شیر، قوچ، اسب، گوزن، پرنده‌ها و درخت سدر. این سمبل را در قربانگاهها، لباسها، ظروف خاکستر مرده (ظروفی که خاکستر مرده را پس از آتش زدن در آن نگهداری می‌نمایند) گلدانها، سفالها، سلاح، سپرها، سکه‌ها، دوکها، و یا جائی که به نظر می‌رسد حرکت دورانی داشته باشد ترسیم می‌نمایند.

در تمامی شرایط سواستیکا سمبل خوش‌شانسی، اتفاق خوب، آرزوهای خوب، برکت، طول عمر، باروری و حاصلخیزی، سلامت و زندگی می‌باشد.

دو نوع صلیب شکسته وجود دارد 卍 ، 卐 ، چپ گرد و راست گرد، که سمبل‌های نر و ماده، شمسی و قمری، حرکت در جهت عقربهٔ ساعت و خلاف آن، دو نیمکره، نیروهای آسمانی و زیرزمینی، خورشید درخشان بهاری و خورشید بی‌فروغ پائیزی.

اثبات اینکه سواستیکا سمبل مادینگی است از تصاویر آرتمیس ARTEMIS و استارت ASTARTE به دست می آید، چه این علامت بر روی آلت تولید مثل زنانهٔ آنها ترسیم شده است.

در چین از دو سواستیکا برای ترسیم نیروی یین YIN و یانگ YANG استفاده می‌شود. سواستیکاهای درهم بافته و مشبک که اغلب به نام گرهٔ سلیمان خوانده می‌شوند سمبل پوشیدگی و پیمایش ناپذیری مقدس و بی‌انتها می‌باشد.

برداشت ملیتهای مختلف از چلیپای شکسته

سرخ پوستان امریکا: مظهر خوش اقبالی، باروری، باران.

بودائیان: مهر و نشانهٔ قلب بودا، دکترین محرمانهٔ بودا، چرخ زندگی، یکی از هشت علائم و نمودارهای خجسته اثر انگشت پای بواد.

سامی‌ها: خوش‌اقبالی، همراه و مظهر خدای رعد.

چینی‌ها: تجمع علائم خوش اقبالی با ده‌هزار تأثیر، یک شکل و فرم اولیه از فانگ FANG که بر چهار ناحیهٔ زمین و فضا دلالت دارد، به عنوان حاشیه و مرز به کار برده می‌شود و وان‌تسو WANTZU را ترسیم می‌نماید. هزاران چیز و اتصال و پیوستگی، به طور مثال: تداوم ابدی بدون آغاز و انجام، تجدید ابدی حیات، ابدیت، تکامل و تعالی، حرکت بر طبق قاعده و قانون، طول عمر، برکت، فال نیک و آرزوهای خوب. طومار رعد.

سواستیکای آبی‌رنگ مؤیّد فضائل و برکات آسمانی است. سواستیکای قرمز برکات ابدی و مقدس قلب بودا. سواستیکای زرد، نیک‌فرجامی و سعادت ابدی. سواستیکای سبز مظهر برکت ابدی در کشاورزی. سواستیکای راست گردان معرف یانگ است و چپ گردان معرّف یین.

مسیحیت: سواستیکا اغلب در گورها یافت می‌شود که معرف مسیح به عنوان قدرت جهانی است. در قرون وسطی گامادیون "GAMMADION"[۱] برای کشیدن تصویر مسیح به کار رفت و نیز بر آن چهار نویسندهٔ انجیل و در مرکز چلیپا مسیح را به تصویر کشیدند. نمودار عرفان و مظهری از تجسم انسان خدا گونه، مظهری از توکل و رضا.

یونانیان: نمودار مشخصات زئوس خداوند آسمان و نیز هلیپوس خدای خورشید و نیز همراه با هرا HERA، سِرس CERES و آرتمیس دیده می‌شود.

هندوها: اساس ریشهٔ سواستیکا چنین می‌باشد: «خوب است» و مظهر اینها است: تداوم حرکت، زندگی، خوشحالی، خوش‌اقبالی، مظهری از خدای

---

۱ - چلیپا به گونه ✚ که پیکرهٔ مسیح و چهار شاگرد وی بر آن نقش شده، به بخش سرگذشت صلیب نگاه کنید.

آتش ودیک (VEDIC)، رابط میان انسان و خدا (آگنی)، (زبانه) سیخ های آتش.

مظهر دیوس DYAUS خدای قدیمی آریائیان (خدای آسمان)، نمودار ایندرا INDRA و نیز همراه، برهمن، سوریا SURYA، ویشنو، شیوا و نیز گانشا GANESHA یابندهٔ راه و خدای راههای صلیب گونهٔ معابد (چهار راه‌های معابد) دیده شده است. و گاهی چلیپا به عنوان مُهری به روی کوزه‌های آب مقدس گنگ نقش گردیده.

هی‌تیت: در نزد این قوم سواستیکا به کار می‌رفته است.

اسلام: در میان مسلمانان سواستیکا به چهار جهت اصلی دلالت دارد. زیر نظر داشتن فصول به وسیلهٔ فرشته‌ها که هر کدام در یک رأس چلیپا قرار دارند. در مغرب فرشته‌ای که سرنوشت را ثبت می‌کند. در جنوب فرشتهٔ مرگ، در شمال فرشتهٔ زندگی و در مشرق فرشتهٔ منادی.

زرتشتیان: در آئین زرتشتی دیده نشده است.

کیش JAIN "JAINISM" نیروی الهی، خالق آسمان و زمین، چهار شاخهٔ سواستیکا معرف چهار اصل هستی، مظهر حیات نخستین گیاه و حیوان، انسان و کائنات، سه حلقه بالای آن نشانهٔ سه گوهر: اعتقاد درست، دانش درست و کردار درست است. هلال روی آن نشانگر آزادی است. به طور مثال ماهی که مرتب در حال بزرگتر شدن است. یک دایرهٔ کوچک بر روی هلال دلالت بر بیداری و هوشیاری تام و علم بی‌پایان دارد.

ژاپنی‌ها: مظهر قلب بودا، خوش‌اقبالی، آرزوهای خوب.

مانویان: سواستیکا، صلیب مانوی‌ها است و جایگزین همهٔ سمبولهای صلیب می‌باشد.

رُم: سواستیکا سمبل ژوپیتر JUPITER و پلوویوس PLUVIUS می‌باشد.

اسکاندیناوی و تیوتنی TEUTONIC، تبر جنگی یا چکش "THOR" خدای هوا، رعد و برق و مظهر خوش‌اقبالی، در لیتوانی این سمبل طلسم گونه بوده و مظهر خوش‌اقبالی است. و نام سانسکریتی آن را به کار می‌برند. سواستیکا نیز در ایسلند یافته شده است.

سامی: همراه با دیگر مظاهر خورشیدی آن را به کار برده‌اند همچنین

مظهر تولید مثل و نیروی باروری زنان به شمار آمده و بر آلت تناسلی زنان نقش کرده‌اند.[۱]

---

۱ - اگر منظور نویسنده از سامی‌ها مصریان و سومریان را در برمی‌گیرد باید گفت آنان سامی نیستند سومریان به احتمال ریشهٔ آریائی دارند و مصریان قبطی هستند.

* * شاید نوشتارهای دیگری هم در این باره باشد که ما بدان دسترسی نداشته‌ایم.

سخن پایان

با آنکه پیشینهٔ چلیپا و چلیپای شکسته، این نشانوارهٔ رازآمیز را در دوردستهای زمان در میان تیره‌های چند از مردم گیتی کاویده و دیده‌ایم، باید پذیرفت که از پیدائی آدلف هیتلر که به پاکی و برتری نژاد آریا سرفرازی می‌کرد و به فرجام جنگ جهانی دوم «۱۹۴۵ - ۱۹۳۹ میلادی» به زندگانی و برنامه‌های او و یارانش پایان بخشید، بار دیگر گفتگو و کاوش در بارهٔ این نماد روائی گرفت.

هنوز هم می‌دانیم که زمینهٔ بررسی و پژوهش گسترده و نیز نادانسته‌های بسیار مانده است که جستجو و کاوش پردامنه‌ای می‌خواهد، تا تاریخ و باورداشتهای مردم گیتی در بارهٔ این نماد روشن‌تر شود. اراده و پشتکار می‌خواهد تا با پژوهشهای ژرف انگیزهٔ ورجاوندی و پناه بردن بدان در برابر اهریمنی‌ها و اینکه چگونه با نهادهای دینی پیوند یافته است، آشکارا شود.

بیهوده نیست، که آریائیانِ زیبا پسند و دوستدار طبیعت و کشاورزی و دامداری چنین نشانه‌ای را که گاه تندی، چالاکی و پیشرفت در بهسازی و آبادانی جهان را به یاد می‌آورد برگزیده‌اند.

این از خرد بیدار، ذوق خوش و روان والاگرای این تیره است که در ژرفای ضمیر دیگر مردمان راه یافته و استواری گرفته، تا آنجا که امروزه برای ما با بررسی‌های انجام شده یافتن خاستگاه نخستین این نشانواره و همهٔ باورداشتهای مردم در بارهٔ آن کاری است دشوار و نیازمند زمان. زیرا مردم هر گوشه از جهان

آن را از آنِ خود می‌شمارند. این هم از هوش سرشار و خرد آفرینندهٔ آریائی است که پدیده‌های اندیشه‌ای و ذوقی‌اش دارای این چنین فریبندگی و ربایندگی است که چون مغناطیس همه را به گرد یک کانون فرا می‌خواند و رهنمود می‌دهد.

مسیحیت که پاره‌ای از نهاده‌های خود را از آئین مهر گرفته، چلیپا را نیز سده‌ها پس از مسیح برگزیده و ستوده است. زادمان نو مسیحی نمی‌داند که در روزگاران دور آریاها به هنگام نیایش پروردگار رو به خورشید، چلیپا را روبروی خود می‌نهادند و نماد چرخ هستی‌اش می‌دانستند، که جهان درون انسان و جهان برون «گیتی» را سامان می‌بخشد و هستی از آن مایه می‌گیرد و ارج می‌یابد. این هنر آریائیان است که در سراسر جهان بازتاب یافته و در میان آریائی و غیر آریائی روائی پذیرفته و مظهری استوار گردیده که هم نیروبخش است و هم آفریننده، هم درهم شکنندهٔ رنج و آسیب است و هم درمان کنندهٔ بیماری.

اگر این نشانه از آریائیان نبود و در میان آنان پذیرش نمی‌یافت، تا کنون در ایران و هند و سرزمین‌های دیگر آریائیان زنده نمی‌ماند و مانند سرزمین‌های دیگر که این نماد در چند سنگ‌پاره و تندیسه‌های شکسته نمونه‌هائی از آن دیده شده است، از رفتار و زندگی باز می‌ماند.

امّا در ایران و هند و افغانستان و گسترهٔ فرهنگی این تیره‌ها هنوز در معبد و مسجد و بر گلدسته‌ها و دروازه‌ها و بر گنبدها و گورها، بر گردن آویزها و آرایه‌های دیگر زنده و پا برجا مانده است.

هنر و نمادهای هنری هرگز زادگاه خود را فراموش نمی‌کند. در دل و جان مردم ناخود آگاه زنده می‌ماند و جنبش و تکاپو می‌یابد و چهرهٔ پر فروغ خویش را نمایان می‌سازد.

این پژوهش هر چند اندک است، لیکن بیدار کنندهٔ اندیشه و برانگیزندهٔ ذوق ایران دوستانی است که به تاریخ و فرهنگ و هنر این سرزمین شورانگیز عشق می‌ورزند و در درون تاریکی‌ها پی روشنائی می‌گردند تا شکوه و گرانمایگی‌های فرهنگی خود را باز یابند و جوانان را آگاه سازند که دارای فرهنگی پربار و فراگیر می‌باشند.

فرهنگ ما آن درخت تنومند و بالنده‌ای است که ریشه در ژرفای زمین و زمان دارد و در برابر توفان‌ها ایستاده و خم نشده است. لیکن کشور ایران با این درخت گشن و بارآور خود بارها دچار خیره‌سری‌ها و ویرانگری‌ها شده و آفرینش‌های هنری و فرهنگی گرانمایه ما به دست فرومایگانی به آوار «غارت» رفته است.

ملتّی که خشت‌نوشته و سنگ‌نوشته داشته، آن کشوری که اسناد هزینهٔ ساختمانها را در بایگانی خود سامان می‌بخشد،۱ چگونه ممکن است اندوخته‌های علمی و فرهنگی و فلسفی مردم پژوهنده و دانش‌پرور را به دل کتابها و دفترها ناسپرده باشد ؟!

ملتّی که بر سردر دانشگاه گندی‌شاپور در ۱۷۰۰ سال پیش از این می‌نویساند : «**شمشیرهای‌ما مرزها را می‌گشاید و دانش و فرهنگ ما دلها و اندیشه‌ها را**»۲ چگونه می‌تواند پاس دانش و هنر را نگاه ندارد و آئین و فرهنگ و روش زندگی خود را به جای آنکه بر روی کاغذ بیاورد ، به دست فراموشی سپارد ؟

دفترها بسیار بوده ولی همه به دست نادانانی تیره روان به آتش سوخته که جای آن در این گفتار نیست.

این چنین است ای دختر و ای پسر ایران. زندگانی ما قارچ گونه نبوده است. ما بر بستر جغرافیائی پاک خود از یک‌سوی با طبیعت در ستیز بوده‌ایم تا آن را رام کرده‌ایم و از دیگر سو با اهریمنی‌ها و آزمندان به نبرد برخاسته‌ایم. ما در کشاکش این ستیزه‌ها پخته شده‌ایم، رسائی و شکوفائی یافته‌ایم.

پیشرفت دانش و هنر ، سیاست و کشورداری و آنچه مایهٔ فرهنگ و تمدن است بدون برخوردهای ذهنی و پیکار اندیشه‌ها ، شدنی نیست. تاریخ در تکاپو و پیشروی است، تاریخ فداکاری انسان را در زمینهٔ پویائی فکری و نگاهداری مرده‌ریگ گذشتگان و سرزمینی که به نام میهن برای سربلندی و آزادگی‌اش جان می‌سپاریم و شرافت ملی را در گرو استقلال آن می‌دانیم، بازگو می‌کند. بررسی و پژوهش در هر یک از زمینه‌های دانش، هنر ، سیاست، اقتصاد ، آئین و

---

۱ - اسناد هزینهٔ تخت‌جمشید.

۲ - شاپور یکم ساسانی. «زبان و ادبیات پهلوی، ترجمهٔ س. نجم آبادی، دانشگاه تهران»

فرهنگ و آنچه جامعهٔ انسانی را می‌سازد و پایهٔ باورهای جامعه می‌شود راهنمای نسلها است و به زندگی ملت استواری می‌بخشد.

هنگامی که باستان‌شناس به راز آنچه در خاک نهفته است پی می‌برد و گَـرد و غبار سده‌ها و تاریکی ژرف هزاره‌ها را از روی آثار بازماندهٔ انسان کهن می‌زداید، گوئی روزگار کهن را زنده می‌کند. این یافتهٔ باستان‌شناس از زرّینه گرفته تا سبوی کم‌بها و گلی و آن جنگ‌افزار زنگار گرفتهٔ رزمنده‌ای، راز گمشدهٔ هزارها و سده‌ها را به ما باز می‌گوید. شاید سالیانی دیگر در گوشه‌ای از کشورهای باستانی مدارکی به دست آید که از زندگی مردمان پیشین پرده بردارد و ما را وادار سازد تاریخ را از نو بنویسیم و آنچه تا کنون به نام تاریخ بهم بافته‌ایم، ازهم بگسلد. اینگونه است رد پای رازهای دیرپای بر زمان بیکران. و این‌چنین است سرنوشت چلیپا، نقشی که آدمیان آن را بر افزارها و کاچالها، اندامها و بر سردر خانه‌ها می‌نگاردند. نقشی که گاه مظهر الوهیت، نماد خورشید تابان، فروغ بی پایان، نظم هستی، آتش، فراوانی، آذرخش، جاودانگی و زمان بی پایانش دانسته‌اند. این نگاره‌ای که آریائیان، مصریان، آشوریان کهن، بومیان امریکا، بودائیان و مسیحیان به کار برده‌اند امّا صاحب راستین آن آریائیان هستند.

گزافه نیست که ما ایران را سرزمین چلیپا گفته‌ایم. در هر جای این سرزمین مقدس می‌توان آن را دید. هیچکس یک‌سویه حق ندارد آن را از آنِ خود و خاستگاه آن را در سرزمین خویش بداند، آریاها سزاوارترند و در میان آنان ایرانیان و هندیان در ردهٔ نخست قرار دارند.

اگر این نشانواره در بر دارندهٔ کیفیات آسمانی نبود، این‌چنین در دل نمی‌نشست، که سخت در دل و جان نشسته و با اعتقاد و ایمان دینی سرشته است که به معبد و مسجد راه یافته و جاودانه بر مهرابه نشسته و آنها را آراسته است.

۳۵۰۰ سال پیش، این نشانه را در کشور مصر «صلیب حیات» خواندند و شناسگر گروهی از مردم که پیرو یکتاپرستی بودند شد.

پس از گذشتن هفت هزار سال از عمر چلیپا در هنر ملی ایران، تا آنجا که مدارکی داریم، هنوز هم در هنر اسلامی ـ ایرانی با همان برازندگی و زیبائی

گذشته‌ها خودنمائی و جلوه گری می‌کند. هر چیز و هر جاندار فرتوت و سالخورده وشکسته می‌شود، مگر نشانوارهٔ چلیپای ما که همواره جوان، برازنده و پاینده مانده است و خواهد ماند.

این نگاره نه تک و تنها کاربرد داشته است بلکه زنجیروار در پهنه‌های بزرگی از هنر معماری به کار رفته، در مسجد و معبد، بر قالی و گلیم، بر دفتر و گور یک مجموعهٔ هماهنگ و شورانگیز آفریده است.

این چلیپای راز آمیز را که بیش از هر نقشی با زندگان زندگی کرده است بر تالار بزرگ پرستشگاهها، بر بلندای گنبدهای فیروزه گون و مناره‌ها و گلدسته‌های سر برافراشته می‌بینیم.

هستی که همهٔ نمودهایش پوینده و گذرنده است، در پویندگی خود به چهرهٔ زایش و میرش، پیوست و گسست در می آید، ولی چلیپا این نماد چرخ گردنده و زروان بیکران این مظهر هستی، به واژگونهٔ خود هستی، از میرش و گسست به دور بوده، بست و پیوست و گسترش داشته است.

«پایان»

پانزدهم بهمن ماه ۱۳۶۶ خورشیدی

رام روز از بهمن ماه ۱۳۵۶ یزدگردی

پانزدهم جمادی‌الثانی ۱۴۰۷ قمری

چهارم فوریه ۱۹۸۷ میلادی

چند یادآوری

خدایان عصر ودائی هندوستان (۱۵۰۰ تا ۶۰۰ پیش از میلاد) به سه گروه شده‌اند:

۱ - خدایان آسمانی: دیاوس، وارونا، میترا، سوریا، ویشنو، و...

۲ - خدایان زمینی: آگنی، سوما، و...

۳ - خدایان برزخی (میان زمین و آسمان): ایندرا، اپام‌ناپات، و...

* * *

دیاوس (DYAUS) جزو گروه خدایان آسمانی است و خدای مشترک هند و اروپائی می‌باشد. همسر او زمین است که جفت جدائی‌ناپذیری هستند و آگنی AGNI محصول ازدواج آنها است. دیاوس کم کم از مقام خود فرو افتاد و وارونا VARUNA جانشین او شد.

ایندرا (INDRA) جزو خدایان فضای میان زمین و آسمان است. او خدای طوفان و رعد و برق است. چون علاقه به نوشیدن شربت سوما دارد او را «سوماپا» هم خوانده‌اند. ایندرا بسیار نیرومند است و در بزرگی و پهناوری با زمین برابری می‌کند. وقتی ایندرا به وجود آمد بیم و وحشت در کائنات افتاد که آسمان و زمین لرزید. وی کشندهٔ اهریمنی است به نام وری‌تا VRITA، از این‌رو او را وریتاهن VRITAHAN یا زنندهٔ وریتا گفته‌اند که این نام برابر: ورهرن، ورهرام و سرانجام بهرام، زبان فارسی است.

گانشا (GANEŚA) فرزند شیواست که معدوم کنندهٔ موانع می‌باشد. شیوا خود یکی از خدایان سه گانه: برهمن، شیوا، ویشنو در هندوستان است.

آگنی (AGNI) برابر طبقه‌بندی ودائی خدایان جزو خدایان زمینی است. آگنی موکل آتش و فدیه و قربانی به یاری او به بارگاه خدا فرستاده می‌شود و در واقع واسطه‌ای است میان زمینیان و خدای آسمان. آگنی نقشهای گوناگونی دارد. دهان او محراب مقدس آتش است و نذرها و قربانی‌ها به دهان او ریخته می‌شود. او در آسمان در فروغ خورشید جای دارد و در فضای میان زمین و آسمان در جائی که آتش به شکل رعد و برق از ابرها می‌جهد ظاهر می‌شود و در همهٔ مراتب هستی حضور می‌یابد. مبداء پیدایش آگنی بر روی زمین یک جفت چوب آتش‌زنه است (ASRANIS) که بر اثر مالش بر هم آتش را به وجود می آورد. این چوبها یکی نرینه و دیگری مادینه است که بر اثر امتزاج و ترکیب آگنی را پدید می آورند. آگنی سه عالم را بهم مربوط می‌سازد. در آسمان چون خورشید می‌درخشد. در میان زمین و آسمان مانند رعد و برق آتش می‌افروزد. در روی زمین با دو دست آدمی که چوبها را بهم می‌مالند هستی می‌یابد و به وجود می آید.

وی همان میثاقی است که بین خدایان و آدمیان از ازل بوده. او است که نیایش آدمی را به سوی بارگاه ایزدی می‌رساند. او رابط میان انسان و خدا است.

کیش جِین (JAINA) نام آئینی است که در میان هندوها به وجود آمده و بسی کهنسال است. پیشینهٔ آن به سدهٔ ششم پیش از میلاد می‌رسد. مانند بیشتر فلسفه های هندی به زندگی دنیا بدبین است و معتقد است که درخت زندگی میوه های تلخ به بار می آورد و تنها چارهٔ گریز از این تنگنای هستی، برگزیدن راه آزادی و نجات است که به وسیلهٔ معرفت به دست می آید. با مکتب یوگا شباهت دارد. قدمت آن با آئین بودا برابر است.

رهبران این آئین را تیرتانکارا TIRTHANKARA می‌نامند و «ماهاویرا» MAHAVIRA بیست و چهارمین پیشوای آنها بوده و وی را فاتح (JINA) «چیره بر خواستهای این جهانی» لقب داده‌اند و واژه‌جِین از همین نام گرفته شده است. تمرکز حواس و نیروهای روانی برای رسیدن به مقام چیرگی ارزش والائی دارد و

همهٔ این نیروها را برای فرار از خشونت و رسیدن به معرفت به کار می‌برند. راهبان آنها احتیاجات ابتدائی و خوراک خود را از راه گدائی تأمین می‌کنند. زیرا باید در نهایت بی‌نیازی زندگی کنند. اینها به دو فرقه سفید پوشان (شوتامبارا) و آسمان‌پوشان (دی گامبارا) یا برهنه‌ها تقسیم شده‌اند. خود داری از آزار موجودات زنده و پرهیز از خشونت در هر شرایطی یکی از مبانی آئین آنها است.

کیش بهاگاواتا BEHAGAWATA: این مکتب قدیمی‌تر از کیش‌جین بوده و پیش از سدهٔ هشتم قبل از میلاد وجود داشته است. این آئین به معاد و جاودانگی روح معتقد است و می‌گوید روح جزئی از خداست ولی عین آن نیست. خدا یکتا است و ورای کائنات و هستیها است. خدا نور بی‌پایان، فناناپذیر و پناهگاه ابدی است. او برهمن و شیوا و خدایان دیگر را پدید آورده تا احکام او را به آدمیان برسانند و آموزش دهند. خداوند به علت فیض بیکرانهٔ خود گاه برای نجات مردم از عذاب روزگار ظاهر می‌شود. برجسته‌ترین مظهر وی در شخص کریشنا تحقق می‌یابد و کریشنا قطب دین است.

زئوس ZEUS خدای رعد و برق و خداوند آسمان در یونان باستان.

هرا HERA همنشین زئوس، نگهبان زنان و زناشوئی و پشتیبان جهان زنان در یونان.

آرتمیس ARTEMIS رب‌النوع درندگان، دختر زئوس، نگهبان موجودات جوان و کودکان و الههٔ شکار در یونان. ـ نام یکی از فرماندهان نیروی دریائی ایران در زمان خشایار شاه.

ژوپیتر JUPITER خدای آسمان، خدای رعد و برق، خدای راستی و عدالت، خدای باروری و سرانجام خدای جنگ و خدای خدایان رُم باستان (در ایران: اورمزد، مشتری).

سرس CERES خدای غلات و درو در رُم و برابر آن DEMETER در یونان است.

استارت ASTARTE، الههٔ روابط جنسی زن و مرد مانند «ایشتار» نزد بابلیها و آشوریها.

آتش بهرام (آتش آسمانی)

در اوستا از آذر بهرامان یا وهرامان نامبرده شده، شایسته است بدانیم آذر بهرامان، آتشی بوده غیر از آتش دیگر آتشکده‌ها و شاهان ایران موظف به نگهداری آن بوده‌اند.۱ شاید همان آتش آسمانی است که نخستین‌بار از تندر و آذرخش با برخورد با درخت، تودهٔ هیزم، فشردهٔ کاه و خاشاک. بوته‌زارها یا چیزهای دیگر پدیدار شده و آن را در جایگاه ویژه‌ای نگاهداشته و مردمان از آن آتش می‌گرفته و به دیگر جاها می‌برده‌اند. و سپس شاهان با توانائی خود مسئول نگهداری آن شده‌اند.

خاندان‌ساسانی در چند جا از آتش بهرام نامبرده‌اند که درخور نگرش‌است. ۲

نخست اردشیر ساسانی ـ در کارنامهٔ اردشیر بابکان آمده است: چون دختر اردوان اشکانی همسر اردشیر می‌شود، به تحریک برادرانش زهر در خوراک اردشیر می‌ریزد ولی اردشیر در می‌یابد. آنگاه دستور می‌دهد تا زن را که باردار هم بوده است کیفر دهند. موبدان موبد زن را به خانه می‌برد و پس از چندی کودک به دنیا می‌آید و او را شاپور می‌نامند.

روزی اردشیر در شکارگاه از دیدن فداکاری ماده آهوئی برای رهائی نوزادش در خود فرو می‌رود و به سرنوشت خود اندوه می‌خورد. موبد از راه غمخوارگی از اردشیر می‌پرسد که چرا اندوهگین است. اردشیر داستان را با او در میان می‌گذارد.

موبد می‌گوید که همسر شاه را نکشته‌ایم و شاه اینک دارای فرزندی شایسته است.

اردشیر فرزند خود را فرا می‌خواند و در همان جائی که شاپور را برای نخستین‌بار می‌بیند شهری به نام «ولاش‌شاپور» یا به گفتهٔ فردوسی گند شاپور می‌سازد و برای سپاسگزاری از اهورامزدا ده آتش بهرام در آنجا برپا می‌کند.

دو دیگر، در سنگ‌نوشتهٔ شاپور ساسانی پس از گزارش استانهای ایران، نبرد ایران و رُم و کشته شدن سزار، و جنگ دیگری با فیلیپ امپراطور رُم و

---

۱ - برگرفت از کتاب زندگی و مهاجرت نژاد آریا. فریدون جنیدی.

۲ - کارنامهٔ اردشیر بابکان، صادق هدایت. انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲ خورشیدی برگ ۱۹۹.

گشودن بیست و چهار شهر و چگونگی جنگ سوم با رومیان و اسارت والرین و کشته و اسیر شدن ۷۰/۰۰۰ نفر سپاهیان رُمی می‌افزاید:

«چون خدایان اساس کار را برای ما استوار فرموده و با همراهی خدایان ما به سرزمین‌های بسیاری تاختیم و آنها را به دست آوردیم، پس ما نیز در بسیاری از سرزمین‌ها، آتش‌های بهرام برافروختیم و درآمد بسیاری به موبدان بخشودیم و باعث پرستش خدایان شدیم.»

همچنین آتشهای دیگری در دیگر جاهای ایران به نام فرزندان و خواهران خود به نام آتش شاهان که همان آتش بهرام است برپا کرد.

ورجاند آذر فرنبغ. تکاور آذرگشنسب. پر سود آذر بُرزین‌مهر که در برگهای پیش از آنها یاد شد از نوع آتش بهرام می‌باشند.

دیــو

در بارهٔ واژهٔ دیو می‌توان چندین نظر به بیان داشت:

۱ - دِوَ یا دیو از گروه خدایان کهن آریائی بوده است. پس از مهاجرت تاریخی آریاها و جدائی ایرانیان از هندیان و پیدایش اشوزرتشت و شناخت اهورامزدا به عنوان خدای یگانه جهان، دیو بی‌ارج شده. لیکن در زبان سانسکریت به معنای روشنائی بوده و هندی‌ها آن را به مفهوم خدا می‌دانند.

۲ - زبان‌شناسان واژهٔ دئوس DEUS و زئوس ZEUS یونانی را از این ریشه دانسته‌اند.

۳ - بومیان سرزمینی را که امروز ایران می‌نامیم دیو خوانده‌اند. آنان مردمانی دلیر، پیکارگر و توانمند به شمار می آمده‌اند و برابر گفتار شاهنامه از شهرنشینی، سپاهیگری، نبرد شیوهٔ (تاکتیک) و خواندن و نوشتن بهره داشته‌اند. با تازه آمدگان آریائی برای پدافند از زادگاه و مانش خود به جنگ و ستیز برخاسته‌اند.

٤ - بومیان نیز دیو را خدا می‌دانسته و به نیایش او می‌پرداخته‌اند و با آئین ایرانیان سازش نداشته‌اند یعنی ایرانیان مزدیسنا و آنها دیویسنا بوده‌اند. در نتیجه افزون بر جنگهای ملتی، ستیز دینی هم پیش می آمده است. فردوسی می‌گوید:

تو مر دیو را مردم بد شناس　　کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
هر آنکو گذشت از ره مردمی　　ز دیوان شمر مشمرش زآدمی

۵- بومیان که برای خود تمدنی داشتند و به تهمورس نوشتن می آموختند به روایت شاهنامه از پوست و چرم پشم آلود دام و دد جامه بر تن می کردند و شاید بد نما و بد چهره می‌شدند و از این‌رو آنان را چنین نامیده‌اند. هنگامیکه آریائیان در سرزمین آنان مانش گزیدند، برای گشودن: مکران، مازندران و گیلان و دیلمان پیکارهای خونین کردند و در برابر ایستادگی بومیان رنج فراوان بردند.

رنج فراوان و کشتار افزون از یک‌سو و پایداری سرسختانهٔ بومیان به پشتوانهٔ وضع طبیعی و جغرافیائی از دیگر سو، انگیزه‌ای شد تا رفته‌رفته دیوپرستان نماد صفت پلید و اهریمنی گشتند. و در دارازی زمان مظهر زشتی‌ها، آلودگی‌ها و ابلیس گونه شدند.

مانند: دیو خشم، دیو دروغ، دیو زمستان که هنوز هم به کار برده می‌شود.

در شاهنامه از پولاد دیو، ارژنگ دیو و اکوان دیو نام برده شده که سپاه آرائی می کرده و به جنگ و گریز می پرداخته‌اند. پس اینان انسان بوده‌اند نه جانور.

در زمان شاه طهماسب صفوی تیره‌ای به نام دیو ساران در مازندران بودند که بزرگ آنها میرک دیو خوانده می‌شد و پسرش نیز شمس‌الدین دیو نام داشت. در همان روزها کس دیگری به نام الوند دیو بر سواد کوه می‌تازد و حکومتی تشکیل می‌دهد که سر سازگاری با حکومت مرکزی ندارد.

در سال یازدهم پادشاهی شاه عباس بزرگ برابر با ۱۰۰۶ هجری، الوند دیو قلعهٔ اولاد را «که از قلاع مشهور مازندران و از آثار قدیمهٔ پادشاهان فرس و محکمترین قلاع طبرستان است» در دست داشت.

شاه عباس یکی از سرداران خود را به نام فرهاد خان به مازندران فرستاد تا الوند را سرکوبی نماید. الوند یاران و خانوادهٔ خود را در قلعه گذاشت و به جنگل گریخت. قلعهٔ به تصرف درآمد و خبر فتح آن هنگامیکه شاه عباس از قزوین رهسپار اصفهان بود در کاشان به او رسید.

سال بعد ۱۰۰۷ شاه عباس پس از سرکوبی سرکشان ماوراالنهر «آنسوی جیحون ـ وَرَز رود» به استرآباد «گرگان» و مازندران رفت تا الوند دیو و دیو ساران را سرکوب کند. الوند دیو که تاب ایستادگی نداشت به عمهٔ شاه که در مازندران بود پناه برد و درخواست عفو کرد، شاه او را بخشید و همراه با خانواده‌اش به شیراز فرستاد.

و هم‌اکنون در مازندران خانواده‌هائی هستند که واژهٔ دیو همراه با نام آنان می‌باشد. در زبان پارسی از واژه‌هائی که با پیشوند دیو آغاز می‌شود نمونه‌هائی داریم:

دیوانه «کسی که رفتارش شیطانی و نا همآهنگ است».

دیو باد «گردباد ـ تند باد».

دیوسار «بدخو ـ بد کنش»

دیو سپید «پهلوانی از مازندران که به دست رستم کشته شد».

دیو لاخ «سرزمین دیوان».

دیو بند «پاینام تهمورس».

دیو مردم «مردم بدسرشت و بدخو»

دیو سالار «سالار بزرگ».

دیو کن «دیو کنده، غارهائی است در کوهستانی که سرچشمهٔ رود مرو می‌باشد.»

در فرهنگ برهان قاطع برای دیو این معانی آمده:

دیو معروف است و آن نوعی از شیاطین باشد و گمراه و کج‌اندیش و کج طبع را نیز گویند.

و کنایه از مردم پهلوان و دلیر و شجاع باشد.

و نوعی از جامهٔ پشمینهٔ بسیار درشت که در روزهای جنگ پوشند.

کاخ هشت بهشت

کاخ هشت بهشت از یادمانهای دورهٔ صفوی در باغ بزرگی در کنار چهارباغ قرار داشته. ولی امروز بخش‌هائی از آن باغ بزرگ از دست رفته است

شاردن جهانگرد فرانسوی به علت نگاهداری پرندگان زیبا و خوش‌نوا در قفسهای زرّین آن را باغ بلبل خوانده است. ساختمان این کاخ را گروهی به شاه عباس و برخی به شاه سلیمان نسبت می‌دهند.

این باغ و کاخ چنان دلگشا و شاداب بوده که همهٔ جهانگردان شگفت‌زده شده، زیبائی باغ و آراستگی کاخ و کاچال آن را ستوده‌اند.

کاخ هشت بهشت در ۲۲ آذر ماه ۱۳۱۳ خورشیدی در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

* * *

وَرَزْرود

بخشی از سرزمین ایران باستان میان ایران و کشور توران، امروز ماوراءالنهر گفته می‌شود رودکی می‌گوید:

وگر پهلوانی ندانی زبان   ورز رود را ماوراءالنهر دان

* * *

گفته شده است هنگامی که آرین‌ها از سرزمین نخستین خود در جنوب سیبری رهسپار جنوب و غرب شدند نقش چلیپا را روی سینهٔ کوهستان اورال می‌نگاردند تا گروههای کوچندهٔ پسین با دیدن این نشانواره و آشنائی بدان بتوانند راه‌پیمائی یاران خود را دنبال کنند.

* * *

هفتان

اختران هفت گانه به ترتیب نزدیکی به خورشید:

۱ - تیر «عطارد»   ۲ - ناهید «زهره»   ۳ - بهرام «مریخ»
۴ - برجیس «مشتری»   ۵ - کیوان «زحل»   ۶ - ماه «قمر»

ـ خورشید را هم جزو این اختران به شمار می آورند و هفت گانه می‌شوند.

ـ زمین که در این گروه به شمار نیامده است از نظر نزدیکی به خورشید در پایگاه میان ناهید و بهرام قرار گرفته است.

ـ کیوان به انگیزهٔ حلقهٔ درخشانی که آن را در بر گرفته زیباترین اختر منظومهٔ

خورشیدی است.

دوازدهان «منطقة‌البروج»

دایره‌ای است که زمین حرکت انتقالی خود را در آن انجام می‌دهد. آن را به دوازده بخش برابر کرده‌اند. هر بخش را برج گفته و هر برج نامی دارد. مدت زمانی که زمین یکی از دوازده بخش را می‌پیماید یک ماه شمسی است و هر ماه به نام برجی که زمین در آن ماه از برابر آن می‌گذرد نامیده می‌شود. این دوازده برج میان هفت اختر که در پیش گفته شد تقسیم شده است. هر یک یا دو برج دایرهٔ فرضی آسمانی ویژهٔ یکی از اختران هفت‌گانه بوده و خانهٔ آن اختر به شمار می‌آید. مانند برج شیر «اسد» خانهٔ خورشید و برج خرچنگ «سرطان» خانهٔ ماه می‌باشد اینک نام دوازده برج:

۱ - بره «حمل»	۲ - گاو «ثور»
۳ - دو پیکر «جوزا»	٤ - خرچنگ «سرطان»
۵ - شیر «اسد»	٦ - خوشه «سنبله»
۷ - ترازو «میزان»	۸ - کژدم «عقرب»
۹ - کمان «قوس»	۱۰ - بز - بزغاله «جدی»
۱۱ - دول «دلو»	۱۲ - ماهی «حوت»

***

اورارتو

دولتی که در حدود سدهٔ نهم پیش از میلاد در سرزمین میان رود ارس، دامنهٔ کوه آرارات، دریاچهٔ اورمیه و دریاچهٔ وان، به‌وجود آمد. این کشور در سدهٔ هشتم پیش از میلاد جزو دولت ایرانی ماد شد.

***

مانئا

این مردم در دامنه‌های کوه زاگرس و جنوب دریاچهٔ ارومیه می‌زیستند. مرکز آنها شهر «ریزیرتا» در ۵۰ کیلومتری خاور شهر سقّز قرار داشت. بعد از

اورارتو نیرومندترین حکومت این بخش را داشتند. این سرزمین نخست به تصّرف دولت آشور در آمد. پس از شکست آشور از دولت ماد جزو دولت ایران شد.

***

ماهی

ماهی نه تنها در ایران نماد زندگی و خوشبختی است بلکه مردم راجستان کشور هند می گویند فرشتهٔ بخت و اقبال در نقشهائی که با حنا روی دست و پا می گذارند جای دارد. از این نقشها چلیپا را می‌توان نام برد. نقش دیگری چرخش چهار ماهی در درون دایره‌ای است در سوی عقربهٔ ساعت که سر هر یک روی دم ماهی پیشین قرار دارد.

واژه‌هائی که در این دفتر به کار برده شده

آک	عیب نقص ـ نارسائی
آذرخش	برق (رعد و برق)
آسمانه	سقف
آمیغ	حقیقت
انگیزه	علت ـ سبب
اوسانه	اسطوره
آوار	غارت
اروس	عروس ـ سپید
انگاره	فرض ـ فرضیه ـ نظریه طرح
آسوبار	سوار
اُستوان	قاطع
اندام	عضو
اندامان	اعضاء
ایدون	این زمان ـ چنین
آشوئی	ورجاوندی ـ تقدس ـ پاکی
بُنداد	اصل
باشندگان	حضّار
بوم‌کند	خانه‌ای که در زیر زمین کنده می‌شود
برماند	میراث
پرهون	دایره
پدیره	برخورد ـ روبرو شدن ـ به نظر رسیدن
پایاب	جاهائی از رود یا آبگاه‌ها که پیاده می‌توان از آن گذشت و آب مانع حرکت پا نمی‌شود

پدافند	دفاع
پرستش‌سو	قبله
پیکره	نقش ـ تصویر
پنام	پنهان ـ پارچه‌ای که جلوی دهان می‌بندند
تَبَنگو	سبد ـ صندوق ـ طغار
تیراژه	رنگین کمان
تندر	رعد
تُخشائی	صنعتی ـ فنّی ـ وابسته به حرفه، کوشندگی
چگالی	وزن مخصوص
چکاد	قلّه
چلیپ	صلیب
دژ	قلعه
دهناد	نظم ـ قانون
دَخْشَک	آرم ـ مشخصه ـ علامت
دوازدهان	منطقةالبروج
داوخواه	داوطلب
زادمانی	نسل
زیونده	جانور ـ حیوان
زفتی	پلیدی ـ کثافت
سترسا	محسوس
سهش	احساس
سُرین	کپل
سازه	عامل
شادورد	هاله
شناسگر	معّرف
فرتور	عکس ـ تصویر
فرتاب	الهام

فرزان	حکمت
فرگشت	تکامل
کُنشت	معبد یهود
کَشه	خط
کُراسه	دفتر ـ کتاب
کالبد	جسم ـ بدن
کاچال	اثاث و لوازم خانه
گسته	ناحیه ـ بخش ـ منطقه
کاو	مقعّر
گشن	بارور ـ تنومند
لختک‌لختک	نرم‌نرم ـ رفته‌رفته
مانشگاه	اقامتگاه ـ جای زیستن جایگاه ـ جای ماندن
مرده‌ریگ	برماند، میراث
ناوک	عقربه ـ تیر ـ نیزه
نبرده	دلیر
نژاده	اصیل ـ نجیب
نبرد شیوه	تاکتیک
نشانواره	علامت ـ آرم
نگاره	تصویر ـ نقش
نَسا	نعش ـ جنازه ـ مرده
وَرَزْ رود	ماوراءالنّهر
وَرْدَنه	محور ـ آسه
وات	حرف «در الفبا»
هامش	حاشیه ـ حاشیهٔ کتاب ـ مرز
هُنایش	اثر ـ تأثیر
هفتان	اختران هفت گانه

فهرست دفترهائی که از آنها بهره گرفته‌ام

۱ - آثار باستانی و ابنیهٔ تاریخی آذربایجان، اسماعیل دیباج، ۱۳٤٦ خورشیدی.

۲ - آثار باستانی و تاریخی لرستان، جلد اول، حمید ایزد پناه، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳٦۳.

۳ - آثار باستانی خراسان، جلد اول، عبدالحمید مولوی، انجمن آثار ملی، تهران، ۲۵۳۵.

٤ - آثار تاریخی تهران، جلد اول، محمد تقی مصطفوی، انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳٦۱.

۵ - آثار ایران، اندره گدار جلد سوم، ترجمهٔ ابوالحسن سرو قد مقدم، آستان قدس رضوی، ۱۳٦۷.

٦ - آستارا تا استارباد، جلد دوم، دکتر منوچهر ستوده، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۱.

۷ - آئین مهر «میترائیسم» هاشم رضی، سازمان انتشارات فْرَوَهْر، تهران ۱۳۵۹.

۸ - ابنیه و آثار تاریخی اسلام در شوروی، مؤسسهٔ روحانی مسلمانان آسیای میانه، تاشکند، بدون تاریخ.

۹ - اساطیر ایرانی، ا. جی کارنوی، ترجمهٔ دکتر احمد طباطبائی، انتشارات اپیکور، تهران ۱۳٤۱.

۱۰ - ادبیات مزدیسنا، پورداوود، جلد یکم و دوم، یشت‌ها، کتابخانهٔ طهوری، تهران، ۱۳٤۷.
۱۱ - ادیان و مکتبهای فلسفی هند، داریوش شایگان، مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها، چاپ سوم، ۱۳٦۲.
۱۲ - الواح سومری، ساموئل کریمر، ترجمهٔ داوود رسائی، ابن سینا، بی‌تاریخ.
۱۳ - الواح بابل، ادوارشی‌یرا، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، ابن سینا، تهران ۱۳٤۱.
۱٤ - اوپانیشاد، محمد دارا شکوه، به کوشش دکتر تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، طهوری، ۲۵۳٦.
۱۵ - ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا، چاپ دوم، ابن سینا و دانش، بی‌تاریخ.
۱٦ - ایران و تمدن ایرانی، کلمان هوار، ترجمهٔ حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳٦۳.
۱۷ - ایران‌شاه، تاریخچهٔ مهاجرت زرتشتیان به هندوستان، پورداوود، بی‌تاریخ.
۱۸ - ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، ترجمهٔ محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦٤.
۱۹ - ایران‌ویج، دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٦۵.
۲۰ - ایران در زمان ساسانیان، ارتور کریستن‌سن ترجمهٔ رشید یاسمی.
۲۱ - امام حسین و ایران، کورت فریشلر، ترجمهٔ ذبیح‌اله منصوری، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳٦۲.
۲۲ - باستان‌شناسی ایران باستان، لوئی واندنبرگ، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، دانشگاه تهران، ۱۳٤۵.
۲۳ - بلوچستان و علل خرابی آن، امیرتوکل کامبوزیا، چاپ مروی، تهران ۱۳٦۳.
۲٤ - پدیده‌های شگفت‌انگیز در آسمان و زمین، ولادیمیر مزنتسف،

ترجمهٔ دکتر عبدالکریم قریب انتشارات هدهد. ۱۳۶۱

۲۵- پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲.

۲۶- پیام آور گذشته‌ها، اریک فون دنیکن، ترجمهٔ م. جواد، نشر بیگوند، بی‌تاریخ.

۲۷- تاریخ فلسفه و مذاهب جهان، دکتر بهاءالدین پازارگاد، کتاب اول، کتابفروشی اشراقی، ۱۳۴۶.

۲۸- تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری رُم و ایران، و. م. میلر، ترجمهٔ علی نخستین، انتشارات حیات ابدی، ۱۹۸۱ میلادی.

۲۹- تاریخچهٔ ابنیهٔ تاریخی اصفهان، نیکزاد امیر حسینی، چاپخانهٔ داد، اصفهان، ۱۳۳۵.

۳۰- تاریخ طبری، جلد دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.

۳۱- تاریخ ماد، ا. م، دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۲۵۳۷.

۳۲- تاریخ ملل شرق و یونان، آلبرماله، ترجمهٔ عبدالحسین هژیر، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۵.

۳۳- تاریخ رُم، آلبرماله، ترجمهٔ غلامحسین زیرک‌زاده، چاپ سوم، ابن سینا، ۱۳۴۵.

۳۴- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.

۳۵- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندر بیک ترکمان. کتابفروشی تأیید ۳۵-۱۳۳۴.

۳۶- تاریخ تمدن ایران ساسانی، ضمیمه جلد اول، سعید نفیسی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۴ خورشیدی.

۳۷- تریانا، مجید یکتائی، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۱ خورشیدی.

۳۸- تمدنهای اولیه و باستان‌شناسی خاستگاه آنها، ترجمهٔ هایدهٔ معیری،

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳٦۳.

۳۹- تقویم و تاریخ در ایران، ذ. بهروز، تهران ۱۳۳۱.

٤۰- تمدن ایران ساسانی، ولادیمیر گریگورویچ لوکونین، ترجمهٔ عنایت‌اله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦۵.

٤۱- جشنهای ایران باستان، مراد اورنگ، چاپ راستی، تهران، ۱۳۳۵.

٤۲- جنگ جهانی در ایران، خاطرات سر کلارمونت اسکرین، ترجمهٔ غلامحسین صالحیار، نشر سلسله، تهران، ۱۳٦۳.

٤۳- جستاری در بارهٔ مهر و ناهید، دکتر محمد مقدم، دفتر نخست، مرکز ایرانی مطالعهٔ فرهنگها، ۲۵۳۷.

٤٤- جهان‌های گمشده، آن‌تری‌وایت، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳٦۸.

٤۵- خرده اوستا، گردآوری، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، ۱۳٤۳.

٤٦- خط کوفی معقلی در مساجد باستانی اصفهان، عبداله قوچانی، نشر اندیشهٔ اسلامی، تهران، ۱۳٦٤.

٤۷- دست‌بافتهای عشایری و روستائی فارس جلد اول، سیروس پرهام، امیرکبیر، ۱۳٦٤.

٤۸- دیوان شرقی گوته، ترجمهٔ شجاع‌الدین شفا، ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳٤۳.

٤۹- زبانهای خاموش، یوهانس فریدریش، ترجمهٔ دکتر یداله ثمره و دکتر بدرالزمان قریب، ۱۳٦۵.

۵۰- زندگی و مهاجرت نژاد آریا، فریدون جنیدی، انتشارات بلخ، تهران ۱۳۵۸.

۵۱- زند وهومن یسن، صادق هدایت چاپ سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳٤۲.

۵۲- سالکان ظلمات، ژان کلودفرر، ترجمهٔ دکتر هوشنگ سعادت، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳٦٤.

۵۳- سرچشمهٔ پیدایش چلیپا، نیهارت، ترجمهٔ سیروس ایزدی، انتشارات توکا، ۱۳۵۷.

۵٤ - سرزمین قزوین، سابقهٔ تاریخی و آثار باستانی، دکتر پرویز ورجاوند، انجمن آثار ملی، ۱۳٤۹.

۵۵ - سفرنامهٔ احمدبن فضلان، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی، انتشارات شرق، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۵.

۵٦ - سفرنامهٔ ابودلف در ایران، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبائی، انتشارات شرق چاپ دوم، تهران ۲۵۳۵.

۵۷ - سفرنامهٔ دِن گارسیادسیلوا فیگوئرا، ترجمهٔ غلامرضا سمیعی، نشر نو، چاپ اول، تهران، ۱۳٦۳.

۵۸ - سفرنامهٔ کمپفر ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳٦۳.

۵۹ - سهم ایران در تمدن جهان، حمیدنیرنوری، انتشارات شرکت ملی نفت ایران، ۱۳٤۵.

٦۰ - سینوهه، پزشک مخصوص فرعون، ترجمه و اقتباس ذبیح‌اله منصوری، انتشارات زرّین، ۱۳٦۵.

٦۱ - سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، و امبری، ترجمهٔ فتحعلی خواجه نوریان، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۳۷.

٦۲ - شاهنامهٔ فردوسی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپخانهٔ محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۳۵.

٦۳ - طلای خدایان، اریک‌فون دنیکن، ترجمهٔ مجید روح‌نیا، انتشارات فردوسی و عطار، تهران، ۱۳٦۳.

٦٤ - طرح و اجرای نقش در کاشیکاری ایران، محمود ماهرالنقش، انتشارات موزهٔ رضا عباسی، تهران، ۱۳٦۱.

٦۵ - فَرَوَهْر یا شاهین، نوشتهٔ مراد اورنگ، تهران، ۱۳٤٤.

٦٦ - فلسفهٔ شرق، مهرداد مهرین، چاپ سوم، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی، تهران، ۱۳٤۰.

٦۷ - فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، نصرت‌اله مشکوتی، سازمان حفاظت آثار باستانی ایران، ۱۳٤٦.

۶۸- قرآن مجید.

۶۹- قوم از یاد رفته، سلیم برنجی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۷ خورشیدی.

۷۰- کارنامهٔ اردشیر بابکان، صادق هدایت، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۲.

۷۱- کاروند، احمد کسروی.

۷۲- کتاب عهد قدیم، سفر تثنیه، باب چهارم، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۶۳ میلادی.

۷۳- کتاب عهد جدید، رساله یوحنای رسول، باب یازدهم، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۶۳ میلادی.

۷۴- کشف هند، جواهر لعل نهرو، ترجمهٔ محمود تفضلی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۱.

۷۵- کلات نادری، محمد رضا خسروی، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۷.

۷۶- کند و کاو در زمینهٔ تاریخ آشور، ژرژ بیت اتانوس، تهران، بی‌تاریخ.

۷۷- کورش کبیر در آثار هنری اروپائیان، دکتر غلامعلی همایون، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۲۵۳۵.

۷۸- کیانیان، ارتور کریستن‌سن، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌اله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶.

۷۹- گیتا، ترجمهٔ دکتر محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.

۸۰- مجموعهٔ قلمکار ایران، گرد آوری عبدالحسین احسانی، تهران، ۱۳۵۰.

۸۱- مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر، مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.

۸۲- مشرق‌زمین گاهوارهٔ تمدن، ویل دورانت، ترجمهٔ احمد آرام، تهران، ۱۳۳۷.

۸۳- معماری اسلامی در دورهٔ ایلخانان، دونالد ویلبر، ترجمهٔ دکتر عبداله فریار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.

۸٤- میراث ایران، نوشتهٔ سیزده تن خاورشناس، ترجمهٔ احمد بیرشگ و دیگران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳٤٦.
۸۵- مینودر، سید محمد علی گلریز، انتشارات طه، ۱۳٦۸.
۸٦- نامهٔ فرهنگ ایران، دفتر دوم، بنیاد نیشابور، فریدون جنیدی، تهران، ۱۳٦۵.
۸۷- نان جو و دوغ گو، دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳٦۲.
۸۸- و جهان واژگون شد، ایمانوئل ولیکوفسکی، ترجمهٔ محمد حسین نجاتیان، سیمرغ، تهران، ۱۳٦۵.
۸۹- هند و همسایگانش، ویل دورانت، ترجمهٔ مهرداد مهرین، شرکت محمد حسین اقبال و شرکاء ۱۳۳۷.
۹۰- هنر ایران جلد یکم و دوم، رمان گیرشمن، ترجمهٔ دکتر عیسیٰ بهنام و دکتر بهرام فره‌وشی، ۱۳٤٦ و ۱۳۵٦.
۹۱- یادگارهای یزد. جلد دوم، ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵٤.
۹۲- یکتاپرستی در ایران باستان، مراد اورنگ، تهران چاپ دوم، ۱۳۳۷.

ماهنامه‌ها و روزنامه‌ها:

۹۳- نامهٔ ایران باستان، سیف آزاد سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ خورشیدی.
۹٤- نشریهٔ شمارهٔ ۳ گزارش باستان‌شناسی، مقالهٔ کلاردشت، نگارش دکتر حبیب‌اله صمدی.
۹۵- نشریهٔ وزارت امور خارجه دورهٔ دوم، شمارهٔ ۸ آذر ماه ۱۳۳۷ «کاسهٔ زر سه هزار ساله از زر ناب»، محمد تقی مصطفوی.
۹٦- نشریهٔ فرهنگ ایران باستان، بهمن ماه ۱۳٤۹ گفتار، مذهب در گیلان و مازندران، مهندس علی حاکمی.
۹۷- ماهنامهٔ فَرَوَهَر سازمان فَرَوَهَر شمارهٔ ۲ تیر ماه ۱۳٦۲.
۹۸- ماهنامهٔ فَرَوَهَر سازمان فَرَوَهَر شمارهٔ ۷ و ۸ مهر و آبان ماه ۱۳٦٤.

۹۹ - ماهنامهٔ فَرَوَهْر سازمان فَرَوَهْر شمارهٔ ۹ و ۱۰ سال ۱۳٦۷، پیدایش خط دکتر فضل‌اله حقیق.

۱۰۰ - ماهنامهٔ فَرَوَهْر سازمان فَرَوَهْر شمارهٔ ۱۱ و ۱۲ سال ۱۳٦٦ تاریخچهٔ پیدایش خط در ایران دکتر سید محمد علی سجادیه.

۱۰۱ - ماهنامه پیام، شمارهٔ مخصوص، آبان ماه ۱۳۵۹، یونسکو.

۱۰۲ - ماهنامهٔ هوخت، آبان ماه ۱۳۳۷ ـ مقالهٔ کاسهٔ زر تپهٔ حسنلو، اردشیر جهانیان.

۱۰۳ - مجلهٔ بررسیهای تاریخی، سال ۱۳٤۹ نقش بز کوهی بر سفالهای پیش از تاریخ ایران، غلامرضا معصومی.

۱۰٤ - مجلهٔ چیستا، سال پنجم، شمارهٔ ٤ آذر ماه ۱۳٦٦، نمایشهای آئینی، رکن‌الدین خسروی.

۱۰۵ - روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۹۰۵۱، هفدهم شهریور ماه ۱۳۵۲.

1- EPICS, MYTHS AND LEGENDS OF INDIA
BY: P. THOMAS
D. B. TARAPOREVALA, SONS AND
CO. PRIVATE, LTD. BOMBAY 1973

2- AN ILLUSTRATED ENCYCLOPAEDIA OF
TRADITIONAL SYMBOLS.
J. C. COOPER
THAMES AND HUDSON. LONDON. 1984

3- THE GREATNESS THAT WAS BABYLON
BY: H. W. SAGGS
LONDON. 1969

4- THE COMPARATIVE STRAT GRAPHY
OF EARLY IRAN
DONALD. E. MC COWN
THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS. CHICAGO, SECOND
PRINTING, 1957.

5- COMBRIDGE HISTORY OF IRAN
ED. E. YAR SHATER, VOL, 3

6- SCIENTIFIC AMERICAN. MAYA WRITING
BY DAVID STUART AND
STEPHEN D. HOUSTON

7- ASURVEY OF PERSIAN ART FROM
PREHISTORIC TIMES TO THE
PERESENT.
UPHAM POPE

فهرست نام کسان، آئین‌ها، جایها و دفترها

آ

خ

د

ش

گ

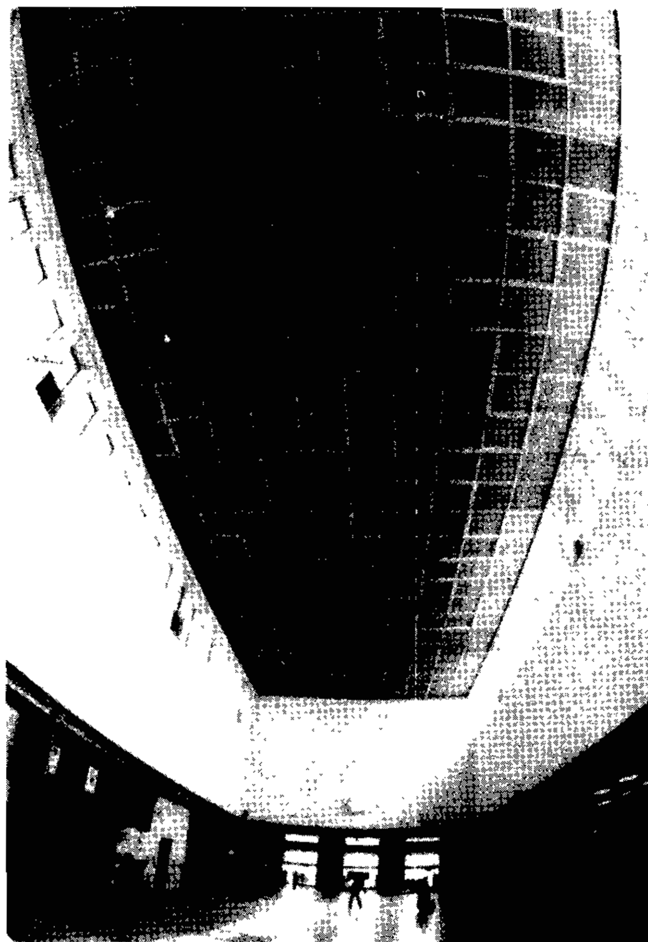
ل

م

ن

ی

یادآوری می‌شود این دو پیکره پس از صفحه‌بندی بدست ما رسیده بناچار در اینجا چاپ شد.



ایستگاه راه آهن تهران
این نگاره سالهای پیش تهیه شده است

فرش موزائیک در کف تالار یکی از کاخهای رومی که در مراکش قرار دارد. این ساختمان ویران شده اما موزائیک‌ها با نگاره چلیپا همچنان برجای مانده و یادآور دوران مهرپرستی رومی‌ها است.



نگاره از کتاب کشورهای جهان، عبدالحسین سعیدیان، انتشارات علم و زندگی، ۱۳٦۹.

افزوده‌ها

پس از چاپ و پخش این کتاب از خوانندگان بزرگوار و دوستان گرانمایه نامه‌ها و راهنماییهائی دریافت داشتم. اکنون با سپاس از این یاریها، پاره‌ای از آنها را به گونه پیوست می‌آورم و دیگر جستارها را که با این دفتر بستگی دارد، بچاپ دیگر و آنچه را با کتاب درفش ایران همگونی دارد، به چاپ کتاب درفش ایران که در دست بازنگری است وامی‌گذارم.

* * *

دوست عزیز و پژوهشگر آقای تورج ژوله که خود بررسی و پژوهشهایی درباره بافت قالی دارند و نیز کتاب پرارزشی بنام «**برگی از قالی خراسان**» بچاپ رسانده‌اند، نگاره‌های زیر را فرستاده‌اند.

۱ـ پیکره زیر هانری هشتم پادشاه انگلیس را نشان می‌دهد که بر روی قالی بافت ترکیه ایستاده و دو چلیپا در نزدیکی پنجه‌های کفش او بر روی فرش دیده می‌شود.



نگاره ۱

۲ـ در نگاره دیگر دو زن بافنده در حال بافندگی هستند، بر مچ دست چپ یکی از آن‌ها نماد چلیپا خالکوبی شده است. هر دو بـا نـواز مـردم دهکـده: بـیک‌خان شهرستان گازین‌تب (Gazintep) ترکیه می‌باشند.



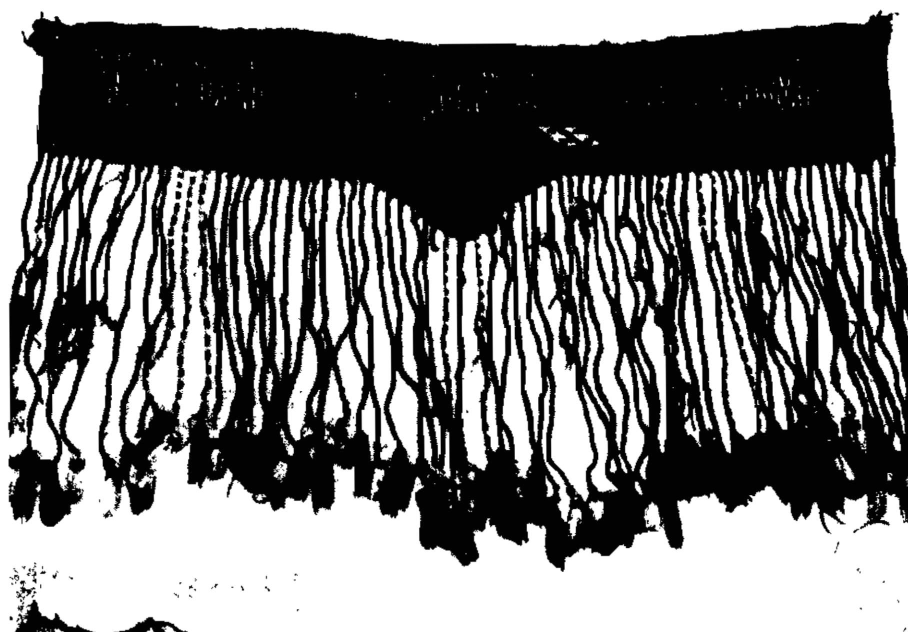
نگاره ۲

در ایران نیز برخی از زنان عشایر، بویژه در کردستان، لرستان، خـوزستان و کرانه‌های خلیج‌پارس به خالکوبی دلبستگی دارند و بر دست خود چلیپا و بـر چهره خالکوبی می‌کنند.

خالکوبی اشکال مختلف: شیر، اژدها و نقشهای دیگر از قـدیم مـیان مـردم معمول بوده است. مارکوپولو در سفرنامه خود به کشور چـین مـی‌گوید: مـردم ایالت کاوجی‌گو روی بدن خود شکل شیر و اژدها خال‌کوبی می‌کنند. صورت، گردن، دستها، شکم، زانو و بازو نیز خالکوبی می‌شود. هرکس خال بیشتری داشته

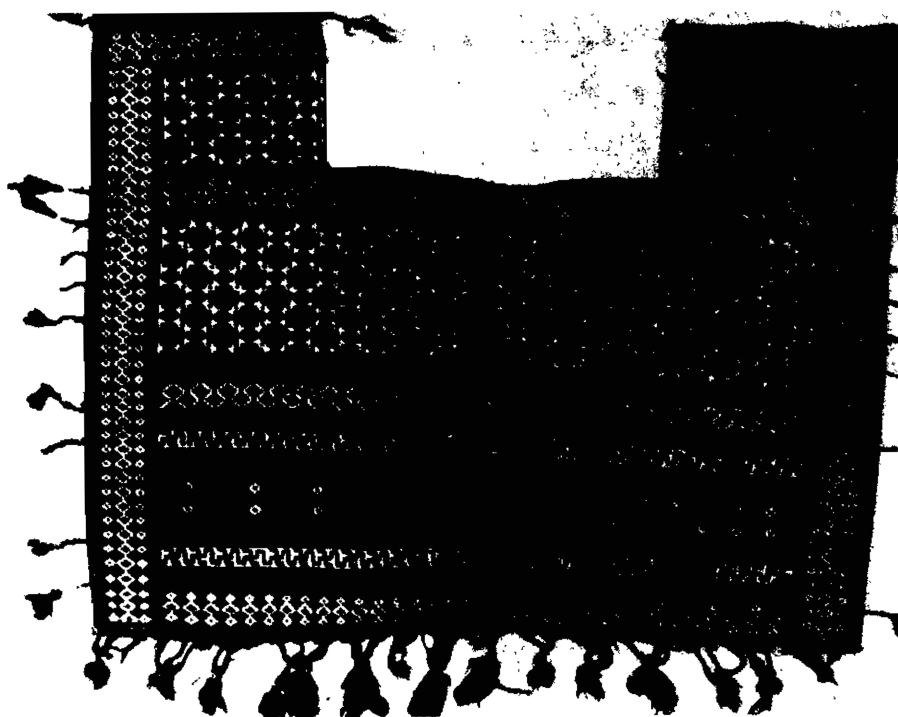
باشد، شاخص‌تر است[۱].

۳ـ در دست بافتهای بختیاری، استان چهارمحال نگاره چلیپاهای پیوسته فراوان دیده می‌شود. در این پیکره که آویزه جلوی چادر است، یک رشته چلیپای دوخطی و در پیکرهٔ دیگر که جل اسب می‌باشد، دو رشته چلیپا در بالا و شماری در بخش زیرین بافته شده است که به زیبایی این کار هنرمندانه دستی افزوده است.



نگاره ۳ آویزه جلوی چادر

۱- سفرنامه مارکوپولو، ترجمه منصور سجادی، برگ ۱۴۴.



نگاره ۴ «جل اسب»

۴ـ این نگاره از صندوق چوبی فرسوده‌ای است که در بدنه آن در سه بخش نقش چلیپا کنده‌کاری شده است. هر سه بخش با دو خط راست از یکدیگر جدا شده‌اند.

در بخش بالایی در چهار دایره چلیپا **بگونه** و در بخش میانی دو دایرهٔ بزرگ خورشیدگونه و برجسته دیده می‌شود. در بخش زیرین در درون چند دایره چلیپا به این‌گونه **نقش** گردیده. ستون پایه‌ها نیز در دو سو با نشان × کنده‌کاری است.

این صندوق در روستای اُرُست OROST بیست و چهار کیلومتری کیاسر و ۱۳۰ کیلومتری شهر ساری است. اُرُست روستایی است کوهستانی و سردسیر میان این روستا و روستای بادله در مرتع سورت دو چشمهٔ آب شور و ترش روان است که برای درمان بیماریهای پوستی سودمند می‌باشد(۱).

هرچه کوشیدم نام فرستنده تصویر را به دست نیاوردم. لیکن بر پشت کاغذی که عکس روی آن چسبانده شده است، با مداد نوشته‌اند «خسروی آتش جام» امید است که نام فرستنده گرامی باشد و سپاس مرا بپذیرند.



نگاره ۵

۵ـ دوست فرزانه و پژوهشگر آقای آورزمانی پیکره دو مهر با نگاره چلیپا را با فروتنی همیشگی خود فرستاده‌اند که از مهرشان سپاسگزاریم.

۱- فرهنگ جغرافیایی، جلد سوم اداره جغرافیایی ستاد ارتش، سال ۱۳۲۹.

نگاره الف: یک مهر بُرنزی از تیره کاسیها، لرستان است که چلیپایی را در درون چلیپای دیگر نشان می‌دهد.



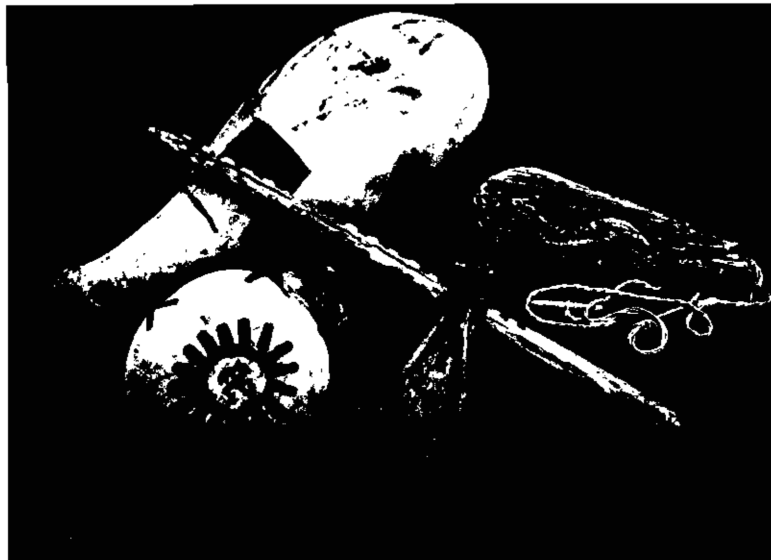
نگاره ۶ «الف»

نگاره ب یک مهر عقیق با نقش گردونه خورشید از تیره‌های کهن کرانه‌های دریای مازندران (کاسپین) را نشان می‌دهد. پیشینه هر دو مهر به هزاره دوم پیش از میلاد می‌رسد و اندازه‌های آنها در نگاره در مقیاس طبیعی است.



«ب»

۶ـ این نگاره افزار گوناگون موسیقی را که در میان سرخ‌پوستان هوپی HOPI بکار می‌رود، نشان می‌دهد. بر روی یکی از آنها چلیپا در درون دایره با پرتو دیده می‌شود[۱].



نگاره ۷

* * *

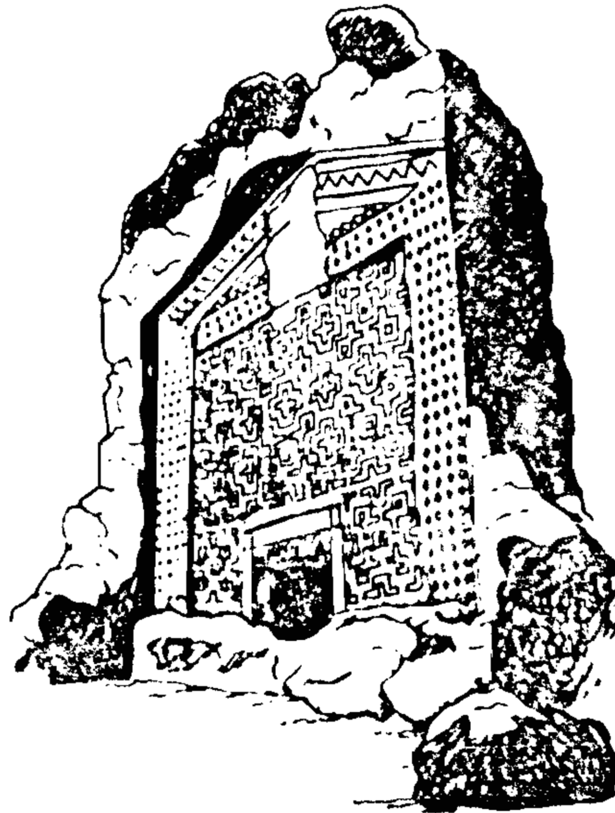
۷ـ فریژیه‌ایها که پس از شکست بدست هیتیت‌ها به غرب آسیای کوچک رانده شده بودند. زمان کوتاهی از ۶۸۰ تا ۶۵۰ پیش از میلاد زیر رهبری میداس شاه Midas در گوردیوم حکومت کردند و آنگاه به دست کیمریان شهرشان ویران شد.

سکاها کیمریان را از پیرامون دریاچه ارومیه و شمال غرب ایران به آسیای کوچک راندند و خود با اسرحدون ESARHADON شاه آشور علیه مادها همدست شدند. کیمریان کم کم به سرزمین فریگیه (فریژیه) گریختند و سرانجام

1- AMERICAN'S FASCINATING INDIAN HERITAGE. 1990, p.222.

آنجا را ویران کردند و در لودیه به تاخت و تاز پرداختند و سپس خود نیز نابود شدند[۱].

از میداس شاه فریگیه در گوردیوم آرامگاهی مانده که بر رویه بیرونی دیوار آن پیکره چلیپا به این گونه نقش شده است[۲].



نگاره ۸

۱- برای آگاهی بیشتر به کتاب سکاها تألیف: تامارا تالبوت رایس ترجمه دکتر رقیه بهزادی، انتشارات یزدان، تهران ۱۳۷۰، برگ ۳۷ نگاه کنید.

۲- با راهنمایی آقای فریدون بیگلری ـ dictionary of Archaeology.

۸ـ ویلانواها «Villanovans» از مردم دوره آهن بودند و در بخش شمالی ایتالیا در سده نهم تا ششم پیش از میلاد می‌زیستند. گورستانهای آنها حقایقی را برای ما روشن می‌کنند. گور آنها آوندهای کوزه مانندی هستند که خاکستر آنها را در آن نگاهداری می‌کردند. این آوندها که تارگوئینا خوانده می‌شد، با درپوش ویژه‌ای از برنز می‌باشند که بر روی آنها همانگونه که دیده می‌شود دو چلیپا یکی در یک چهارپهلو و دیگری بزرگتر و آزاد نقش شده است.

آوندهای استخوانی بسیار نازک و آرایه‌های دیگری مانند تیغهای کمانی همراه خاکسترها یافته شده است[۱].



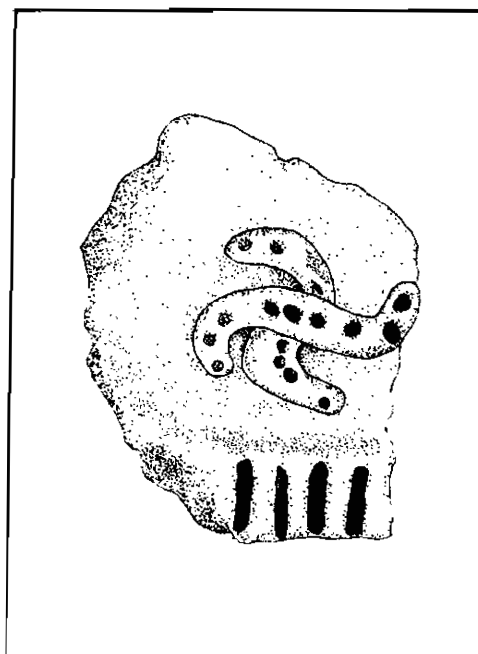
نگاره شماره ۹

1- The Penguin dictionary of archaeology, p. 263, London. Bray.W. and Trunp.D.

۹ـ بر روی تکه سفالی از دورهٔ لوندو نقش چلیپایی است که بسیار همانند نقش تکه سفال اشکانی است که در گرمی آذرآبادگان به دست آمده، «برگ ۱۶۴ کتاب».

این سفالینه از تپه علی‌زای، درّهٔ سورات جهلَوان پاکستان به دست آمده است.

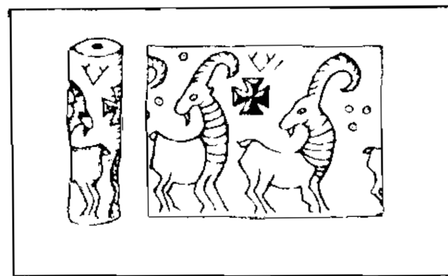
نگاره از کتاب «بازدیدهای باستان‌شناسی در بلوچستان» نوشته خانم بیاتریس دکاردی، ۱۹۴۱ میلادی، مؤسسه باستان‌شناسی لندن می‌باشد.



نگاره شماره ۱۰

طراحی نقطه‌ای از روی نقش کتاب از آقای فریدون بیگلری است.

۱۰ـ مهر استوانه‌ای با نقش بز کوهی و چلیپای خاج‌گونه از سومر[۱]



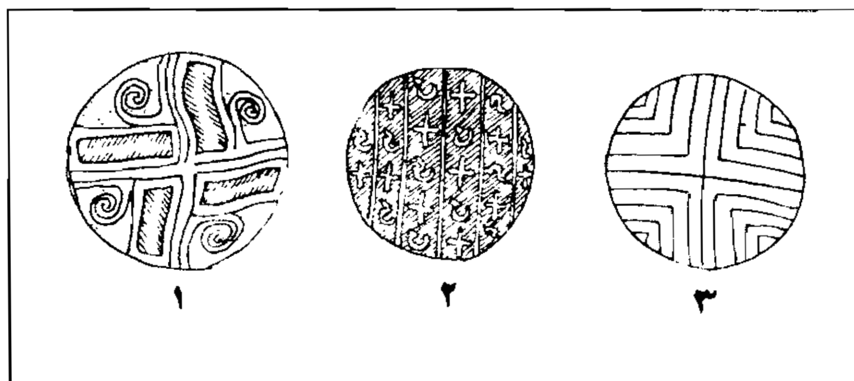
نگاره شماره ۱۱

سفالینه‌های زیر از زیستگاه سرخ‌پوستان پوئبلو PUEBLO جنوب غربی ایالات متحده آمریکا به دست آمده است[۲].

۱ـ سفالینه از ساکاتن Sacaton ۱۱۷۵ـ۱۰۰۰ بعد از میلاد

۲ـ سفالینه از اسنیک تاون Snak Town ۸۰۰ـ۷۵۰ بعد از میلاد

۳ـ سفالینه از استرلا Estrella ۷۰۰ـ۶۵۰ بعد از میلاد



نگاره شماره ۱۲

1- The penguin dictionary of Archaeology, p. 216.

2- Renfrew,C. "ARchaeology". Thams and Hunson, 1991, p.p 106.

۱۱- پس از ویران شدن بندر بزرگ بازرگانی سیراف «ویرانه‌های آن در نزدیکی بندرطاهری است». بانگیزه زمین‌لرزه سال ۳۵۶ هجری، گمان می‌رود که شهر نوینی به نام حریره در شمال جزیره کیش که با داشتن آب شیرین برای زیست و کارهای بازرگانی شایستگی داشت، پایه‌ریزی شد.

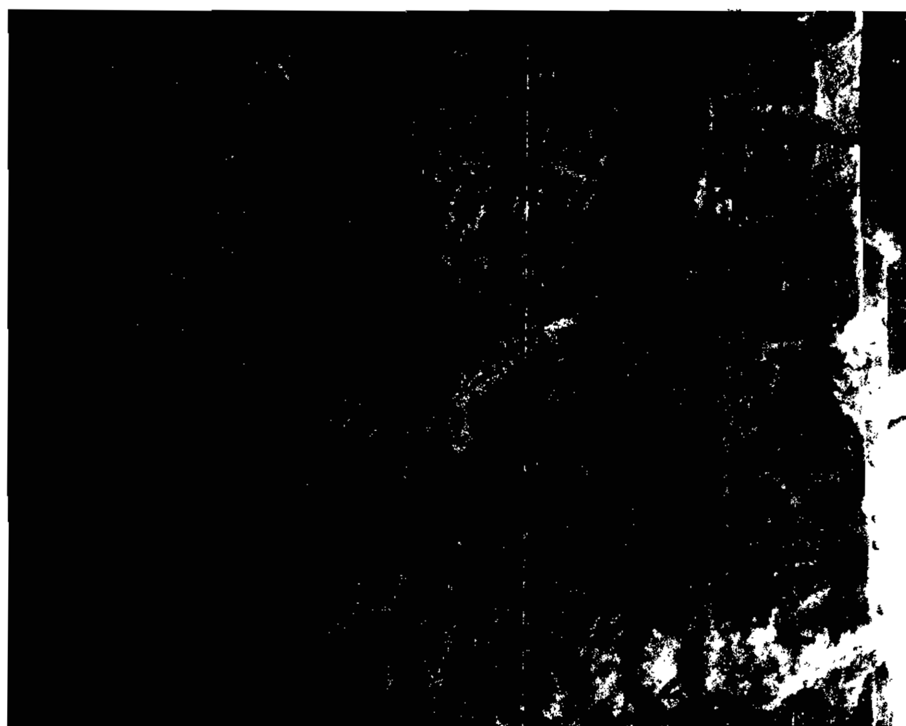
این شهر نوین رفته رفته گسترش یافت و تا سده پنجم به شکوفایی رسید و همچنان تا سده هشتم در پیشرفت و گسترش بود. از آن پس کم‌کم به انگیزه‌هایی که درست روشن نیست ارزش خود را از دست داد و مردم آن پراکنده شدند. شاید یکی از انگیزه‌ها بالا رفتن ارزش استراتژیکی و بازرگانی جزیره هرمز بوده است.

محمدعلیخان سدیدالسلطنه در کتاب سرزمینهای شمالی خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش یادداشتهایی آورده است که می‌رساند تا سد و اندسال پیش از شهر بزرگ حریره چند روستا بنام ماشه که حاکم و بازرگانان در آن بوده‌اند و سَفین بر وزن دفین و هشت روستای دیگر باقی بوده است(۱).

کاوشهای باستانشناسی با همکاری میراث فرهنگی و سازمان عمران کیش از سال ۱۳۷۰ در بخش شمالی جزیره کیش آغاز شده و آثار بازمانده بویژه مسجد بزرگ آن در دست بازسازی است. در این کاوش بر دیوار مسجد گچبری درهم تنیده‌ای است که در حاشیه آن چلیپای شکسته در یک ردیف دیده می‌شود. چلیپاها و گچبری با آنکه زیباست از دقت و نقش هندسی دقیق برخوردار نیست(۲).

۱- سرزمینهای شمالی خلیج‌فارس و دریای عمان. برای آگاهی بیشتر به مجله اثر سازمان میراث فرهنگی کشور، شماره ۲۲ و ۲۳، مقاله عادل فرهنگی، احمد کبیری بنگرید.

۲- نگاره از پژوهشگر فرزانه آقای خسرو معتضد



نگاره شماره ۱۳

* * *

نامه مهرآمیزی از سرور بزرگوار فریدون بیگلری از شهر زیبای کرمانشاه در ۱۳۷۲/۲/۵ دریافت کردم. ایشان می‌نویسند با مطالعه کتاب گردونه خورشید یا گردونه مهر چاپ سال ۱۳۶۵ با چلیپا آشنا شدم و برایم بسیار پرجاذبه بود. به این دلیل در این مدت در هر کتاب و یا مجله‌ای که مطلبی در مورد چلیپا وجود داشت، کنجکاوی کردم و منابع را جمع‌آوری نمودم. همچنین در مجموعه شخصی دو تکه سفال با نقش چلیپای ساده دارم که اگر احتیاج داشته باشید با کمال میل در اختیارتان می‌گذارم و همچنین انتقاداتی نسبت به کتاب نشان رازآمیز دارم. مایل بودم که این مسایل را شخصاً با شما در میان بگذارم که متأسفانه به علت بُعد مسافت، اجباراً به صورت نامه خدمتتان می‌فرستم. فقط تنها مشکل یک آدرس مطمئن از شما است. لطفاً اگر مایلید آدرس را برایم بفرستید تا مطالب و تصاویر را بفرستم و باز هم برای انتشار کتاب جدیدتان به شما تبریک می‌گویم.

در ۷۲/۲/۲۶ نامه گرامی دیگری دریافت داشتم که نشان دهنده بینش خردمندانه و کوشش ایشان در گردآوری منابع و مدارکی در زمینه شناخت چلیپا می‌باشد. نخست امیدوارم بتوانم از انتقاد و راهنماییهای ارزنده فرزانه گرامی آقای فریدون بیگلری بگونهٔ شایسته‌ای بهره‌برداری نمایم.

همراه نامه کتابی درباره تاریخ و تمدن خاور نزدیک به زبان انگلیسی و نیز چند تصویر دریافت نمودم، همچنین مرا به کتاب دیگری به نام Dictionary of Archaeology راهنمایی نموده بودند که این کتاب را نیز خود آماده کرده‌ام.

اینک با سپاس از این خوانندهٔ بزرگوار و فرهنگ دوست که با گشاده‌دستی دانسته‌های خود را برایم فرستاده‌اند، بخشی ا زنامه ایشان را در زمینه آیین زناشویی و رفتاری که در چند روستای همدان در پیوند با چلیپا انجام می‌دهند می‌آورم، زیرا جستاری است که با آنچه در کتاب آمده است، پیوستگی دارد.

«چندی پیش یک نمونه جالب در مورد ارتباط تنگاتنگ چلیپا با زندگی روستاییان اطراف اسدآباد شنیدم که در اینجا می‌آورم: در طایفه کاکا که در روستاهای حبش، منور تپه و آجین ساکن هستند، مراسم عروسی نسبت به دیگر مناطق دارای تفاوتهایی است. در اینجا مراسم حجله وسط ظهر انجام می‌گیرد،

یعنی زمانی که خورشید در بالاترین مکان قرار دارد.
بعد از انجام مراسم حجله، داماد به اتفاق دوستانش به دامنه کوه می‌رود و در آن‌جا روی زمین دایره‌ای می‌کشد و در مرکز دایره یک چلیپای ساده نقش می‌کند به این شکل ⊕
داماد سه بار دور دایره می‌گردد و بعد خم شده و وسط چلیپا را می‌بوسد و بعد از این کار بین مردم شیرینی پخش می‌کند. سپس یک مسابقه دو ترتیب می‌دهند که جایزه آن در پایان مسیر مسابقه به وسیله داماد داده می‌شود.

جایزه این مسابقه یک خروس سفید است که ظاهراً در اساطیر ایرانی دارای مقام ویژه‌ای است. نظر شما را به این مسئله جلب می‌کنم که مراسم حجله در لحظه‌ای انجام می‌گیرد که خورشید در بالاترین مکان قرار دارد و از آن پس بوسیدن چلیپا که یک نوع تبرک کردن زندگی آینده عروس و داماد است، انجام می‌گیرد.

جریان این مراسم را آقای رضا قاسمی از ساکنان آجین که در موسیقی و خطاطی دست دارند برایم تعریف کردند»[1].

* * *

آیا این رفتار و آیین به هنگامی که خورشید در اوج است، نقش کردن چلیپا و بوسیدن آن، خود نماد باروری، تقدس و چرخه زندگی نیست؟

همانگونه که برخی از پیشینیان باور داشتند و در برگهای پیشین آورده‌ایم؟ چرا چنین است زیرا باورها، ترادادها و گاه پندارهای نادرست(خرافات) در درازای زمان زادمان به زادمان به روزگاران پسین می‌رسد. گرچه ممکن است رنگ ببازد و دگرگونیهایی بیابد ولی باز اثری در خود از گذشته دارد.

درست این کار گویاترین و برجسته‌ترین نماد باروری و ورجاوندی و دینی بودن زناشویی و نمایانگر گردش هستی آفریدگان و چرخه زاد و رود و پیوستگی آن است.

۱- از نامه آقای فریدون بیگلری.

همانگونه که پرتو خورشید در نیمروز در اوج،راست بر زمین می‌تابد و دارای بیشترین توان و نیروست و نماد آن چلیپاست، عروس و داماد که سرشار از نیروی باروری و زندگی هستند در همان زمان تن به زناشویی و همخوابگی می‌دهند و خورشید زندگی خود و بارآوری را همانند خورشید جهانتاب گرم و نیروبخش و زاینده می‌بینند و می‌پندارند و نشانه آن را که چلیپا در درون دایره است گرامی داشته و می‌بوسند. از اینجاست که چلیپا را نماد بارآوری و فراوانی دانسته‌اند.

اینک به بینیم چرا پاداش برنده پیشتازی یک خروس سپید گزیده شده است؟

در کتاب اوستا آمده است که فرشته وهومن «بهمن ـ منش نیک» در جهان مادی نگهبان جانداران سودمند است و خروس که در هر سپیده‌دم با نوای شورانگیز خود مژده روشنایی و پرتو خورشید را می‌دهد و مردم را به نیایش وکار وکوشش و پیکار با دیو سستی فرا می‌خواند، وابسته به بهمن است و رنگ و جامه سپید ویژهٔ اوست. خروس در آیین کهن ایرانیان گرامی و پیک و پیام‌آور و همکار سروش است.

سروش پاسبان شب، نگهبان آفریدگان و پیام‌آور اهورامزداست و همان است که از رفتن تاریکی و از سپیده‌دمان آگاهی می‌دهد.

سروش نماد فرمانبرداری، خشنودی و سرسپردگی در برابر ارادهٔ پروردگار است. سروش به هنگام بایسته پیک خود خروس را بیدار می‌کند، تا او با بانگ خود مردم را بیدار کند تا از آتش و نور پرستاری کنند و به نیایش بپردازند. از این رو هنوز روستاییان باور دارند که فرشته‌ای خروس را بیدار می‌کند و خروسان آدمیان را.

خروس برای همستاری (ضدیت) با دیوان و جادوان آفریده شده است. در میان آفریدگان خروس و سگ در برانداختن دشمنان از همکاران سروش‌اند(۱).

خروس را نباید کشت، اگر مرغ یا خروس نابهنگام بانگ کند نباید به فال بد

۱- بندهشن فصل ۱۹ بند ۳۳.

خروس را نباید کشت، اگر مرغ یا خروس نابهنگام بانگ کند نباید به فال بد گرفت و آنها را کشت. آن بانگ برای این استکه در آن خانه دروج «دیو دروغ ـ پدیده‌های اهریمنی» راه یافته و مرغ و خروس یارای دیدن دروج در خانه را ندارند[1] و آگاهی می‌دهند.

در تاریخ بلعمی آمده است که: چون کیومرس ببلخ باز آمد، مشیانه از مشیا پسری زایید سخت زیبا او را سیامک نام کرد و سیامک پدر شاهان آینده بود. چون او را پیش کیومرس آوردند، بس نیکو و برازنده‌اش یافت. به مادرش گفت او راگرامی بدار و در خانه خروسی سپید با ماکیان نگاه دار تا به کودک دیوان گزند نرسانند.

مادر همراه فرزند خروسی سپید و مرغی نگاه داشت.خروس شبانگاهی بگونهٔ افسانه‌ای موجبات نجات سیامک را از مارگزیدگی با بانگ نابهنگام و خروشان خود که نشانه خطر بود، فراهم کرد و می‌افزاید ایرانیان خروس و بانگ او را خجسته می‌دانند، بویژه سفید آن را و گویند در خانه‌ای که او باشد دیو در نیاید[2].

* * *

کیومرس در راهی چشمش به خروس سفیدی افتاد که ماکیانی از پی داشت و خروس با ماری در نبرد بود. هرگاه مار قصد ماکیان میکرد، خروس خروش برآورده به سوی او حمله می‌کرد و او را می‌گریزانید. کیومرس را هیئت خروس و جنگ او با مار پسندیده آمد، مار را بکشت و مقداری خوردنی پیش خروس انداخت. خروس منقار بر زمین زد و جفت خود را فراخواندن گرفت تا ماکیان به خوردن ابتدا نکرد، خروس چیزی نخورد و آنهم کیومرس را خوش آمد و با خود گفت این مرغ شجاعت و سخاوت را جمع دارد. کیومرس آن را به فال نیک گرفت

۱- شایست نشایست، باب ۳۲.

۲- تاریخ بلعمی، چاپ انتشارات وزارت فرهنگ، برگ ۱۲۴، سال ۱۳۴۱.

و از پیکار دیوان پیروزمند برگشت و فرزندان خود را بـه داشـتن خـروس امـر فرمود[۱].

پلوتارک در نوشتار خود به نام ارتخشتر «اردشیر دوم هخامنشی» و جنگ او با برادرش کورش کوچک که به دست یک سرباز کاریه‌ای کشته میشود، می‌نویسد: پادشاه به پاداش آن کار یک خروس زرین به سرباز بخشید تا همیشه آنرا بر سر نیزه برافرازد و در هر لشکرکشی در رده نخستین جای گیرد. از آن پس سربازان کاریه بر کلاه خودهای خود نشان تاج خروس دارند و ایرانیان آنها را خروسان می‌گویند[۲].

* * *

در احادیث اسلامی آمده است که چون پیامبر اسلام به معراج رفت در آسمان چهارم مرغی دید سپید و بزرگ که بال او از خاور بباختر کشیده شده بود.

پرسید این چیست، پاسخ شنید خروسی سپید است و هر سحرگاه دو بال خود باز کند و بانگ زند. خروسهای زمین عمل او را تکرار کنند تا آفریدگان به ستایش بایستند و نزد خداوند هیچ چیز گرانبهاتر از این خروس نیست. از آن پس پیامبر همیشه خروس سپیدی نگاه میداشت و گفت هرجا خروس باشد بر اهل خـانه جادو کار نکنند و دیوان از آنجا بگریزند. دوست بدارید خروس سپید را که او دوست من است و من دوست اویم و دشمن او دشمن من است و دشمن من دشمن اوست. اگر مردمان کرامت او را نزد خداوند بدانند، هر پری که از او بیفتد با زر سرخ می‌خرند[۳].

۱- روضةالصفا، چاپ هند، جلد اول، برگ ۱۶۶.　　۲- پلوتارخ، ترجمه احمد کسروی، ۱۳۳۹، برگ ۲۰۴.

۳- حیواةالحیوان دمیری، حدیث الدیک الابیض + فرهنگ ایران باستان پورداود + کتاب نمونه سخن فارسی مهدی بیانی.

منابع پیوست

۱ـ فرهنگ ایران باستان، پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۲۵۳۵.
۲ـ پلوتارک، ترجمه احمد کسروی، چاپ دوم، کانون آزادگان، ۱۳۳۹
۳ـ سرزمینهای شمالی خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش، سدیدالسلطنه، انتشارات جهان معاصر، ۱۳۷۱
۴ـ بندهشن، فرنبغ دادگی، مهرداد بهار، چاپ اول ۱۳۶۹
۵ـ تاریخ بلعمی، انتشارات وزارت فرهنگ، سال ۱۳۴۱
۶ـ فرهنگ جغرافیایی کشور، جلد سوم، اداره جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۲۹
۷ـ شایست نشایست
۸ـ روضةالصفا، چاپ هند، جلد اول
۹ـ مجله اثر شماره ۲۲ و ۲۳
۱۰ـ سفرنامه مارکوپولو، ترجمان منصور سجادی، انتشارات بوعلی، تهران ۱۳۶۹.

11- Dictionary of Archaeology, Bray. W. and Trump.D, Penguin books, 1982, London.

12- American's Fascinating Indian Heritage, Reader's Digest, printed in the United States of America, 1990.

13- Carpets, from the tentes, cottages and work shops of Asia, 1993, Hong Kong, Jon Thompson.

14- Renfrew, C, "Archaeology" Thoms and Hudson, London, 1991.